



صَرَفِ عَرَبِيٍّ (۱)

استاد عبد الہادی فقہی زادہ





صرف عربی (۱)

مدرس: عبد الہادی فقہی زادہ

ارزیابی: سید محمد حسینی نیا

تدوین: سعید شفیعی / رضا میر ابوالحسنی

ویرایش: روح اللہ نادعلی / نوروز امینی

حروف چینی و صفحہ آرای: فاطمہ صادقی / محمد جواد جہانی / نرجس حسنلو

انتشار نخست: نیم سال اول سال تحصیلی ۸۵ - ۸۴

ویراست سوم: آذر ۸۸

جلسه اول

اهداف درس	۲
درآمد	۲
حروف الفبای عربی	۲
کاربرد حروف غیر عربی در زبان عربی	۲
حروف شمسی و حروف قمری	۳
نمونه‌هایی برای حروف قمری و شمسی	۴
تنوین	۴

جلسه دوم

اهداف درس	۸
درآمد	۸
تعریف و موضوع علم صرف	۸
فواید علم صرف	۸
صوت، لفظ، کلمه و جمله	۹
انواع کلمه	۹
نشانه‌های اسم، فعل و حرف	۱۰
الف) نشانه‌های اسم	۱۰
ب) نشانه‌های فعل	۱۱
ج) نشانه‌های حرف	۱۱

جلسه سوم

اهداف درس	۱۴
درآمد	۱۴
حروف اصلی و زائد	۱۴
انواع اسم و فعل از لحاظ تعداد حروف اصلی (ابنیة کلمه)	۱۴
الف) تقسیمات اسم	۱۴
ب) تقسیمات فعل	۱۵
وزن کلمات (میزان صرفی اسم و فعل)	۱۵
انواع اسم و فعل از لحاظ چگونگی حروف اصلی	۱۷
الف) صحیح و معتل	۱۷
ب) مهموز و غیر مهموز	۱۸
ج) مضاعف و غیر مضاعف	۱۸

جلسه چهارم

اهداف درس	۲۰
درآمد	۲۰

۲۰	تفاوت همزه با الف
۲۱	مهم‌ترین موارد استعمال همزه وصل
۲۱	الف) همزه وصل در افعال
۲۱	ب) همزه وصل در اسمها
۲۲	ج) همزه وصل در حروف
۲۲	مهم‌ترین موارد استعمال همزه قطع
۲۲	الف) همزه قطع در افعال
۲۲	ب) همزه قطع در اسمها
۲۲	حذف همزه وصل در گفتار و نوشتار
۲۳	نگارش همزه
۲۳	الف) همزه در آغاز کلمه
۲۳	ب) همزه در وسط کلمه
۲۴	ج) همزه در آخر کلمه
	جلسه پنجم
۲۶	اهداف این درس
۲۶	درآمد
۲۶	صامت‌ها
۲۶	مُصَوِّت‌ها
۲۶	نیم‌مُصَوِّت‌ها
۲۷	هجاها
۲۷	اعلال و انواع آن
۲۸	ابدال
۲۹	گونه‌های ظهور ابدال در زبان عربی
	جلسه ششم
۳۲	اهداف درس
۳۲	درآمد
۳۲	ماضی، مضارع و امر
۳۵	صیغه‌های فعل
۳۶	صیغه‌های فعل ماضی
	جلسه هفتم
۴۰	اهداف درس
۴۰	درآمد
۴۰	نفی، جزم و استفهام در فعل ماضی
۴۱	انواع فعل ماضی
	جلسه هشتم
۴۶	اهداف درس
۴۶	صیغه‌های فعل مضارع
۴۸	نفی و استفهام در فعل مضارع
	جلسه نهم
۵۲	اهداف درس
۵۲	درآمد

۵۲	حالات فعل مضارع (۱).....
۵۲	مضارع مجزوم.....
۵۴	حالات فعل مضارع (۲).....
۵۴	مضارع منصوب.....
	جلسه دهم
۵۸	اهداف درس.....
۵۸	درآمد.....
۵۸	حالات فعل مضارع (۳).....
۵۸	اختصاص فعل مضارع به زمان حال، آینده یا گذشته.....
۶۰	حالات فعل مضارع (۴).....
۶۰	مضارع مؤکد.....
۶۳	حالات فعل مضارع (۵).....
۶۳	صیغه‌های مضارع مؤکد.....
	جلسه یازدهم
۶۶	اهداف درس.....
۶۶	درآمد.....
۶۶	فعل امر.....
۶۷	تأکید فعل امر.....
	جلسه دوازدهم
۷۰	اهداف درس.....
۷۰	درآمد.....
۷۰	لازم و متعدی (الف).....
۷۲	لازم و متعدی (ب).....
	جلسه سیزدهم
۷۶	اهداف درس.....
۷۶	درآمد.....
۷۶	فعل لازم.....
۷۹	تکمله: تشخیص فعل متعدی از لازم.....
۷۹	فعل متعدی.....
	جلسه چهاردهم
۸۴	اهداف درس.....
۸۴	درآمد.....
۸۴	معلوم و مجهول.....
۸۶	فعل مجهول.....
۸۸	جدول صرف فعل مجهول.....
	جلسه پانزدهم
۹۰	اهداف درس.....
۹۰	درآمد.....
۹۰	فعل مجهول (۲).....
۹۰	غرض از مجهول آوردن فعل.....
	جلسه شانزدهم

اهداف درس	۹۴
درآمد	۹۴
انواع فعل از لحاظ تعداد حروف اصلی (۱)	۹۴
(ثلاثی - رباعی) (مجرد - مزید)	۹۴
افعال ثلاثی مجرد	۹۵
مصادر ثلاثی مجرد	۹۶
الف) وزن «فَعَلَ»	۹۸
ب) وزن «فَعُلَ»	۹۸
ج) وزن «فَعُلَ»	۹۹
کاربرد ابواب ثلاثی مجرد	۹۹
جلسه هفدهم	
اهداف درس	۱۰۲
درآمد	۱۰۲
افعال ثلاثی مزید	۱۰۲
۱- باب افعال (مصادر و معانی)	۱۰۳
۲- باب تفعیل (مصادر و معانی)	۱۰۶
جلسه هجدهم	
اهداف درس	۱۱۰
درآمد	۱۱۰
۳- باب مفاعله (مصادر و معانی)	۱۱۰
۴- باب انفعال (معانی)	۱۱۱
۵- باب افتعال (قواعد)	۱۱۲
باب افتعال (معانی)	۱۱۴
جلسه نوزدهم	
اهداف درس	۱۱۸
درآمد	۱۱۸
۶- باب تفعّل (قواعد)	۱۱۸
باب تفعّل (معانی)	۱۱۹
۷- باب تفاعل (قواعد)	۱۲۰
۷- باب تفاعل (معانی)	۱۲۱
جلسه بیستم	
اهداف درس	۱۲۴
درآمد	۱۲۴
۸- باب استفعال (معانی)	۱۲۴
معانی ابواب «افعال، افعیال، افعیلال و افعوال»	۱۲۶
افعال رباعی (مجرد و مزید)	۱۲۷
معانی ابواب رباعی	۱۲۷
جلسه بیست و یکم	
اهداف درس	۱۳۲
درآمد	۱۳۲
افعال منحوت (صناعی)	۱۳۲

۱۳۴	افعال متصرف و جامد
۱۳۴	الف) افعال متصرف
۱۳۵	ب) افعال جامد

جلسه بیست و دوم

۱۴۰	اهداف درس
۱۴۰	درآمد
۱۴۰	انواع اسم فعل (۱)
۱۴۰	مرتجل، منقول، قیاسی
۱۴۲	انواع اسم فعل (۲)
۱۴۲	ماضی، مضارع، امر

جلسه بیست و سوم

۱۴۸	اهداف درس
۱۴۸	درآمد
۱۴۸	انواع فعل از نظر نوع حروف
۱۴۹	فعل مهموز

جلسه بیست و چهارم

۱۵۴	اهداف درس
۱۵۴	درآمد
۱۵۴	فعل مضاعف (ماضی و مضارع)
۱۵۶	فعل مضاعف (امر)
۱۵۹	فعل مضاعف (بابهای ثلاثی مزید)

جلسه بیست و پنجم

۱۶۴	اهداف درس
۱۶۴	درآمد
۱۶۴	انواع فعل از نظر نوع حروف
۱۶۴	فعلهای معتل (معتلات)
۱۶۵	انواع اعلال
۱۶۶	اعلال در فعلهای معتل الفاء (مثال)
۱۶۶	الف) مثال یائی
۱۶۹	ب) مثال واوی

جلسه بیست و ششم

۱۷۴	اهداف درس
۱۷۴	درآمد
۱۷۴	اعلال در فعلهای معتل العین (اجوف)
۱۷۴	الف) ماضی معلوم
۱۷۷	ب) مضارع معلوم
۱۸۱	ج) امر معلوم

جلسه بیست و هفتم

۱۸۶	اهداف درس
۱۸۶	درآمد
۱۸۶	اعلال در فعلهای معتل العین (اجوف)

۱۸۶.....	(د) ماضی مجهول.....
۱۹۰.....	(ه) مضارع مجهول.....
۱۹۲.....	(و) بابهای ثلاثی مزید.....

جلسه بیست و هشتم

۱۹۶.....	اهداف درس.....
۱۹۶.....	درآمد.....
۱۹۶.....	اعلال در فعلهای معتلّ اللام (ناقص).....
۱۹۶.....	(الف) ماضی معلوم.....
۲۰۱.....	(ب) مضارع معلوم.....
۲۰۶.....	(ج) امر معلوم.....

جلسه بیست و نهم

۲۱۲.....	اهداف درس.....
۲۱۲.....	درآمد.....
۲۱۲.....	اعلال در فعلهای معتلّ اللام (ناقص).....
۲۱۲.....	(د) ماضی مجهول.....
۲۱۵.....	(ه) مضارع مجهول.....
۲۱۸.....	(ی) بابهای ثلاثی مزید.....

جلسه سی ام

۲۲۴.....	اهداف درس.....
۲۲۴.....	درآمد.....
۲۲۴.....	اعلال در فعلهای لفیف.....
۲۲۴.....	(الف) لفیف مفروق.....
۲۳۰.....	(ب) لفیف مقرون.....
۲۳۶.....	پیوست.....
۲۳۶.....	اعلال اسم.....

جلسه سی و یکم

۲۴۰.....	هدف درس.....
۲۴۰.....	درآمد.....
۲۴۰.....	تجزیه افعال صحیح.....

جلسه سی و دوم

۲۴۶.....	هدف درس.....
۲۴۶.....	درآمد.....
۲۴۶.....	تجزیه افعال معتلّ.....

جلسه اول

کلیات (۱)

انواع حروف الفبا، تنوین و تاء مدوره

- ۲..... اهداف درس
- ۲..... درآمد
- ۲..... حروف الفبای عربی
- ۲..... کاربرد حروف غیر عربی در زبان عربی
- ۳..... حروف شمسی و حروف قمری
- ۴..... نمونه‌هایی برای حروف قمری و شمسی
- ۴..... تنوین

اهداف درس

آشنایی با:

- ✓ حروف الفبای عربی؛
- ✓ کاربرد حروف غیر عربی در زبان عربی؛
- ✓ حروف شمسی و قمری؛
- ✓ برخی ویژگیهای منحصر به فرد زبان عربی.

درآمد

قال الصادق (عليه السلام): «تَعَلَّمُوا الْعَرَبِيَّةَ فَإِنَّهَا كَلَامُ اللَّهِ الَّذِي يُكَلِّمُ بِهِ خَلْقَهُ»^۱

علم صرف یکی از شاخه‌های اصلی علوم زبان عربی را شکل می‌دهد. علم صرف راجع به چگونگی ساخت انواع کلمات خارج از جملات، و علم نحو در مورد نقش کلمات در جمله و تغییراتی که برای هر کدام رخ می‌دهد گفتگو می‌کند.

قبل از ورود به مباحث اصلی علم صرف لازم است به برخی مطالب کلی که در واقع به مثابه مقدمات علمی ورود به این علم به شمار می‌روند اشاره کنیم. این مقدمات علمی در قالب پنج درس جداگانه و مستقل آورده شده‌اند که به ترتیب از نظر شما خواهد گذشت و پس از آن وارد مباحث اصلی خواهیم شد.

حروف الفبای عربی

اجزای تشکیل دهنده هر زبان را حروف الفبا می‌نامند. تعداد این حروف در همه زبانها یکسان نیست. مثلاً در زبان فارسی ۳۲ و در زبان انگلیسی ۲۶ حرف وجود دارد. زبان عربی نیز ۲۸ حرف دارد که عبارت‌اند از: «ء، ب، ت، ث، ج، ح، خ، د، ذ، ر، ز، س، ش، ص، ض، ط، ظ، ع، غ، ف، ق، ک، ل، م، ن، و، ه، ی».

برخی از دانشمندان حروف زبان عربی را ۲۹ حرف دانسته‌اند. آنان «الف» را هم در زمره حروف الفبای عربی به شمار آورده‌اند. برخی نیز به جای «الف»، «همزه» را جزو حروف الفبا به حساب می‌آورند که این رأی مشهورتر است. بر اساس این دیدگاه، «الف»، منقلب از «یاء» و «واو» است و حرف مستقلی نیست.

کاربرد حروف غیر عربی در زبان عربی

گاه در زبان عربی الفاظی از زبانهای بیگانه به کار می‌روند که مشتمل بر حروف غیر عربی‌اند. این حروف اغلب در عربی تغییر می‌کنند و صورتهای دیگری به خود می‌گیرند. پدید آمدن این گونه تغییرات به دورانه‌های گذشته یا عصر حاضر اختصاص ندارد؛ با این همه، گاه نوع تغییرات در گذشته نسبت به امروز متفاوت است. آنچه در ادامه از نظر می‌گذرد، مهم‌ترین تغییراتی است که در حروف غیر عربی ایجاد می‌شود:

۱. بحار/الأنوار، علامه مجلسی (محمداقرا)، ج ۱، ص ۲۱۲؛ ترجمه: «زبان عربی را بیاموزید، چه، آن زبانی است که خداوند بدان با بندگانش سخن گفته است.»

۱- پ: در زبان عربی «پ» را بیشتر به «باء» بدل می‌کنند؛ مانند: پروین ← بروین. در عین حال، این حرف در گذشته گاهی به «فاء» بدل می‌گردید؛ مانند: پالوده ← فالودج، پسته ← فستق و پیل ← فیل.

۲- ج: امروزه بیشتر به صورت «ت+ش» نوشته و خوانده می‌شود؛ مانند: چاد ← تشاد و تاچر ← تاتشر. اما این حرف در گذشته گاهی به «صاد» و گاهی به «شین» بدل می‌شد؛ مانند: چین ← صین، چوگان ← صولجان و چادر ← شادر.

۳- گ: امروزه بیشتر به «غین» بدل می‌شود؛ مانند: تاگور ← طاغور و هوگو ← هوغو؛ ولی در گذشته اغلب به «جیم» و گاهی به «قاف» بدل می‌شد؛ مانند: گرگان ← جرجان، گیلان ← جیلان و گوهر ← جوهر. این حرف گاهی به «خاء» نیز بدل شده است؛ مانند: فرسنگ ← فرسخ.

گفتنی است تغییراتی که در قدیم، در حروف غیر عربی برخی کلمات رخ می‌داد، اکنون نیز همچنان باقی است و آن کلمات عیناً مانند صورت قبلی خود، به کار می‌روند؛ مانند: «چین» که در گذشته به آن «الصین» گفته شده یا «گوهر» که در قدیم به آن «جَوهر» گفته‌اند و امروزه نیز عیناً مانند صورت قبلی خود، به کار می‌روند.

۴- «و» (وی): هرگاه در کلمات بیگانه حرف «v» به کار رود، در عربی به صورت «فای سه نقطه» (ف) نوشته می‌شود، تا مانند حرف «w» در انگلیسی که اغلب معادل «واو» عربی است، تلفظ نشود؛ مانند: «ویکتور» که همان «ویکتور» خوانده می‌شود.

توجه داشته باشیم که اگر تعریب از کلمه‌ای باشد که هیچ‌کدام از حروف فوق را نداشته باشد، ممکن است کلمه را به صورت اصلی خود بیاورند؛ مانند: «بخت»، «سخت»، «ایوان»، «بازار» و «ماست» که عیناً در زبان عربی به کار رفته‌اند؛ اما گاهی با اینکه تمامی حروف واژه بیگانه با حروف عربی یکسان است، به هنگام تعریب، تغییراتی در واژه پدید می‌آید که از جمله آنها می‌توان به موارد زیر اشاره کرد:

الف) تبدیل «ها»ی چسبان آخر، به «جیم»؛ در کلماتی مانند: برنامه ← برنامج.

ب) تبدیل «شین» به «سین»؛ در کلماتی مانند: بنفشه ← بنفسج و شکر ← سُکر.

حروف شمسی و حروف قمری

وقتی در آغاز اسمها الف و لام تعریف به کار می‌رود، گاهی حرف «لام» به همان صورت که نوشته شده است تلفظ می‌شود؛ مانند: «ال+قمر» = الْقَمَر؛ حال آنکه در برخی دیگر از کلمات، این «لام» را حذف و به جای آن حرف بعد را دو برابر، یعنی مشدد، تلفظ می‌کنند؛ مانند: «ال+شمس» که نوشته می‌شود: «الشَّمس» و خوانده می‌شود: «أَشْشَمْس». به حروف دسته نخست، حروف قمری و به حروف دسته دوم، حروف شمسی می‌گویند. بنابراین حروف قمری حروفی هستند که اگر «ال» بر آنها وارد شود به همان صورتی که نوشته شده‌اند خوانده می‌شوند و حروف شمسی، حروفی هستند که اگر «ال» بر آنها وارد شود «لام» خوانده نمی‌شود و به جای آن، حرف بعد مشدد می‌گردد.^۲ از ۲۸ حرف عربی ۱۴ حرف آن شمسی و ۱۴ حرف دیگر

۲. ر.ک: موسوعة الصرف والنحو والإعراب، إميل بدیع یعقوب، ص ۴۱۴ و ۵۳۲ و نیز: جامع الدروس العربیه، مصطفى الغلائی، ج ۱، ص ۱۲.

قمری‌اند. حروف قمری عبارت‌اند از: «ء، ب، ج، ح، خ، ع، غ، ف، ق، ک، م، ه، و، ی». حروف شمسی عبارت‌اند از: «ت، ث، د، ذ، ر، ز، س، ش، ص، ض، ط، ظ، ل، ن».

نمونه‌هایی برای حروف قمری و شمسی

در جدول زیر، حرفهای اول کلمات دسته «الف» قمری‌اند و عیناً همان‌گونه که نوشته شده‌اند، خوانده می‌شوند؛ چنان‌که حرفهای اول کلمات دسته «ب» شمسی‌اند و چون الف و لام تعریف در اول آن کلمات به کار رفته است، باید مشدد شوند:

حروف قمری	معنا	حروف شمسی	تلفظ	معنا
الإنسان	انسان	التَّوَّاضُعُ	اتَّوَّاضُعُ	فروتنی، خاکساری
البَلَاغَةُ	شیوایی	الثَّرَيَا	اثَّرَيَا	نام يك سیاره
الجَوَادُ	بخشنده، اسب	الدَّعَايَةُ	ادَّعَايَةُ	تبلیغ
الْحَادِثَةُ	حادثه	الدَّرَّةُ	ادَّرَّةُ	اتم
الخالق	آفریننده	الرَّوَايَةُ	ارَّوَايَةُ	روایت
العَلِيمُ	دانا	الزَّكَاةُ	ازَّكَاةُ	زکات
الغنى	توانگر	السُّمُو	اسَّسُمُو	علو، بلندی
الفارس	سوار کار	الشَّاهِدُ	اشَّشَاهِدُ	شاهد، گواه
القادر	توانا	الصَّوْتُ	اصَّصَوْتُ	صدا
الكمال	کمال	الضَّرِيبَةُ	اضَّضَّرِيبَةُ	مالیات
المُراد	منظور	الطَّارِئُ	اطَّطَّارِئُ	عارض شده، فوق العاده
الهُدُوءُ	آرامش	الظَّاهِرَةُ	اظَّظَّاهِرَةُ	پدیده
الوَحْدَةُ	تنهایی	اللَّامِعُ	اللامِعُ	درخشان
البَّابِيسُ	خشک	النَّادِي	انَّانَادِي	انجمن، باشگاه

تنوین

تنوین نون ساکنی است که به آخر برخی از اسمها افزوده می‌شود و قبل از آن همواره یکی از حرکات سه‌گانه ضمه، فتحه یا کسره قرار دارد: (ن)، (نَ) و (نِ)؛ اما شکل نگارشی آن، شکل دو حرکت است: کتابُ (کتاب)، کتاباً و کتابٍ. نون تنوین، چون زائد و غیر اصلی است، هنگام وقف بر کلمه، حذف می‌شود. مثلاً در سوره مبارک اخلاص اگر آیه اول را به آیه دوم وصل کنیم، باید بخوانیم: ...قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ (نِ) اللَّهُ الصَّمَدُ؛ یعنی هنگام وصل کردن اسم منون به بعد از خود، نون تنوین را مانند دیگر حروف اصلی کلمه می‌خوانیم. اما چنانچه بخواهیم بر آخر آیه اول وقف کنیم باید بگوییم: ...قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ (نه اُحَدُنْ).

۳. تنوین فتحه معمولاً بر پایه نگارشی «الف» ظاهر می‌شود؛ مگر وقتی که اسم منون، مختوم به تایی مدوره (ة) یا «الف ممدوده» غیر زائد (اء) باشد؛ مانند: مرة، منضدة، بناء و إنشاء.

تای مدوره «ة»

تای مدوره، نشانه‌ای است که در آخر بیشتر کلمات مؤنث^۴ (به ویژه آنها که معنای وصفی دارند) به چشم می‌خورد و زائد بر ریشه اصلی کلمه است و آن عبارت است از تای گردی که حرف پیش از آن مفتوح است: «ة»+ یکی از حرکات (ـُ، ـَ، ـِ) یا تنوینهای سه‌گانه (ـُ، ـَ، ـِ)؛ مانند: «الکاتِبةُ»، «فاطِمةُ» و «شاعِرةُ».

۴. گفتنی است تای مدوره «ة» همواره علامت تأنیث نیست. از این رو، به آخر بعضی از اسمهای مذکر نیز ملحق می‌شود؛ مانند: حمزة، طلحة و علامة. برای توضیحات بیشتر، رک: صرف و نحو کاربردی، ج ۱، ص ۱۹.

جلسه دوم

کلیات (۲) انواع کلمه و نشانه‌های آن

- ۸.....اهداف درس
- ۸.....درآمد
- ۸.....تعریف و موضوع علم صرف
- ۸.....فواید علم صرف
- ۹.....صوت، لفظ، کلمه و جمله
- ۹.....انواع کلمه
- ۱۰.....نشانه‌های اسم، فعل و حرف
- ۱۰.....الف) نشانه‌های اسم
- ۱۱.....ب) نشانه‌های فعل
- ۱۱.....ج) نشانه‌های حرف

اهداف درس

آشنایی با

✓ تعریف، موضوع و فایده علم صرف؛

✓ صوت، لفظ کلمه و کلام؛

✓ انواع کلمه و نشانه‌های آن.

درآمد

در جلسه گذشته، با حروف الفبای عربی و خلاصه‌ای از تغییرات حروف غیر عربی در زبان عربی و تنوین و تایی مدوّر آشنا شدیم. اکنون در این درس با تعریف، موضوع و فایده علم صرف و تعریف صوت، لفظ، کلمه و کلام و نشانه‌های انواع کلمه آشنا خواهیم شد.

تعریف و موضوع علم صرف

«صرف» در لغت به معنای دگرگونی و تغییر از حالتی به حالت دیگر است و اصطلاحاً علمی است که به ما می‌آموزد چگونه کلمه‌ای را به صورتهای گوناگون و به صیغه‌های متفاوت درآوریم تا از آن معانی گوناگون به دست آید.

این گونه تغییرات، کم و بیش در همه زبانها دیده می‌شود و مختص زبان عربی نیست. در زبان فارسی هم می‌توان از مصدر «رفتن» واژه‌های گوناگونی به دست آورد؛ مانند: رفتم، رفتی، می‌روند، برو، مرو، رو و روش، که همگی از یک ریشه‌اند و هر یک معنای مخصوص به خود دارند. در زبان عربی اما حوزه این تغییرات گسترده‌تر است؛ مثلاً از ریشه «النَّصْر» می‌توان واژه‌های زیر و برخی صیغه‌های دیگر را به دست آورد: «نَصَرَ، يَنْصُرُ، نَاصِرٌ، مَنْصُورٌ و أَنْصَارٌ» که برخی از این وجوه، خود صیغه‌های گوناگون دارند؛ مانند: فعل ماضی و مضارع که هر کدام ۱۴ صیغه دارند؛ یا فعل امر حاضر که ۶ صیغه دارد. همچنین اسم فاعل، اسم مفعول و وجوه دیگری از این گونه که هر یک صیغه‌های متعدد دارند. علاوه بر این، چندین باب ثلاثی مزید و رباعی وجود دارد که با احتساب آنها، وجوه و صیغه‌های پرشماری از ریشه «النَّصْر» به دست می‌آید.

موضوع علم صرف، کلمه است و درباره ساختمان و خصوصیات واژه، خارج از جمله و به صورت انفرادی بحث می‌کند. مباحث صرف عمدتاً درباره اسم و فعل است و از حرف، در این علم، کمتر سخن به میان می‌آید. زیرا حرف، شکل ثابت دارد و هرگز تغییر نمی‌کند.

فواید علم صرف

علم صرف عربی، از جمله علوم عربیّت است که فواید زیر بر فهم مسائل آن مترتب است و می‌توان از رهگذر فرا گرفتن آن به این فواید دست یافت:

۱- شناخت ساختمان واژه‌های گوناگون و تشخیص اسم و فعل و حرف از همدیگر.

۲- کمک به فهم معانی دقیق واژه‌هایی که ساختمان صرفی آنها، مفید معنای خاصی است.

۳- ساختن واژه‌های مناسب برای معانی مورد نیاز؛ مطابق کاربرد و استعمال عرب.

صوت، لفظ، کلمه و جمله

- ۱- صوت: هر صدایی که قابل شنیدن است صوت نام دارد: (چه با معنا؛ چه بی‌معنا).
- ۲- لفظ صدایی است متشکل از یک یا چند حرف از حروف هجا که بر مخارج دهان تکیه دارد^۵ و خود بر دو قسم است: ۱- مُسْتَعْمَل؛ ۲- مُهْمَل.
- الف) لفظ مستعمل: لفظی است که بر معنای خاصی دلالت کند؛ مانند: «إنسان» و «قَمَر». به لفظ مستعمل «کلمه» نیز می‌گویند.
- ب) لفظ مهمل: لفظی است که هیچ معنایی نداشته باشد؛ مانند: «خَسَن» و «فَمَر».
- ۳- «کلمه» یا همان «لفظ مستعمل»، لفظی است که بر معنایی دلالت داشته باشد؛ چه به طور مستقل و چه در جمله و در همسایگی کلمات دیگر؛ مانند: «فَرَسٌ»، «يَكْتُبُ»، «هَلْ»، «قَالَ»، «قَلَمٌ» و «مِنْ».
- ۴- جمله: هرگاه مجموعه‌ای از کلمات با نظم و ترتیبی خاص، با همدیگر نسبت پیدا کرده و روی هم رفته، معنای کاملی افاده کنند، «جمله» را شکل می‌دهند. به این ترتیب، جمله، گروهی واژه است که با هم در ارتباطند و معنای کاملی را به ذهن می‌رسانند. مانند: «المؤمن كَيِّسٌ»، «الصَّلَاةُ عَمُودُ الدِّينِ»^۶ و «قَرَأْتُ كِتَابَ النَّحْوِ»^۷ در موارد استثنائی البته جملاتی به کار می‌روند که معنای کاملی ندارند؛ مانند جمله شرطیه «إِنْ قَامَ عَلِيٌّ» که یعنی: اگر علی برخاست.

انواع کلمه

کلمه بر سه نوع است: اسم، فعل و حرف.

- ۱- اسم: کلمه‌ای است که معنای مستقلی دارد و بر ذات یا معنای مشخصی دلالت می‌کند، بدون اینکه بر زمان خاصی دلالت داشته باشد.^۸ مانند: عَلِيٌّ، دَجَاجَةٌ، حَجَرٌ و عَقْلٌ؛ که به ترتیب، بر ذات انسان، حیوان و شیء و نمونه چهارم بر یک معنای غیر محسوس دلالت می‌کند.
- ۲- فعل: کلمه‌ای است که مفهوم مستقلی دارد و بر انجام دادن کاری، وقوع عملی یا طلب انجام کاری و

۵. مخارج دهان به موضعی از دهان گفته می‌شود که حروف هجا از آن جا ادا می‌شود؛ مانند: حلق، لسان و شفتین (لب‌ها).

۶. وسائل الشیعه، شیخ حر عاملی، ج ۴، ص ۲۷؛ ترجمه: «نماز ستون دین است».

۷. ترجمه: «کتاب نحو را خواندم». به نظر می‌رسد جمله و کلام تعریف یکسانی داشته باشند و در مجموع بتوان آنها را چنین تعریف کرد که جمله یا کلام، ترکیبی اسنادی است که از دو کلمه یا بیشتر تشکیل شده و معنای کامل (مفید) و مستقلی داشته باشد. ر. ک: موسوعة الصرف و النحو و الإعراب، ص ۳۲۶ و ۳۲۷؛ الدروس العربیه، مصطفی الغلائی، ج ۱، ص ۱۴ و ۱۵؛ صرف ساده، محمد رضا طباطبائی، ص ۱۸.

۸. الاسم: هو ما دلّ بذاته علی شیء محسوس أو غیر محسوس يعرف بالعقل، و هو فی الحالین غیر مقترن بزمان. ر. ک: موسوعة الصرف و النحو و الإعراب، ص ۵۳؛ صرف و نحو و اصول تجزیه و ترکیب، محمد خوانساری، ص ۷؛ الدروس العربیه، ج ۱، ص ۲۳.

داشتن حالتی در یکی از زمانهای گذشته، حال یا آینده دلالت می‌کند؛^۹ مانند: «كَتَبَ»، «يَنْصُرُ»، «سَيَسْتَحْسِنُ» و «اِذْهَبْ»؛ که به ترتیب بر انجام دادن کاری در گذشته، وقوع عملی در زمان حال، داشتن حالتی در زمان آینده و طلب انجام کاری، دلالت می‌کنند.

۳- حرف: کلمه‌ای است که به خودی خود مفهوم مستقلی ندارد و بر زمان خاصی دلالت نمی‌کند؛ بلکه برای پیوند کلمات یا جملات به یکدیگر به کار می‌رود و به هنگام استفاده در جمله، معنا پیدا می‌کند؛ مانند: كَ بِ مِنْ، لَ اَنَّ، لَنْ و لَوْ.

به تعبیر دیگر، در تعریف اسم، فعل و حرف دو عامل دخیل است:

۱- معنای مستقل؛

۲- زمان.

اگر کلمه معنای مستقلی داشته باشد و بر زمان خاصی هم دلالت کند، فعل است؛ مانند: حَسُنَ، كَرُمَ، صَلَّى و اسْتَرَحَمَ؛ حال اگر معنای مستقلی داشته باشد، ولی مفید زمان خاصی نباشد اسم نامیده می‌شود؛ مانند: كِتَابٌ، عَلِيٌّ، فَرَسٌ، بَيْتٌ و مِئْذَنَةٌ و چنانچه نه مفهوم مستقلی داشته باشد و نه مفید زمان خاصی باشد حرف خوانده می‌شود؛ مانند: اِلَى، فِي، عَلِيٍّ، بِ و اَنَّ.

نشانه‌های اسم، فعل و حرف

هر چند شناخت دقیق معانی واژه‌های گوناگون، به تشخیص اسم از فعل یا حرف کمک می‌کند، با این همه، برای تشخیص اسم، فعل و حرف از یکدیگر، نشانه‌هایی وجود دارد که با توجه به آنها می‌توان تا حد زیادی، نوع کلمات را بدون دانستن معانی آنها از همدیگر تشخیص داد. این نشانه‌ها به تفکیک عبارت‌اند از:

الف) نشانه‌های اسم

- ۱- پذیرش علامت جر؛ مانند: «ذَهَبْتُ إِلَى بَيْتِ عَلِيٍّ».
- ۲- پذیرش تنوین؛ مانند: «كَتَبَ حَسَنٌ رِسَالَةً إِلَى أَخِيهِ».
- ۳- پذیرش حرف ندا؛ مانند: «يَا فَاطِمَةُ! اسْتَمْعِي جِدًّا إِلَى الْأَنْبَاءِ».
- ۴- وارد شدن الف و لام تعریف بر آن؛ مانند: «جَاءَ الْأُسْتَاذُ».
- ۵- صَحَّتْ خبر دادن از آن؛ مانند: «أَحْمَدُ جَائِعٌ».
- ۶- مثنی شدن؛ مانند: «جَاءَ الطَّالِبَانِ».
- ۷- جمع بسته شدن؛ مانند: «يَنْجَحُ الطُّلَابُ الْمُجْتَهِدُونَ».
- ۸- صفت واقع شدن؛ مانند: «هُوَ لَاحِقٌ فَائِزُونَ» و «رَأَيْتُ الطَّلَبَةَ النَّاجِحِينَ».
- ۹- مصغر شدن؛ مانند: «يَا بُنَيَّ! أَقِمِ الصَّلَاةَ».
- ۱۰- مضاف واقع شدن؛ مانند: «هَلْ عِنْدَكَ كِتَابُ الصَّرْفِ؟».

۹. الفعل: كلمة تدلّ على حصول شيء في الزمان الماضي أو الحاضر أو المستقبل. / الدروس / العربية، ج ۱، ص ۲۳.

ب) نشانه‌های فعل

- ۱- وقوع تایی مبسوط و ساکن «ت» در آخر آن؛ مانند: ذَهَبَتْ وَفَرَّتْ؛
- ۲- سه حرفی بودن کلمه به گونه‌ای که حرف اول و آخر آن مفتوح و حرف وسط آن، متحرک باشد؛ مانند: نَصَرَ، فَهِمَ وَ حَسُنَ؛
- ۳- وارد شدن حروف «س» و «سَوْفَ» بر آن؛ مانند: سَنُرِيهِمْ آيَاتِنَا فِي الْآفَاقِ وَفِي أَنْفُسِهِمْ^{۱۰} و كَلَّا سَوْفَ تَعْلَمُونَ^{۱۱}؛
- ۴- وارد شدن ادوات جزم بر آن؛^{۱۲} مانند: لَمَّا يَصِلْ صَدِيقِي إِلَى الْمَدْرَسَةِ بَعْدُ؛
- ۵- اتصال ضمائر بارز مرفوع به آن؛ مانند: فَتَحَّتْ الْمُصْحَفَ فَتَلَوْتُ آيَاتٍ مِنَ الْقُرْآنِ الْكَرِيمِ؛
- ۶- اتصال نون تأکید ثقیله یا خفیفه به آن؛ مانند: لَأُصَلِّبَنَّكُمْ فِي جُذُوعِ النَّخْلِ^{۱۳} و وَنَالَهُ لَأَكِيدَنَّ أَصْنَامَكُمْ بَعْدَ أَنْ تُولُوا مُدِيرِينَ^{۱۴}؛
- ۷- صرف شدن آن به ماضی و مضارع یا امر و نهی بودن صیغه آن؛ مانند: كَتَبَ، يَكْتُبُ، اُكْتُبْ، لَا تَكْتُبْ؛
- ۸- وارد شدن حرف «قد» بر آن؛ مانند: قَدْ قَامَتِ الصَّلَاةُ.

ج) نشانه‌های حرف

- ۱- یک یا دو حرفی بودن؛^{۱۵} مانند: بِ وَ فِي؛
 - ۲- عدم صحّت خبر دادن از آن یا با آن؛
 - ۳- نداشتن نشانه‌های اسم و فعل.^{۱۶}
- به این نکته توجه داشته باشیم که به محض مشاهده نشانه‌های اسم، فعل یا حرف در یک کلمه بلافاصله نمی‌توان حکم داد که آن کلمه، اسم یا فعل یا حرف است. در عین آنکه این نشانه‌ها غالباً نقش مهمی در تشخیص انواع کلمه از همدیگر ایفا می‌کنند. البته استثناهایی نیز وجود دارد که نباید از آنها چشم‌پوشی کرد و در مباحث آینده، به تدریج با آنها آشنا خواهیم شد.

۱۰. فصلت / ۵۳؛ ترجمه: «به زودی نشانه‌های خود را در افقها [ای گوناگون] و در دل‌هایشان بدیشان خواهیم نمود.»

۱۱. تکوین / ۳؛ ترجمه: «نه چنین است، زودا که بدانید.»

۱۲. ادوات جزم، ادواتی هستند که هرگاه بر فعل وارد شوند، فعل را مجزوم می‌کنند. این ادوات عبارت‌اند از: لَمْ، لَمَّا، لَا، نَهْيٌ، لام امر و ادوات شرط که توضیح آنها در بخش‌های بعد خواهد آمد.

۱۳. طه / ۷۱؛ ترجمه: «شما را بر تنه‌های درخت خرما به دار می‌آویزم.»

۱۴. انبیاء / ۵۷؛ ترجمه: «و سوگند به خدا که پس از آنکه پشت کردید و رفتید، قطعاً در کار بتاننان تدبیری خواهیم کرد.»

۱۵. اسم یا فعل‌هایی نیز وجود دارند که به دلیل حذف یکی از حروف آن یا به علت تغییرات اعلالی، یک یا دو حرف آنها بیشتر ظاهر نمی‌شود؛ مانند: «قِ» در «وَقَيْنَا عَذَابَ النَّارِ» که فعل امر حاضر از مصدر «وَقَايَةُ» است یا «أَبُ» که در واقع «أَبُو» بوده است.

۱۶. ر. ک: صرف و نحو کاربردی، ج ۱، ص ۱۴.

جلسه سوم

کلیات (۳) حروف اصلی و زائد و وزن کلمات

- ۱۴ اهداف درس
- ۱۴ درآمد
- ۱۴ حروف اصلی و زائد
- ۱۴ انواع اسم و فعل از لحاظ تعداد حروف اصلی (ابنیه کلمه)
- ۱۴ الف) تقسیمات اسم
- ۱۵ ب) تقسیمات فعل
- ۱۵ وزن کلمات (میزان صرفی اسم و فعل)
- ۱۷ انواع اسم و فعل از لحاظ چگونگی حروف اصلی
- ۱۷ الف) صحیح و معتل
- ۱۸ ب) مهموز و غیر مهموز
- ۱۸ ج) مضاعف و غیر مضاعف

اهداف درس

آشنایی با

- ✓ حروف اصلی و زائد کلمات.
- ✓ انواع اسم و فعل از لحاظ تعداد حروف اصلی کلمات.
- ✓ اسم و فعل از لحاظ چگونگی حروف اصلی.

درآمد

در جلسه گذشته با مباحثی همچون تعریف، موضوع و فایده علم صرف و نشانه‌های اسم، فعل و حرف آشنا شدیم. اکنون در این جلسه با مباحث دیگری از علم صرف آشنا می‌شویم که برای فهم مسائل این علم نقش مهمی بر عهده دارند و از آن طریق می‌توانیم حروف اصلی و زائد را از همدیگر تشخیص دهیم؛ انواع اسم و فعل را از لحاظ تعداد حروف اصلی آنها باز بشناسیم و در نتیجه وزن آنها را به دست آوریم. علاوه بر این، در پایان همین درس با انواع اسم و فعل از لحاظ دارا بودن حرف عله یا همزه و موضوعات دیگری از این دست آشنا خواهیم شد.

حروف اصلی و زائد

در زبان عربی حروفی را که در تمام واژه‌های مشابه و هم‌جنس، تکرار می‌شوند «حروف اصلی» و حروفی را که تنها در برخی از آنها ظاهر می‌شوند «حروف زائد» می‌نامند. برای نمونه در واژه‌های «عَلِمَ، يَعْلَمُ، الْعِلْمُ، اِسْتَعْلَمَ، عَالِمٌ، مَعْلُومٌ و اَعْلَامٌ»، حروف «ع، ل، م» اصلی و بقیه زائدند.

انواع اسم و فعل از لحاظ تعداد حروف اصلی (ابنیه کلمه)

اسم و فعل از لحاظ اشتغال بر حروف اصلی و زائد، به دو قسم مجرد و مزید تقسیم می‌شوند. به اسم و فعلی که تنها از حروف اصلی تشکیل شده باشد «مجرد» و به آنچه علاوه بر حروف اصلی، یک یا چند حرف زائد هم داشته باشد «مزید» می‌گویند. علاوه بر این، اسم از لحاظ تعداد حروف اصلی به «ثلاثی، رباعی و خماسی»، و فعل به «ثلاثی و رباعی» تقسیم می‌شود.

الف) تقسیمات اسم

- ۱- ثلاثی مجرد: اسمی است که تنها از سه حرف اصلی تشکیل شده باشد؛ مانند: رَحْمٌ، وَصْلٌ و لَبَنٌ.
- ۲- ثلاثی مزید: اسمی است که علاوه بر سه حرف اصلی، مشتمل بر یک یا چند حرف زائد نیز باشد؛ مانند: رَحْمَانٌ، رَحِيمٌ، وَصَالٌ و حِصَانٌ.
- ۳- رباعی مجرد: اسمی است که تنها از چهار حرف اصلی تشکیل شده باشد؛ مانند: جَعْفَرٌ و دِرْهَمٌ.

۴- رباعی مزید: اسمی است که علاوه بر چهار حرف اصلی، یک یا چند حرف زائد نیز داشته باشد؛ مانند: قَنَدِيل و جَعْفَر.^{۱۷}

۵- خماسی مجرد: اسمی است که تنها از پنج حرف اصلی تشکیل شده باشد؛ مانند: سَفَرَجَل و خُزْعَبَل.^{۱۸}

۶- خماسی مزید: اسمی است که علاوه بر پنج حرف اصلی، یک یا چند حرف زائد هم داشته باشد؛ مانند: کُمَثَرَى و قَبْعَثَرَى.^{۱۹}

ب) تقسیمات فعل

۱- ثلاثی مجرد: فعلی است که اولین ساخت ماضی آن تنها از سه حرف اصلی تشکیل شده باشد؛ مانند: کَتَبَ، رَجِمَ و کَثَرَ.

۲- ثلاثی مزید: فعلی است که اولین ساخت ماضی آن علاوه بر سه حرف اصلی، مشتمل بر یک یا چند حرف زائد نیز باشد؛ مانند: أَعْطَى، عَلَّمَ و غَادَرَ.^{۲۰}

۳- رباعی مجرد: فعلی است که اولین ساخت ماضی آن تنها از چهار حرف اصلی تشکیل شده باشد؛ مانند: زَلَزَلَ و دَخَرَ.^{۲۱}

۴- رباعی مزید: فعلی است که اولین ساخت ماضی آن علاوه بر چهار حرف اصلی، یک یا چند حرف زائد نیز داشته باشد؛ مانند: تَزَلَزَلَ و تَدَخَرَ.

در عین حال، در اسمها نمونه‌هایی یافت می‌شود که ثنائی‌اند؛ مانند: «مَنْ» که از اسمهای موصول است و نمونه‌های دیگری وجود دارد که خماسی‌اند؛ مانند: «کُمَثَرَى»، ولی در افعال این چنین نمونه‌هایی یافت نمی‌شود.^{۲۲}

وزن کلمات (میزان صرفی اسم و فعل)

در زبان عربی برای همه اسمها و فعلها می‌توان «وزن» خاصی در نظر گرفت که در واقع مقیاس شناخت حروف اصلی از زائد به شمار می‌رود. این مقیاس سه حرف اصلی دارد که در تمامی اوزان تکرار می‌شود و حروف دیگر به شیوه‌ای تعریف شده در کنار آنها به کار می‌روند و قالب صرفی اسمها و فعلها را شکل

۱۷. قَنَدِيل: چراغ، چراغدان، چلچراغ؛ جَعْفَر: جمع جعفر.

۱۸. سَفَرَجَل: به (از میوه‌ها)؛ خُزْعَبَل: یاوه، چرند و پرند.

۱۹. در این میان بیشترین کاربرد متعلق به اسم ثلاثی است. رباعی کمتر و خماسی در محدوده‌ای بسیار تنگ‌تر به کار می‌رود. همچنین در اسمهای مجرد، بنای ثنائی (دو حرفی) یا سداسی (شش حرفی) و بیشتر وجود ندارد. شایان ذکر است که منظور از اسم در اینجا اسمهای معرب است نه ضمایر، موصولات و اسمهای اشاره؛ چه، در پاره‌ای موارد در آنها بنای ثنائی هم وجود دارد؛ مانند: هُوَ، مَنْ و ذَا. در غیر این گونه اسمها چنانچه اسمی، دو حرف داشته باشد، از آن حرفی حذف شده است؛ همچون «أَب، دَم و يَد» که در اصل «أَبُو، دَمُو و يَدِي» بوده است. ر.ک: اصول/الصرف، علی اکبر شهبابی، ص ۳؛ کُمَثَرَى: گلابی.

۲۰. أَعْطَى: عطا کردن (چیزی را به کسی)، بخشیدن؛ عَلَّمَ: آموزش دادن؛ غَادَرَ: ترک کردن.

۲۱. زَلَزَلَ: تکان دادن، متزلزل ساختن؛ دَخَرَ: غلتاندن.

۲۲. ر.ک: اصول/الصرف، ص ۴.

می‌دهند. به این منظور در زبان عربی سه حرف «فاء، عین و لام» را به ترتیب، به جای حروف اصلی به کار می‌برند. مثلاً می‌گویند: «کَتَبَ» بر وزن «فَعَلَ»، «کَاتَبَ» بر وزن «فَاعَلَ» و «کِتَابَةَ» بر وزن «فِعَالَةً» است. در هر صورت برای به دست آوردن وزن کلمات باید به قواعد زیر توجه داشته باشیم:

۱- نخست در مقابل حروف اصلی کلمه به ترتیب، حروف «فاء، عین و لام» را می‌گذاریم؛ اگر کلمه‌ای بیش از سه حرف اصلی داشته باشد لام الفعل وزن را تکرار می‌کنیم. بنابراین، وزن ثلاثی یک لام، وزن رباعی دو لام، و وزن خماسی سه لام دارد. مثلاً «سَأَلَ» بر وزن «فَعَلَ»، «دَرِهَمَ» بر وزن «فِعْلَلٌ» و «سَفَرَجَلٌ» بر وزن «فَعْلَلَلٌ» است.^{۲۳}

۲- اگر در کلمه‌ای حرف زائد وجود داشته باشد و آن حرف تکرار حرف اصلی باشد در این صورت در مقیاس صرفی نیز حرفی که در مقابل آن قرار می‌گیرد تکرار می‌شود؛ مانند: «سَلَّمَ» که وزن آن «فَعَلَ» و «جَلَبَبَ» که وزن آن «فَعْلَلٌ» است. حال اگر حرف زائد با هیچ‌کدام از حروف اصلی کلمه همگون نباشد، در این صورت حرف زائد عیناً در وزن آورده می‌شود؛ مانند: «عَالِمٌ» که بر وزن «فَاعِلٌ» و «مَعْلُومٌ» که بر وزن «مَفْعُولٌ» است.

۳- حرکت هر کدام از حروف وزن، حرکت همان حرفی است که در مقابل آن قرار گرفته است. بنابراین باید «عَلِمَ» را بر وزن «فَعَلَ»، «عَلِمَ» را بر وزن «فَعِلَ» و «عُلُومٌ» را بر وزن «فُعُولٌ» دانست. مگر آنکه بر اثر قواعد اعلال یا سایر قواعد، که شرح هر کدام در جای خود خواهد آمد، حرکت حرف اصلی کلمه تغییر کرده باشد که در این صورت، حرکت حرف اصلی را مینا قرار می‌دهیم؛ مانند: «قَالَ» که بر وزن «فَعَلَ» است، زیرا در اصل «قَوْلٌ» بوده است، یا «يَمُدُّ» که بر وزن «يَفْعُلُ» است، زیرا در اصل «يَمُدُّدٌ» بوده است.

۴- اگر در کلمه‌ای «حرف مشدد»، که بیانگر دو حرف همجنس است، وجود داشته باشد، با مراجعه به کلمات همجنس باید دریابیم که آیا آن حروف، اصلی‌اند یا زائد، یا یکی از آنها اصلی است و دیگری زائد. در حالت اول وزن را بدون حرف مشدد می‌آوریم؛ مانند: «مَرَّ» که بر وزن «فَعَلَ» است. در حالت دوم؛ یعنی، وقتی هر دو حرف همجنس زائد باشند عیناً همان حرف زائد مشدد را در وزن می‌آوریم؛ مانند: «اجْلَوَادٌ» که بر وزن «افْعُولٌ» است. در صورت سوم هرگاه نتوانیم تشخیص دهیم که نخستین حرف از دو حرف همجنس زائد است یا حرف دوم، فاء الفعل یا عین الفعل یا لام الفعل (ف، ع، ل) وزن را که در مقابل آن حرف قرار گرفته مشدد می‌کنیم؛ مانند: «سَلَّمَ» که بر وزن «فَعَلَ» و «احْمَرَّ»^{۲۴} که بر وزن «افْعَلَّ» است، اما اگر بدانیم کدامیک از آن دو زائد و کدامیک اصلی است، وزن اصل کلمه را می‌آوریم و آن را بدون حرف مشدد ذکر می‌کنیم. مثلاً می‌گوییم: «سَيِّدٌ» بر وزن «فَيْعِلٌ» و «عَلِيٌّ» بر وزن «فَعِيلٌ» است.

۲۳. در مقیاس تعیین وزن به حرف «فاء»، «فاء الفعل»، به حرف «عین»، «عین الفعل» و به حرف «لام»، «لام الفعل» می‌گویند. همچنین در کلمات رباعی که دو «لام الفعل» وجود دارد، به «لام اول»، «لام الفعل اول» و به «لام دوم»، «لام الفعل دوم» می‌گویند. در اسمهای خماسی نیز به «لام سوم»، «لام الفعل سوم» اطلاق می‌گردد.

۲۴. سَلَّمَ: سلام کردن؛ جَلَبَبَ: خود را پوشانیدن (با جامه‌ای)؛ يَمُدُّ: کشیدن؛ اجْلَوَادٌ: با سرعت رفتن؛ احْمَرَّ: قرمز شدن، رنگ سرخ به خود گرفتن.

۵- اگر طبق قواعد اعلال یا دیگر قواعد، برخی از حروف اصلی کلمه حذف شده باشد، حرف مقابل آن نیز از ساختمان وزن کلمه حذف می‌شود. مثلاً می‌گوییم: «قُلُّ» بر وزن «قُلُّ»، «هَبُّ» بر وزن «عَلُّ» و «فِ» بر وزن «عِ» است.^{۲۵}

بنابراین، فایده دانستن وزن کلمات تشخیص حروف اصلی اسم و فعل از حروف زائد آنهاست و از این طریق می‌توان انواع و بناهای کلمات را از همدیگر تشخیص داد.^{۲۶}

انواع اسم و فعل از لحاظ چگونگی حروف اصلی

اسم و فعل از لحاظ چگونگی حروف اصلی به سه دسته تقسیم می‌شوند:

۱- صحیح و مُعْتَلّ؛

۲- مهموز و غیر مهموز؛

۳- مضاعف و غیر مضاعف.

الف) صحیح و معتل

۱- صحیح: کلمه‌ای است که هیچ‌کدام از حروف اصلی آن، یکی از حروف عله (واو، یاء و الف) نباشد؛ مانند: ذَهَبٌ، كَسَرَ و خَرَجَ.

۲- معتل: کلمه‌ای است که یک یا چند حرف اصلی آن، حرف عله باشد؛ مانند: وَهَبٌ، قَالَ و سَرَى.

مُعْتَلّات خود با توجه به جایگاه قرار گرفتن حروف عله در آنها، انواعی دارند که عبارت‌اند از:

الف) معتل الفاء یا مثال، مانند: يَسَرَ و وَقْتُ.

ب) معتل العين یا اجوف، مانند: خَافَ و بَيَعَ.

ج) معتل اللام یا ناقص، مانند: دَعَا و رَمَى.

د) معتل الفاء و اللام «لفیف مفروق»^{۲۷} مانند: وَفَى و وَحَى.

ه) معتل العين و اللام «لفیف مقرون» مانند: لَوَى و حَى.

۲۵. «قُلُّ» فعل امر از «قَالَ، يَقُولُ» است که «واو» آن حذف شده است. «هَبُّ» نیز فعل امر از «وَهَبَ، يَهَبُ» است که «واو» آن افتاده و «فِ»، فعل امر از «وَفَى، يَفِي» که فاء الفعل و لام الفعل آن محذوف است.

۲۶. اگر در کلمه‌ای «قلب» (قلب مکانی) واقع شده باشد؛ یعنی، ترتیب اصلی «فاء، عین و لام» به هم خورده باشد در وزن نیز ترتیب «ف، ع، ل» به هم خواهد خورد. برای نمونه «جَاهٌ» بر وزن «عَقَلٌ» است، زیرا با مراجعه به کلمات هم‌جنس آن از قبیل «وَجْهٌ، وَجِيه و وَجَاهَتٌ» درمی‌یابیم که حرف «ج»، «عین الفعل» و حرف «ا» که منقلب از واو است، فاء الفعل این واژه محسوب می‌گردند. ر.ک: صرف ساده، ص ۹۸ - ۹۶.

۲۷. لفیف به معنای ملفوف (در هم پیچیده شده) است، چون با توجه به حضور دو حرف عله در آن نوعی پیچیدگی و دشواری خاصی پدید می‌آید. لفیف مفروق، فعلی است که دو حرف عله جدا از هم داشته باشد و لفیف مقرون، فعلی است که دو حرف عله پشت سر هم داشته باشد.

و) معتل الفاء و العين «لفيف مقرون» مانند: ^{۲۸}وَيْلٌ.

ب) مهموز و غیر مهموز

مهموز: کلمه‌ای است که یک حرف اصلی آن همزه باشد؛ مانند: أَمَرَ، سَأَلَ و قَرَأَ که مانند معتل، با توجه به جایگاه قرار گرفتن همزه در آن، به انواع زیر تقسیم می‌شود:

۱- مهموز الفاء، مانند: أَمَرَ و أَمِرٌ؛

۲- مهموز العين، مانند: سَأَلَ و سَائِلٌ؛

۳- مهموز اللام، مانند: قَرَأَ و قَارِئٌ.

ج) مضاعف و غیر مضاعف

مضاعف: کلمه‌ای است که دو حرف اصلی آن هم‌جنس باشد؛ مانند: مَدَّ و حَجَّ.

به کلمه‌ای که نه معتل باشد، نه مهموز و نه مضاعف، «سالم» می‌گویند؛ مانند: ضَرَبَ و دَفَتَرٌ.

نکته: یک کلمه ممکن است هم صحیح باشد و هم مهموز؛ مانند: أَمَرَ؛ یا هم صحیح باشد و هم مضاعف؛ مانند: مَدَّ؛ یا هم معتل باشد و هم مهموز؛ مانند: يئسَ؛ یا هم معتل باشد و هم مضاعف؛ مانند: وَدَّ. کلمه همچنین می‌تواند مهموز و در عین حال مضاعف باشد؛ مانند: أَنْ^{۲۹}؛ ولی کلمه سالم هرگز نمی‌تواند معتل، مهموز یا مضاعف باشد.

۲۸. وَهَبَ: بخشیدن؛ سَرَى: شبانه سفر کردن، راه رفتن در شب؛ يَسَرَ: ساده بودن؛ بَيَعَ: فروختن؛ دَعَا: صدا زدن (کسی را)، دعا کردن؛ رَمَى: پرتاب کردن؛ وَفَى: وفا کردن (به عهد و پیمان)؛ لَوَى: پیچاندن، در هم پیچاندن (مثلاً نامه را)؛ وَيْلٌ: وای (بر کسی).

۲۹. حَجَّ: حج گزاردن، به زیارت خانه خدا رفتن؛ يئسَ: ناامید شدن، مأیوس شدن؛ أَنْ: ناله کردن، شکوه کردن.

جلسه چهارم

کلیات (۴) همزه، نگارش و انواع آن

- ۲۰..... اهداف درس
- ۲۰..... درآمد
- ۲۰..... تفاوت همزه با الف
- ۲۱..... مهم‌ترین موارد استعمال همزه وصل
- ۲۱..... الف) همزه وصل در افعال
- ۲۱..... ب) همزه وصل در اسمها
- ۲۲..... ج) همزه وصل در حروف
- ۲۲..... مهم‌ترین موارد استعمال همزه قطع
- ۲۲..... الف) همزه قطع در افعال
- ۲۲..... ب) همزه قطع در اسمها
- ۲۲..... حذف همزه وصل در گفتار و نوشتار
- ۲۳..... نگارش همزه
- ۲۳..... الف) همزه در آغاز کلمه
- ۲۳..... ب) همزه در وسط کلمه
- ۲۴..... ج) همزه در آخر کلمه

اهداف درس

آشنایی با

- ✓ انواع همزه و تفاوت همزه با الف؛
- ✓ مهم‌ترین موارد استعمال همزه وصل و قطع؛
- ✓ موارد حذف همزه وصل؛
- ✓ نگارش همزه.

درآمد

در درس قبل دانستیم که تمامی اسمها و فعلها بر اساس میزان صرفی، وزنه‌ای خاصی دارند که نشانگر حروف اصلی کلمات از حروف زائد آنهاست. همچنین با کلمات معتل، مهموز و مضاعف آشنا شدیم. در این درس با همزه وصل، همزه قطع، موارد استعمال، چگونگی نگارش آنها و مباحث دیگری در همین زمینه آشنا می‌شویم.

تفاوت همزه با الف

۱- بیشتر دانشمندان «الف» را حرف مستقلی نمی‌دانند، بلکه آن را منقلب از «واو» یا «یاء» برمی‌شمارند و از این رو آن را جزو حروف الفبا نمی‌آورند. مثلاً می‌گویند: اصل «بَاعَ»، «بِيعَ» و اصل «غَزَا»، «غَزَوَ» بوده است؛ بر خلاف همزه که آن را حرف مستقلی محسوب می‌کنند؛ مانند: أَمَرَ، سَأَلَ و قَرَأَ. این اولین تفاوت «الف» با «همزه» است.

۲- دومین تفاوت اینکه «الف»، حرکت نمی‌پذیرد و هرگز در ابتدای کلمه قرار نمی‌گیرد، حال آنکه همزه قابلیت پذیرش همه حرکات را دارد و می‌تواند در آغاز، وسط یا آخر کلمه واقع شود؛ مانند: أَمَرَ، إِيَّاسَ و أَذُنَ.

۳- و بالاخره سومین تفاوت آن است که «الف» هیچ‌گاه نمی‌تواند در آغاز واژه به کار رود، چون همیشه ساکن است و عرب سخن خود را با حرف ساکن شروع نمی‌کند؛ بر خلاف «همزه» که در هر جای کلمه می‌تواند واقع شود، بدون اینکه مشکلی پدید آید؛ ۳۰ مانند: أَحْمَدُ، سَأَلَ، بَدَأَ و يَأْكُلُ.

انواع همزه

در زبان عربی همزه انواعی دارد که مهم‌ترین آنها عبارت‌اند از: «همزه وصل» و «همزه قطع».

همزه وصل: همزه‌ای است که اگر در آغاز کلام قرار گیرد، هم نوشته و هم خوانده می‌شود، ولی اگر در انتای کلام واقع شود، نوشته می‌شود، اما خوانده نمی‌شود. نشانه این نوع همزه آن است که اگر در ابتدای کلام قرار گیرد، این‌گونه نوشته می‌شود: «ا»؛ و اگر در وسط کلام واقع شود، یک «صاد» کوچک روی آن ظاهر می‌شود: (أ)؛ مانند: «و+ اِسْتَغْفِرُ» که این‌گونه نوشته می‌شود: «وَأَسْتَغْفِرُ» و خوانده می‌شود: «وَسْتَغْفِرُ».

همزه قطع: همزه‌ای است که چه در ابتدای کلام قرار گیرد و چه در وسط آن، در هر دو حالت، تلفظ می‌شود - برخلاف همزه وصل که جز در ابتدای کلام خوانده نمی‌شود - و همیشه با کرسی «الف» نوشته می‌شود: «أ» یا «إ»؛ مانند: «أَكْرَمَ عَلِيٌّ أَبَاهُ» و «أَحْسَنَ إِلَى وَالِدَيْكَ».

مهم‌ترین موارد استعمال همزه وصل

الف) همزه وصل در افعال

۱- فعل مضارع: در فعل مضارع اساساً همزه وصل وجود ندارد؛ چون فعل مضارع با حروف مضارعت^{۳۱} آغاز می‌شود که همیشه متحرک‌اند و حرکت آنها قابل حذف نیست.

۲- فعل ماضی: همزه موجود در افعال خماسی (پنج حرفی) و سداسی (شش حرفی)^{۳۲} همزه وصل است؛ مانند: اِنْكَسَرَ وَ اِسْتَكَمَلَ؛ بر خلاف افعال ثلاثی (سه حرفی) و رباعی (چهار حرفی) که همزه آنها همزه قطع است؛ مانند: اَمَرَ وَ اَحْسَنَ.

۳- فعل امر حاضر: همزه فعلهای امر حاضر به جز در باب افعال، همزه وصل است؛ مانند: «وَأَعْلَمُ»، «وَأَنْطَلِقُ» و «وَأَسْتَخْرِجُ».

ب) همزه وصل در اسمها

۱- همزه موجود در آغاز مصادر افعال خماسی و سداسی، همزه وصل است؛ مانند: اِقْتَدَارُ، اِنْصِرَافُ، اِسْتِخْرَاجُ و اِحْمِيرَارُ.^{۳۳}

۲- در این اسمها همزه، همزه وصل است: اِسْمُ، اِبْنُ، اِبْنَةُ، اِثْنَانُ، اِثْنَتَانِ، اِمْرَءٌ و اِمْرَأَةٌ.^{۳۴}

۳- همزه «الَّذِي» و نیز مثنی، جمع و مؤنث آن همزه وصل است؛ مانند: «وَالَّذِينَ» که خوانده می‌شود: «وَالَّذِينَ» و «وَالَّتِي» که خوانده می‌شود: «وَالَّتِي».^{۳۵}

۳۱. حروف مضارعه (مضارعت) به حروفی می‌گویند که صیغه‌های چهارده‌گانه فعل مضارع با یکی از آنها آغاز می‌شود: «يَ، تَ، أ، ن.».

۳۲. منظور از خماسی و سداسی در اینجا تعداد حروف فعل ماضی است، اعم از آنکه این حروف اصلی باشد یا زائد، زیرا در عربی اصلاً فعل خماسی و سداسی وجود ندارد.

۳۳. اِقْتَدَارُ: توانستن؛ اِقْتَدَرَ عَلَى: سیطره داشتن؛ اِنْصِرَافُ: روانه شدن، رهسپار شدن؛ اِنْصَرَفَ عَنْ: دور شدن، رفتن (از جایی)، منصرف شدن؛ اِنْصَرَفَ إِلَى: روی آوردن (به چیزی یا جایی)، توجه خود را معطوف کردن؛ اِحْمِيرَارُ: قرمز شدن، رنگ سرخ به خود گرفتن.

۳۴. همزه مثنی این اسمها نیز همزه وصل است. ر.ک: گفتگو، ناصر علی عبدالله، ص ۴۱. اِبْنَةُ: دختر؛ مَرءٌ: مرد، انسان؛ اِمْرَأَةٌ: زن، بانو، همسر.

۳۵. به این کلمات موصول گفته می‌شود.

ج) همزه وصل در حروف

در حروف تنها همزه الف و لام تعریف، همزه وصل است؛ مانند: «جاءَ + الربيع» که خوانده می‌شود: «جاءَ الربيع».^{۳۶}

مهم‌ترین موارد استعمال همزه قطع

الف) همزه قطع در افعال

۱- فعل مضارع: همزه فعل مضارع، همواره همزه قطع است؛ مانند همزه افعال «أقوم»، «أقعد» در عبارت: «يَحُولِ اللَّهُ وَ قُوَّتِهِ أَقْوَمُ وَ أَقْعَدُ».

۲- فعل ماضی: همزه فعل ماضی باب افعال، همزه قطع است؛ مانند همزه فعل «أكرم» در عبارت: «أكرمَ زيدٌ علياً».^{۳۷}

۳- فعل امر: همزه امر حاضر باب افعال، همزه قطع است؛ مانند همزه فعل «أكرم» در عبارت: «يا عليُّ أكرم أباك».

ب) همزه قطع در اسمها

۱- همزه مصدر باب افعال، همزه قطع است؛ مانند: إكرام و إحسان.^{۳۸}

۲- همزه صیغه‌های تعجب و افعال تفضیل، همزه قطع است؛ مانند: «مَا أَكْرَمَ سَمِيراً» و «مُنِيرٌ أَجْمَلٌ مِنْ أَخِيهِ».

۳- همزه اسم‌هایی مانند: «أبطال، أمة، أمير و أرض»^{۳۹} همزه قطع است؛ اعم از آنکه مفرد باشند یا جمع.

ج) همزه قطع در حروف

همزه همۀ حروف، به جز همزه الف و لام تعریف، همزه قطع است؛ مانند: «إِنَّ، أَنْ، أَلَا و أَمَا».^{۴۰}

(برای مطالعه بیشتر)

حذف همزه وصل در گفتار و نوشتار

پیشتر گفتیم که همزه وصل در وسط کلام خوانده نمی‌شود. افزون بر این، مواردی هست که همزه وصل در آنها علاوه بر آنکه در وسط کلام خوانده نمی‌شود حتی نوشته هم نمی‌شود. در موارد زیر چنین

۳۶. ر.ک: اصول الصرف، ص ۱۷ و ۱۸؛ معجم النحو، عبدالغنی الدقر، ص ۴۲۶؛ آموزش صرف، ص ۱۵.

۳۷. إيتقان: ماهر و مسلط شدن یا بودن (در کاری یا زبانی)، استواری.

۳۸. إرهاب: ترور کردن (کسی را)، ترسانیدن.

۳۹. أبطال: قهرمانان، جمع بطل.

۴۰. ر.ک: موسوعة الصرف و النحو و الإعراب، ص ۱۲ و ۱۳.

حالتی را می‌توان ملاحظه کرد:

۱- هرگاه «واو» یا «فاء» بر فعلی وارد شود که با همزه وصل آغاز شده باشد و پس از آن، یک همزه ساکن دیگر وجود داشته باشد، همزه وصل هم در گفتار و هم در نوشتار حذف می‌شود؛ مانند: «فَاتٍ» و «وَأَتَمِنُ» که در اصل این‌گونه بوده است: «فَاتٍ» و «وَأَتَمِنُ»^{۴۱}

۲- همچنین هرگاه حرف جرّ لام (ل) بر اسمهای معرفه به الف و لام تعریف وارد شود، همزه حذف می‌شود؛ مانند: «لِلْمُؤَاطِنِ حُقُوقٌ» که در اصل این‌گونه بوده است: «لِلْمُؤَاطِنِ حُقُوقٌ»^{۴۲}

۳- پس از همزه استفهام نیز همزه وصل حذف می‌شود؛ مانند: «أَبْنُكَ هَذَا؟» و «أَسْمُكَ سَالِمٌ؟» که در واقع این‌گونه بوده است: «أَبْنُكَ هَذَا؟» و «أَسْمُكَ سَالِمٌ؟»

۴- همزه واژه «اسم» در آیه مبارک «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» نیز همیشه در گفتار و نوشتار حذف می‌شود؛

۵- همزه واژه «ابن»، وقتی بین دو اسم علم قرار داشته باشد، هم در گفتار و هم در نوشتار حذف می‌شود؛ مانند: «عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ (عليه السلام)». همچنین هرگاه واژه «ابن» پس از حرف ندا واقع شود، همزه آن در گفتار و نوشتار حذف می‌شود؛ مانند: «يَا بْنَ الْآيَاتِ الْمُحْكَمَاتِ».

نگارش همزه

همزه، شکل نگارشی واحدی ندارد، بلکه در موقعیتهای گوناگون، اشکال متفاوت به خود می‌گیرد. با این همه، دانشمندان با توجه به موارد متعدد، قواعد تقریباً جامعی ارائه کرده‌اند که توجه به آنها می‌تواند ما را از اشتباه در نگارش همزه مصون دارد. به هر حال، همزه یا در آغاز کلمه قرار دارد، یا در وسط، یا در پایان آن، که هر کدام قواعد مخصوص به خود دارد.

الف) همزه در آغاز کلمه

۱- هرگاه همزه در آغاز کلمه قرار گیرد با پایه «الف» نوشته می‌شود؛ مانند: أَسْمَاءُ، إِكْرَامٌ، أُمٌّ وَ إِنْسَانٌ.

۲- هرگاه همزه در آغاز کلمه قرار گرفته و حرفی پیش از آن آمده باشد به همان صورت اصلی خود، یعنی همراه با پایه «الف»، نوشته می‌شود؛ مانند: «بِأَجْمَلٍ» و «لِأَفْضَلِ»، مگر در «لِئَلَّا» و «لَتِنَّ» که به علت کثرت استعمال، با پایه «ياء» نوشته می‌شود: (يَاءٌ).

ب) همزه در وسط کلمه

۱- هرگاه همزه وسط کلمه ساکن باشد، پایه همزه متناسب با حرکت حرف پیش از آن خواهد بود؛ یعنی، اگر قبل از آن مفتوح باشد، با پایه «الف» نوشته می‌شود؛ اگر مضموم باشد، با پایه «واو»؛ و اگر مکسور باشد،

۴۱. اِئْتِمَانٌ: اعتماد (اطمینان) کردن به کسی.

۴۲. مُؤَاطِنٌ: هموطن، شهروند.

با پایه «یاء» مانند: بَاس، بُوَس و بُس.^{۴۳}

۲- هرگاه همزه وسط متحرک باشد، پایه آن متناسب با حرکت خود همزه است، خواه حرف پیش از آن ساکن باشد؛ خواه متحرک؛ مانند: سَال، يَسَال، مَسَالَة، لَوْم، رَوُوف و سَم.^{۴۴}

برای مطالعه بیشتر

تبصره ۱: اگر همزه مفتوح و حرف پیش از آن مکسور یا مضموم باشد، پایه همزه متناسب با حرکت حرف پیش از آن است؛ مانند: سَوَال، ذُنَاب و مُؤَث.

تبصره ۲: هرگاه همزه وسط بین «الف» و «یاء» قرار گیرد، هم می‌توان آن را بدون پایه نوشت و هم با پایه «یاء»؛ مانند: «بَقَائِي» که نگارش آن این‌گونه نیز صحیح است: «بَقَائِي»؛ یا «الرَّائِي» که نگارش آن این‌گونه هم صحیح است: «الرَّائِي».^{۴۵}

تبصره ۳: هرگاه همزه وسط، بین «الف» و ضمیری متصل غیر از «یاء» قرار گیرد، اگر مکسور یا مضموم باشد، متناسب با حرکت خود نوشته می‌شود و اگر مفتوح باشد به صورت همزه بدون پایه نوشته می‌شود؛ مانند: بَقَاوُهُ، بَقَائِهِ و بَقَاءَهُ.

ج) همزه در آخر کلمه

۱- هرگاه همزه در آخر کلمه قرار گیرد و حرف پیش از آن ساکن باشد، جداگانه و بدون پایه نوشته می‌شود؛ مانند: جُزْء و شَيْء.

۲- هرگاه همزه در آخر کلمه قرار گیرد و حرف پیش از آن متحرک باشد، پایه همزه متناسب با حرکت حرف پیش از آن است؛ مانند: هَيُّوْ، نَشَأْ، ظَمِيْ، جَرُّوْ، بَرِيْ و قَرَأْ.

۳- هرگاه پس از همزه آخر کلمه، تایی تأنیث بیاید و پیش از همزه، حرف صحیح و ساکن قرار گرفته باشد، بر پایه «الف» نوشته می‌شود؛ مانند: «نَشَأَةً»، ولی اگر حرف پیش از آن متحرک باشد، پایه همزه باید با حرکت حرف پیش از آن متناسب باشد؛ مانند: «فِتَّةً» و «لَوْلُوَّةً»؛ و اگر پیش از آن یکی از حروف عله آمده باشد، چنانچه آن حرف عله «یاء» باشد، همزه بر پایه «یاء» نوشته می‌شود و در صورتی که آن حرف عله «واو» یا «الف» باشد، همزه بدون پایه نوشته خواهد شد؛ مانند: حَطِیْنَةً، بَرِيْنَةً، قِرَاءَةً و مُرْوَةً.^{۴۶}

۴۳. بَاس: نیرومندی، شجاعت؛ لا بَاس به: اشکال ندارد؛ بُوَس: بدبختی، فقر؛ بُس: چه بد... است، از افعال ذم.

۴۴. لَوْم: لثامت ورزیدن، فرومایه بودن؛ رَوُوف: مهربان، دلسوز؛ سَم من... به تنگ آمدن، خسته شدن، منجر شدن از (چیزی).

۴۵. الرَّائِي: تماشاگر، بیننده.

۴۶. ر.ک: المنجد فی اللغة، لويس معلوف، مقدمه، ص (ع- ف)؛ آموزش صرف، ص ۱۴. حَطِیْنَةً: خطا، گناه، لغزش؛ بَرِيْنَةً: بری، تبرئه شده، بی گناه (زن)، مُرْوَةً: مروت، جوانمردی، فتوت.

جلسه پنجم

کلیات (۵) صامت‌ها و مُصَوِّت‌ها، اعلال و ابدال

اهداف این درس	۲۶
درآمد	۲۶
صامت‌ها	۲۶
مُصَوِّت‌ها	۲۶
نیم مُصَوِّت‌ها	۲۶
هجاها	۲۷
اعلال و انواع آن	۲۷
ابدال	۲۸
گونه‌های ظهور ابدال در زبان عربی	۲۹

اهداف این درس

آشنایی با:

- ✓ صامت‌ها و مصوت‌ها؛
- ✓ هجاها؛
- ✓ اعلال و انواع آن؛
- ✓ ابدال و انواع.

درآمد

در دروس گذشته با برخی از مهم‌ترین مباحث مقدماتی مربوط به علم صرف عربی آشنا شدیم. اکنون در این درس که آخرین درس از مباحث مقدماتی است، با موضوعاتی همچون صامت‌ها، مصوت‌ها، هجاها، اعلال و ابدال آشنا می‌شویم تا ان شاء الله از ابتدای فصل بعد مستقیماً به بحث و بررسی راجع به مباحث صرفی «فعل» بپردازیم.

صامت‌ها

در دستور زبان عربی بر خلاف برخی از زبانهای دیگر مانند انگلیسی حرکات جزو حروف کلمه به شمار نمی‌رود؛ بر این اساس هجای «بَ» (ب = ba)، «بُ» (ب = bu) و «بِ» (ب = bi) یا نظائر آن را صرفاً یک «حرف متحرک» تلقی می‌کنند و هجای «تَبْ» (ت = ta) را یک حرف متحرک و یک حرف صامت/ساکن.

مُصَوِّت‌ها

در عربی سه مصوّت کوتاه (حرکت) وجود دارد و سه مصوّت بلند. مصوت‌های کوتاه عبارت‌اند از: - (زَبَر / فتحه)، - (بِش / ضمه) و - (زَیِر / کسره) (a, u, i =)؛ مصوت‌های بلند نیز عبارت‌اند از: «ا، و، ی» (â, û, î).

برای مطالعه بیشتر

نیم‌مصوت‌ها

حروف «واو» و «یاء»، «حروف عله» یا «نیم مصوت» خوانده می‌شوند. خاصیت تغییرپذیری این حروف چنان است که هنگام برخورد با حروف صامت یا مصوت‌های دیگر، گاه شکل‌های تازه‌ای به وجود می‌آورند که برای عربی‌زبانها یا سنگین است، یا حتی غیر قابل تلفظ. از این رو گاه، در کلمه تغییراتی پدید می‌آید که مجموعاً در باب «اعلال» مورد بحث قرار می‌گیرد.

برای روشن شدن مسائل آواشناختی و بهره‌هایی که ما در مباحث اعلال از آنها می‌بریم، لازم است توجه داشته باشیم که هجای «بُ»، عبارت است از یک حرف صامت به علاوه یک «مصوت کوتاه» یا «حرکت».

هجاهای «با، بو، بی» نیز از یک «حرف صامت» و یک «مصوت بلند» ترکیب شده‌اند؛ هجای «تَبْ» نیز مرکب است از «صامت + مصوَّت + صامت» (t+ a+ b).

به عبارت دیگر، ما همه حروف را حتی زمانی که متحرک‌اند، صامت می‌خوانیم و می‌گوییم: تلفظ حرف صامت به واسطهٔ مصوَّتی که پس از آن آمده، میسر گردیده است، یا می‌گوییم تلفظ دو صامت، به واسطهٔ یک مصوت که در میان آنها قرار گرفته، عملی شده است (لَمْ = ل + م + م).

بنابراین می‌توان گفت که «ابتدا به ساکن»؛ یعنی، ادای کلمه‌ای که اولین حرف آن ساکن است، در واقع ابتدا به دو ساکن (دو صامت) تلقی می‌شود که البته در زبان عربی یافت نمی‌شود. در واژه «طَبْلُ» (ط - ب / ل - ن)، اولین صامت آن، یعنی حرف «ط»، به کمک مصوت کوتاه فتحه «َ» تلفظ شده است، اما واژه لاتینی «سَطْبَل» (س ط - ...) در عربی قابل تلفظ نیست، زیرا در آغاز کلمه، دو صامت، پشت سر هم قرار گرفته‌اند.

هجاها

اگر واژه «ضَرْبَ» را از نظر آوایی تجزیه کنیم، چنین شکلی به دست می‌آید: «ض + م + ر + م + ب + م»؛ یعنی، هر صامت را به کمک یک حرکت (مصوَّت) می‌توان تلفظ کرد. ترکیب «صامت + حرکت» را «هجای کوتاه» می‌خوانند؛ مانند: «ض + م» یا «ر + م» یا «ب + م». اگر بعد از حرف صامت، یک مصوت بلند بیاید، مانند «لا، لی، لو»، یا شکلی مرکب از «صامت + مصوت کوتاه + صامت» پدید آید، مانند: «خُذْ» (خ + م + ذ)، آن را «هجای بلند» می‌خوانیم.

برای مطالعه بیشتر

ملاحظه: در زبان عربی مصوَّت دیگری نیز به کار می‌رود که ویژگی خاصی دارد و با مصوَّثهای دیگر اندکی متفاوت است. این مصوَّت از ترکیب مصوَّت کوتاه «فتحه» و حرف «واو» یا «یاء» ساکن به دست می‌آید: «وُ» و «یُ». برخی از دانشمندان این مصوَّت را با این ویژگی خاص، «مصوَّت مرکب» نامیده‌اند. این مصوَّت را در واژه‌هایی همچون «یَوْم» (yawm) و «قَوْم» (qawm)، یا «شَیْخ» (shaikh) و «بَیْن» (bayn) می‌توان مشاهده کرد. گفتنی است مصوَّثهای مرکب دیگر مانند: «ow» در واژه فارسی «خُسْرُو» یا «ey» در کلمات فارسی «نِی» و «وِی»، در زبان عربی به کار نمی‌رود، به همین جهت تلفظ فارسی واژه «کِیْخُسْرُو» برای عربها دشوار است و از این رو، با ایجاد تغییراتی در نوع مصوَّثهای کوتاه کلمه، آن را «کِیْخُسْرُو» تلفظ می‌کنند.

اعلال و انواع آن

«إِعْلَال» مصدر فعل «أَعْلَلَ» و در لغت به معنای رفع مرض و بیماری است و در اصطلاح، به مجموعه تغییرات و دگرگونی‌هایی اطلاق می‌شود که در واژه‌هایی که یکی از حروف اصلی آنها حروف عله (واو و یاء) است، صورت می‌پذیرد. دستورنویسان عربی این تغییرات را ذیل سه عنوان کلی «قلب، حذف و اسکان» توضیح داده‌اند:

۱- اعلال به قلب: در صورتی که شکل اصلی حرف عله در فعل معتلّ تغییر کند و به حرف دیگری بدل شود، در آن فعل، اعلال به قلب صورت پذیرفته است، بنابراین باید گفت: در فعلهایی مانند «باع، هدی، یخاف و قیل» که در اصل «بیع، هدی، یخوف و قول» بوده‌اند، اعلال به قلب، صورت پذیرفته است.

۲- اعلال به حذف: در صورتی که «حرف عله» در فعل معتلّ حذف شود، در آن فعل، اعلال به حذف اتفاق افتاده است، بنابراین باید گفت: در فعلهای «قلن، یعد و هدت» اعلال به حذف صورت پذیرفته است، زیرا در اصل «قولن»، «یوعد» و «هدیت» بوده‌اند.

۳- اعلال به اسکان: در صورتی که «حرکت حرف عله» در فعل معتلّ، حذف شود، یا به حرف قبل از خود منتقل گردد و در نتیجه حرف عله، ساکن شود، در آن فعل اعلال به اسکان واقع شده است. حذف حرکت حرف عله را «اسکان به حذف حرکت» و انتقال حرکت حرف عله به حرف ماقبل را «اسکان به نقل حرکت» می‌گویند. بنابراین باید گفت: در فعلهای «یهدی و یدعو» اعلال به اسکان، از نوع حذف حرکت، صورت پذیرفته است، زیرا این فعلها در اصل «یهدی و یدعو» بوده‌اند؛ و در فعلهای «یقول» و «بیع» اعلال به اسکان، از نوع نقل حرکت، واقع شده است، زیرا در اصل «یقول» و «بیع» بوده‌اند.

ابدال

واژه «إبدال» مصدر باب «إفعال» از فعل «أبدل» است. این کلمه در لغت به معنای تغییر دادن و عوض کردن است و در اصطلاح، به جانشین شدن حرفی به جای حرف دیگر اطلاق می‌شود. به طور کلی، ابدال بر دو گونه است:

۱- ابدال لغوی: در این نوع از ابدال حروف دو واژه‌ای، که معنا و حروف مشترک دارند و اختلاف آنها تنها در یک حرف است، جای‌گزین یکدیگر می‌شوند، مانند: «سراط» و «صراط». همان‌گونه که ملاحظه می‌شود در این نوع ابدال، حروفی که جای‌گزین یکدیگر می‌شوند («س» و «ص»)، مخارجی نزدیک به هم دارند.

۲- ابدال صرفی: در این نوع از ابدال - که به طور کلی مهمترین نوع آن به شمار می‌رود - به جهت سهولت در تلفظ، حرفی جای‌گزین حرف دیگر می‌شود؛ مانند: «آدم» که به جای واژه «أدم» به کار رفته است، یا «فم» که به جای واژه «فو» استعمال شده است. ابدال صرفی بیشتر در صیغه‌هایی صورت می‌پذیرد که در ابواب «إفعال، تفعّل، تفاعل» و گاه «انفعال» استعمال شده‌اند؛ مانند: «اتّحد» (به جای اوتّحد)؛ «اطیر» (به جای تطیر)؛ «اتّافل» (به جای تّافل) و «امحی» (به جای انمحی)^{۴۷} که تفصیل مطالب مربوط به هر کدام از آنها را در جای خود دنبال خواهیم کرد. از این رو، در دروس بعدی هرگاه از «ابدال» یاد می‌کنیم، منظور صرفاً «ابدال صرفی» است که برای اختصار، از آن به «ابدال» تعبیر می‌کنیم.

۴۷. فم = فو: دهان؛ اطریر = تطیر: به فال بد گرفتن؛ اّافل = تّافل = علی: سنگین شدن، گران آمدن (بر کسی)، تّافل = عن: روی گردانیدن (از چیزی)، انجام دادن (کاری) با دشواری یا از سر بی میلی؛ امحی = انمحی: پاک شدن، محو شدن.

برای مطالعه بیشتر

گونه‌های ظهور ابدال در زبان عربی

به طور کلی در ابدال، ده حرف جای‌گزین حروف دیگر می‌شوند، که عبارت‌اند از: «ء، ت، د، ص، ط، م، و، ه، ی، ا»؛ برخی مسائل مربوط به این حروف و ابدال آنها:

- ۱- جای‌گزین شدن «ء» به جای «و»، «ی» یا «ه»؛ مانند: قَاوِلٌ ← قَائِلٌ و بَايِعٌ ← بَائِعٌ
- ۲- جای‌گزین شدن «ت» به جای «و» و «ی» در باب افتعال؛ مانند: اِوتَعَدَ ← اِتَعَدَ و اِيسَّرَ ← اِئْسَرَ. این نوع از ابدال در بعضی کلمات دیگر نیز به طور سماعی^{۴۸} استعمال شده است؛ مانند: وُجَاهٌ ← تُجَاهٌ، وَهْمَةٌ ← تُهْمَةٌ، وَقْوَى ← تَقْوَى، وَقَاةٌ ← تُقَاةٌ، وَتَرَى ← تَتَرَى، وَوَأْمٌ ← تَوَأْمٌ.
- ۳- جای‌گزین شدن «د» به جای «ت» در باب افتعال، هنگامی که فاء الفعل، یکی از حروف «د»، «ذ»، «ز» باشد؛ مانند: اِدْرَأْ، اِذْكُرْ (اِذْكُرْ)، اِزْدَجِرْ که در اصل «اِدْتَرَأْ، اِدْتَكُرْ و اِزْتَجِرْ» بوده‌اند.
- ۴- جای‌گزین شدن «ص» به جای «س» وقتی که پس از آن، هر چند با فاصله‌ای کوتاه، یکی از حروف «خ»، «غ»، «ط» یا «ق» آمده باشد؛ مانند: سَلَخَ ← صَلَخَ، أُسْبِغَ ← أُصْبِغَ، يَبْسُطُ ← يَبْصُطُ و سَقَرٌ ← صَقَرٌ^{۴۹}.
- ۵- جای‌گزین شدن «ط» به جای «ت» در باب افتعال، وقتی که فاء الفعل آن «ص»، «ض» یا «ظ» باشد؛ مانند: اِصْطَبَرَ و اِصْطَرَبَ ← اِضْطَرَبَ
- ۶- جای‌گزین شدن «م» به جای «و» و «ل»؛ مانند: فُوٌ ← فَمٌ
- ۷- جای‌گزین شدن «و» به جای «ا»، «ی» یا «ء»؛ مانند: ضَارَبَ که مجهول آن «ضُورِبَ» است، همچنین: مُيِّنٌ (از ریشه یقین) ← مُوقِنٌ و أَمِنَ ← أُوْمِنَ
- ۸- جای‌گزین شدن «هـ» به جای تاء مدوره «ة» در هنگام وقف بر آن؛ مانند: هَذَا بَيَانٌ لِلنَّاسِ وَمَوْعِظَةٌ
- ۹- جای‌گزین شدن «ی» به جای «و»، «ء» و لام الفعل فعل مضاعف در باب تفعّل؛ مانند: مَوْقَاتٌ ← مِيقَاتٌ، اِئْتِ ← اِيتِ و تَظَنَّنَ ← تَظَنِّي که نون لام الفعل آن به «یاء» بدل شده است.
- ۱۰- جای‌گزین شدن «ا» به جای «و»، «ی» و «ء»؛ مانند: قَوْلٌ ← قَالَ، يَبِعُ ← بَاعَ و أَدَمَ ← أَدَمَ

۴۸. سماعی در لغت به معنای «شنیدنی» و در اصطلاح به معنای «بی‌قاعده» است و در خصوص مواردی از دستور زبان عربی به کار می‌رود که قاعده یا قانونی ندارد و برای آموختن آنها صرفاً باید به کاربرد و استعمال عرب توجه کرد.

۴۹. اِدْرَأْ: رقابت یا هم‌چشمی کردن (بر سر ...); اِذْكُرْ: به خاطر آوردن; اِزْدَجِرْ: راندن، دفع کردن، سرزنش کردن; اِتَعَدَ آن: با هم قرار گذاشتن، با هم به تفاهم رسیدن; اِئْسَرَ: آسان شدن; تُجَاهٌ: جلوی، روبروی; تُهْمَةٌ: تهمت، گمان بد; تُقَاةٌ: ترس و خشیت; تَتَرَى: یکی پس از دیگری; اِصْطَبَرَ: شکبیا بودن; مِيقَاتٌ: موعد، وقت تعیین شده; اِيتِ: بیا ... اِيتِ بِ: بیاور; اِيتِ عَلَيَّ: ذکر کن، تمام کن، بکش; تَظَنَّنَ: گمان بردن; سَلَخَ: درآوردن، کندن، سَلَخَ عَنْ: جدا کردن; أُسْبِغَ: وسیع کردن، أُسْبِغَ عَلَيَّ: به وفور بخشیدن; يَبْسُطُ: گسترده، يَبْسُطُ لـ و يَبْسُطُ عَلَيَّ: اظهار داشتن، تشریح کردن; سَقَرٌ: جهنم.

جلسهٔ نهم

انواع فعل

انواع فعل به اعتبار زمان (۱)

- ۳۲.....اهداف درس
- ۳۲.....درآمد
- ۳۲.....ماضی، مضارع و امر
- ۳۵.....صیغه‌های فعل
- ۳۶.....صیغه‌های فعل ماضی

اهداف درس

آشنایی با:

- ✓ فعل، تعریف و انواع آن؛
- ✓ چگونگی ساختن صیغه‌های فعل؛
- ✓ فعل ماضی و نحوه ساختن صیغه‌های آن.

درآمد

در درسهای پیشین گفتیم که در زبان عربی «کلمه» یا فعل است یا اسم یا حرف. هر کدام از این کلمه‌ها نیز تقسیماتی مخصوص به خود دارد که به زودی در دروس علم صرف با آنها آشنا خواهیم شد. اکنون، در ادامهٔ مباحث پیشین، از تقسیمات کلی فعل، ساختها و صیغه‌های آن در زبان عربی و مسائل کلی مربوط به فعل ماضی در این زبان گفتگو می‌کنیم.

ماضی، مضارع و امر

به نمونه‌های زیر توجه کنید:

(الف)

- ۱- مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَعَمِلَ صَالِحًا فَلَهُمْ أَجْرُهُمْ^{۵۰}
- ۲- كَتَبْتُ رِسَالَةً إِلَى صَدِيقِي.
- ۳- نِعْمَ الثَّوَابُ وَحَسُنَتْ مُرْتَفَقًا^{۵۱}

(ب)

- ۱- وَيَقُولُ الْكَافِرُ يَا لَيْتَنِي كُنْتُ تُرَابًا^{۵۲}
- ۲- لَمْ يَلِدْ وَلَمْ يُولَدْ^{۵۳}
- ۳- لَتَكُنْ مُجِدًّا فِي أُمُورِكَ.
- ۴- لَا تَسِرْ إِلَّا فِي سَبِيلِ الْحَقِّ.
- ۵- لَنْ يَنْجَحَ الْكُفُولُ.

۵۰. بقره/ ۶۲؛ ترجمه: «هر کس به خدا و روز بازپسین ایمان داشت و کار شایسته کرد پس اجرشان را پیش پروردگارشان خواهند داشت.»

۵۱. کهف/ ۳۱؛ ترجمه: «چه خوش پاداش و نیکو تکیه‌گاهی.»

۵۲. نبا/ ۴۰؛ ترجمه: «و کافر گوید کاش من خاک بودم.»

۵۳. اخلاص/ ۳؛ ترجمه: «[کسی را] نزاده و زاده نشده است.»

ع- سَيَغْلِبُ الْحَقُّ عَلَى الْبَاطِلِ.^{۵۴}

(ج)

۱- يَا مَرْيَمُ اقْنُتِي لِرَبِّكِ وَاسْجُدِي وَارْكَعِي مَعَ الرَّاكِعِينَ^{۵۵}

۲- اَعْلَمَنَّ أَيُّهَا الرَّجُلُ إِنَّكَ كَادِحٌ إِلَى رَبِّكَ.^{۵۶}

۳- وَلَتَنْتَظِرُنَّ نَفْسٌ مَّا قَدَمَتْ لِغَدٍ^{۵۷}

توضیح

در نمونه‌های بالا کلماتی که زیر آنها خط کشیده شده معنای مستقلى دارند و بر وقوع یا طلب وقوع کار یا حالتی در زمان گذشته، حال یا آینده دلالت می‌کنند. این گونه کلمات را فعل می‌نامند که به طور کلی بر سه دسته‌اند:

دسته نخست افعالی هستند که از وقوع کار یا حالتی در زمان گذشته، یعنی پیش از تکلم، خبر می‌دهند. به این گونه افعال فعل ماضی می‌گویند. دو فعل «أَمَنَ» و «عَمِلَ» در نمونه اول از ایمان آوردن و انجام دادن کار نیک در گذشته خبر می‌دهند. در نمونه دوم فعل «كَتَبْتُ» از وقوع فعل نوشتن در زمان گذشته حکایت می‌کند و چنان که می‌بینیم در آخر آن ضمیر متصل «تُ» قرار دارد و در نمونه سوم فعل «حَسَنْتُ» از پدید آمدن حالت نیکی و نیکویی در جایگاه بهشتیان خبر می‌دهد و در آخر آن تاي مبسوطة ساکن (ت) که علامت تأنیث است قرار دارد. متصل شدن تاي ضمیر، اعم از «ت»، «تُ»، «تَمَّ»، «تَمَّ»، «تَنَّ» و «تَنَّ» و تاي تأنیث ساکن (ت) به فعل، مخصوص فعل ماضی است.

دسته دوم افعالی هستند که بر وقوع کار یا حالتی در زمان حال (هنگام تکلم) یا آینده دلالت می‌کنند. به این گونه افعال فعل مضارع می‌گویند. در نمونه اول از این دسته، فعل «يَقُولُ» از وقوع فعل گفتن در زمان تکلم خبر می‌دهد. اما در نمونه دوم، افعال «لَمْ يَلِدْ» و «لَمْ يُولَدْ» از نزائیدن و متولد نشدن در گذشته حکایت دارد که آن هم به خاطر آمدن حرف «لَمْ» بر سر آنها است. در نمونه سوم با آمدن «لام امر» (ل) بر سر فعل «تَكُونُ» این فعل مجزوم شده است (لَتَكُنْ). در نمونه چهارم فعل «تَسِيرُ» با آمدن «لای نهی» (لا) بر سر آن مجزوم شده است (لا تَسِرْ). در پنجمین نمونه حرف «لَنْ» بر سر فعل «يَنْجَحُ» در آمده و از این طریق موفق شدن افراد تنبل برای همیشه نفی شده است و بالاخره در آخرین نمونه تحقق پیروزی حق بر باطل با آمدن حرف «سین» بر سر فعل «يَغْلِبُ» به آینده نزدیک نسبت داده شده است. گفتنی است حروف «لَمْ»، «لام امر»، «لای نهی»، «لَنْ»، «سَبَ» و «سَوْفَ» صرفاً قبل از فعل مضارع استعمال می‌شوند و تنها به آن اختصاص دارند.

۵۴. سَارَ (يَسِيرُ): حرکت کردن، گام برداشتن، لا تَسِرْ: راه مرو، گام بردار؛ نَجَحَ: سرانجام خوش یافتن، رستگار شدن؛ نَجَحَ فَي: پیروز شدن؛ كَسُولٌ: تنبل؛ غَلَبَ (يَغْلِبُ)، غَلَبَ عَلَى: پیروز شدن، غلبه یافتن، چیره شدن.

۵۵. آل عمران / ۴۳: ترجمه: «ای مریم، فرمانبر پروردگار خود باش و سجده کن و با رکوع کنندگان رکوع نما.»

۵۶. كَذَحَ: سخت کار کردن، تَقَلَّأَ کردن.

۵۷. حشر / ۱۸: ترجمه: «و هر کسی باید بنگرد که برای فردا [ی خود] از پیش چه فرستاده است.»

دسته سوم افعالی هستند که بر طلب انجام کار یا وقوع حالتی دلالت می‌کنند. این گونه افعال **فعل امر** نامیده می‌شوند. در نمونه نخست با فعلهای «أَقْنَتِي»، «أَسْجُدِي» و «إِرْكَعِي»، قنوت، سجود و رکوع کردن از مخاطب (مریم) طلب شده است. همان‌طور که می‌بینیم این افعال به یای ساکن (ی)، که به مفرد مؤنث مخاطب اختصاص دارد، ختم شده‌اند. در نمونه دوم «إِعْلَمَنَّ» فعل امری است که به نون تأکید خفیفه متصل شده است. هرگاه فعل بر طلب انجام کاری دلالت کند نون تأکید (خفیفه و ثقیله) و یای مؤنث مخاطب علامت مخصوص فعل امر است. بنابراین می‌توان گفت هرگاه کلمه‌ای با نون تأکید به کار رفته باشد و در عین حال بر طلب انجام کاری دلالت نکند، آن کلمه فعل مضارع است؛ مانند: «سَتَعْلَمَنَّ غَدًا».^{۵۸} و سرانجام در آخرین نمونه «وَلَتَنْتَظِرُنَّ»^{۵۹} فعل مضارعی است که لام امر بر آن درآمده است. افعال امر در دو نمونه اول (أَقْنَتِي، أَسْجُدِي، إِرْكَعِي و إِعْلَمَنَّ) امر حاضر و در نمونه سوم (لَتَنْتَظِرُنَّ) امر غایب خوانده می‌شود. تفصیل این مباحث را در بخشهای آینده ملاحظه خواهیم کرد.

قاعده

۱- فعل کلمه‌ای است که معنای مستقل دارد و بر وقوع کار یا پدید آمدن حالتی در زمان گذشته (پیش از تکلم)، حال (هنگام تکلم) یا آینده (پس از تکلم)، یا طلب وقوع کار یا پدید آمدن حالتی در زمانهای گذشته، حال یا آینده دلالت می‌کند. در حالت اول (زمان گذشته) آن را **فعل ماضی**، در حالت دوم (حال یا آینده) **فعل مضارع** و در حالت سوم (طلب انجام فعل) **فعل امر** می‌خوانند؛ مانند: «كَتَبَ» (نوشت)، «يَكْتُبُ» (می‌نویسد) و «اُكْتُبْ» (بنویس) که بر انجام دادن یا طلب انجام دادن کار نوشتن دلالت می‌کنند، یا «حَسَنَ» (نیکو شد)، «يَحْسُنُ» (نیکو می‌شود) و «أَحْسَنُ» (نیکو شو) که بر پدید آمدن یا طلب پدید آمدن حالتی دلالت می‌کنند.

۲- فعل امر از مضارع، مضارع از ماضی و ماضی از مصدر گرفته می‌شود.

۳- یکی از علائم مهم فعل ماضی آن است که می‌تواند پذیرای تایی ضمیر (ت، ثَمَا، تُمْ، تِ، تَنْ و تْ) و تایی تأنیث ساکن (تْ) باشد، بنابراین اگر کلمه‌ای بر معنای ماضی دلالت داشته باشد اما نتواند تایی ضمیر یا تایی تأنیث ساکن بپذیرد، دیگر فعل ماضی نیست، بلکه یا اسم مشتقی است که با توجه به قرائن موجود در جمله در معنای فعل ماضی به کار رفته است؛ مانند: «أَحْمَدُ شَاهِدُ أُمِّ صَدِيقَةٍ»؛ یعنی «احمد دیروز دوستش را دید» که قید زمان «أُمِّ» نشان می‌دهد که فعل دیدن در زمان گذشته واقع شده است؛ یا اسم فعلی است که معنای فعل ماضی از آن اراده شده است؛ مانند: «هِيَ هَاتِ مِّنَ الذَّلَّةِ»؛ یعنی «خواری و ذلت از ما دور بوده است».

۴- از جمله مهم‌ترین علائم فعل مضارع پذیرش ادواتی است که یک فعل را جزم می‌دهند. این ادوات عبارت‌اند از: «لَمْ»، «لَمَّا»، «لَامِ امر» (لِ) و «لَا ی نهی» (لَا). پذیرش حرف ناصب «لَنْ» و برخی دیگر از نصب دهنده‌ها و «سَ» و «سَوْفَ» نیز از دیگر علائم فعل مضارع است؛ مانند: «لَمْ يَضْحَكْ» (نخندید)، «لَمَّا يَضْحَكْ بَعْدُ» (هنوز نخندیده است)؛ «لَيَضْحَكْ» (باید بخندد)؛ «لَا تَضْحَكْ» (مخند)؛ «لَنْ يَضْحَكْ» (هرگز نمی‌خندد)؛ «سَيَضْحَكْ» (خواهد خندید) و «سَوْفَ يَضْحَكْ» (خواهد خندید).

۵۸. گفتنی است اگر واژه‌ای بر طلب انجام کاری دلالت کند، ولی نون تأکید ثقیله یا خفیفه نداشته باشد، آن واژه یا مصدر است؛ مانند: «صَبْرًا عَلَى الشَّدَائِدِ» (یعنی اصبر)، یا اسم فعل امر؛ مانند: «نَزَلَ» (یعنی: انزل).

۵۹. لام امر اگر پس از «واو»، «فاء» یا «ثَمَّ» قرار بگیرد، می‌تواند ساکن بگیرد؛ مانند: «فَلْيَعْبُدُوا رَبَّ هَذَا الْبَيْتِ».

۵- پذیرش ضمیر یای ساکن (ي) و نون تأکید خفیفه و ثقیله (نَ / نْ) نیز از علائم فعل امر محسوب می‌شوند؛ مانند: «اجلسي» (بنشین) و «قُولَنَّ الْحَقَّ وَلَوْ كَانَ مُرًّا».

صیغه‌های فعل

به جدول زیر توجه کنید:

فعل	غایب	مذکر	مفرد	۱
			مثنی	۲
			جمع	۳
		مؤنث	مفرد	۴
			مثنی	۵
			جمع	۶
	مخاطب	مذکر	مفرد	۷
			مثنی	۸
			جمع	۹
		مؤنث	مفرد	۱۰
			مثنی	۱۱
			جمع	۱۲
	متکلم	وحده	۱۳	
		مع الغیر	۱۴	

توضیح

فاعل انجام دهنده هر فعلی در زبان عربی یا غایب است یا مخاطب (مورد خطاب) و یا متکلم (گوینده)؛ از این رو فعل را به اعتبار فاعل آن به ترتیب غایب، مخاطب و متکلم می‌نامند؛ یعنی در حقیقت خود فعل غایب، مخاطب و متکلم یا مذكر و مؤنث یا مفرد، مثنی و جمع نیست، بلکه فاعل آن غایب، مخاطب و متکلم یا مذكر و مؤنث یا مفرد، مثنی و جمع است؛ به طوری که هر کدام از افعال غایب و مخاطب نیز طبعاً یا مذكرند یا مؤنث و هر کدام از صیغه‌های مذكر و مؤنث نیز یا مفرد (یک نفر) یا مثنی (دو نفر) و یا جمع (بیش از دو نفر) هستند. متکلم نیز یا مفرد است، که به آن متکلم وحده می‌گویند، یا بیش از یک نفر، که به آن متکلم مع الغیر می‌گویند.

به این ترتیب روشن می‌شود که در زبان عربی هر فعل ۱۴ صیغه دارد: شش صیغه غایب (سه مذكر و سه مؤنث)، شش صیغه مخاطب (سه مذكر و سه مؤنث) و دو صیغه متکلم (یکی وحده و دیگری مع الغیر). جدول بالا صیغه‌های چهارده‌گانه فعل عربی را بدون اختصاص به گونه خاصی از فعل نشان می‌دهد.

صیغه‌های فعل ماضی

به جدول زیر توجه کنید:

۱	کَتَبَ	مفرد	مذکر	غایب	فعل ماضی
۲	کَتَبَا	مثنی			
۳	کَتَبُوا	جمع			
۴	کَتَبَتْ	مفرد	مؤنث		
۵	کَتَبَتَا	مثنی			
۶	کَتَبْنَ	جمع			
۷	کَتَبَ	مفرد	مذکر	مخاطب	
۸	کَتَبْتُمَا	مثنی			
۹	کَتَبْتُمْ	جمع			
۱۰	کَتَبَتْ	مفرد	مؤنث		
۱۱	کَتَبْتُمَا	مثنی			
۱۲	کَتَبْنَ	جمع			
۱۳	کَتَبْتُ	وحده	متکلم		
۱۴	کَتَبْنَا	مغ‌الغیر			

توضیح

در جدول بالا نمونه‌ای از حالت‌های چهارده‌گانه فعل ماضی دیده می‌شود. ماضی معلوم، یعنی فعلی که فاعل آن در جمله معلوم است، از مصدر به دست می‌آید. برای ساختن صیغه اول فعل ماضی از مصدر ثلاثی مجرد به طریقه زیر عمل می‌کنیم:

۱- نخست اگر مصدر حرف زائد داشته باشد، حرف زائد را می‌اندازیم: مثلاً مصدر «کِتَابَة» را مبنا قرار می‌دهیم و «الف» و «تای مدوره» (ة) آن را، که در هیچ واژه‌ای حرف اصلی آن به شمار نمی‌رود، حذف می‌کنیم تا «کَتَبَ» به دست آید؛

۲- سپس فاء الفعل و لام الفعل را مفتوح می‌کنیم: کَتَبَ ← کَتَبَ.

۳- آن گاه عین الفعل را متحرک می‌کنیم. گفتنی است تشخیص حرکت عین الفعل ماضی در ابواب ثلاثی مجرد صرفاً با مراجعه به فرهنگ‌های عربی یا مراجعه به کاربرد اهل زبان ممکن است یعنی حرکت آن سماعی است و تابع قانون مشخصی نیست. بر این اساس متوجه می‌شویم که حرکت عین الفعل آن فتحه است بنابراین باید نخستین صیغه ماضی آن را «کَتَبَ» بخوانیم.

۴- از صیغه اول که بگذریم سیزده صیغه دیگر با توجه به صیغه اول و به کمک پسوند به ترتیب زیر ساخته می‌شوند:

صیغه دوم با افزودن «الف» به آخر صیغه اول: کَتَبَ ← کَتَبَا

صیغه سوم با افزودن «واو» به آخر صیغه اول و مضموم کردن لام الفعل: کَتَبَ ← کَتَبُوا

صیغه چهارم با افزودن تای ساکن (ت) به آخر صیغه اول: کَتَبَ ← کَتَبْتُ
 صیغه پنجم با افزودن «تاء» به آخر صیغه اول: کَتَبَ ← کَتَبْتَا
 صیغه ششم با افزودن نون مفتوح (ن) به آخر صیغه اول و ساکن کردن لام الفعل: کَتَبَ ← کَتَبْنَا
 صیغه هفتم با افزودن تای مفتوح (ت) به آخر صیغه اول و ساکن کردن لام الفعل: کَتَبَ ← کَتَبْتِ
 صیغه هشتم با افزودن «تُما» به آخر صیغه اول و ساکن کردن لام الفعل: کَتَبَ ← کَتَبْتُمَا
 صیغه نهم با افزودن «تُم» به آخر صیغه اول و ساکن کردن لام الفعل: کَتَبَ ← کَتَبْتُمْ
 صیغه دهم با افزودن تای مکسور (ت) به آخر صیغه اول و ساکن کردن لام الفعل: کَتَبَ ← کَتَبْتِ
 صیغه یازدهم با افزودن «تُما» به آخر صیغه اول و ساکن کردن لام الفعل: کَتَبَ ← کَتَبْتُمَا
 صیغه دوازدهم با افزودن «تُن» به آخر صیغه اول و ساکن کردن لام الفعل: کَتَبَ ← کَتَبْتُنَّ
 صیغه سیزدهم با افزودن تای مضموم (ت) به آخر صیغه اول و ساکن کردن لام الفعل: کَتَبَ ← کَتَبْتُ
 صیغه چهاردهم با افزودن «نا» به آخر صیغه اول و ساکن کردن لام الفعل: کَتَبَ ← کَتَبْنَا

بر این اساس می‌توان گفت: علائم صیغه‌های سیزده‌گانه فعل ماضی، به جز صیغه اول، به ترتیب عبارت‌اند از «ا، و، ت، تا، ن، ت، تُما، تُم، ت، تُما، تُن، ت و نا» که هر کدام از این علامتها در حقیقت «ضمیر» نام دارند؛ به جز تای ساکن «ت» در صیغه چهارم و تای موجود در صیغه پنجم که فقط علامت تأنیت به شمار می‌رود و ضمیر نیست.

جلسه هفتم

حالات فعل ماضی

- اهداف درس ۴۰
- درآمد ۴۰
- نفی، جزم و استفهام در فعل ماضی ۴۰
- انواع فعل ماضی ۴۱

اهداف درس

آشنایی با:

✓ نفی، جزم و استفهام در افعال ماضی؛

✓ انواع فعل ماضی.

درآمد

در درس گذشته با فعل، انواع فعل و صیغه‌های آن و نیز با صیغه‌های فعل ماضی آشنا شدیم. در این درس به حالتی که فعل ماضی در برخورد با حروف نفی، جزم و استفهام می‌پذیرد و انواع فعل ماضی از لحاظ زمانهای آن (نقلی، بعید، استمراری و التزامی) می‌پردازیم.

نفی، جزم و استفهام در فعل ماضی

به نمونه‌های زیر توجه کنید:

(الف)

۱- ذَهَبَ عَلِيٌّ.

۲- رَجَعَ مُحَمَّدٌ.

(ج)

(ب)

۱- مَا سَافَرَ عَلِيٌّ.

۲- لَا أَكُلَ وَلَا شَرِبَ سَعِيدٌ.

(د)

۱- ﴿إِنْ أَحْسَنْتُمْ أُحْسَنْتُمْ لَأَنْفُسِكُمْ﴾^{۶۰}

۲- ﴿وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا﴾^{۶۱}

۱- ﴿هَلْ أَتَاكَ حَدِيثُ الْغَاشِيَةِ؟﴾^{۶۲}

۲- ﴿أَلَمْ نَجْعَلْ لَهُ عَيْنَيْنِ وَلِسَانًا وَشَفَتَيْنِ؟﴾^{۶۳}

توضیح

اگر به فعلیهایی که در دسته «الف» زیر آنها خط کشیده شده نگاه کنیم، درمی‌یابیم که دو فعل ماضی «ذَهَبَ» و «رَجَعَ» مثبت و خبری‌اند؛ یعنی از رفتن علی و برگشتن محمد در زمان گذشته خبر می‌دهند. در دسته «ب» «سَافَرَ»، «أَكَلَ» و «شَرِبَ» نیز خبری‌اند، اما بر عدم وقوع افعال مورد نظر دلالت دارند و منفی هستند. برای منفی کردن فعل ماضی می‌توان از حروف نفی «ما» و «لا» بهره جست. «ما» بدون هیچ قید و شرطی می‌تواند بر فعل ماضی وارد شود و آن را منفی کند، اما حرف نفی «لا» غالباً هنگامی به عنوان ادات نفی بر فعل ماضی وارد می‌شود که فعل ماضی در جمله تکرار شده باشد.

در مقابل، فعلیهای ماضی به کار رفته در نمونه‌های دسته «ج» معنای شرطی دارند؛ یعنی ادوات شرط «إِنْ» و «مَنْ» بر افعال «أَحْسَنْتُمْ»، «يَتَّقِي» و «يَجْعَلُ» درآمده‌اند؛ فعل «أَحْسَنْتُمْ» چون ماضی و مبنی است،

۶۰. اِسْرَاء / ۷؛ ترجمه: «اگر نیکی کنید به خود نیکی کرده‌اید.»

۶۱. غَاشِيَةِ / ۱؛ ترجمه: «آیا خبر غاشیه به تو رسیده است؟»

۶۲. طَلَّاق / ۲؛ ترجمه: «و هر کس از خدا پروا کند، [خدا] برای او راه بیرون‌شدنی قرار می‌دهد.»

۶۳. بَلَد / ۸ و ۹؛ ترجمه: «آیا دو چشمش نداده‌ایم و زبانی و دو لب.»

یعنی آخر آن تغییر نمی‌کند، تغییری در ظاهر آن رخ نداده و صرفاً در محل جزم قرار گرفته است، اما در فعل «يَتَّقِي» حرف عله حذف شده و حرف آخر فعل «يَجْعَلُ» نیز ساکن شده است.

در دسته «د» نیز ادوات استفهام «هَلْ» و «أ» بر افعال ماضی «أَتَى» و «لَمْ نَجْعَلْ» درآمده و معنای خبری آنها را به استفهامی تغییر داده است.^{۶۴}

قاعده

- ۱- فعل ماضی در اصل از وقوع فعل در زمان گذشته خبر می‌دهد.
- ۲- حروف نفی «ما» و «لا» فعل ماضی را منفی می‌کنند، با این تفاوت که قید و شرطی برای «ما» وجود ندارد، اما حرف نفی «لا» غالباً وقتی به عنوان ادات نفی بر فعل ماضی وارد می‌شود که فعل ماضی در جمله تکرار شده باشد.
- ۳- حرف شرط «إِنْ» و دیگر ادوات جزم بر سر فعل ماضی درمی‌آیند و در ظاهر آن تغییری ایجاد نمی‌کنند، بلکه صرفاً آن را در محل جزم قرار می‌دهند.
- ۴- حروف استفهام «هَلْ» و «أ» بر فعل ماضی در می‌آیند و معنای خبری آن را به استفهامی تغییر می‌دهند.

انواع فعل ماضی

به نمونه‌های زیر توجه کنید:

- ۱- ذَهَبَ أَحْمَدُ (أَحْمَدُ ذَهَبَ).
- ۲- قَدْ ذَهَبَ أَحْمَدُ (أَحْمَدُ قَدْ ذَهَبَ).
- ۳- كَانَ أَحْمَدُ قَدْ ذَهَبَ (أَحْمَدُ كَانَ قَدْ ذَهَبَ / كَانَ أَحْمَدُ ذَهَبَ).
- ۴- كَانَ أَحْمَدُ يَذْهَبُ (أَحْمَدُ كَانَ يَذْهَبُ / كَانَ يَذْهَبُ أَحْمَدُ، كَانَ أَحْمَدُ ذَاهِباً).
- ۵- أَخَافُ أَنْ يَكُونَ أَحْمَدُ قَدْ ذَهَبَ (أَنْ يَكُونَ أَحْمَدُ ذَهَبَ / أَنْ يَكُونَ ذَهَبَ أَحْمَدُ).

توضیح

چنان‌که گفتیم فعل ماضی در اصل بر وقوع فعل یا پدید آمدن حالتی در زمان گذشته - به طور مطلق - دلالت می‌کند. مثلاً وقتی می‌گوییم: «ذَهَبَ أَحْمَدُ»، فعل رفتن در زمان گذشته رخ داده و تمام شده است، اما گاهی با آوردن کلماتی بر فعل ماضی معنای آن از مطلق گذشته تغییر می‌کند.

۶۴. همزه استفهام در چند مورد از «هَلْ» متمایز می‌شود: الف) به وسیله همزه هم در جملات مثبت و هم در جملات منفی پرسش می‌شود، اما «هَلْ» فقط در جملات مثبت استفاده می‌شود؛ مانند: «أَخَالِدُ شُجَاعُ أَمْ سَعِيدٌ؟»، «أَجْتَهَدُ (أَجْتَهَدُ) خَلِيلٌ؟» و «أَلَمْ يَأْنِ لِلَّذِينَ آمَنُوا أَنْ تَخْشَعَ قُلُوبُهُمْ لِذِكْرِ اللَّهِ؟» (حدید/ ۱۶: ب) همزه هم بر اسم و هم بر فعل درمی‌آید، ولی «هَلْ» اغلب بر فعل وارد می‌شود؛ مانند: «هَلْ قَرَأْتَ التَّحْوِ؟»؛ بنابراین گفته نمی‌شود: «هَلْ لَمْ تَقْرَأْ؟»

در نمونه دوم معنای فعل «ذَهَبَ» با آمدن «قَدْ» بر آن تأکید شده است.^{۶۵} این فعل را می‌توان در بسیاری از موارد معادل ماضی نقلی در زبان فارسی دانست (= رفته است)، یعنی کاری که در گذشته رخ داده ولی اثر آن تا زمان حال باقی مانده است؛ هر چند در زبان عربی اساساً زمانی به این نام وجود ندارد.

در نمونه سوم «كَانَ» و «قَدْ» همراه با فعل اصلی به کار رفته و بدین وسیله توانسته است بر وقوع فعل رفتن در زمان گذشته، قبل از وقوع عملی دیگر که آن هم در زمان گذشته انجام شده است دلالت کند (= رفته بود). این گونه افعال ماضی بعید خوانده می‌شوند.

در نمونه چهارم، ترکیب فعل «كَانَ» با فعل «يَذْهَبُ» یا اسم فاعل «ذَاهِبٌ»^{۶۶} نشانگر استمرار وقوع فعل رفتن در زمان گذشته است (= می‌رفت). این گونه افعال ماضی استمراری نامیده می‌شوند.

و بالاخره در آخرین نمونه گویا دو جمله با همدیگر ترکیب شده‌اند. جمله نخست، یعنی «أَخَافُ»، که مشتمل بر فعل و فاعل مستتر «أنا» و جمله‌ای خبری است و جمله دوم یعنی جمله وابسته «أَنْ يَكُونَ أَحْمَدُ قَدْ ذَهَبَ»، که در حقیقت مفعول فعل «أَخَافُ» محسوب می‌شود و بیانگر محتمل بودن وقوع فعل رفتن در زمان گذشته است (= می‌ترسم احمد رفته باشد). این گونه افعال ماضی التزامی نامیده می‌شوند.

قاعده

فعل ماضی در زمان عربی از لحاظ معنا بر چند گونه است:

۱- ماضی مطلق: که همان ماضی ساده است؛ مانند: «سَافَرْتُ فَاطِمَةَ»؛ یعنی «فاطمه مسافرت کرد».

۲- ماضی نقلی: در زمان عربی فعلی به این نام وجود ندارد، ولی وارد شدن حرف «قَدْ» بر فعل ماضی اغلب می‌تواند معنای ماضی نقلی فارسی را به ذهن متبادر کند؛^{۶۷} بنابراین می‌توان گفت: جمله «قَدْ سَافَرْتُ فَاطِمَةَ» یعنی «فاطمه مسافرت کرده است».

۶۵. انواع کاربردهای حرف «قَدْ» بر سر فعل ماضی:

این کلمه که گاه تنها، گاه با الواو حالیه و یا چیزهای دیگر همراه است، معانی متعددی دارد و معانی مختلف را غالباً باید از فحوای کلام یا یک متن مفصل استنباط کرد: ۱- گاهی برای تأکید فعل ماضی است؛ یعنی نشان می‌دهد که فعلی محققاً در زمان گذشته انجام شده است که برابر با ماضی مطلق در فارسی و نوعی تأکید بر پایان یافتن کار است؛ مانند: «قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَكَاهَا» (هر کس آن را پاک گردانید، قطعاً رستگار شد)، (شمس / ۹)؛ ۲- گاه برای نشان دادن نزدیکی فعل ماضی نسبت به زمان حال است؛ مانند: «قَدْ ذَهَبَ» (هم اکنون یا الآن رفت)؛ ۳- گاه برای نشان دادن امتداد عملی تا زمان حال است که برابر با ماضی نقلی در فارسی است؛ مانند: «إِنَّ الْكَلْبَةَ قَدْ حَدَّتْ ...» (دانشکده معین کرده است ...)؛ ۴- گاه - خاصه همراه با الواو حالیه - به معنای ماضی بعید است؛ مانند: «وَجَدَ فِيهَا حِمَارًا مَيِّتًا وَقَدْ خَرَقَ الشَّبَكَةَ» (در آن خری مرده یافت که تور را پاره کرده بود) که در یک داستان قدیمی آمده است؛ ۵- گاه هیچ معنای به خصوصی ندارد و تنها آغازی فصیح و ادبی برای سخن است؛ عر گاهی برای توقع و نزدیکی کاری است که انجام نشده؛ مانند: «قَدْ قَامَتِ الصَّلَاةُ» (به زودی نماز گزارده خواهد شد)؛ (آموزش زبان عربی، ج ۱، ص ۸۹ و ۹۰).

۶۶. به کار رفتن اسم فاعل در جایگاه فعل مضارع به این دلیل است که فعل مضارع در حرکات و سکون، تعداد حروف و قابلیت داشتن معنای حال و آینده به اسم فاعل شبیه است.

۶۷. حرف «قَدْ» اگر بر فعل مضارع وارد شود، برعکس ماضی، شک و احتمال وقوع فعل را می‌رساند که در این صورت معنای این حرف در فارسی «شاید» است؛ مانند: «قَدْ يُسَافِرُ عَلِيٌّ» (شاید علی مسافرت کند).

۳- ماضی بعید: از ترکیب «کان + اسم + قد + فعل ماضی مورد نظر» ساخته می‌شود و بر وقوع کاری در زمان گذشته، قبل از عملی دیگر که آن‌هم در زمان گذشته رخ داده است، دلالت می‌کند؛ مانند: «کُنْتُمْ قَدْ تَرَكْتُمْ بُيُوتَكُمْ»؛ یعنی «شما خانه‌هایتان را ترک کرده بودید.»

۴- ماضی استمراری: از ترکیب «کان + اسم + فعل مضارع مورد نظر» ساخته می‌شود و بر استمرار کاری در گذشته دلالت می‌کند؛ مانند: «كَانَ الصَّبِيُّ يَسِيرُ إِلَى الْمَكْتَبِ كُلَّ صَبَاحٍ وَ يَرْجِعُ عِنْدَ الْمَسَاءِ» که ترجمه می‌شود: «آن کودک هر صبح به مکتب‌خانه می‌رفت و هنگام عصر بر می‌گشت.»

۵- ماضی التزامی: فعلی است با ترکیب «أَنْ + يَكُونُ + قَدْ + فعل ماضی»^{۶۸} که با کمک یکی از حروف «أَنْ = که؛ لِ لَکِ یا کِی = تا، برای اینکه و حَتَّى = تا اینکه» به جمله‌ای که بیانگر مفهوم خبری است می‌پیوندد؛ مانند: «أَخَافُ أَنْ يَكُونَ أَحْمَدُ قَدْ ذَهَبَ»؛ یعنی «می‌ترسم احمد رفته باشد.»^{۶۹} جمله نخست (أَخَافُ) غالباً از وقوع امری یا داشتن میل یا طلب وقوع فعلی خبر می‌دهد و جمله دوم (يَكُونُ أَحْمَدُ قَدْ ذَهَبَ) بیانگر احتمال، بیم، امید یا لزوم رخ دادن عملی است که می‌توان آن را بیانگر مفهوم ماضی التزامی در زبان فارسی دانست.

۶۸. این نوع فعل نیز همانند ماضی بعید گاهی بدون حرف «قد» به کار می‌رود و همان معنای ماضی التزامی را می‌رساند؛ مانند کلام حضرت علی (علیه السلام) در خطبه ۲۱۶ نهج البلاغه: «وَقَدْ كَرِهْتُ أَنْ يَكُونَ جَالٌ فِي ظَنِّكُمْ أَنِّي أُحِبُّ الْإِطْرَاءَ وَأَسْتِمَاعَ الثَّنَاءِ.»

۶۹. گاه در متون ادبی و شعر هیچ یک از این حروف را به کار نمی‌برند، ولی معنای جمله خود نشان می‌دهد که فعل دوم باید منصوب (در وجه التزامی) باشد. در چنین احوالی معمولاً یکی از حروف ربط همچون «و»، «ف»، «أو» را به جای آنها می‌آورند؛ مانند: «أُدْرُسُ فَتَنْجَحُ» (درس بخوان تا موفق گردی) و «هَتَكُنَّا حِجَابَ الشَّمْسِ أَوْ تُمَطِّرَ الدَّمَاءُ.» (پرده خورشید را می‌درانیم تا خون ببارد.)

جلسه هشتم

انواع فعل به اعتبار زمان (۲)

اهداف درس..... ۴۶

صیغه‌های فعل مضارع..... ۴۶

نفی و استفهام در فعل مضارع..... ۴۸

اهداف درس

آشنایی با:

- ✓ چگونگی ساختن صیغه‌های فعل مضارع؛
- ✓ چگونگی منفی و سؤالی کردن فعل مضارع.

درآمد

در دروس گذشته از فعل، انواع فعل و صیغه‌های آن و نیز فعل ماضی، صیغه‌ها و حالات آن در برخورد با برخی حروف سخن گفتیم. در این درس و دو درس آینده درباره فعل مضارع گفتگو می‌کنیم. و از این رهگذر، با چگونگی ساختن صیغه‌های فعل مضارع و نیز منفی و سؤالی کردن آن آشنا می‌شویم. حروف «ما» و «لا» فعل مضارع را منفی می‌کنند و حروف «أ» و «هل» آن را به وجه پرسشی تغییر می‌دهند.

صیغه‌های فعل مضارع^{۷۰}

به جدول زیر توجه کنید:

۱	يَنْصِرُ	مفرد	مذكر	غایب	فعل مضارع
۲	يَنْصِرَانِ	مثنی			
۳	يَنْصِرُونَ	جمع			
۴	تَنْصِرُ	مفرد	مؤنث		
۵	تَنْصِرَانِ	مثنی			
۶	يَنْصِرْنَ	جمع			
۷	تَنْصِرُ	مفرد	مذكر	مخاطب	
۸	تَنْصِرَانِ	مثنی			
۹	تَنْصِرُونَ	جمع			
۱۰	تَنْصِرِينَ	مفرد	مؤنث		
۱۱	تَنْصِرَانِ	مثنی			
۱۲	تَنْصِرْنَ	جمع			
۱۳	أَنْصِرُ		وحده	متکلم	
۱۴	نَنْصِرُ		مع الغیر		

توضیح

در جدول بالا صیغه‌های فعل مضارع «يَنْصِرُ» از ریشه ثلاثی مجرد درج شده‌اند. این صیغه‌ها، که تعداد آنها ۱۴ تا است، از فعل ماضی ساخته می‌شوند. برای آشنایی دقیق با چگونگی ساختن صیغه‌های فعل مضارع باید به نکات زیر توجه کرد:

۷۰. مضارع در لغت به معنای مشابه است و فعل مضارع چون در حرکات و سکون، تعداد حروف و قابلیت داشتن معنای حال و آینده شبیه اسم فاعل است به این نام، نامیده شده است؛ مانند: «يَفْهَمُ و فَاهِم» و «يَنْصِرُ و نَاصِر» که از لحاظ موارد بالا به هم شبیه هستند.

- ۱- برای ساختن صیغه اول، یک یای مفتوح (یَ) بر صیغه اول فعل ماضی درمی آوریم: (نَصَرَ ← يَنْصُرُ)؛
 - ۲- فاء الفعل را ساکن می کنیم: (يَنْصُرُ)؛
 - ۳- لام الفعل را مضموم می کنیم: (يَنْصُرُ)؛
 - ۴- حرکت عین الفعل مضارع سماعی است و می تواند ضمه، فتحه یا کسره باشد که با مراجعه به برخی از فرهنگهای عربی می توان به آن پی برد. در این مثال حرکت عین الفعل مضارع ضمه است: (يَنْصُرُ)؛
 - ۵- سیزده صیغه دیگر را به ترتیب زیر از صیغه اول به دست می آوریم:
 - الف) صیغه دوم با افزودن الف و نون مکسور (ان) به آخر صیغه اول و مفتوح کردن لام الفعل: (يَنْصُرُ ← يَنْصُرَانِ)؛
 - ب) صیغه سوم با افزودن واو و نون مفتوح (ون) به آخر صیغه اول: (يَنْصُرُ ← يَنْصُرُونَ)؛
 - ج) صیغه چهارم با تبدیل یای مضارعت به تاء: (يَنْصُرُ ← تَنْصُرُ)؛
 - د) صیغه پنجم با تبدیل یاء به تاء و افزودن الف و نون مکسور (ان) و مفتوح کردن لام الفعل: (يَنْصُرُ ← تَنْصُرَانِ)؛
 - ه) صیغه ششم با ساکن کردن لام الفعل و افزودن نون مفتوح (ن) به آخر آن: (يَنْصُرُ ← يَنْصُرْنَ)؛
 - و) صیغه هفتم با تبدیل یای مضارعت به تاء: (يَنْصُرُ ← تَنْصُرُنَّ)؛
 - ز) صیغه هشتم با تبدیل یاء به تاء و افزودن الف و نون مکسور (ان) و مفتوح کردن لام الفعل: (يَنْصُرُ ← تَنْصُرَانِ)؛
 - ح) صیغه نهم با تبدیل یاء به تاء و افزودن واو و نون مفتوح (ون) به آخر آن: (يَنْصُرُ ← تَنْصُرُونَّ)؛
 - ط) صیغه دهم با تبدیل یاء به تاء و افزودن یاء و نون مفتوح (ین) و مکسور کردن لام الفعل: (يَنْصُرُ ← تَنْصُرِينَ)؛
 - ی) صیغه یازدهم با تبدیل یاء به تاء و افزودن الف و نون مکسور (ان) و مفتوح کردن لام الفعل: (يَنْصُرُ ← تَنْصُرَانِ)؛
 - ک) صیغه دوازدهم با تبدیل یاء به تاء و ساکن کردن لام الفعل و افزودن نون مفتوح (ن) به آخر آن: (يَنْصُرُ ← تَنْصُرْنَ)؛
 - ل) صیغه سیزدهم با تبدیل یاء به همزة مفتوح: (يَنْصُرُ ← اَنْصُرُ)؛
 - م) صیغه چهاردهم با تبدیل یاء به نون مفتوح (نَ): (يَنْصُرُ ← نَنْصُرُ)؛
- گفتنی است فعل مضارع در حالت عادی مرفوع است و علامت رفع آن در صیغه های ۱، ۴، ۷، ۱۳ و ۱۴ یعنی در صیغه های مفرد یا صیغه های بدون ضمیر بارز، ضمه (ُ) است. علامت رفع در صیغه های مثنی (صیغه های ۲، ۵، ۸ و ۱۱) نون مکسور (ن) و در صیغه های جمع مذکر، یعنی در صیغه های ۳ و ۹ و مفرد مؤنث مخاطب (صیغه ۱۰) نون مفتوح (ن) است.
- فعل مضارع در صیغه های جمع مؤنث غایب و مخاطب، یعنی صیغه ۶ و ۱۲، مبنی بر سکون و در حالت عادی محلاً مرفوع محسوب می گردد: (يَنْصُرْنَ و تَنْصُرْنَ).

همچنین به نون مکسور (نون موجود در صیغه‌های مثنی) و نون مفتوح (نون موجود در جمع‌های مذکر غایب و مخاطب) اصطلاحاً «نون عوض رفع» می‌گویند.^{۷۱}

قاعده

۱- فعل مضارع با افزودن یکی از حروف مضارعت (أَتَيْنَ) به اول فعل ماضی ساخته می‌شود. این حروف در مضارع ثلاثی مجرد، مفتوح هستند.

۲- فاء الفعل مضارع همواره ساکن است و حرکت عین الفعل آن سماعی است و می‌تواند مضموم، مفتوح یا مکسور باشد؛ مانند: «يَنْصُرُ، يَفْتَحُ و يَجْلِسُ».

۳- فعل مضارع به جز در صیغه‌های جمع مؤنث، اعم از غایب و مخاطب، (صیغه‌های ۶ و ۱۲) مرفوع است و علامت رفع آن در صیغه‌های ۱، ۴، ۷، ۱۳ و ۱۴ ضمه (ـُ)؛ در صیغه‌های ۲، ۵، ۸ و ۱۱ نون مکسور (ن) و در صیغه‌های ۳، ۹ و ۱۰ نون مفتوح (ن) است.

۴- نون مفتوح موجود در صیغه‌های جمع مؤنث غایب و مخاطب (يَنْصُرْنَ و تَنْصُرْنَ) نون ضمیر است و نون اعرابی نیست. این دو صیغه مبنی هستند و هیچ تغییری در آخر آنها رخ نمی‌دهد.

نفی و استفهام در فعل مضارع

به نمونه‌های زیر توجه کنید:

(الف)

۱- مَا يَعْرِفُ الرَّجُلُ إِلَّا بِعِلْمِهِ.^{۷۲}

۲- إِنَّهُ لَا يَقُولُ إِلَّا الْحَقَّ.

(ب)

۱- ﴿قُلْ هَلْ يَسْتَوِي الْأَعْمَىٰ وَالْبَصِيرُ؟﴾^{۷۳}

۲- أَيْحَسِبُ الْإِنْسَانُ أَنْ يَتْرَكَ سُدًى؟^{۷۴}

توضیح

در نمونه‌های دسته «الف» حروف نفی بر فعل مضارع وارد شده‌اند. این حروف عبارت‌اند از «ما» و «لا». «ما» برای نفی گذشته و حال است و «لا» برای نفی حال و آینده. «ما» و «لا» غیر عامل هستند و تغییری در شکل ظاهری فعل مضارع پدید نمی‌آورند.

در نمونه‌های دسته «ب» حروف استفهام بر فعل مضارع وارد شده‌اند. این حروف عبارت‌اند از: «أ» و «هل» که چون بر فعل مضارع در می‌آیند معنای خبری آن را به استفهامی تبدیل می‌کنند. افزون بر آنکه

۷۱. باید توجه داشت که نون مفتوح در دو صیغه جمع مؤنث (۶ و ۱۲) ضمیر محسوب می‌شود، نه علامت رفع.

۷۲. عیون الحکم والمواعظ، ص ۴۸۴؛ ترجمه: «آدمی جز با علمش شناخته نمی‌شود.»

۷۳. انعام / ۵۰؛ ترجمه: «بگو آیا نابینا و بینا یکسان است؟»

۷۴. قیامت / ۳۶؛ ترجمه: «آیا انسان گمان می‌کند بی‌هدف رها می‌شود؟»

حرف «هل» فعل مضارع را به زمان آینده اختصاص می‌دهد. حروف استفهام نیز عامل نیستند و در ظاهر فعل مضارع تأثیری ندارند.

این در حالی است که فعل مضارع در حالت عادی مثبت است و بر وقوع فعل یا پدید آمدن حالتی (نه نفی وقوع فعل یا عدم پدید آمدن حالتی) دلالت می‌کند و معنای آن خبری است و می‌تواند در مورد زمان حال یا زمان آینده به کار رود.

قاعده

۱- حروف نفی عبارت‌اند از «ما» و «لا» که در دستور زبان عربی «غیر عامل» محسوب می‌شوند. «ما» برای نفی گذشته و حال به کار می‌رود و «لا» برای نفی حال و آینده؛ مانند: «مَا فَرِحَ» (شاد نشد) و «لَا يَفْرَحُ» (شاد نمی‌شود).

۲- حروف استفهام عبارت‌اند از «أ» و «هَلْ» که آنها نیز در دستور زبان عربی «غیر عامل» محسوب می‌شوند؛ مانند آیه مبارک: ﴿أَحْسِبَ النَّاسُ أَنْ يُتْرَكُوا أَنْ يَقُولُوا آمَنَّا وَهُمْ لَا يُفْتَنُونَ﴾^{۷۵} که حرف استفهام «أ» در آن به کار رفته است. همچنین «هَلْ» فعل مضارع را به زمان آینده اختصاص می‌دهد؛ مانند آیه مبارک: ﴿قُلْ هَلْ نُنَبِّئُكُمْ بِالْأَخْسَرِينَ أَعْمَالًا﴾^{۷۶} که حرف استفهام «هَلْ» در آن استعمال شده است.

۷۵. عنکبوت / ۲؛ ترجمه: «آیا مردم پنداشتند که تا گفتند ایمان آوردیم رها می‌شوند و مورد آزمایش قرار نمی‌گیرند؟»

۷۶. کهف / ۱۰۳؛ ترجمه: «بگو آیا شما را از زیان‌کارترین مردم آگاه گردانم؟»

جلسه نهم

حالات فعل مضارع (۱ و ۲)

اهداف درس.....	۵۲
درآمد.....	۵۲
حالات فعل مضارع (۱).....	۵۲
مضارع مجزوم.....	۵۲
حالات فعل مضارع (۲).....	۵۴
مضارع منصوب.....	۵۴

اهداف درس

آشنایی با:

- ✓ تأثیر معنایی و لفظی حروف جازمه در فعل مضارع؛
- ✓ تأثیر معنایی و لفظی حروف ناصبه در فعل مضارع.

درآمد

در درس گذشته دانستیم که فعل مضارع از فعل ماضی گرفته می‌شود و حروف «ما» و «لا» آن را منفی می‌کند و حروف «أ» و «هَلْ» آن را به وجه استفهامی تغییر می‌دهد. همچنین دانستیم که فعل مضارع بر خلاف فعل ماضی معرب است. حال باید توجه داشته باشیم که فعل مضارع می‌تواند در حالت‌های سه‌گانه اعرابی (رفع، جزم و نصب) به کار رود و نمی‌تواند مجزوم شود. جرّ علامت اعرابی مخصوص اسم است؛ چنان که جزم علامت اعرابی مخصوص فعل است و اسم هرگز مجزوم نمی‌شود. در هر حال فعل مضارع در حالت عادی مرفوع است و پس از گرفتن ادوات جزم و نصب، مجزوم و منصوب می‌شود.

در درس نهم با چند و چون مسائل مربوط به مجزوم و منصوب شدن فعل مضارع در زبان عربی آشنا می‌شویم.

حالات فعل مضارع (۱)

مضارع مجزوم

به نمونه‌های زیر توجه کنید:

(الف)

- ۱- ﴿لَمْ يَجْعَلْ كَيْدَهُمْ فِي تَضْلِيلٍ﴾ ۷۷
- ۲- ﴿وَلَكِنْ قُولُوا أَسْلَمْنَا وَلَمَّا يَدْخُلِ الْإِيمَانُ فِي قُلُوبِكُمْ﴾ ۷۸ (= يَدْخُلُ)
- ۳- ﴿وَلَتَكُنْ مِنْكُمْ أُمَّةٌ يَدْعُونَ إِلَى الْخَيْرِ﴾ ۷۹ (= وَلَتَكُنْ)
- ۴- ﴿وَلَا تَجْعَلْ فِي قُلُوبِنَا غِلًّا لِلَّذِينَ آمَنُوا﴾ ۸۰
- ۵- ﴿إِنْ تَتَّقُوا اللَّهَ يَجْعَلْ لَكُمْ فُرْقَانًا﴾ ۸۱

۷۷. فیل / ۲؛ ترجمه: «و بر سر آنها دسته دسته پرندگانی ابابیل فرستاد.»

۷۸. حجرات / ۱۴؛ ترجمه: «لیکن بگویید اسلام آوردیم و هنوز در دل‌های شما ایمان داخل نشده است.»

۷۹. آل عمران / ۱۰۴؛ ترجمه: «و باید از میان شما گروهی [مردم را] به نیکی دعوت کنند.»

۸۰. حشر / ۱۰؛ ترجمه: «و در دل‌هایمان نسبت به کسانی که ایمان آورده‌اند [هیچ‌گونه] کینه‌ای مگذار.»

۸۱. انفال / ۲۹؛ ترجمه: «اگر از خدا پروا دارید برای شما [نیروی] تشخیص [حق از باطل] قرار می‌دهد.»

لَمْ يَنْجَحْ	لَمْ تَنْجَحْ	لَمْ أَنْجَحْ
لَمْ يَنْجَحَا	لَمْ تَنْجَحَا	لَمْ نَنْجَحْ
لَمْ يَنْجَحُوا	لَمْ تَنْجَحُوا	
لَمْ تَنْجَحْ	لَمْ تَنْجَحِي	
لَمْ تَنْجَحَا	لَمْ تَنْجَحَا	
لَمْ يَنْجَحْنَ	لَمْ تَنْجَحْنَ	

توضیح

فعل مضارع هرگاه پس از حروف جزم قرار گیرد مجزوم می‌شود؛ یعنی ضمه آخر آن در صیغه‌هایی که علامت رفع آنها ضمه است به سکون بدل می‌شود و علامت رفع در صیغه‌هایی که نون عوض رفع علامت رفع آنهاست حذف می‌گردد.^{۸۲}

مهم‌ترین حروف جزم یا جازمه عبارتند از: «لَمْ، لَمَّا، لَمْ، لام امر (ل) و لای نهی (لَا)» که یک فعل مضارع را جزم می‌دهند و «إِنْ» شرطیه که دو فعل مضارع را مجزوم می‌کند.^{۸۳}

با دقت در نمونه‌های دسته «الف» می‌توان فعل مضارع مجزوم را در پنج حالت مختلف مشاهده کرد که هر کدام نسبت به دیگری معنایی متفاوت دارد؛ یعنی هر کدام از حروف جزم علاوه بر تغییری که به لحاظ ظاهری در فعل مضارع ایجاد می‌کنند، در معنای آن نیز مؤثرند و تغییراتی در آن به وجود می‌آورند.

در مثال نخست «لَمْ» بر فعل مضارع درآمده است و معنای آن را به ماضی منفی بدل کرده است: «لَمْ يَجْعَلْ» (قرار نداد یا قرار نداده است). در نمونه دوم «لَمَّا» با فعل «يَدْخُلُ» به کار رفته است. لَمَّا نیز معنای مضارع را به ماضی منفی بدل می‌کند، معنی گذشته را تا زمان حال ادامه می‌دهد و مفهوم ماضی نقلی فارسی را به ذهن می‌رساند: «لَمَّا يَدْخُلُ» (هنوز وارد نشده است). مضارع منفی به «لَمْ و لَمَّا» را در صرف عربی «فعل جحد» می‌نامند.

«لام امر» معنای خبری فعل مضارع را به انشایی، که در اینجا طلب انجام فعل است، بدل می‌کند: «وَلْتَكُنْ» (باید باشد). مضارعی که لام امر بر آن درآمده است «فعل امر» خوانده می‌شود. «لای نهی» نیز معنای خبری فعل مضارع را به انشایی، که در اینجا بازداشتن از انجام فعل است، بدل می‌کند: «لَا تَجْعَلْ» (قرار مده). مضارعی که لای نهی بر آن درآمده «فعل نهی» خوانده می‌شود. در نمونه پنجم حرف شرط «إِنْ» به کار رفته و دو فعل مضارع را جزم داده است. این حرف معنای فعل مضارع را به آینده اختصاص می‌دهد و از این رو معنای آیه چنین است: «اگر از خدا پروا کنید، خداوند برای شما نیروی تشخیص [حق از باطل] قرار خواهد داد».

۸۲. حروف جزم مختص به فعل مضارع‌اند، به جز ادوات شرط که بر سر فعل ماضی نیز درمی‌آیند و آن را محلاً مجزوم می‌کنند.
 ۸۳. به «إِنْ» یازده کلمه دیگر، که اسم هستند، می‌پیوندند و این دوازده کلمه (إِنْ، إِذْمَا، مَنْ، مَا، مَهْمَا، أَى، كَيْفَمَا، مَتَى، أَيْنَمَا، أَيْنَ، أَنَّى، حَيْثَمَا) می‌توانند دو فعل مضارع را مجزوم کنند. در مورد جزم فعل مضارع، به ویژه کلمات جزمی که دو فعل را مجزوم می‌کنند، در دروس نحو به تفصیل سخن خواهیم گفت.

حال چنانچه به نمونه‌های دسته «ب» دقت کنیم درمی‌یابیم که حروف جازمه تغییراتی به شرح زیر در فعل مضارع به وجود آورده‌اند:

۱- در صیغه‌های مفرد (۱، ۴، ۷، ۱۳ و ۱۴) ضمه لام الفعل به سکون بدل شده است: (يَنْجَحُ ← لَمْ يَنْجَحْ)؛

۲- در صیغه‌های مثنی (۲، ۵، ۸ و ۱۱) و جمعهای مذکر (۳ و ۹) و مفرد مؤنث مخاطب (۱۰) نون عوض رفع حذف شده است: (يَنْجَحَانِ ← لَمْ يَنْجَحَا)؛

۳- در دو صیغه جمع مؤنث که مبنی‌اند و نون آنها ضمیر است - نه علامت رفع - تغییری در ظاهر آنها رخ نمی‌دهد. از این رو می‌توان گفت: هرگاه ادوات جازمه قبل از صیغه‌های جمع مؤنث مضارع به کار روند این صیغه‌ها صرفاً در محل جزم قرار می‌گیرند و تغییری در ظاهر آنها به وجود نمی‌آید: (يَنْجَحْنَ ← لَمْ يَنْجَحْنَ).

قاعده

۱- حروف جازمه حروفی هستند که بر فعل مضارع درمی‌آیند و آن را مجزوم می‌کنند. مهم‌ترین حروف جزم عبارت‌اند از: «لَمْ، لَمَّا، لام امر (ل) و لای نهی (لَا)» که هر کدام یک فعل مضارع را مجزوم می‌کنند و «إِنْ» شرطیه که دو فعل مضارع را مجزوم می‌کند.

۲- «لَمْ» معنای مضارع را به ماضی منفی بدل می‌کند. «لَمَّا» نیز معنای مضارع را به ماضی منفی بدل می‌کند، معنای گذشته را تا زمان حال ادامه می‌دهد و مفهوم ماضی نقلی منفی را به ذهن می‌رساند. مضارع منفی به «لَمْ» و «لَمَّا» را «فعل جحد» می‌گویند.

۳- «لام امر» معنای خبری فعل مضارع را به انشایی - که در اینجا طلب انجام فعل است - بدل می‌کند. مضارعی که «لام امر» بر آن درآمده است «فعل امر» خوانده می‌شود.

۴- «لای نهی» نیز معنای خبری فعل مضارع را به انشایی - که در اینجا بازداشتن از انجام فعل است - بدل می‌کند. مضارعی که «لای نهی» بر آن درآمده «فعل نهی» خوانده می‌شود.

۵- حرف شرط «إِنْ» معنای فعل مضارع را به آینده اختصاص می‌دهد.

۶- هنگام مجزوم شدن فعل مضارع تغییرات ظاهری زیر در فعل مضارع به وجود می‌آید:

الف) در صیغه‌های مفرد (۱، ۴، ۷، ۱۳ و ۱۴) ضمه لام الفعل به سکون بدل می‌شود: (يَفْتَحُ ← لَمْ يَفْتَحْ)؛
ب) در صیغه‌های مثنی (۲، ۵، ۸ و ۱۱) و جمعهای مذکر (۳ و ۹) و مفرد مؤنث مخاطب (۱۰) نون عوض رفع حذف می‌شود: (يَفْتَحَانِ ← لَمْ يَفْتَحَا)؛

ج) در دو صیغه جمع مؤنث که مبنی‌اند و نون آنها ضمیر محسوب می‌گردد - نه علامت رفع - تغییری رخ نمی‌دهد و صرفاً در محل جزم قرار می‌گیرند: (يَفْتَحْنَ ← لَمْ يَفْتَحْنَ).

حالات فعل مضارع (۲)

مضارع منصوب

به نمونه‌های زیر توجه کنید:

(الف)

- ۱- ﴿أَرَدْتُ أَنْ أُعِيْبَهَا﴾^{۸۴}
 ۲- ﴿وَقَالُوا لَنْ يَدْخُلَ الْجَنَّةَ إِلَّا مَنْ كَانَ هُودًا أَوْ نَصَارَى﴾^{۸۵}
 ۳- ﴿فَرَدَدْنَاهُ إِلَىٰ أُمِّهِ كَيْ تَقَرَّ عَيْنُهَا﴾^{۸۶}
 ۴- يُطَالِعُ مُحَمَّدٌ فِي الضُّوْءِ الضَّعِيفِ إِذَنْ يَضَعُفَ بَصَرُهُ.^{۸۷}

(ب)

لَنْ يُنْجَحَ	لَنْ تَنْجَحَ	لَنْ أُنْجَحَ
لَنْ يَنْجَحَا	لَنْ تَنْجَحَا	لَنْ نَنْجَحَ
لَنْ يَنْجَحُوا	لَنْ تَنْجَحُوا	
لَنْ تَنْجَحَ	لَنْ تَنْجَحِي	
لَنْ تَنْجَحَا	لَنْ تَنْجَحَا	
لَنْ يَنْجَحْنَ	لَنْ تَنْجَحْنَ	

توضیح

در عربی برای ساختن مضارع منصوب، علامت رفع را از آخر آن حذف می‌کنیم؛ یعنی در صیغه‌هایی که علامت رفع «ضمه» است به جای آن فتحه می‌گذاریم و در صیغه‌هایی که علامت رفع نون عوض رفع است «نون» را حذف می‌کنیم؛ بدین ترتیب، با توجه به دسته «ب»، لام الفعل صیغه‌های مفرد (۱، ۴، ۷، ۱۳ و ۱۴) مفتوح می‌شود: (يَنْجَحُ ← لَنْ يَنْجَحَ). در صیغه‌های تثنیه (۲، ۵، ۸ و ۱۱) و جمع‌های مذکر (۳ و ۹) و مفرد مؤنث مخاطب (۱۰) نون عوض رفع حذف می‌شود (يَنْجَحَانِ ← لَنْ يَنْجَحَا) و در ظاهر دو صیغه جمع مؤنث که مبنی‌اند، تغییری رخ نمی‌دهد: (يَنْجَحْنَ ← لَنْ يَنْجَحْنَ). حروفی که نصب فعل مضارع را موجب می‌گردند «حروف ناصبه» نامیده می‌شوند و عبارت‌اند از: «أَنْ، لَنْ، كَيْ وِ إِذَنْ».

حروف ناصبه در معنای فعل مضارع نیز تأثیرگذارند. همه این حروف معنای فعل مضارع را به آینده اختصاص می‌دهند. «أَنْ» به فعل مضارع معنای مصدری می‌بخشد و آن را تأویل به مصدر می‌برد؛ یعنی معنایی به آن می‌دهد که می‌توان به جای آن و فعل بعد از آن مصدر فعل را در نظر گرفت و معنای آن را اراده کرد. مثلاً در نمونه اول می‌توان به جای عبارت «أَرَدْتُ أَنْ أُعِيْبَهَا» عبارت «أَرَدْتُ عِيْبَهَا» را قرار داد. «لَنْ» معنای مضارع را منفی می‌کند؛ مانند: «لَنْ يَدْخُلَ» یعنی «وارد نخواهد شد». «كَيْ» فعل مضارع را تأویل به مصدر می‌برد و هدف از انجام فعل ماقبل را بیان می‌کند؛ مانند: «فَرَدَدْنَاهُ إِلَىٰ أُمِّهِ كَيْ تَقَرَّ عَيْنُهَا» یعنی «او را به مادرش بازگردانیدیم تا چشمش روشن شود». و «إِذَنْ» فعل مضارع را نتیجه جمله قبل معرفی می‌کند؛

۸۴. کهف/ ۷۹؛ ترجمه: «خواستم آن را معیوب کنم».

۸۵. بقره/ ۱۱۱؛ ترجمه: «و گفتند هرگز کسی به بهشت درنیاید مگر آنکه یهودی یا ترسا باشد».

۸۶. قصص/ ۱۳؛ ترجمه: «پس او را به مادرش بازگردانیدیم تا چشمش [بدو] روشن شود».

۸۷. محمد در نور کم مطالعه می‌کند، بنابراین چشمانش ضعیف خواهد شد.

۸۸. البته «لَنْ» که علامت نفی آینده است و فعل مضارع پس از خود را بدون داشتن معنای التزامی، منصوب می‌کند.

یعنی در تکمیل جمله «يُطَالِعُ مُحَمَّدٌ فِي الضَّوِّ الضَّعِيفِ» (محمد در نور ضعیف مطالعه می‌کند) می‌گوییم: «إِذْنُ يَضَعُ بَصَرَهُ» بدین معنا که در این صورت [بینائی] چشم او ضعیف می‌شود.

قاعده

۱- حروف ناصبه فعل مضارع عبارت‌اند از: «أَنْ، لَنْ، كَيْ وِ إِذَنْ».

۲- طریقه منصوب کردن فعل مضارع به قرار زیر است:

الف) در صیغه‌های مفرد، یعنی صیغه‌هایی که علامت رفع آنها ضمه است، لام الفعل مفتوح می‌شود: (يَدْرُسُ ← لَنْ يَدْرُسَ)؛

ب) در صیغه‌های تننیه و جمعهای مذکر و مفرد مؤنث مخاطب، نون عوض رفع حذف می‌شود: (يَدْرُسَانِ ← لَنْ يَدْرُسَا)؛

ج) در ظاهر دو صیغه جمع مؤنث، که مبنی‌اند، هیچ تغییری پدید نمی‌آید: (يَدْرُسْنَ ← لَنْ يَدْرُسْنَ).

حروف ناصبه در معنای فعل مضارع نیز تأثیرگذارند. همه این حروف معنای فعل مضارع را به آینده اختصاص می‌دهند. «أَنْ» به فعل مضارع معنای مصدری می‌بخشد و آن را تأویل به مصدر می‌برد؛ یعنی معنایی به آن می‌دهد که می‌توان به جای آن و فعل پس از آن مصدر فعل را در نظر گرفت و معنای آن را اراده کرد. مثلاً در آیه شریفه «أَنْ تَصْبِرُوا خَيْرٌ لَّكُمْ»^{۸۹} می‌توان گفت که منظور «صَبْرُكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ» است.

«لَنْ» معنای مضارع را منفی می‌کند؛ مانند: «لَنْ يَسْبِقَكَ إِلَى رِزْقِكَ طَالِبٌ وَلَنْ يَغْلِبَكَ عَلَيْهِ غَالِبٌ»^{۹۰} یعنی «هیچ کس در رزق [مقدر برای] تو به تو پیشی نمی‌گیرد و هیچ کس در رسیدن به آن بر تو غالب نمی‌شود».

«كَيْ» برای بیان هدف از انجام فعل ماقبل آن است؛ مانند: «قَالَ رَبِّ اشْرَحْ لِي صَدْرِي» تا «كَيْ نُسَبِّحَكَ كَثِيرًا»^{۹۱} یعنی (تا فراوان تو را تسبیح بگوییم). و «إِذَنْ» فعل مضارع را نتیجه جمله قبل از خود معرفی می‌کند؛ مثلاً در جواب کسی که می‌گوید: «سَأَجْتَهِدُ» پاسخ می‌دهیم: «إِذَنْ تُفْلِحَ»؛ یعنی «بنابراین» یا «در این صورت» پیروز خواهی شد.

۸۹. نساء/ ۲۵؛ ترجمه: «و صبر کردن برای شما بهتر است.»

۹۰. نهج البلاغه، حکمت ۳۷۹؛ ترجمه: «در آنچه روزی توست هیچ خواهنده بر تو پیشی نگیرد و هیچ غالبی بر تو چیره نشود.»

۹۱. طه/ ۳۳؛ ترجمه: «گفت: پروردگارا سینه‌ام را گشاده گردان ... تا تو را فراوان تسبیح بگوییم.»

جلسه دهم

حالات فعل مضارع (۵ - ۳)

اهداف درس.....	۵۸
درآمد.....	۵۸
حالات فعل مضارع (۳).....	۵۸
اختصاص فعل مضارع به زمان حال، آینده یا گذشته.....	۵۸
حالات فعل مضارع (۴).....	۶۰
مضارع مؤکد.....	۶۰
حالات فعل مضارع (۵).....	۶۳
صیغه‌های مضارع مؤکد.....	۶۳

اهداف درس

آشنایی با:

- ✓ چگونگی اختصاص یافتن فعل مضارع به زمانهای حال، آینده یا گذشته؛
- ✓ چگونگی تأکید فعل مضارع؛
- ✓ حالات فعل مضارع در برابر نون تأکید؛
- ✓ صیغه‌های فعل مضارع مؤکد.

درآمد

پس از آن که در درس نهم با چگونگی مجزوم و منصوب شدن فعل مضارع آشنا شدیم و تغییرات معنایی را که ادوات جزم و نصب، در فعل مضارع پدید می‌آورند شناختیم، در درس دهم نخست با حالاتی آشنا می‌شویم که فعل مضارع در آنها اختصاصاً در معنای زمان حال یا آینده یا حتی گذشته به کار می‌رود. سپس مطالبی را در مورد نون تأکید خفیفه و ثقیله فرا می‌گیریم و در این میان با حالت‌های مختلف به کار رفتن نون تأکید با فعل مضارع آشنا می‌شویم. سرانجام صیغه‌های مؤکد فعل مضارع را خواهیم شناخت و تغییرات ظاهری آنها در این هنگام را مشاهده خواهیم کرد.

حالات فعل مضارع (۳)

اختصاص فعل مضارع به زمان حال، آینده یا گذشته

به نمونه‌های زیر توجه کنید:

(الف)

- ۱- إِنَّ الْأُسْتَاذَ لَيُشْرِحُ الدَّرْسَ.
- ۲- لَسْتُ أَرْضَى عَنْكَ.
- ۳- ﴿وَمَا تَدْرِي نَفْسٌ مَّاذَا تَكْسِبُ غَدًا﴾^{۹۲}
- ۴- ﴿إِنْ يَدْعُونَ إِلَّا شَيْطَانًا مَرِيدًا﴾^{۹۳}
- ۵- أَسَافِرُ الْآنَ.

(ب)

- ۱- يَرْحَمُكَ اللَّهُ.
- ۲- ﴿سَيَعْلَمُونَ غَدًا مِنَ الْكَذَّابِ الْأَشِرِّ﴾^{۹۴}

۹۲. لقمان / ۳۴؛ ترجمه: «و کسی نمی‌داند فردا چه به دست می‌آورد.»

۹۳. نساء / ۱۱۷؛ ترجمه: «و جز شیطان سرکش را نمی‌خوانند.»

۹۴. قمر / ۲۶؛ ترجمه: «به زودی فردا بدانند دروغگوی گستاخ کیست.»

- ۳- ﴿أَنْ تَصُومُوا خَيْرٌ لَّكُمْ﴾^{۹۵}
 ۴- ﴿إِنْ يَنْصُرْكُمُ اللَّهُ فَلَا غَالِبَ لَكُمْ﴾^{۹۶}
 ۵- قَدْ يَبْرَأُ الْمَرِيضُ.
 ۶- ﴿قَالَ رَبِّ ارْنِي أَنْظُرْ إِلَيْكَ قَالَ لَنْ تَرَانِي﴾^{۹۷}
 ۷- ﴿لِيُصْغَبَنَّ وَلِيَكُونَنَّ مِنَ الصَّاعِرِينَ﴾^{۹۸}
- (ج)

- ۱- جِئْتُكَ وَلَمْ تَكُنْ فِي الْبَيْتِ.
 ۲- قَطَعْتُ الثَّمَرَةَ وَلَمَّا تَنْضَجْ.
 ۳- لَوْ يَنْتَبَهُونَ إِلَى الشَّرْحِ لَأَسْتَفَادُوا.

توضیح

افعالی که در جملات بالا زیر آنها خط کشیده شده است همگی مضارع‌اند و بر سه دسته تقسیم شده‌اند: در دسته «الف» افعال مضارعی که در نمونه‌ها به کار رفته‌اند به ترتیب با «لام تأکید»، «لَسْتُ»، «ما» و «إن نافی» و قید «الآن» همراه هستند. این کلمات معنای فعل مضارع را به زمان حال اختصاص داده‌اند؛ بنابراین معنای آنها به ترتیب چنین است: «دارد شرح می‌دهد»، «راضی نیستم»، «نمی‌داند»، «نمی‌خواند» و «[اکنون] مسافرت می‌کنم».

فعل مضارع «يَرْحَمُ»، که در نمونه اول از نمونه‌های دسته «ب» به کار رفته است، معنی طلب و دعا دارد و در نمونه‌های بعد حروف «سین»^{۹۹}، «أَنْ»، «إِنْ»، «قَدْ»، «لَنْ» و «حروف تأکید» با افعال مضارع به کار رفته‌اند و معنای آنها را به آینده اختصاص داده‌اند؛ یعنی معنای آنها به ترتیب عبارتند از: «رحمت کند، خواهند دانست، روزه گرفتن شما، یاری کند، بهبود بیابد، هرگز نخواهی دید، زندانی خواهد شد و خواهد بود».

در نمونه‌های دسته «ج» حروف جازمه «لَمْ» و «لَمَّا» و حرف شرط «لَوْ» بر افعال مضارع درآمده‌اند. در این حالتها نیز معنای فعل مضارع به ماضی تغییر می‌یابد. بنابراین معنای این افعال در واقع چنین است: «نبودی، رسیده نشده بود، اگر توجه می‌کردند».

۹۵. بقره/ ۱۸۴؛ ترجمه: «روزه گرفتن برای شما بهتر است».

۹۶. آل عمران/ ۱۶۰؛ ترجمه: «اگر خدا شما را یاری کند هیچ کس بر شما غالب نخواهد شد».

۹۷. اعراف/ ۱۴۳؛ ترجمه: «عرض کرد: پروردگارا، خود را به من بنمای تا بر تو بنگرم. فرمود: هرگز مرا نخواهی دید».

۹۸. یوسف/ ۳۲؛ ترجمه: «قطعاً زندانی خواهد شد و حتماً از خوارشدگان خواهد گردید».

۹۹. «سَ» حرف استقبال و تنفیس (توسیع) خوانده می‌شود؛ زیرا مضارع را از زمانی محدود (حال) به زمانی وسیع (آینده) منتقل می‌کند. «سَوْفَ» نیز چنین است؛ با این تفاوت که «سَوْفَ» از «سَ» بلند مدت‌تر است. برای منفی کردن فعلی که با «سَ» به کار رفته است «لَا» به کار می‌رود؛ زیرا این حرف آینده نزدیک را نفی می‌کند. ولی برای منفی کردن فعلی که با «سَوْفَ» به کار رفته «لَنْ» به کار می‌رود؛ زیرا این حرف آینده دور را نفی می‌کند.

قاعده

۱- فعل مضارع، در حالت عادی، هم می‌تواند در معنای زمان حال به کار رود و هم در معنای زمان آینده. با این همه کلماتی وجود دارند که هرگاه به همراه فعل مضارع به کار روند آن را به یکی از این دو زمان اختصاص می‌دهند. بعضی از این کلمات فعل مضارع را به زمان حال اختصاص می‌دهند که عبارتند از: «لام ابتداء (تأکید)، لیس، ما، لا، إن نافیة و الآن».

۲- برخی دیگر از آنها تنها فعل مضارع را به زمان آینده اختصاص می‌دهند که مهم‌ترین آنها عبارتند از: «سَ»، «سَوْفَ»، «قَدْ»، حروف ناصیه مانند «أَنْ» و کلمات جزم دهنده فعل مضارع - به جز «لَمْ» و «لَمَّا» - مانند «إِنْ» و حروف تأکید مانند «لَ». همچنین وقتی فعل مضارع معنای «طلب» داشته باشد زمان آن آینده است.

۳- از اینها گذشته در زبان عربی حروفی وجود دارند که معنای فعل مضارع را به زمان گذشته اختصاص می‌دهند. این حروف عبارتند از: «لَمْ و لَمَّا» (از حروف جازمه) و «لَوْ» (از ادوات شرط).

برای مطالعه بیشتر

حالات فعل مضارع (۴)

مضارع مؤکد

به نمونه‌های زیر توجه کنید:

(الف)

﴿تَاللَّهِ لَأَكِيدَنَّ أَصْنَامَكُمْ بَعْدَ أَنْ تُولُوا مُدْبِرِينَ﴾^{۱۰۰}

(ب)

۱- ﴿وَإِمَّا يَنْزَغَنَّكَ مِنَ الشَّيْطَانِ نَزْغٌ فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ﴾^{۱۰۱}

۲- أَلَا تَزُورُنَّ الْمَدَارِسَ الْوَطَنِيَّةَ.

(ج)

۱- مَتَى تُسَافِرَنَّ أَصَافِرُ.

۲- ﴿وَاتَّقُوا فِتْنَةً لَا تُصِيبَنَّ الَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْكُمْ خَاصَّةً﴾^{۱۰۲}

۳- بِجَهْدٍ مَا تَبْلُغَنَّ.

۱۰۰. انبیاء / ۵۷؛ ترجمه: «و سوگند به خدا که پس از آنکه پشت کردید و رفتید قطعاً در کار بتاتنان تدبیری خواهم کرد.»

۱۰۱. اعراف / ۲۰۰؛ ترجمه: «و اگر از شیطان وسوسه‌ای به تو رسد به خدا پناه بر.»

۱۰۲. انفال / ۲۵؛ ترجمه: «و از فتنه‌ای که تنها به ستمکاران شما نمی‌رسد بترسید.»

(۵)

- ۱- ﴿وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ لَذَهَبَ بِسَمْعِهِمْ وَأَبْصَارِهِمْ﴾^{۱۰۳}
- ۲- ﴿يُسَبِّحُ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ﴾^{۱۰۴}
- ۳- وَاللَّهُ لَا أَنْقُضُ عَهْدَ أُمَّتِي.
- ۴- وَاللَّهُ لَتَذَهَبُ الْآنَ أَوْ أَضْرِبُكَ.
- ۵- ﴿وَلَسَوْفَ يُعْطِيكَ رَبُّكَ فَتَرْضَى﴾^{۱۰۵}

توضیح

افعالی که در جملات بالا زیر آنها خط کشیده شده است چهار دسته‌اند:

در سه دسته اول افعال مضارع به نون تأکید متصل شده‌اند؛ نون تأکید به برخی از افعال می‌پیوندد، بر مفهوم فعل تأکید می‌کند و آن را به زمان آینده اختصاص می‌دهد. از این رو صرفاً به آخر فعلیهایی متصل می‌شود که معنای آینده را افاده می‌کنند (مضارع و امر).

در نمونه «الف» فعل «أَكِيدُ» فعل مضارع مثبتی است که زمان آینده را می‌رساند و جواب قسم محسوب می‌شود و لام جواب قسم (لَ) بدون فاصله به اول آن متصل شده است. اتصال نون تأکید به فعل مضارع در این حالت واجب است.

در نمونه اول از دسته «ب» فعل مضارع «يَنْزَعُ» فعل شرط است و پس از «إِنْ شرطیه» متصل به «مای زائده» (إِنْ + ما) قرار گرفته است. در نمونه دوم از این دسته، فعل «تَزُورُ» پس از «أَلَا» به کار رفته که از ادوات «عَرَضُ» (درخواست چیزی با ملایمت) است و هرگاه با فعل مضارع استعمال شود بر تشویق و ترغیب دلالت می‌کند. در این دو حالت غالباً تأکید فعل مضارع با «نون تأکید» لازم است.

در نمونه اول از دسته «ج» فعل «تُسَافِرَنَّ» پس از ادوات شرط - به جز «إِنْ» - واقع شده است. در نمونه دوم، حرف نافی «لَا» قبل از فعل مضارع «تُصِيبُ»، که جواب شرط است، قرار دارد. در نمونه سوم، فعل مضارع «تَبْلُغُ» پس از «مای زائده» استعمال شده و ادوات شرط بر آن مقدم نشده است. در این سه حالت اتصال نون تأکید به فعل مضارع جایز است؛ اگر چه کاربرد آن در زبان عربی چندان متداول نیست.

حال به نمونه‌های دسته «د» توجه کنید. در این دسته هیچ‌کدام از افعال با نون تأکید به کار نرفته است. در نمونه نخست فعل «ذَهَبَ» ماضی است و اتصال نون تأکید به فعل ماضی صحیح نیست.^{۱۰۶} در نمونه دوم عواملی که جوازاً بر فعل مضارع تأکید می‌کنند، مانند «ادوات قسم، شرط، نفی و مای زائده»، بر فعل «يُسَبِّحُ» مقدم نشده‌اند. در نمونه سوم فعل «لَا أَنْقُضُ» منفی به «لَا» و مسبوق به سوگند «وَاللَّهُ» است. در نمونه

۱۰۳. بقره/ ۲۰؛ ترجمه: «و اگر خدا می‌خواست شنوایی و بینایشان را برمی‌گرفت.»

۱۰۴. جمعه/ ۱؛ ترجمه: «آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است خدا را تسبیح می‌گویند.»

۱۰۵. ضحی/ ۵؛ ترجمه: «و به زودی پروردگارت تو را عطا خواهد داد تا خرسند گردی.»

۱۰۶. نکته: اگر فعل لفظاً ماضی و در معنای آینده باشد، به ندرت با نون تأکید می‌آید؛ مانند حدیث «فَلَمَّا أَدْرَكْنَ وَاحِدًا مِنْهُمْ فَلَيَاتِ النَّهْرَ الَّذِي يَرَاهُ نَارًا» (کنز العمال، متقی هندی، ج ۴۱، ص ۳۰۵) که به معنای «فَإِذَا يُدْرِكَنَّ» است. یا مانند: «طَالَنَ عُمَرُكَ» که جمله‌ای دعایی و در معنای آینده است.

چهارم مفهوم عبارت با توجه به قید «الآن» به زمان حال اختصاص یافته است و سرانجام در آخرین نمونه میان فعل مضارع «تَرْضَى» و «لام جواب قسم» به وسیله «سوف» فاصله افتاده است. در این حالتها نمی‌توان نون تأکید را به فعل مضارع متصل کرد و اتصال آن به نون تأکید جایز نیست.

قاعده

«نون تأکید» نونی است که به برخی افعال می‌پیوندد و موجب تأکید فعل می‌گردد و آن را به زمان آینده اختصاص می‌دهد؛ از این رو صرفاً می‌تواند به آخر فعلهایی متصل شود که معنای آینده را افاده می‌کنند؛ یعنی فعل مضارع یا امر.

تأکید فعل مضارع با نون تأکید چهار حالت دارد:

۱- پیوستن نون تأکید به فعل مضارع واجب است. این حالت وقتی است که فعل مضارع مثبت، دال بر زمان آینده و جواب قسم باشد و لام جواب قسم بدون فاصله به آن متصل شده باشد؛ مانند: «وَاللَّهِ لَأَفِينَّ الْعَهْدَ».

۲- پیوستن آن به فعل مضارع غالباً لازم است؛ اگر چه با توجه به متون ادبی نمی‌توان استعمال آن را همراه با فعل مضارع واجب دانست، که دو حالت ممکن است داشته باشد:

الف) وقتی فعل مضارع فعل شرط باشد و پس از «إِنْ شرطیه» متصل به «مای زائده» (إِنْ + ما) به کار رفته باشد. در این حالت در قرآن کریم فعل همواره با نون تأکید آمده است؛ مانند: «فَإِمَّا تَرِينَ أَحَدًا مِّنَ الْبَشَرِ فَقُولِي إِنِّي نَذَرْتُ لِلرَّحْمَنِ صَوْمًا»^{۱۰۷}

ب) وقتی فعل مضارع پس از ادوات طلب (امر و نهی)، استفهام، تمنی (بیان آرزویی با واژه «لَيْتَ» که تحقق آن محال باشد)، ترجی (بیان امید داشتن به چیزی که تحقق آن ممکن باشد با واژه «لَعَلَّ»)، عرض (درخواست چیزی با ملایمت) و تحضیض (طلب چیزی با تحکم و تندگی) به کار رفته باشد؛ مانند: «لام امر» (لَتَجْتَهِدَنَّ)، «لای نهی» (لَا تَكْسَلَنَّ)، «استفهام» (هَلْ تَفْعَلَنَّ الْخَيْرَ؟)، «تمنی» (لَيْتَكَ تَجِدَنَّ)، «ترجی» (لَعَلَّكَ تَقُوزَنَّ)، «عرض» («أَلَا تَقِينَ؟» یعنی «آیا تقوا نمی‌ورزی؟» که در حقیقت مفهوم امری دارد و می‌خواهد به تقوا ورزیدن امر کند، ولی با ملایمت و نرمی) و بالاخره «تحضیض» («هَلَّا يَتَعَلَّمَنَّ زَيْدٌ؟» یعنی «[آخر] چرا زید فرا نمی‌گیرد؟!» که در حقیقت می‌خواهد به لزوم فراگیری و آموختن امر کند، ولی با تحکم و زورگویی).

۳- پیوستن آن به فعل مضارع جایز است، که سه حالت ممکن است داشته باشد:

الف) وقتی فعل مضارع پس از ادوات شرط - به جز «إِنْ» - قرار گرفته باشد؛ مانند: «مَنْ يَذَاكِرَنَّ يُنَجِّحْ» که هم «يَذَاكِرَنَّ» صحیح است و هم «يُذَاكِرْ».

ب) وقتی پس از «لا» (از حروف نافی) یا «لَمْ» (از حروف جازمه) قرار گرفته باشد؛ مانند: «إِبْتَعِدْ عَنِّ أَمْرٍ لَا يَعْنِيَنَّكَ» و «لَمْ يَحْضُرَنَّ عَلِيٌّ» که «لَا يَعْنِيَنَّكَ» و «لَمْ يَحْضُرْ» نیز صحیح است.

۱۰۷. مریم / ۲۶؛ ترجمه: پس اگر کسی از آدمیان را دیدی بگوی: «من برای [خدای] رحمان روزه نذر کرده‌ام و امروز مطلقاً با انسانی سخن نخواهم گفت.»

ج) وقتی پس از «مای زائده» قرار گرفته و ادوات شرط بر آن مقدم نشده باشد؛ مانند: «بِعَيْنٍ مَا أَرَيْتَكَ» که «أَرَاكَ» هم صحیح است.

۴- پیوستن آن به فعل مضارع جایز نیست، که چهار حالت ممکن است داشته باشد:

الف) وقتی هیچ یک از عوامل تأکید فعل مضارع، همچون «ادوات قسم، شرط، نفی و مای زائده»، بر فعل مضارع مقدم نشده باشد؛ مانند: ﴿وَتَرَى الْفُلْكَ فِيهِ مَوَاجِرَ لَتَبْتَغُوا مِنْ فَضْلِهِ وَلَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ﴾^{۱۰۸}
 ب) وقتی فعل مضارع منفی و جواب قسم باشد؛ مانند: ﴿تَاللَّهِ تَفْتَوُا تَذَكَّرُ يَوْسُفُ﴾^{۱۰۹} که حرف نفی «لا» در تقدیر است و یعنی «لا تَفْتَوُا». این نوع فعل هرگز نمی‌تواند با نون تأکید به کار رود. شایان گفتن است که «مَا فَتَى» و «لا يَفْتَوُ» در مقام فعل ناقص به کار می‌روند و مانند افعالی همچون «ما زال» و «لا يزال» ظاهراً منفی‌اند، اما مفهوم و معنای منفی افاده نمی‌کنند؛ از این رو در پاره‌ای موارد حرف نفی از ظاهر فعل حذف می‌گردد.

ج) وقتی فعل مضارع دال بر زمان حال باشد؛ مانند: «وَاللَّهِ لَأَقْرَأَ الْآنَ» که نمی‌توان گفت: «لَأَقْرَأَ الْآنَ».

د) وقتی میان فعل مضارع و لام جواب قسم به وسیله کلمه‌ای مانند «قد، سین یا سوف» فاصله افتاده باشد؛ مانند: «وَاللَّهِ لَقَدْ يَسْهُو الْعَالِمُ»، که نمی‌توان گفت: «لَقَدْ يَسْهُوْنَ».

حالات فعل مضارع (۵)

صیغه‌های مضارع مؤکد

به جدول زیر توجه کنید:

	نون خفیفه	نون ثقیله				
۱	يَفْعَلْنَ	يَفْعَلَنَّ	مفرد	مذكر	غایب	فعل مضارع مؤکد
۲		يَفْعَلَانَّ	مثنی			
۳	يَفْعَلْنُ	يَفْعَلَنَّ	جمع			
۴	تَفْعَلْنَ	تَفْعَلَنَّ	مفرد	مؤنث		
۵		تَفْعَلَانَّ	مثنی			
۶		يَفْعَلْنَانَّ	جمع			
۷	تَفْعَلْنُ	تَفْعَلَنَّ	مفرد	مذكر	مخاطب	
۸		تَفْعَلَانَّ	مثنی			

۱۰۸. فاطر / ۱۲؛ ترجمه: «و کشتی را در آن موج شکاف می‌بینی تا از فضل او [روزی خود را] جستجو کنی و امید که سپاس بگزارید.»

۱۰۹. یوسف / ۵۸؛ ترجمه: «به خدا سوگند که پیوسته یوسف را یاد می‌کنی»

۹	تَفَعَّلْنَ	تَفَعَّلَنَّ	جمع			
۱۰	تَفَعَّلِنُ	تَفَعَّلَنَّ	مفرد			
۱۱		تَفَعَّلَانَّ	مثنی	مؤنث		
۱۲		تَفَعَّلَانَّ	جمع			
۱۳	أَفَعَّلْنُ	أَفَعَّلَنَّ	وحده		متکلم	
۱۴	نَفَعَّلْنُ	نَفَعَّلَنَّ	مع الغير			

توضیح

چنان‌که گفتیم نون تأکید نونی است که گاه به آخر فعلهای مضارع و امر افزوده می‌شود و بر معنای آن تأکید می‌کند و بر این نکته دلالت دارد که فاعل فعل مصمم است که حتماً فعل را انجام دهد. اکنون باید بیفزاییم که نون تأکید بر دو نوع است: ثقیله و خفیفه. نون ثقیله مشدد و مفتوح (ن) یا مکسور (ن) است و نون خفیفه یک نون ساکن است (ن). از این که بگذریم باید توجه داشت که نون ثقیله نسبت به نون خفیفه تأکید بیشتری دارد و به همه صیغه‌های فعل می‌تواند متصل شود؛ حال آنکه نون خفیفه - چنان‌که در نمودار بالا مشاهده می‌کنید - به آخر صیغه‌های تثنیه و جمع مؤنث نمی‌پیوندد و صرفاً می‌تواند به ۸ صیغه از صیغه‌های فعل مضارع (صیغه‌های شماره ۱، ۳، ۴، ۷، ۹، ۱۰، ۱۳ و ۱۴) متصل شود. توجه به این نکته ضروری است که نون تأکید ثقیله در صیغه‌های تثنیه و جمع مؤنث، مکسور و در بقیه صیغه‌ها مفتوح است. به علاوه گفتنی است در آخر صیغه‌هایی که به نون تأکید می‌پیوندد تغییراتی مشاهده می‌شود که در جدول فوق نشان داده شده و جمع‌بندی کلی آن به قرار زیر است:

۱- لام الفعل در صیغه‌های «۱، ۴، ۷، ۱۳ و ۱۴» پس از اتصال به نون تأکید، مبنی بر فتح می‌شود؛ مانند: «يَفْعَلُ» ← «يَفْعَلَنَّ و يَفْعَلْنُ» و «يَدْعُو» ← «يَدْعُونُ و يَدْعُونُ» و اگر لام الفعل، الف مقلوب از یاء باشد، به «ياء» بدل می‌شود؛ مانند: «يَرْضَى» ← «يَرْضَيْنُ و يَرْضَيْنُ».

۲- نون اعرابی در صیغه‌هایی که علامت رفع آنها نون عوض رفع است پس از اتصال به نون تأکید حذف می‌شود؛ مانند: «يَفْعَلَان» ← «يَفْعَلَانَّ»؛ یعنی نون عوض رفع و نون تأکید در یک صیغه با هم جمع نمی‌شوند.

۳- در صیغه‌های جمع مذکر و مفرد مؤنث مخاطب «واو» و «یا»ی ضمیر متصل مرفوع پس از اتصال به نون تأکید حذف می‌شود؛ مانند: «يَفْعَلُونَ» ← «يَفْعَلَنَّ و يَفْعَلْنُ» و «تَفْعَلِينَ» ← «تَفْعَلِنَّ و تَفْعَلِنُ»؛ مگر اینکه حرف ماقبل ضمیر، مفتوح باشد که در این صورت ضمیر باقی می‌ماند و حرکت مناسب خود را می‌پذیرد؛ یعنی «واو» مضموم می‌شود و «ياء» مکسور؛ مانند: «يَخْشَوْنَ» ← «يَخْشَوْنَ و يَخْشَوْنَ» و «تَخْشَيْنَ» ← «تَخْشَيْنِ و تَخْشَيْنِ». همچنین صیغه‌های جمع مذکر و مفرد مؤنث مخاطب مضارع هرگاه همراه با نون تأکید به کار رفته باشند مبنی نیستند و معرب به شمار می‌روند.

۴- در صیغه‌های جمع مؤنث، میان نون تأکید ثقیله و نون ضمیر جمع مؤنث «الف»ی فاصله می‌شود تا سه نون پشت سر هم به کار نروند. این الف را الف فارقه می‌نامند؛ مانند: «يَفْعَلَنَّ» ← «يَفْعَلَانَّ» و «تَفْعَلَنَّ» ← «تَفْعَلَانَّ».

جلسه یازدهم

انواع فعل به اعتبار زمان (۳)

- اهداف درس..... ۶۶
- درآمد..... ۶۶
- فعل امر..... ۶۶
- تأکید فعل امر..... ۶۷

اهداف درس

آشنایی با:

✓ افعال امر حاضر و امر غایب؛

✓ چگونگی ساختن فعل امر؛

✓ فعل امر مؤکّد.

درآمد

در دروس پیشین دو نوع اصلی از انواع سه‌گانه فعل را شناختیم و با برخی از مسائل مهم مربوط به آنها آشنا شدیم. در این درس با نوع دیگری از فعل، یعنی فعل امر، آشنا می‌شویم و چگونگی ساختن صیغه‌های گوناگون آن را فرا می‌گیریم؛ به دنبال آن طرز تأکید کردن فعل امر به وسیله نون تأکید خفیفه و ثقیله را خواهیم شناخت و البته در این میان با تغییرات ظاهری پدید آمده در آنها آشنا خواهیم شد.

فعل امر

به جدول زیر توجه کنید:

۱	لِيَعْلَمَ	مفرد	مذكر	غایب	فعل امر	
۲	لِيَعْلَمَا	مثنی				
۳	لِيَعْلَمُوا	جمع				
۴	لَتَعْلَمَ	مفرد	مؤنث			
۵	لَتَعْلَمَا	مثنی				
۶	لِيَعْلَمْنَ	جمع				
۷	اعْلَمْ	مفرد	مذكر	مخاطب		
۸	اعْلَمَا	مثنی				
۹	اعْلَمُوا	جمع				
۱۰	اعْلَمِي	مفرد	مؤنث			
۱۱	اعْلَمَا	مثنی				
۱۲	اعْلَمْنَ	جمع				
۱۳	لِأَعْلَمَ	وحده		متکلم		
۱۴	لِنَعْلَمَ	مع الغير				

توضیح

در جدول فوق تمامی چهارده صیغه فعل امر معلوم از مصدر «الْعَلِمُ» درج شده‌اند. این افعال در صیغه‌های غایب و متکلم با لام مکسوری (ل) همراه هستند که لام امر خوانده می‌شود.^{۱۱۰} از این رو این هشت صیغه را «امر به لام» یا «امر غایب و متکلم» نامیده‌اند. شش صیغه مخاطب از وجه امری بدون لام به کار می‌روند و «امر به صیغه» یا «امر حاضر» نامیده می‌شوند.

فعل امر از فعل مضارع گرفته می‌شود و برای ساختن آن در صیغه‌های غایب و متکلم «لام امر» را در آغاز فعل مضارع قرار می‌دهیم و آن را مجزوم می‌کنیم: یَعْلَمُ ← لِيَعْلَمُ.

اما برای ساختن فعل امر در صیغه‌های مخاطب به شیوه دیگری عمل می‌کنیم؛ یعنی نخست حروف مضارعت را از آغاز صیغه‌های فعل مضارع می‌اندازیم: تَعْلَمُ ← عَلِمُ؛ سپس آن را مجزوم می‌کنیم. اگر حرف بعد از حرف مضارعت متحرک باشد، در این صورت، فعل امر به دست آمده است؛ مانند: تَعْلَمُ ← عَلِمُ؛ ولی اگر حرف بعد از حرف مضارعت ساکن باشد، لازم است همزه متحرکی را بر سر آن در آوریم: یَعْلَمُ ← اِئْعَلِمُ. حرکت همزه افزوده شده را باید با توجه به حرکت عین الفعل مضارع آن تعیین کرد؛ یعنی اگر عین الفعل آن مضموم باشد همزه امر مضموم می‌شود؛ مانند: يَكْتُبُ ← اُكْتُبْ؛ و اگر عین الفعل مفتوح یا مکسور باشد همزه امر را مکسور می‌کنیم؛ مانند: يَجْلِسُ ← اجْلِسْ، يَقْتَحُ ← افْتَحْ، يَسْتَشْهَدُ ← اسْتَشْهَدْ.^{۱۱۱}

ملاحظه

همزه امر در همه موارد همزه وصل و حرکت آن ضمه یا کسره است. تنها در امر حاضر از باب «إفعال» است که همزه بدون توجه به حرکت عین الفعل مضارع آن تعیین می‌شود و همیشه مفتوح است و همزه قطع به شمار می‌رود؛ مانند: اُكْرِمَ ← يُكْرِمُ ← اُكْرِمْ.

عدد جنس	مذكر	مؤنث	فعل امر حاضر از باب إفعال
مفرد	اُكْرِمْ	اُكْرِمِي	
مثنی	اُكْرِمَا	اُكْرِمَا	
جمع	اُكْرِمُوا	اُكْرِمْنَ	

تأکید فعل امر

به جدول زیر توجه کنید:

۱۱۰. چهارده صیغه امر مجهول نیز به همین روش، یعنی با افزودن لام امر به فعل مضارع مجهول و مجزوم کردن آخر فعل به دست می‌آید؛ مانند: لِيُنْصَرَّ (باید یاری شود).

۱۱۱. ناگفته پیداست که هرگاه به این همزه نیاز نباشد، یعنی پیش از آن حرف حرکت‌داری آمده باشد، آن را در تلفظ - و نه در نگارش - حذف می‌کنیم؛ می‌نویسیم: «وَأَتْرُكُ» و می‌خوانیم: «وَوَتْرُكُ».

سالم و مهموز		مضاعف		اجوف		ناقص	
ثقیله	خفیفه	ثقیله	خفیفه	ثقیله	خفیفه	ثقیله	خفیفه
أَفْعَلَنَّ	أَفْعَلَنَّ	مُدَّنْ	مُدَّنْ	قُولَنَّ	قُولَنَّ	أَغْزُونَنَّ	أَغْزُونَنَّ
أَفْعَلَنَّ	أَفْعَلَنَّ	مُدَّنْ	مُدَّنْ	قُولَنَّ	قُولَنَّ	أَغْزُونَنَّ	أَغْزُونَنَّ
أَفْعَلَنَّ	أَفْعَلَنَّ	مُدَّنْ	مُدَّنْ	قُولَنَّ	قُولَنَّ	أَغْزُونَنَّ	أَغْزُونَنَّ
أَفْعَلَنَّ	أَفْعَلَنَّ	مُدَّنْ	مُدَّنْ	قُولَنَّ	قُولَنَّ	أَغْزُونَنَّ	أَغْزُونَنَّ
أَفْعَلَنَّ	أَفْعَلَنَّ	مُدَّنْ	مُدَّنْ	قُولَنَّ	قُولَنَّ	أَغْزُونَنَّ	أَغْزُونَنَّ
أَفْعَلَنَّ	أَفْعَلَنَّ	مُدَّنْ	مُدَّنْ	قُولَنَّ	قُولَنَّ	أَغْزُونَنَّ	أَغْزُونَنَّ
أَفْعَلَنَّ	أَفْعَلَنَّ	مُدَّنْ	مُدَّنْ	قُولَنَّ	قُولَنَّ	أَغْزُونَنَّ	أَغْزُونَنَّ

توضیح

نون تأکید را می‌توان بدون هیچ‌گونه شرطی به آخر فعل امر اضافه کرد تا بر معنای آن تأکید کند؛ زیرا فعل امر همواره در معنای آینده استعمال می‌شود. اما پس از اتصال نون تأکید به فعل امر حاضر، در وضعیت ظاهری لام الفعل تغییراتی صورت می‌پذیرد که در جدول فوق نشان داده شده است. به طور کلی می‌توان این‌گونه تغییرات را در قالب چند قاعده به شرح زیر جمع بندی کرد:

۱- با اتصال نون تأکید به صیغه مفرد مذکر مخاطب، لام الفعل مبنی بر فتح می‌شود: أَفْعَلَنَّ ← أَفْعَلَنَّ و أَفْعَلَنَّ. علاوه بر این در فعل اجوف هنگام اتصال به نون تأکید، عین الفعل محذوف برمی‌گردد: قُلْ ← قُولَنَّ و قُولَنَّ؛ در فعل ناقص، لام الفعل محذوف برمی‌گردد: أَغْزُ ← أَغْزُونَنَّ و أَغْزُونَنَّ؛ و در مضاعف این صیغه‌ها تنها یک وجه جایز است: ^{۱۱۲}كَدْ ← مُدَّنْ و مُدَّنْ. حال آنکه هرگاه بدون نون تأکید به کار رود حرف آخر آن می‌تواند هر سه حرکت فتحه، ضمه و کسره را بپذیرد.

۲- با اتصال نون تأکید به صیغه جمع مذکر امر حاضر، واو ضمیر حذف می‌شود: أَفْعَلُوا ← أَفْعَلَنَّ و أَفْعَلَنَّ؛ مَدُّوا ← مُدَّنْ و مُدَّنْ؛ قُولُوا ← قُولَنَّ و قُولَنَّ؛ أَغْزُوا ← أَغْزُونَنَّ و أَغْزُونَنَّ.

۳- هرگاه صیغه مفرد مؤنث مخاطب همراه با نون تأکید به کار رود، یای ضمیر در آن حذف می‌شود: أَفْعَلِي ← أَفْعَلَنَّ و أَفْعَلَنَّ، مَدِّي ← مُدَّنْ و مُدَّنْ، قُولِي ← قُولَنَّ و قُولَنَّ و أَغْزِي ← أَغْزُونَنَّ و أَغْزُونَنَّ.

۴- در صیغه جمع مؤنث چون هنگام اتصال نون تأکید ثقیله به آن، سه نون در کنار هم جمع می‌شوند (یک نون جمع مؤنث و دو نون تأکید) بین نون ضمیر جمع مؤنث و نون تأکید ثقیله، الفی فاصله می‌شود که آن را الف فارقه می‌نامند: أَفْعَلَنَّ ← أَفْعَلَنَّ؛ أَمْدَدَنَّ ← أَمْدَدَنَّ؛ قُلَنَّ ← قُلَنَّ؛ أَغْزُونَنَّ ← أَغْزُونَنَّ.

گفتنی است نون تأکید خفیفه به صیغه‌های مثنای امر افزوده نمی‌شود.

۱۱۲. یعنی نمی‌توان گفت: مُدَّنْ، مُدَّنْ و أَمْدَدَنَّ.

جلسه دوازدهم

لازم و متعدی (۱)

۷۰.....اهداف درس

۷۰.....درآمد

۷۰.....لازم و متعدی (الف)

۷۲.....لازم و متعدی (ب)

اهداف درس

آشنایی با:

- ✓ مفهوم لازم و متعدی؛
- ✓ ملاک لازم یا متعدی دانستن فعل؛
- ✓ افعال دو وجهی (هم لازم و هم متعدی)؛
- ✓ چگونگی متعدی ساختن فعل لازم.

درآمد

در دروس گذشته با انواع فعل به اعتبار زمان آشنا شدیم. در این درس با تقسیم‌بندی دیگری از افعال عربی آشنا می‌شویم که شناخت صحیح آن از اهمیت خاصی برخوردار است؛ در زبان عربی افعال، به جز گروه محدودی از آنها که در اصطلاح «افعال نواسخ» خوانده می‌شوند، یا لازم‌اند یا متعدی. ملاک لازم یا متعدی بودن در دستور زبان عربی صرفاً پذیرش یا عدم پذیرش مفعول مستقیم است. به عبارت دیگر اگر معنای فعلی با ذکر فاعل - که اسم مرفوعی پس از فعل است و معمولاً ضمه یا تنوین رفع دارد - تمام و کامل شود، آن فعل لازم است؛ هر چند پس از آن اسمهای دیگری به واسطه حروف اضافه آمده باشد. و چنانچه فعلی علاوه بر فاعل به مفعول هم نیاز داشته باشد و این مفعول بدون واسطه حروف اضافه پس از آن ذکر شود، آن فعل متعدی است.

برای فهم بهتر و کامل‌تر موضوع به نمونه‌های زیر توجه کنید:

لازم و متعدی (الف)

به نمونه‌های زیر توجه کنید:

(الف)

۱- اِحْمَرَّ وَجْهَ الصَّبِيِّ مِنَ الْحَرِّ.

۲- ذَهَبَ الطَّالِبُ إِلَى الْمَكْتَبَةِ.

۳- ﴿فَاخْتَلَفَ الْأَحْزَابُ مِنْ بَيْنِهِمْ﴾^{۱۱۳}

۴- ﴿فَاصْبِرْ كَمَا صَبَرَ أُولُوا الْعِزْمِ مِنَ الرُّسُلِ﴾^{۱۱۴}

(ب)

۱- ﴿وَيُحِقُّ اللَّهُ الْحَقَّ بِكَلِمَاتِهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُجْرِمُونَ﴾^{۱۱۵}

۱۱۳. زخرف / ۶۵؛ ترجمه: «تا [آنکه] از میانشان احزاب دست به اختلاف زدند.»

۱۱۴. احقاف / ۳۵؛ ترجمه: «پس همان‌گونه که پیامبران نستوه صبر کردند صبر کن.»

۱۱۵. یونس / ۸۲؛ ترجمه: «و خدا با کلمات خود حق را ثابت می‌گرداند؛ هر چند بزهکاران را خوش نیاید.»

۲- ﴿أَلَمْ تَرَ كَيْفَ ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا﴾^{۱۱۶}

۳- لَبَسَتْ الْبَيْتُ قَفَّازًا^{۱۱۷} جَمِيلاً.

۴- رَأَيْتُ فَاطِمَةَ فِي السَّاحَةِ.

۵- ﴿إِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ رَبِّيَ الَّذِي يُحْيِي وَيُمِيتُ قَالَ أَنَا أُحْيِي وَأُمِيتُ﴾^{۱۱۸}

توضیح

فعلهایی که در نمونه‌های بالا به کار رفته‌اند دو گونه‌اند:

گونه اول (الف) افعالی هستند که پس از آنها فقط یک اسم آمده که فاعل آنهاست و معنای آنها با ذکر فاعل کامل می‌شود. در این نمونه فاعل انجام دهنده فعل است و غالباً حرکت آخر آن ضمّه یا تنوین ضمّه است. به چنین افعالی که معنای آنها با ذکر یک اسم مرفوع پس از آنها کامل می‌شود لازم می‌گویند.

گفتنی است هرگاه از نظر معنایی ضروری باشد که برای توضیح بیشتر پس از این افعال اسم دیگری ذکر شود حتماً باید واژه دیگری را واسطه قرار داد و آن اسم را پس از واسطه ذکر کرد. بر همین اساس در نمونه‌های بالا پیش از «الْحَرَّ، بَيْنَ و الرُّسُلِ» حرف جرّ «مِنْ» و در نمونه دوم قبل از «الْمَكْتَبَةِ» حرف جرّ «إِلَى» به کار رفته است. به این گونه اسمها، که پس از حرف اضافه (جرّ) به کار می‌روند، مجرور به حرف جرّ گفته می‌شود.

در **گونه دوم (ب)** دو اسم به کار رفته‌اند که از نظر اعراب و حرکت آخرین حرف وضعیت متفاوتی دارند؛ یعنی یکی از آنها مرفوع و دیگری منصوب است. در نمونه اول معنای فعل «يُحِقُّ» (ثابت می‌کند) بدون ذکر مفعول آن (حَقٌّ) کامل نیست. وضعیت دیگر نمونه‌ها نیز عیناً چنین است؛ یعنی در نمونه دوم با گفتن فعل «ضَرَبَ» این سؤال به ذهن مخاطب می‌رسد که چه چیزی یا چه کسی را زد؟ پس به اسم «مَثَلًا» نیاز دارد تا معنای آن کامل شود (مثال زد). همین طور معنای افعال «لَبَسَتْ» و «رَأَيْتُ» در نمونه‌های سوم و چهارم که صرفاً با مفعولهای آنها (قَفَّاز و فاطمة) کامل می‌شوند. به این گونه از افعال که به مفعول نیاز دارند و معنای آنها بدون ذکر مفعول کامل نمی‌شود متعدی می‌گویند. در نمونه پنجم، افعال «يُحْيِي، يُمِيتُ، أُحْيِي و أُمِيتُ» در اصل مفعول به دارند که بنا به دلایلی از ذکر آنها خودداری شده است و می‌توان مفعول آنها را «كُلَّ شَيْءٍ» فرض کرد. این گونه افعال متعدی خوانده می‌شوند.

ملاحظه

چنان که گفتیم در زبان عربی فعل یا لازم است یا متعدی. اما باید بدانیم که این وضعیت عمومی افعال در زبان عربی است؛ یعنی به جز افعال لازم و متعدی نوع دیگری از فعل هم در عربی به کار می‌رود که در حقیقت دو وجه دارد: وجه اول لازم، و وجه دوم متعدی. به عبارت دیگر گاه با حرف جر و گاه بدون حرف جر استعمال می‌شوند.

۱۱۶. ابراهیم / ۲۴؛ ترجمه: «آیا ندیدی خدا چگونه مثل زده.»

۱۱۷. قَفَّاز: دست‌کش.

۱۱۸. بقره / ۲۵۸؛ ترجمه: «آنگاه که ابراهیم گفت: "پروردگار من همان کسی است که زنده می‌کند و می‌میراند." گفت: "من [هم] زنده می‌کنم و [هم] می‌میرانم."»

بر این اساس چنانچه این افعال با حرف جر به کار رفته باشند باید آنها را لازم به شمار آوریم و اگر بدون حرف جر به کار رفته باشند و اسم بعد از آنها منصوب شده باشد باید آنها را متعدی بدانیم. برخی از این گونه افعال عبارتند از: خَافَ (مِنْ)، أَحَسَّ (بِ)، حَدَّثَ (بِ)، وَصَلَ (إِلَى) و جَاءَ (إِلَى) که گاه همراه با حرف جر و گاه بدون حرف جر به کار می‌روند. بنابراین عبارت «خَافَ أَحْمَدُ مِنْهُ» و «خَافَهُ أَحْمَدُ» بیانگر یک معنا هستند؛ یعنی «احمد از او ترسید». همچنین عبارت «أَحَسَّ عَلِيٌّ بِهِ» و «أَحَسَّهُ عَلِيٌّ» هر دو یعنی «علی آن را احساس کرد»، یا «حَدَّثَ بِهِ» و «حَدَّثَ بِهِ» به یک معنا هستند و میان آن دو به جز از حیث لازم و متعدی بودن تفاوت دیگری وجود ندارد.

نمونه دیگر فعل «أَتَى - يَأْتِي» است که گاه مفعول مستقیم می‌گیرد و گاه همراه با حرف جر «بِ» به کار می‌رود؛ مانند: ﴿وَلَا يَأْتُونَ الصَّلَاةَ إِلَّا وَهُمْ كُسَالَى وَلَا يُنْفِقُونَ إِلَّا وَهُمْ كَارِهُونَ﴾^{۱۱۹} و ﴿لَا يَأْتُونَ بِمِثْلِهِ وَلَوْ كَانَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ ظَهِيرًا﴾^{۱۲۰}

قاعده

فعل لازم فعلی است که پس از آن فقط کافی است «فاعل» ذکر شود و به مفعول نیاز ندارد؛ حال آنکه افعال متعدی علاوه بر فاعل به مفعول نیز نیازمندند و معنای آنها بدون ذکر مفعول کامل نمی‌شود. ضابطه تشخیص لازم یا متعدی بودن فعل نیز صرفاً پذیرش یا عدم پذیرش مفعول مستقیم است.

لازم و متعدی (ب)

به نمونه‌های زیر توجه کنید:

الف)	ب)
۱- جَلَسَ أَحْمَدُ.	۱- أَجْلَسْتُ أَحْمَدَ.
۲- عَظَّمَ الْعَالِمُ.	۲- عَظَّمْتُ الْعَالِمَ.
۳- اجْتَمَعَ الْقَوْمُ.	۳- اجْتَمَعْتُ بِالْقَوْمِ.
۴- لَزِمَ الشَّيْءُ.	۴- لَازَمْتُ الشَّيْءَ.
۵- حَضَرَ الْمُعَلِّمُ.	۵- اسْتَحْضَرْتُ الْمُعَلِّمَ.
۶- كَرَّمَ الْمُجْتَهِدُ.	۶- كَرَّمْتُ الْمُجْتَهِدَ.

توضیح

گفتیم که فعل لازم فعلی است که معنای آن با ذکر فاعل کامل می‌شود و نیازی به مفعول ندارد. در عوض افعال متعدی به مفعول نیاز دارند و معنای آنها بدون ذکر مفعول کامل نمی‌شود. افعال به کار رفته در نمونه‌های دسته «الف» لازم و در نمونه‌های دسته «ب» متعدی هستند.

۱۱۹. توبه / ۵۴؛ ترجمه: «و جز با [حال] کسالت نماز به جا نمی‌آورند و جز با کراهت اتفاق نمی‌کنند».

۱۲۰. اسراء / ۸۸؛ ترجمه: «مانند آن را نخواهند آورد؛ هر چند برخی از آنها پشتیبان برخی [دیگر] باشند».

از این که بگذریم این سؤال پیش می‌آید که آیا فعل لازم همیشه «لازم» می‌ماند و نمی‌توان آن را متعدی کرد یا نه چنین نیست و مواردی هست که می‌توان فعل لازم را به متعدی بدل کرد؟ برای یافتن پاسخ این پرسش به توضیحات زیر توجه کنید:

فعل‌های به کار رفته در نمونه‌های دسته «ب» متعدی‌اند و چنان که ملاحظه می‌شود از همان افعال لازم دسته «الف» گرفته شده و با اعمال روش‌هایی به متعدی بدل گردیده‌اند. در نمونه نخست فعل «جَلَسَ» با نقل به صیغه «أَجْلَسَ» (باب افعال) متعدی شده و مفعول پذیرفته است. در نمونه دوم فعل «عَظَّمَ» با نقل به صیغه «عَظَّمْتُ» (باب تفعیل) متعدی شده و مفعول گرفته است. در نمونه سوم فعل لازم «اجْتَمَعَ» به واسطه حرف جر «بِ» متعدی شده و واژه «القوم» را، که ظاهرش مجرور است، در معنا مفعول خود قرار داده است. در نمونه چهارم فعل لازم «لَزِمَ» با نقل به صیغه «لَازَمَ» (باب مفاعله) متعدی شده و مفعول گرفته است. در نمونه پنجم فعل لازم «حَضَرَ» با نقل به صیغه «اسْتَحْضَرَ» (باب استفعال)، که بر طلب دلالت دارد، متعدی شده است و بالاخره در آخرین نمونه «كَرَّمَ» با نقل به صیغه «كَرَّمَ» که مضارع آن (يَكْرُمُ) است، متعدی شده است.

در اینجا باید توجه داشت که هر فعل لازمی را نمی‌توان با روش‌های بالا متعدی کرد، بلکه چگونگی و نوع متعدی شدن فعل لازم به وسیله یکی از روش‌های پیش گفته، در بیشتر موارد، به کاربرد اهل زبان بستگی دارد که با مراجعه به فرهنگ‌های عربی می‌توان از آن آگاهی یافت. بر این اساس نباید تصور کرد که مثلاً هر فعل لازمی را می‌توان به باب «افعال» یا «تفعیل» برد تا از این طریق متعدی آن به دست آید.

قاعده

فعل لازم را می‌توان با یکی از روش‌های زیر به فعل متعدی بدل کرد:

۱- با بردن آن به صیغه اُفْعَل (باب افعال)؛ مانند: ضَحِكَ ← اُضْحِكْ؛

۲- با بردن آن به صیغه فَعَّلَ (باب تفعیل)؛ مانند: نَزَلَ ← نَزَّلَ؛

۳- به واسطه بعضی از حروف جر مانند «بِ»؛ مانند: جَاءَ ← جَاءَ بِ؛

۴- با بردن آن به صیغه فَاعَلَ (باب مفاعله)؛ مانند: بَعَدَ ← بَاعَدَ،

۵- با بردن آن به صیغه اسْتَفْعَلَ (باب استفعال) که معمولاً بر طلب دلالت دارد؛ مانند: ضَعْفَ ← اسْتَضَعَفَ؛

ع- با بردن آن به صیغه فَعَّلَ که مضارع آن يَفْعُلُ است؛ مانند: كَرَّمَ ← كَرَّمَ.

جلسه سیزدهم

لازم و متعدی (۲)

- اهداف درس ۷۶
- درآمد ۷۶
- فعل لازم ۷۶
- تکمله: تشخیص فعل متعدی از لازم ۷۹
- فعل متعدی ۷۹

اهداف درس

آشنایی با:

- ✓ انواع فعل لازم؛
- ✓ چگونگی لازم کردن فعل متعدی؛
- ✓ چگونگی تشخیص فعل متعدی از لازم؛
- ✓ انواع فعل متعدی.

درآمد

در درس گذشته با مفهوم لازم و متعدی بودن، ملاک لازم یا متعدی دانستن فعل و چگونگی متعدی ساختن فعل لازم آشنا شدیم. در این درس با انواع فعل لازم، چگونگی لازم کردن فعل متعدی، چگونگی تشخیص فعل متعدی از لازم و سرانجام با انواع فعل متعدی در زبان عربی - یعنی فعلهای یک مفعولی، دو مفعولی و سه مفعولی - آشنا خواهیم شد.

فعل لازم

به نمونه‌های زیر توجه کنید:

(الف)

۱- سَوَاءٌ عَلَيَّ أَشْجَعُ أَحْمَدُ أَمْ جَبِّنَ.

۲- طَالَ النَّهَارُ وَقَصُرَ.

۳- طَهَّرَ الثُّوبُ وَنَظَّفَ.

۴- عَطَشَ الْوَلَدُ وَمَرَضَ.

۵- احْمَرَّ الْوَرْدُ.

۶- عَوَرَتِ الْعَيْنُ.

۷- مَدَدَتُ الْحَبْلَ فَأَمْتَدَ.

۸- كَسَرَتُ الزُّجَاجَ فَأَنْكَسَرَ.

۹- اقْشَعَرَ الْجِلْدُ.

۱۰- ﴿لَا يَسْخَرُ قَوْمٌ مِنْ قَوْمٍ عَسَى أَنْ يَكُونُوا خَيْرًا مِنْهُمْ﴾^{۱۳۱}

(ب)

۱- مَزَقْتُ الْوَرَقَةَ ← تَمَزَقَتِ الْوَرَقَةُ.

۱۳۱. حجرات / ۱۱؛ ترجمه: «نباید گروهی از مردان شما گروه دیگر را مسخره کنند، شاید آنها از اینها بهتر باشند.»

۲- سَبَقْنِي الْعَالِمُ ← سَبَقَ الْعَالِمُ^{۱۲۲}

توضیح

اگر به افعال به کار رفته در نمونه‌های دسته «الف» دقت کنیم در می‌یابیم که همه آنها لازم‌اند، اما همگی وضعیت یکسانی ندارند، بلکه با توجه به اختلافهایی که میان آنها هست می‌توان آنها را به گروه‌های زیر تقسیم کرد:

۱- افعالی که در نمونه شماره یک به کار رفته‌اند بیانگر سجایا و خصوصیات درونی انسان (خوبی، بدی، شجاعت، ترس و ...)؛ هستند: حَسَنٌ، قَبِيحٌ، شَجْعٌ و جَبِيْنٌ

۲- افعالی که در نمونه شماره دو به کار رفته‌اند بر هیأت (کوتاهی، بلندی و امثال اینها) دلالت می‌کنند؛ مانند: قَصْرٌ، طَالٌ و ...

۳- افعالی که در نمونه سوم به کار رفته‌اند بر پاکیزگی یا ناپاکی دلالت می‌کنند؛ مانند: طَهْرٌ، وَسِيخٌ و دَنَسٌ^{۱۲۳}

۴- افعالی که در نمونه چهارم به کار رفته‌اند بر عوارض غیر ثابت و گذرای همچون بیماری، کسالت و تشنگی دلالت می‌کنند؛ مانند: مَرَضٌ، كَسَلٌ و عَطَشٌ. این افعال طبعاً نباید بر «حرکت» دلالت کنند.

۵- فعل به کار رفته در نمونه پنجم (اِحْمَرٌ) بر رنگ دلالت می‌کند.

۶- فعل به کار رفته در نمونه ششم بر عیب یا زینت دلالت می‌کند: عَوْرٌ (از یک چشم نابینا شد) و نَجِلٌ (چشم درشت شد/ بود)

۷- فعل «اِمْتَدَّ» در نمونه هفتم از فعل متعدی یک مفعولی «مَدَّ» اثر پذیرفته و لازم شده است.

۸- فعل «اِنْكَسَرَ» در نمونه هشتم از فعل متعدی یک مفعولی «كَسَرْتُ» اثر پذیرفته و لازم شده است.

۹- فعل «اِقْشَعَرَ» در نمونه نهم فعل رباعی مزید است و بر مبالغه دلالت دارد و نیاز به مفعول ندارد.

۱۰- فعل «يَسْخَرُ» علی‌رغم آنکه معادل آن در فارسی چون مفعول مستقیم می‌گیرد متعدی است، از آنجا که در عربی همواره با حرف جرّ «مِنْ» به کار می‌رود «لازم» محسوب می‌شود.

بنابر آنچه گذشت می‌توان گفت در زبان عربی هر فعلی که یکی از حالت‌های فوق را داشته باشد «لازم» است و نیازی به مفعول ندارد.

در مقابل، نمونه‌های دسته «ب» بیانگر دو روش برای لازم کردن فعل متعدی در عربی است. در نمونه اول با بردن فعل «مَزَقَ» از باب تفعیل به باب تَفَعَّلَ - که دالّ بر مطاوعه و اثر پذیری است - فعل «تَمَزَّقَ»

۱۲۲. سَوَاءٌ عَلَيَّ: یکسان است (برای کسی)؛ شَجَعٌ: شجاع بودن، دلیر بودن؛ جَبِيْنٌ: ترسو بودن، بُزْدَل بودن (شدن)؛ طَالٌ: بلند بودن، طولانی بودن (شدن)؛ قَصْرٌ: کوتاه بودن؛ طَهْرٌ: پاک بودن (شدن)؛ نَظْفٌ: تمیز بودن، پاکیزه شدن؛ عَطَشٌ: تشنه بودن (شدن)؛ مَرَضٌ: بیمار بودن (شدن)؛ اِحْمَرٌ: [به تدریج] سرخ شدن، به رنگ قرمز درآمدن؛ وَرْدٌ: گُل (سرخ)؛ عَوْرٌ: از یک چشم نابینا شدن؛ اِقْشَعَرَ: لرزیدن (از سرما، از ترس و وحشت)؛ جِلْدٌ: پوست (اِقْشَعَرَ الْجِلْدُ مِنْ ... : لرزه بر اندام افتادن، از ... مو بر بدن سیخ شدن؛ مَدَدْتُ الْحَبْلَ فَأَمْتَدَّ: ریسمان را کشیدم پس کشیده شد؛ كَسَرْتُ الزُّجَاجَ فَأَنْكَسَرَ: شیشه را شکستم پس شکست؛ مَزَقَ: پاره کردن، دریدن، شکافتن؛ تَمَزَّقَ: پاره شدن؛ سَبَقَ: پیشی گرفتن؛ سَبَقَ پيش بودن، جلو بودن.

۱۲۳. وَسِيخٌ: کثیف (آلوده) بودن (شدن)، دَنَسٌ: آلوده (ناپاک) شدن، لکه دار شدن (بودن).

به دست آمده است که به مفعول نیاز ندارد و با ذکر فاعل معنای آن کامل می‌شود و از این رو «لازم» است. در نمونه دوم نیز با بردن فعل متعدی «سَبَقَ» به صیغه «فَعَلَ»، که در زبان عربی به قصد تعجب، مبالغه، مدح یا ذم صورت می‌پذیرد، آن فعل لازم شده است و دیگر نیازی به مفعول ندارد. در همین جا تأکید می‌کنیم که در زبان عربی هرگاه ماضی فعل ثلاثی مجرد بر وزن «فَعَلَ» باشد مضارع آن حتماً بر وزن «يَفْعُلُ» می‌آید و از نظر دستوری «لازم» است؛ مانند: «ضَعْفٌ وَ كَرْمٌ» که مضارع آنها «يَضْعُفُ وَ يَكْرُمُ» است و به مفعول نیاز ندارند.

همچنین در اینجا تذکر این نکته ضروری است که لزوماً هر فعل متعدی را نمی‌توان با یکی از این دو روش به فعل «لازم» بدل کرد، بلکه در این مورد هم در حقیقت ملاک عمل کاربرد اهل زبان است که با مراجعه به فرهنگهای عربی می‌توان از آن آگاهی یافت. به این معنا که چه بسا فعلهای متعدی‌ای در عربی به کار می‌روند که با هیچ کدام از دو روش فوق نمی‌توان آنها را به فعلهای لازم بدل کرد، بلکه در این میان شیوه‌های دیگری نیز وجود دارد که إن شاء الله در دروس علم نحو و قرائت و درک متون با آنها آشنا خواهیم شد.

قاعده

الف) فعل هرگاه در یکی از حالت‌های زیر به کار رود پیوسته لازم است:

۱- هرگاه گویای سجایا و خصوصیات درونی آدمی - اعم از خوبی، بدی، شجاعت، ترس و... - باشد؛ مانند: حَسَنٌ، قَبِيحٌ، شَجْعٌ، جَبِيْنٌ وَ ضَعْفٌ.

۲- هرگاه بر هیأت (کوتاهی، بلندی و ...) دلالت کند؛ مانند: طَالٌ وَ قَصُرٌ

۳- هرگاه بر پاکیزگی یا ناپاکی دلالت کند؛ مانند: طَهْرٌ، وَسِخٌ وَ دَنَسٌ

۴- هرگاه بر عوارض غیر ثابت و گذرا دلالت کند؛ به شرط آنکه بر حرکت دلالت نداشته باشد؛ مانند: مَرَضٌ، كَسِلٌ وَ عَطِشٌ

۵- هرگاه بر رنگ دلالت کند؛ مانند: اِحْمَرٌ، اِخْضَرٌ وَ اَبْيَضٌ

۶- هرگاه بر عیب یا زینت دلالت کند؛ مانند: عَوْرٌ وَ نَجِلٌ (چپ‌چشم شد و چشم درشت شد)

۷- هرگاه از فعل متعدی یک مفعولی اثر پذیرفته و لازم شده باشد؛ مانند: اِمْتَدَّ (از فعل متعدی «مَدَّ») و اِنْكَسَرَ (از فعل متعدی «كَسَرَ»)

۸- هرگاه در یکی از ابواب رباعی مزید باشد که معنا و مفهوم مبالغه را افاده کند؛ مانند: اِفْرَنْقَعَ (سخت پراکنده شد)

۹- هرگاه با حرف جرّ به کار رفته باشد؛ مانند: «سَخِرَ مِنْهُ» و «ذَهَبَ اِلَيْهِ»

ب) برای لازم کردن فعل متعدی می‌توان از دو روش زیر استفاده کرد:

۱- بردن فعل به یکی از باب‌هایی که نشانگر مطاوعه و اثر پذیری است؛ مانند باب انفعال: «فَتَحَتُ الْبَابَ

فَانْفَتَحَ»، باب تَفَعَّلَ: «عَلَّمْتُهُ فَتَعَلَّمَ»، باب افتعال: «قَرَّبْتُهُ فَاقْتَرَبَ» و باب تفاعل: «نَاوَلْتُهُ فَتَنَاوَلَ»^{۱۲۴}

۱۲۴. ناول: به (دست) کسی دادن (چیزی را).

۲- با بردن فعل متعدی به صیغه «فَعَلَ» که در زبان عربی به قصد تعجب، مبالغه، مدح یا ذم انجام می‌شود؛ مانند: کَرَمَ ← کَرُمَ

برای مطالعه بیشتر

تکمله: تشخیص فعل متعدی از لازم

چنانکه گفتیم در زبان عربی تشخیص فعل متعدی از فعل لازم با مراجعه به کاربردهای اهل زبان یا کتب لغت امکان‌پذیر است. با این همه در عربی دو شیوه دیگر وجود دارد که با استفاده از آنها می‌توان تا حدی از متعدی بودن فعل آگاهی یافت. در زیر به این شیوه با اندکی شرح و توضیح اشاره می‌شود:

۱- هرگاه ضمیر غایب بدون واسطه به فعل بچسبد آن فعل متعدی است؛ مانند: «الصَّحِيفَةُ قَرَأْتُهَا» و «الْمُجْتَهِدُ كَفَاتُهُ»^{۱۲۵} که فعل «قَرَأَ» و «كَافَأَ» متعدی‌اند؛ زیرا ضمیر غایب «ها» و «ه» را مستقیماً پذیرفته‌اند. برخلاف افعال لازم که هرگز نمی‌توانند مستقیماً همراه با ضمیر غایب به کار روند.

۲- هرگاه از فعلی اسم مفعول ساخته شده و بدون نیاز به جار و مجرور به کار رفته باشد ریشه فعلی آن در زبان عربی متعدی است؛ مثلاً اگر با عبارت «الْفَرَضُ مَكْتُوبٌ وَالدَّرْسُ مَشْرُوحٌ»^{۱۲۶} رو به رو شویم درمی‌یابیم که دو فعل «كَتَبَ» و «شَرَحَ» متعدی‌اند؛ زیرا بدون نیاز به جار و مجرور از آنها اسم مفعول ساخته شده است و در جمله مفیدی به کار رفته‌اند؛ برخلاف افعال لازم که چنین نیستند.

فعل متعدی

به نمونه‌های زیر توجه کنید:

(الف)

۱- ﴿فَكَشَفْنَا عَنْكَ غِطَاءَكَ فَبَصَرُكَ الْيَوْمَ حَدِيدٌ﴾^{۱۲۷}

۲- ﴿قَدْ أَفْلَحَ مَنْ تَزَكَّى﴾^{۱۲۸}

۳- قَاوِمِ الْأَعْدَاءِ بِكُلِّ مَا تَسْتَطِيعُ.

(ب)

۱- كَسَوْنَا الْفَقِيرَ ثَوْبًا.

۲- ﴿وَيُطْعَمُونَ الطَّعَامَ عَلَى حُبِّهِ مِسْكِينًا وَيَتِيمًا وَأَسِيرًا﴾^{۱۲۹}

۳- زَوَّدَ بَيْتَكَ مِدْقًا فِي الشَّتَاءِ.

۱۲۵. کافأ؛ پاداش دادن (به کسی).

۱۲۶. تکلیف [درسی] نوشته و درس شرح داده می‌شود.

۱۲۷. ق / ۲۲؛ ترجمه: «و[لی] ما پرده‌ات را [از جلوی چشمانت] برداشتیم و دیده‌ات امروز تیز است.»

۱۲۸. اعلی / ۱۴؛ ترجمه: «رستگار آن کس که خود را پاک گردانید.»

۱۲۹. انسان / ۸؛ ترجمه: «و به [پاس] دوستی [خدا] بینوا و یتیم و اسیر را خوراک می‌دادند.»

۴- إِنْ فَعَلْتَ تَجِدْكَ مُخْطِئًا.

۵- ﴿وَكَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا لِتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ﴾^{۱۳۰}

(ج)

۱- ﴿يُرِيهِمُ اللَّهُ أَعْمَالَهُمْ حَسَرَاتٍ عَلَيْهِمْ﴾^{۱۳۱}

۲- أَخْبَرَهُمُ الْبَائِعُ الْأَسْعَارَ مُنْحَطَّةً.

۳- أَعْلَمَنِي أَخُوكَ مُحَمَّدًا قَائِمًا.^{۱۳۲}

توضیح

بیشتر اشاره کردیم که فعل متعدی فعلی است که علاوه بر فاعل به مفعول نیز نیازمند است. نمونه‌های به کار رفته در دسته‌های «الف، ب و ج» همگی افعال متعدی هستند، اما میان آنها یک تفاوت اساسی وجود دارد. در دسته «الف» افعال متعدی یک مفعول گرفته‌اند. در نمونه نخست فعل «كَشَفَ» یک مفعول (غِطَاءُكَ) دارد. فعل «تَزَكَّى» در نمونه دوم نیز متعدی به یک مفعول است، اما مفعول آن در ظاهر عبارت محذوف است و آن را می‌توان مثلاً واژه «نَفْسُهُ» دانست. در نمونه سوم «قَاوَمَ» فعل امر به معنای «مقاومت کن» است. معادل فارسی این فعل در زبان فارسی لازم است و نیاز به مفعول ندارد، اما در عربی متعدی است و مفعول می‌گیرد که در اینجا واژه «الْأَعْدَاءُ» مفعول آن است.

در عوض نمونه‌های به کار رفته در دسته «ب» دو مفعول گرفته‌اند. این دو مفعول یا در اصل مبتدا و خبر (نهاد و گزاره اسمی جمله در عربی) بوده‌اند که به آنها «افعال قلوب» می‌گوییم و یا در اصل چنین نبوده‌اند. در نمونه اول واژه‌های «الْفَقِيرَ» و «ثَوْبًا» دو مفعول فعل «كَسَوْنَا» هستند. در نمونه دوم فعل «يُطْعِمُونَ» مضارع باب افعال است و در نمونه سوم «زَوَّدَ» فعل امر از باب تفعیل است. بنابراین می‌توان گفت که برخی از افعال متعدی با رفتن به باب افعال یا تفعیل دو مفعولی می‌شوند. مفعولهای این افعال در اصل مبتدا و خبر نبوده‌اند؛ حال آنکه در نمونه‌های چهارم و پنجم دو مفعول در اصل مبتدا و خبر هستند: «جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً» که ضمیر «كُمْ» مفعول اول و واژه «أُمَّةً» مفعول دوم فعل «جَعَلْنَا» است. این نکته را نیز بیفزاییم که در عبارت «تَجِدْكَ مُخْطِئًا» فاعل و مفعول یک نفر است و یعنی «خود را خطاکار می‌یابی». این وضعیت مختص افعال قلوب است، زیرا یکی از ویژگیهای این افعال آن است که فاعل و مفعول آنها می‌تواند با هم یکی باشند.

در نمونه‌های دسته «ج» افعال متعدی سه مفعول گرفته‌اند. در این حالت مفعول اول اسم یا ضمیر است و مفعول دوم و سوم در اصل مبتدا و خبرند: «أَعْمَالَهُمْ حَسَرَاتٍ» ← «يُرِيهِمُ أَعْمَالَهُمْ حَسَرَاتٍ»؛ «الْأَسْعَارُ مُنْحَطَّةٌ» ← «أَخْبَرَهُمُ الْأَسْعَارُ مُنْحَطَّةً»؛ «مُحَمَّدٌ قَائِمٌ» ← «أَعْلَمَنِي مُحَمَّدًا قَائِمًا».

۱۳۰. بقره / ۱۴۳؛ ترجمه: «و بدین‌گونه شما را امتی میانه قرار دادیم تا بر مردم گواه باشید.»

۱۳۱. بقره / ۶۷؛ ترجمه: «خداوند کارهایشان را، که بر آنان مایه حسرت‌هاست، به ایشان می‌نمایاند.»

۱۳۲. قَاوَمَ: مقاومت کردن، ایستادن (در برابر کسی)؛ كَسَا: پوشانیدن؛ زَوَّدَ: مجهز کردن؛ مِدْفَأُ (مِدْفَاةٌ): بخاری، جمع: مَدَافِعُ؛ مُخْطِئٌ: خطاکار، خاخی، در اشتباه؛ بَائِعٌ: فروشنده؛ أَسْعَارٌ: قیمت‌ها، جمع «سعر»؛ مُنْحَطَّةٌ: پایین (ارزان)، تنزل یافته.

قاعده

برخی از افعال متعدی یک مفعولی، برخی دو مفعولی و برخی دیگر سه مفعولی‌اند. افعال یک مفعولی بیشترین تعداد را در میان انواع افعال متعدی به خود اختصاص داده‌اند. افعال دو مفعولی بر دو دسته‌اند:

۱- دسته اول «افعال قلوب» هستند که معنای قلبی دارند و بر مبتدا و خبر داخل می‌شوند و آنها را منصوب می‌کنند که در این صورت از نظر دستوری مفعول اول و دوم این افعال محسوب می‌شوند. مشهورترین افعال قلوب عبارت‌اند از: «رَأَى، عَلِمَ، وَجَدَ، ظَنَّ، خَالَ، حَسِبَ و زَعَمَ»^{۱۳۳}

۲- دسته دوم افعالی هستند که مفعول اول و دوم آنها در اصل مبتدا و خبر نبوده‌اند. این افعال بسیارند و پرکاربردترین آنها عبارت‌اند از: «كَسَا، رَزَقَ، أَطْعَمَ، سَقَى، زَوَّدَ، أَسْكَنَ، أَعْطَى، أَنْسَى، حَبَّبَ، جَزَى، أَنْشَدَ و افعال مشابه آنها»^{۱۳۴}.

در پایان توجه به این نکته مهم است که افعال سه مفعولی نسبت به دو نوع دیگر کم تعداد هستند و عبارت‌اند از: «رَأَى، أَعْلَمَ، حَدَّثَ، خَبَرَ، أَخْبَرَ، أَنْبَأَ و نَبَأَ»^{۱۳۵}. گفتنی است مفعول اول این نوع از افعال متعدی همواره اسمی مفرد یا ضمیر است و مفعول دوم و سوم آنها در اصل مبتدا و خبر محسوب می‌شوند.

۱۳۳. رَأَى: معتقد بودن، بر (رأیی) بودن؛ ظَنَّ: گمان بردن؛ خَالَ: خیال کردن، پنداشتن؛ حَسِبَ: پنداشتن، به حساب آوردن؛ زَعَمَ: پنداشتن، گمان (بیهوده) بردن.

۱۳۴. رَزَقَ: روزی دادن (به کسی)؛ أَطْعَمَ: خوراندن (چیزی به کسی)؛ سَقَى: نوشاندن؛ أَسْكَنَ: سکونت دادن، منزل دادن؛ أَعْطَى: بخشیدن؛ أَنْسَى: فراموشاندن؛ حَبَّبَ: مشتاق ساختن (کسی را به کسی یا چیزی)، (کسی را به کسی یا چیزی) علاقه‌مند کردن؛ جَزَى: پاداش دادن، مجازات کردن؛ أَنْشَدَ: برخواندن، دکلمه کردن (شعری را برای کسی)، سرودن.

۱۳۵. أَعْلَمَ: آگاه کردن (کسی را از چیزی)؛ حَدَّثَ: گفتن (چیزی به کسی)، سخن گفتن؛ خَبَرَ، أَخْبَرَ، أَنْبَأَ و نَبَأَ: آگاه کردن (کسی از چیزی)، خبر دادن (کسی به چیزی).

جلسه چهاردهم

معلوم و مجهول (۱)

۸۴	اهداف درس
۸۴	درآمد
۸۴	معلوم و مجهول
۸۶	فعل مجهول
۸۸	جدول صرف فعل مجهول

اهداف درس

آشنایی با:

- ✓ افعال معلوم و مجهول؛
- ✓ چگونگی ساختن فعل مجهول از فعل متعدی؛
- ✓ چگونگی ساختن فعل مجهول از فعل لازم.

درآمد

فعل لازم همواره با فاعل به کار می‌رود و استعمال آن بدون ذکر فاعل ممکن نیست. فعل متعدی هم به فاعل نیاز دارد و هم به مفعول. از این گذشته، فعل متعدی خود بر دو نوع است؛ یا فاعل آن در جمله معلوم است یا معلوم نیست. اگر فاعل آن در جمله معلوم نباشد (مجهول باشد) در این صورت، فعل به جای فاعل، به یک نهاد جدید نسبت داده می‌شود. این نهاد همان است که در جمله معلوم، مفعول بوده است و اکنون نائب فاعل نامیده می‌شود؛ چون جایگزین فاعل شده و فعل مجهول به آن نسبت یافته است. در این حالت، تغییرات دیگری نیز در ظاهر جمله پدید می‌آید که در این درس به تفصیل با آنها آشنا می‌شویم.

معلوم و مجهول

به نمونه‌های زیر توجه کنید:

- ۱- نَصَرَ عَلِيٌّ مُحَمَّدًا ← نَصِرَ مُحَمَّدٌ.
- ۲- ضَرَبَكَ عَلِيٌّ ← ضُرِبْتُ.
- ۳- كَتَبَ أَحْمَدُ الرِّسَالَةَ ← كُتِبَتِ الرِّسَالَةُ.
- ۴- سَمِيَ وَلَدُهُ مُحَمَّدًا.

توضیح

فعل به اعتبار معلوم یا مجهول بودن فاعل آن، دو نوع است: معلوم و مجهول. معلوم فعلی است که فاعل آن در کلام ذکر شده باشد؛ مانند: «نَصَرَ» و «ضَرَبَ»؛ مجهول فعلی است که فاعل آن در کلام ذکر نشده و به دلایلی حذف شده باشد؛ مانند: «نُصِرَ» و «ضُرِبَ». در عبارت «نَصَرَ عَلِيٌّ مُحَمَّدًا» ترتیب اجزای جمله چنین است: «فعل + فاعل + مفعول». همان‌طور که مشاهده می‌شود فاعل مرفوع و مفعول منصوب است. حال اگر بخواهیم جمله را مجهول کنیم، یعنی جمله را بدون آن که فاعل در آن ذکر شده باشد بیاوریم، تغییراتی در جمله پدید می‌آید. نخست فاعل جمله را حذف می‌کنیم؛ آنگاه مفعول را به جای آن قرار می‌دهیم؛ و در نهایت فعل را متناسب با مفعول، که دیگر جای فاعل محذوف نشسته است، بر وجه «مجهول» بنا می‌کنیم. در این هنگام مفعول را «نائب فاعل» می‌خوانیم؛ چون مانند فاعل مرفوع است و در جمله مجهول، مانند فاعل نقش «نهاد» را بازی می‌کند: نَصَرَ عَلِيٌّ سَعِيدًا ← نَصِرَ سَعِيدٌ.

ضمناً باید توجه داشته باشیم که اگر مفعول جمله معلوم مؤنث باشد فعل مجهول را باید متناسب با نائب فاعل به صورت مؤنث ذکر کنیم؛ مانند: «نَصَرَ عَلِيٌّ فَاطِمَةَ» که مجهول آن «نُصِرَتْ فَاطِمَةُ» است. بر همین اساس در نمونه سوم جمله معلوم «كُتِبَ أَحْمَدُ الرَّسَالَةَ» به صورت «كُتِبَتِ الرَّسَالَةُ» مجهول شده است.

در جملات مجهول، مفعول جمله معلوم که قبلاً منصوب بوده است، نقش دستوری پیشین خود را از دست می‌دهد و با آنکه در معنا همچنان مفعول تلقی می‌شود رفتاری شبیه به «فاعل» از خود بروز می‌دهد. یعنی علی‌رغم آن که در هر دو جمله عمل «یاری شدن» بر محمد واقع شده است، اما در جمله مجهول واژه «محمد» مانند فاعل جمله‌های ساده «مرفوع» می‌شود. حال اگر مفعول جمله معلوم ضمیر متصل «ت» باشد، در جمله مجهول باید به ضمیر مرفوع معادل خود تغییر یابد که اغلب در درون فعل ظاهر می‌شود؛ مانند عبارت «قَتَلَكَ الْعَدُوُّ» که مجهول آن «قُتِلْتَ» است؛ یعنی ضمیر مفرد مخاطب «ك»، که در جمله معلوم مفعول است، در جمله مجهول به ضمیر متصل مرفوع «ت» که نایب فاعل است بدل می‌شود: «قُتِلْتَ»: «ت» = «أنت». یا در عبارت «يَقْتُلُكُمُ الْعَدُوُّ» که مجهول آن «تُقْتَلُونَ» است ضمیر جمع مذكر مخاطب «كُم» که در جمله معلوم مفعول است در جمله مجهول به ضمیر متصل مرفوع «و» که نایب فاعل است بدل می‌شود: ضمیر «و» برای جمع مذكر مخاطب = أنتم.

همچنین اگر فعلی دو مفعولی باشد و بخواهد مجهول شود مفعول اول آن مرفوع می‌شود و مفعول دوم آن همچنان منصوب باقی می‌ماند؛ مانند: «سَمِيَ أَحْمَدُ وَلَدَهُ مُحَمَّدًا» (احمد فرزندش را محمد نامید) که مجهول آن «سُمِيَ وَلَدُهُ مُحَمَّدًا» (فرزند او محمد نامیده شد) است.

قاعده

فعل به اعتبار معلوم یا مجهول بودن فاعل آن دو نوع است: معلوم و مجهول. معلوم فعلی است که فاعل آن در کلام ذکر شده باشد؛ مانند «نَصَرَ» در عبارت «نَصَرَ عَلِيٌّ مُحَمَّدًا»؛ و مجهول فعلی است که فاعل آن در کلام ذکر نشده و به دلایلی حذف شده باشد؛ مانند «نَصِرَ» در عبارت «نُصِرَ مُحَمَّدٌ». برای مجهول کردن جمله تغییراتی در جمله پدید می‌آوریم. نخست فاعل آن را حذف می‌کنیم؛ آنگاه مفعول را به جای آن قرار می‌دهیم؛ و در نهایت فعل را متناسب با مفعول، که دیگر جای فاعل محذوف نشسته است بر وجه «مجهول» بنا می‌کنیم. در این حالت مفعول را «نائب فاعل» می‌خوانیم؛ چون مانند فاعل مرفوع است و در جمله مجهول نقش «نهاد» را بازی می‌کند: نَصَرَ عَلِيٌّ سَعِيدًا ← نُصِرَ سَعِيدٌ.

در جملات مجهول، مفعول جمله معلوم نقش دستوری پیشین خود را از دست می‌دهد و رفتاری شبیه به فاعل از خود بروز می‌دهد و مانند فاعل جمله‌های ساده، مرفوع می‌شود. حال اگر مفعول جمله دوم ضمیر متصل باشد، باید به ضمیر مرفوع معادل خود تغییر یابد که اغلب در درون فعل ظاهر می‌شود؛ مانند جمله «قَتَلَكَ الْعَدُوُّ» که مجهول آن «قُتِلْتَ» است.

همچنین اگر فعلی دو مفعولی باشد و بخواهد مجهول شود مفعول اول آن مرفوع می‌شود و مفعول دوم همچنان منصوب باقی می‌ماند؛ مانند: «سَمِيَ» در جمله «سَمِيَ أَحْمَدُ وَلَدَهُ مُحَمَّدًا» (احمد فرزندش را محمد نامید) که مجهول آن «سُمِيَ وَلَدُهُ مُحَمَّدًا» است (فرزند او محمد نامیده شد).

فعل مجهول

گفتیم فعل مجهول فعلی است که فاعل آن در جمله ذکر نشده است. فعل در این صورت به «نائب فاعل» نسبت داده می‌شود و تغییراتی در جمله پدید می‌آید. یکی از مهم‌ترین این تغییرات در ظاهر خود فعل مجهول است. البته چگونگی این تغییرات متفاوت است و به ماضی و مضارع بودن آنها بستگی دارد. در بخش بعدی درس با کیفیت وقوع این تغییرات در برخی از افعال آشنا می‌شویم. نکته دیگری نیز در این بخش مورد توجه قرار می‌گیرد و آن مجهول شدن فعل لازم در وضعیتی خاص است. در این وضعیت، فعل لازم مجهول می‌شود و علی‌رغم آنکه اساساً مفعولی در جمله استعمال نشده است تا در جمله مجهول جایگزین فاعل شود، کلمه دیگری این نقش را می‌پذیرد و فعل لازم مجهول شده به آن نسبت پیدا می‌کند. برای آشنایی با چند و چون این مسائل به نمونه‌ها و توضیحات زیر توجه کنید:

(الف)

۱- نَصَرَ ← نُصِرَ

۲- اِسْتَخْرَجَ ← اُسْتُخْرِجَ

(ب)

۱- يَرْزُقُ ← يُرْزَقُ

۲- يَكْتُبُ ← يُكَاتَبُ

۳- يَسْتَخْرِجُ ← يُسْتَخْرَجُ

(ج)

۱- سَهَرْتُ لَيْلاً طَوِيلاً ← سُهِّرَ لَيْلاً طَوِيلاً.^{۱۳۶}

۲- صُمْتُ رَمَضَانَ ← صِيِمَ رَمَضَانُ.

۳- ذَهَبَ أَحْمَدُ بِأَخِيهِ ← ذُهِبَ بِأَخِيهِ.

توضیح

هر کدام از نمونه‌های بالا کیفیت تغییراتی را که در افعال مجهول پدید آمده است نشان می‌دهد. در نمونه‌های دسته «الف» چگونگی مجهول شدن افعال ماضی نشان داده شده است. برای مجهول کردن فعل ماضی حرف ما قبل آخر یا همان عین الفعل را مکسور و حروف متحرک قبل از آن را مضموم می‌کنیم؛ مانند: «نَصَرَ» یا «ضُرِبَ». گاهی در فعلهای مزیدی که بیش از سه حرف دارند پس از حرف اول فعل - که مضموم است - مصوت‌های اضافی دیگری می‌آیند که همه به تبع ضمه حرف اول مضموم می‌شوند. در این میان حرفهای ساکن به جای خود ساکن می‌مانند و تغییر نمی‌کنند: اِسْتَخْرَجَ ← اُسْتُخْرِجَ

در نمونه‌های دسته «ب» چگونگی مجهول شدن فعل مضارع نشان داده شده است. برای مجهول کردن فعل مضارع حرف مضارعت، یعنی همان حرف اول فعل مضارع، را مضموم و حرف ماقبل آخر آن را مفتوح می‌کنیم؛ مانند: «يَنْصَرُ» که مجهول آن «يُنْصَرُ» است یا افعال مجهول «يُكَاتَبُ و يُسْتَخْرَجُ» که از افعال «يُكَاتَبُ و يُسْتَخْرَجُ» به دست آمده‌اند.

۱۳۶. سَهَرْتُ: شب زنده داری کردن.

در نمونه‌های دسته «ج» چگونگی ساختن فعل مجهول از افعال لازم نشان داده شده است. فعل مجهول از افعال متعدی، که مفعول دارند، به دست می‌آید نه از فعل لازم. بر این اساس فعل لازم «ذَهَبَ» را نمی‌توان مجهول کرد و گفت: «ذَهَبَ أَحْمَدُ». اما هرگاه پس از فعل لازم قید زمانی ذکر شود که پس از مجهول کردن فعل لازم بتوان فعل مجهول را به آن قید (ظرف) نسبت داد، در این صورت از فعل لازم نیز می‌توان وجه مجهول به دست آورد؛ مانند عبارت «سَهَرْتُ لَيْلاً طَوِيلاً» که مجهول آن «سَهَرْتُ لَيْلاً طَوِيلاً»، و «صُمْتُ رَمَضَانَ» که مجهول آن «صِيَمَ رَمَضَانَ» است. همچنین هرگاه، مانند نمونه دوم، فعل لازم به کمک یک حرف اضافه مفعول گرفته و در واقع متعدی شده باشد، در این صورت می‌تواند مجهول شود؛ مانند: «ذَهَبَ أَحْمَدُ بِأَخِيهِ» (احمد برادرش را برد) که مجهول آن «ذَهَبَ بِأَخِيهِ» است (برادر او برده شد).

قاعده

۱- برای مجهول کردن فعل ماضی حرف ما قبل آخر یا همان عین الفعل را مکسور و حروف متحرک قبل از آن را مضموم می‌کنیم؛ مانند: «نَصِرَ» یا «ضُرِبَ». در فعلهای مزیدی که بیش از سه حرف دارند گاه پس از حرف اول - که مضموم است - مصوتهای اضافی دیگری می‌آیند که همه به تبع ضمه حرف اول مضموم می‌شوند. در این میان، حرفهای ساکن به جای خود ساکن می‌مانند و تغییر نمی‌کنند؛ مانند: اُسْتُخْرِجَ ← اُسْتُخْرِجَ.

۲- برای مجهول کردن فعل مضارع حرف مضارعت، یعنی همان حرف اول فعل مضارع، را مضموم و حرف ماقبل آخر آن را مفتوح می‌کنیم؛ مانند: يَنْصُرُ ← يَنْصُرُ.

۳- هرگاه پس از فعل لازم قید زمانی ذکر شود که پس از مجهول کردن فعل لازم بتوان فعل مجهول را به آن قید (ظرف) نسبت داد، در این صورت می‌توان از فعل لازم وجه مجهولی به دست آورد؛ مانند: «صُمْتُ رَمَضَانَ» که مجهول آن «صِيَمَ رَمَضَانَ» است. همچنین اگر فعل لازم به کمک یک حرف اضافه مفعول گرفته و در واقع متعدی شده باشد، در این صورت نیز می‌تواند مجهول شود؛ مانند: «ذَهَبَ أَحْمَدُ بِأَخِيهِ» (احمد برادرش را برد) که مجهول آن «ذَهَبَ بِأَخِيهِ» است (برادر او برده شد).

برای مطالعه بیشتر

ملاحظه

برای مجهول کردن فعل امر، نخست فعل مضارع را مجهول می‌کنیم؛ آنگاه «لِ» (لام امر) را بر سر آن درمی‌آوریم؛ مانند: «يَنْصُرُ» ← «يَنْصُرُ» (باید یاری شود). شایان ذکر است که میان امر مجهول و امر معلوم تفاوت مهم و قابل توجهی وجود دارد و آن اینکه در امر مجهول «لام امر» همراه با هر چهارده صیغه فعل به کار می‌رود، ولی در امر معلوم «لام امر» همراه با صیغه‌های مخاطب استعمال نمی‌شود؛ بر این اساس اگر بخواهیم مفهوم عبارت «باید یاری شوی» را به عربی برگردانیم، باید بگوییم: «لِتَنْصُرَ».

در جدول زیر چگونگی مجهول کردن افعال ماضی، مضارع و امر همراه با معادل فارسی آنها نشان داده شده است.

جدول صرف فعل مجهول

شماره صیغه	ماضی مجهول	ترجمه	مضارع مجهول	ترجمه	امر مجهول	ترجمه
۱	رُزِقَ	روزی داده شد (آن مرد)	يُرْزَقُ	روزی داده می‌شود (آن مرد)	لِيُرْزَقْ	باید روزی داده شود (آن مرد)
۲	رُزِقَا	روزی داده شدند (آن دو مرد)	يُرْزَقَانِ	روزی داده می‌شوند (آن دو مرد)	لِيُرْزَقَا	باید روزی داده شوند (آن دو مرد)
۳	رُزِقُوا	روزی داده شدند (آن مردان)	يُرْزَقُونَ	روزی داده می‌شوند (آن مردان)	لِيُرْزَقُوا	باید روزی داده شوند (آن مردان)
۴	رُزِقَتْ	روزی داده شد (آن زن)	تُرْزَقُ	روزی داده می‌شود (آن زن)	لِتُرْزَقْ	باید روزی داده شود (آن زن)
۵	رُزِقَتَا	روزی داده شدند (آن دو زن)	تُرْزَقَانِ	روزی داده می‌شوند (آن دو زن)	لِتُرْزَقَا	باید روزی داده شوند (آن دو زن)
۶	رُزِقْنَ	روزی داده شدند (آن زنان)	يُرْزَقْنَ	روزی داده می‌شوند (آن زنان)	لِيُرْزَقْنَ	باید روزی داده شوند (آن زنان)
۷	رُزِقَتْ	روزی داده شدی (تو یک مرد)	تُرْزَقُ	روزی داده می‌شوی (تو یک مرد)	لِتُرْزَقْ	باید روزی داده شوی (تو یک مرد)
۸	رُزِقْتُمَا	روزی داده شدید (شما دو مرد)	تُرْزَقَانِ	روزی داده می‌شوید (شما دو مرد)	لِتُرْزَقَا	باید روزی داده شوید (شما دو مرد)
۹	رُزِقْتُمْ	روزی داده شدید (شما مردان)	تُرْزَقُونَ	روزی داده می‌شوید (شما مردان)	لِتُرْزَقُوا	باید روزی داده شوید (شما مردان)
۱۰	رُزِقْتِ	روزی داده شدی (تو یک زن)	تُرْزَقِينَ	روزی داده می‌شوی (تو یک زن)	لِتُرْزَقِي	باید روزی داده شوی (تو یک زن)
۱۱	رُزِقْتُمَا	روزی داده شدید (شما دو زن)	تُرْزَقَانِ	روزی داده می‌شوید (شما دو زن)	لِتُرْزَقَا	باید روزی داده شوید (شما دو زن)
۱۲	رُزِقْتُنَّ	روزی داده شدید (شما زنان)	تُرْزَقْنَ	روزی داده می‌شوید (شما زنان)	لِتُرْزَقْنَ	باید روزی داده شوید (شما زنان)
۱۳	رُزِقْتُ	روزی داده شدم	أُرْزَقُ	روزی داده می‌شوم	لَأُرْزَقْ	باید روزی داده شوم
۱۴	رُزِقْنَا	روزی داده شدیم	نُرْزَقُ	روزی داده می‌شویم	لِنُرْزَقْ	باید روزی داده شویم

جلسه پانزدهم

معلوم و مجهول (۲)

- ۹۰.....اهداف درس
- ۹۰.....درآمد
- ۹۰.....فعل مجهول (۲)
- ۹۰.....غرض از مجهول آوردن فعل

اهداف درس

آشنایی با:

✓ دلایل مجهول آوردن فعل؛

✓ صرف افعال مجهول متعدی به حرف جر؛

درآمد

دانستیم که فعل مجهول فعلی است که فاعل آن در جمله معلوم نیست. گفتنی است مجهول بودن فاعل در جمله عربی دلایل مختلفی دارد که عدم آگاهی ما نسبت به فاعل صرفاً یکی از آن دلایل به شمار می‌رود. در درس پانزدهم با این دلایل یا اغراض آشنا خواهیم شد.

فعل مجهول (۲)

غرض از مجهول آوردن فعل

به نمونه‌های زیر توجه کنید:

۱- قُتِلَ أَحْمَدُ فِي الْجَبْهَةِ.^{۱۳۷}

۲- ﴿خُلِقَ الْإِنْسَانُ ضَعِيفًا﴾^{۱۳۸}

۳- ﴿وَإِذَا حَيَّيْتُمْ بِتَحِيَّةٍ فَحَيُّوا بِأَحْسَنَ مِنْهَا أَوْ رُدُّوها﴾^{۱۳۹}

توضیح

اصل بر آن است که فعل مجهول را زمانی به کار برند که فاعل واقعاً ناشناخته باشد. اما در زبان عربی در بسیاری از موارد، از باب تعظیم، احترام و تفضیم معنا یا به دلایل دیگر از ذکر فاعل خودداری کرده و فعل را به صورت مجهول به کار برده‌اند. فراتر از این گاه احساس می‌شود که کاربرد فعل مجهول در زبان عربی از این هم وسیع‌تر است؛ در مواردی کاربرد فعل مجهول صرفاً شکلی و ظاهری است و اساساً ردپایی از فاعل محذوف در میان نیست و حتی گاه افعالی به صورت مجهول به کار رفته‌اند که گویی فقط معنای فعل لازم را به ذهن متبادر می‌کنند. به عبارت دیگر استعمال فعل مجهول در عربی بسیار وسیع‌تر از استعمال آن در زبان فارسی است و در بسیاری از موارد علت استعمال آن نامعلوم بودن فاعل نیست بلکه اسباب دیگری در این میان مؤثرند.

۱۳۷. جَبْهَة: میدان جنگ، پیشانی.

۱۳۸. نساء / ۲۸: ترجمه: «[می‌داند که] انسان ناتوان آفریده شده است.»

۱۳۹. نساء / ۸۶: ترجمه: «و چون به شما درود گفته شد شما به [صورتی] بهتر از آن درود گویند یا همان را [در پاسخ] برگردانید.»

حال به نمونه‌های بالا بنگریم. در نمونه نخست فاعل واقعاً نامعلوم و ناشناخته است؛ یعنی نمی‌دانیم کدام فرد مشخص احمد را کشته است. در نمونه دوم، فاعل، یعنی خداوند متعال، کاملاً معلوم است، اما به سبب تعظیم و اختصار فعل به صورت مجهول به کار رفته است. در نمونه سوم، ذکر فاعل چندان اهمیتی نداشته است، بلکه مهم لزوم پاسخ نیکو دادن به سلام دیگران بوده، نه این که چه کسی سلام کرده باشد.

با دقت در نمونه‌های بالا روشن می‌گردد که گوینده چندان توجهی به فاعل واقعی کلام ندارد؛ به طوری که اگر به جای فعلهای مجهول به کار رفته در آنها فعلهای معلومی بگذاریم و نائب فاعل را فاعل واقعی جمله‌ها سازیم، غرض گوینده حاصل می‌شود و تغییر مهمی در معنای عبارات حاصل پدید نمی‌آید.

قاعده

در موارد زیر فعل به صورت مجهول آورده می‌شود:

- ۱- وقتی فاعل فعل دقیقاً معلوم نباشد؛ مانند: «قُتِلَ أَحْمَدُ فِي الْجَبْهَةِ».
- ۲- برای تعظیم فاعل یا مختصر کردن سخن؛ مانند: «خُلِقَ الْإِنْسَانُ ضَعِيفًا».
- ۳- وقتی ذکر فاعل اهمیتی نداشته باشد و تأکید بر نفس عمل باشد؛ مانند: «وَإِذَا حَيَّيْتُمْ بِتَحِيَّةٍ فَحَيُّوا بِأَحْسَنَ مِنْهَا أَوْ رُدُّوها».

ملاحظه ۱: صرف مجهول متعدی به حرف جر

که شیوه مجهول کردن فعلهای لازمی که به وسیله حروف جرّ متعدی شده‌اند با مجهول کردن سایر افعال متعدی متفاوت است. برای مجهول کردن سایر افعال متعدی ساختمان اصلی فعل دگرگون نمی‌شود و صرفاً تغییراتی در مصوت‌های کوتاه و بلند هر کدام از صیغه‌ها به عمل می‌آید، بدون اینکه شناسه‌های موجود در آنها (= ضمائر متصل) دچار تغییر شوند.

اما در مجهول کردن فعلهای لازمی که به حروف جرّ متعدی شده‌اند صرفاً صیغه مفرد مذكر غایب از ماضی یا مضارع آنها مجهول می‌شود و آن‌گاه حرف جرّ همراه با اسم ظاهر یا ضمیری - که در حقیقت نائب فاعل آنها محسوب می‌شود - استعمال می‌گردد. بر این اساس مثلاً هرگاه بخواهیم چهارده صیغه «ذَهَبَ بِهِ» را مجهول کنیم باید بگوییم: «ذَهَبَ بِهِ، ذَهَبَ بِهِمَا، ذَهَبَ بِهِمْ، ذَهَبَ بِهَا، ذَهَبَ بِهِمَا، ذَهَبَ بِهِنَّ، ذَهَبَ بِك، ذَهَبَ بِكُما، ذَهَبَ بِكُ، ذَهَبَ بِكُما، ذَهَبَ بِكُنَّ، ذَهَبَ بِي و ذَهَبَ بِنَا».

نکته قابل ذکر دیگر این است که به جای شش ضمیر اول، که در صیغه‌های غایب پس از حرف جر با فعل مجهول به کار رفته‌اند، می‌توان اسم ظاهر آورد: «ذَهَبَ بِرَجُلٍ و ذَهَبَ بِنِسَاءٍ»، ولی در هشت صیغه بعدی، یعنی صیغه‌های مخاطب و متکلم، فقط باید از ضمائر مخاطب یا متکلم استفاده کرد و استفاده از اسم ظاهر یا ضمیر غائب مجاز نیست. برای مجهول کردن مضارع این افعال نیز به همین روش عمل می‌کنیم: «يَذْهَبُ بِهِ، يَذْهَبُ بِهِمَا، يَذْهَبُ بِهِمْ، يَذْهَبُ بِهَا، يَذْهَبُ بِهِمَا، يَذْهَبُ بِهِنَّ، يَذْهَبُ بِك، يَذْهَبُ بِكُما، يَذْهَبُ بِكُ، يَذْهَبُ بِكُما، يَذْهَبُ بِكُنَّ، يَذْهَبُ بِي و يَذْهَبُ بِنَا».

چنان‌که ملاحظه می‌شود اختلاف صیغه‌ها در ظاهر این افعال منعکس نمی‌شود؛ زیرا اختلاف صیغه‌های فعل مجهول در حقیقت به خاطر اختلاف نائب فاعل آنهاست، ولی چون نائب فاعل در صیغه‌های مجهول متعدی به حرف جرّ مستقیماً همراه با فعل مجهول به کار نمی‌رود اختلاف نائب فاعل موجب تغییر صیغه فعل

نمی‌شود: «ذُهِبَ بِرَجُلٍ (مردی برده شد)، ذُهِبَ بِرَجُلَيْنِ (دو مرد برده شدند)، ذُهِبَ بِرَجَالٍ (مردانی برده شدند)، ذُهِبَ بِامْرَأَةٍ (زنی برده شد)، ذُهِبَ بِكَ (برده شدی) و ذُهِبَ بِنَا (برده شدیم).

برای مطالعه بیشتر

ملاحظه ۲: مجهول بدون معلوم

در زبان عربی چند فعل وجود دارد که ساختار معلوم آنها استعمال نشده است و همواره به صورت مجهول به کار رفته‌اند؛ برخی از مهم‌ترین این افعال عبارت‌اند از: «أُغْمِيَ عَلَيْهِ (بیهوش شد)، أُوْلِعَ بِهِ (به او علاقه زیاد پیدا کرد)، حُمَّ الْمَرِيضُ (مریض تب‌دار شد)، غُشِيَ عَلَيْهِ (غش کرد)، جُنَّ جُنُونُهُ (دیوانه شد)، عُنِيَ بِهِ (به او اهتمام ورزید)، سَقَطَ فِي يَدِهِ (پشیمان شد) و زُهِِيَ عَلَيْهِ (نسبت به او تکبر کرد)».

جلسه شانزدهم

انواع فعل از لحاظ تعداد حروف اصلی (ثلاثی - رباعی) (مجرد - مزید)

اهداف درس.....	۹۴
درآمد.....	۹۴
انواع فعل از لحاظ تعداد حروف اصلی (۱).....	۹۴
(ثلاثی - رباعی) (مجرد - مزید).....	۹۴
افعال ثلاثی مجرد.....	۹۵
مصادر ثلاثی مجرد.....	۹۶
الف) وزن «فَعَلَ».....	۹۸
ب) وزن «فَعِلَ».....	۹۸
ج) وزن «فُعِلَ».....	۹۹
کاربرد ابواب ثلاثی مجرد.....	۹۹

اهداف درس

آشنایی با:

- ✓ افعال ثلاثی، رباعی، مجرد و مزید؛
- ✓ وزنهای مشهور افعال ثلاثی مجرد؛
- ✓ وزنهای مشهور مصادر ثلاثی مجرد؛
- ✓ ویژگیهای ابواب ثلاثی مجرد و کاربرد آنها.

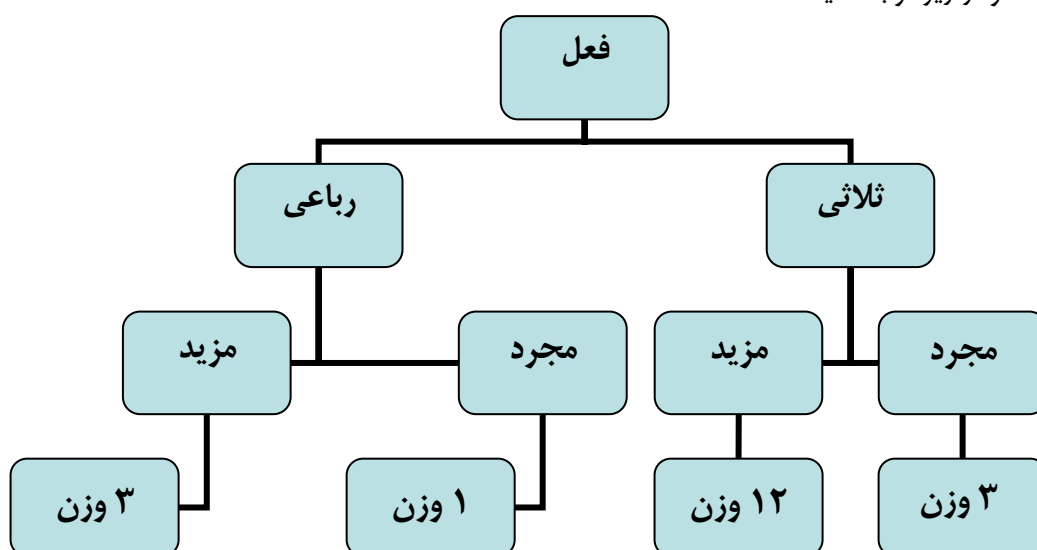
درآمد

در چند درس پیشین با فعلهای لازم و متعدی، چگونگی متعدی ساختن فعل لازم، فعل معلوم و مجهول، کیفیت مجهول کردن فعل معلوم و مسائل دیگری در همین حوزه آشنا شدیم. در این درس با تقسیم‌بندی جدیدی از فعل آشنا می‌شویم. مبنای این تقسیم بندی جدید حروف اصلی فعل است که یا سه حرفی است یا چهار حرفی. افعالی که سه حرف اصلی دارند «ثلاثی» و فعلهایی که چهار حرف اصلی دارند «رباعی» نامیده می‌شوند. هر کدام از فعلهای ثلاثی و رباعی نیز گاه به تنهایی و بدون حرف زائد به کار می‌روند که به آنها «ثلاثی مجرد» و «رباعی مجرد» می‌گویند و گاه همراه با یک یا چند حرف زائد به کار می‌روند که به آنها «ثلاثی مزید» و «رباعی مزید» گفته می‌شود. برای شناخت مسائل مربوط به این بخش به نمودار و توضیحات زیر توجه کنید.

انواع فعل از لحاظ تعداد حروف اصلی (۱)

(ثلاثی - رباعی) (مجرد - مزید)

به نمودار زیر توجه کنید:



توضیح

فعل در زبان عربی از لحاظ تعداد حروف اصلی آن به دو دسته تقسیم شده است: ثلاثی و رباعی. فعل ثلاثی مشتمل بر سه حرف اصلی و فعل رباعی مشتمل بر چهار حرف اصلی است. ثلاثی و رباعی نیز هر کدام به مجرد و مزید تقسیم شده‌اند. مجرد فعلی است که در اولین صیغه ماضی آن حرف زائد وجود نداشته باشد و مزید فعلی است که در اولین صیغه ماضی آن علاوه بر حروف اصلی حروف دیگری نیز به چشم بخورد. حروف زائد برای افاده معنای بیشتر به حروف اصلی افزوده شده‌اند که در ادامه در این خصوص گفتگو خواهیم کرد.

افعال ماضی ثلاثی مجرد و مزید و رباعی مجرد و مزید هر کدام وزنهای خاصی دارند که تعداد آنها روی هم رفته به سی و پنج وزن می‌رسد. از این میان سه وزن (فَعَلَ، فَعِلَ و فَعُلَ) به ثلاثی مجرد اختصاص دارد؛ دوازده وزن (أَفْعَلَ، فَاعَلَ، انْفَعَلَ، افْتَعَلَ، تَفَعَّلَ، تَفَاعَلَ، افْعَلَّ، اسْتَفْعَلَ، افْعَوَّلَ، افْعَالٌ و افْعُولٌ)؛ به ثلاثی مزید یک وزن (فَعَّلَلْ) به رباعی مجرد و سه وزن (تَفَعَّلَلْ، افْعَنْلَلْ، افْعَلَّلْ) به رباعی مزید. این اوزان، وزنهای اصلی فعل هستند که به ۱۹ وزن بالغ می‌شوند و در این دروس راجع به آنها بحث و گفتگو خواهیم کرد. علاوه بر اینها هفت وزن به ملحقات رباعی مجرد و نه وزن به ملحقات رباعی مزید اختصاص دارند که در زبان عربی کاربرد چندانی ندارند و از حوصله بحث ما خارج‌اند.

به هر کدام از حالات سه‌گانه ماضی، مضارع و امر افعال «باب» می‌گویند و آنها را به نام مصدرشان می‌خوانند؛ مثلاً می‌گویند: ماضی باب «تفعیل» (در افعال ثلاثی مزید)، یا مضارع باب «فعللة» (در افعال رباعی مجرد)، یا امر باب «تفعَّل» (در رباعی مزید). اما افعال ثلاثی مجرد از آن رو که مصادر آنها قیاسی نیست و صورتهای گوناگون دارد به نام ماضی و مضارع آنها خوانده می‌شوند نه به نام مصدر آنها؛ مثلاً در مورد «نَصَرَ» می‌گویند: در باب «فَعَلَ یَفْعُلُ» است، یا در مورد «سَمِعَ» می‌گویند: در باب «فَعِلَ یَفْعِلُ» است و وزن مصدر آنها را به عنوان باب ذکر نمی‌کنند؛ مثلاً نمی‌گویند: ماضی باب «فَعَلَ» برای فعل «نَصَرَ، یَنْصِرُ، نَصْرٌ».

افعال ثلاثی مجرد

به جدول زیر توجه کنید:

باب	ماضی	مضارع	امر	مصدر
۱	فَعَلَ: قَعَدَ	یَفْعَلُ: یَقْعُدُ	أَفْعَلْ: أَقْعِدْ	سماعی: قُعُودٌ
۲	فَعَلَ: جَلَسَ	یَفْعَلُ: یَجْلِسُ	افْعَلْ: اجْلِسْ	سماعی: جُلُوسٌ
۳	فَعَلَ: مَنَعَ	یَفْعَلُ: یَمْنَعُ	افْعَلْ: امْنَعْ	سماعی: مَنَعٌ
۴	فَعَلَ: شَرِبَ	یَفْعَلُ: یَشْرِبُ	افْعَلْ: اشْرَبْ	سماعی: شُرْبٌ
۵	فَعَلَ: حَسَبَ	یَفْعَلُ: یَحْسِبُ	افْعَلْ: احْسِبْ	سماعی: حِسَابٌ (حُسْبَان)
۶	فَعَلَ: عَظَّمَ	یَفْعَلُ: یَعْظُمُ	افْعَلْ: اعْظُمْ	سماعی: عِظَمٌ (عِظَامَةٌ)

توضیح

چنان که گفتیم از میان ۱۹ وزن اصلی افعال ماضی ۳ وزن مربوط به فعل ثلاثی مجرد است. این سه وزن عبارت‌اند از: «فَعَلَ، فَعِلَ و فَعُلَ». وزن اول یعنی «فَعَلَ» می‌تواند سه مضارع گوناگون (یَفْعَلُ، یَفْعِلُ و یَفْعُلُ)

داشته باشد که روی هم رفته سه باب به دست می آید: «فَعَلَ يَفْعُلُ»، «فَعَلَ يَفْعِلُ» و «فَعَلَ يَفْعَلُ». وزن دوم یعنی «فَعِلَ» دو مضارع متفاوت و دو باب دارد: «فَعِلَ يَفْعِلُ» و «فَعِلَ يَفْعَلُ» و بالاخره وزن سوم یک مضارع و یک باب دارد: «فَعِلَ يَفْعَلُ»؛ بنابراین فعل ثلاثی مجرد مجموعاً شش باب دارد.

شایان ذکر است که مصدر افعال ثلاثی مجرد سماعی است. با این همه دانشمندان علم صرف قواعدی وضع کرده اند که کم و بیش برای تشخیص مصادر ثلاثی مجرد به کار می آید و در مبحث بعدی از آنها سخن خواهیم گفت.

مصادر ثلاثی مجرد

هر کدام از افعال ثلاثی مجرد طبعاً مصدری دارند که شناخت آنها مهم است. این مصادر قیاسی نیستند، بلکه گاه اتفاق می افتد علی رغم آنکه وزن ماضی و مضارع چند فعل ثلاثی مجرد یکسان است، وزن مصدر آنها یکسان نیست. مثلاً وزن ماضی و مضارع افعال «ضَرَبَ، يَضْرِبُ» و «هَلَكَ، يَهْلِكُ» یکی است، اما مصدر فعل اول بر وزن «فَعِلَ» استعمال شده (ضَرَبَ) و مصدر فعل دوم بر وزن «فَعَالَ» به کار رفته است (هَلَكَ). اکنون سؤال اینجاست که آیا برای شناختن افعال ثلاثی مجرد باید مورد به مورد به فرهنگهای عربی مراجعه کرد یا راه دیگری نیز برای شناخت آنها وجود دارد؟

برای پی بردن به پاسخ این سؤال مهم به نمونه ها و توضیحات زیر توجه کنید:

(ب)

(الف)

۱- فَهُمَ الْمَسْأَلَةُ فَهَمَّا دَقِيقًا.

۱- صَاغَ الصَّائِغُ الْحُلِيَّ صِيَاغَةً جَمِيلَةً.

۲- خَضِرَ الزَّرْعُ خَضْرَةً.

۲- ﴿إِنَّا فَتَحْنَا لَكَ فَتْحًا مُبِينًا﴾^{۱۴۰}

۳- يَيْسَ النَّبَاتُ يَبُوسَةً.

۳- صَرَخَ صَرَخَ الْمُسْتَصْرِخِينَ.

۴- صَعِدَ أَحْمَدُ صُعُودًا.

۴- صَامَ الشَّهْرَ صَوْمًا (صِيَامًا).

۵- فَرِحَ الصَّبِيُّ فَرَحًا.

۵- نَفَرَ مِنْ طَرِيقِ الْحَقِّ نَفَارًا.

(ج)

۶- قَدْ جَالَ فِي أَمْرِهِ جَوْلَانًا.

۱- مَلَحَ ← مَلِيجَ ← مَلَّاحَةً

۷- رَعَفَ أَنْفُهُ رَعَافًا.

۲- سَهَّلَ ← سَهْلَ ← سَهْوَةً^{۱۴۱}

۸- رَحَلَتِ الرَّاحِلَةُ رَحِيلًا.

۹- خَضَعَ أَمَامَ الْأَمِيرِ خُضُوعًا.

۱۴۰. فتح / ۱؛ ترجمه: «ما تو را پیروزی بخشیدیم [چه] پیروزی درخشانی.»

۱۴۱. صَاغَ: شکل دادن، به قالب ریختن؛ حُلِيَّ: قطعه جواهر، زیورات؛ اِسْتَصْرَخَ: فریاد کمک برآوردن، یاری خواستن؛ نَفَرَ: فرار کردن، گریختن؛ نَفَرَ عَنْ (مَنْ): دوری کردن؛ جَالَ: گشتن، گردش کردن؛ رَعَفَ: خون دماغ شدن؛ رَحَلَ: کوچ کردن؛ الرَّاحِلَةُ: کاروان، ماده شتر رهوار؛ خَضَعَ، خَضَعَ لَ: تعظیم کردن، کرنش کردن؛ يَيْسَ: خشک شدن؛ صَعِدَ: بالا رفتن، صعود کردن، سیر صعودی داشتن؛ مَلَحَ: شور بودن، نمک آلود بودن (شدن).

توضیح

ماضی فعلهایی که در نمونه‌های دسته «الف» به کار رفته‌اند همگی بر وزن «فَعَلَ» هستند. در نمونه اول و دوم فعلهای «صَاغَ» و «فَتَحْنَا» متعدی‌اند. «صَاغَ» بر نوعی شغل و حرفه دلالت دارد و مصدر آن بر وزن «فَعَالَة» (صِیَاغَة) آمده است، اما «فَتَحَ» بیانگر شغل و حرفه نیست و مصدر آن بر وزن «فَعَلَ» (فَتَحَ) آمده است. فعلهای به کار رفته در نمونه‌های بعدی از همین دسته لازم‌اند. در نمونه سوم «صَرَخَ» بر فریاد زدن دلالت می‌کند و مصدر آن بر وزن «فُعَال» (صُرَاخ) است. در نمونه چهارم فعل «صَامَ» معتل العین است و مصدر آن بر وزن «فَعَلَ» (صَوَمًا) یا «فُعَال» (صِیَامًا) آمده است. در نمونه پنجم فعل «نَفَرَ» بر سرباز زدن و امتناع دلالت می‌کند و مصدر آن بر وزن «فُعَال» (نَفَار) است. در نمونه ششم فعل «جَالَ» بر نوعی انتقال و حرکت دلالت دارد و مصدر آن بر وزن «فُعَالان» (جَوْلَان) آمده است. در هفتمین نمونه فعل «رَعَفَ» بیانگر نوعی بیماری است و مصدر آن بر وزن «فُعَال» (رُعَاف) آمده است. در نمونه هشتم فعل «رَحَلَتْ» بر سیر و گردش دلالت می‌کند و مصدر آن بر وزن «فَعِيل» (رَحِيل) آمده است. و سرانجام در آخرین نمونه فعل «خَضَعَ» لازم است و بر هیچ‌کدام از معانی فوق دلالت ندارد و مصدر آن بر وزن «فُعُول» (خَضُوع) آمده است.

در مقابل، ماضی فعلهایی که در دسته «ب» به کار رفته‌اند بر وزن «فَعَلَ» هستند. در نمونه نخست «فَهِمَ» متعدی است و مصدر آن بر وزن «فَعَلَ» (فَهْم) آمده است. در نمونه دوم «خَضِرَ» بر نوعی رنگ دلالت دارد و مصدر آن بر وزن «فُعْلَة» (خَضَرَة) آمده است. در نمونه سوم «يَبَسَ» بیانگر حالت و معنایی ثابت است و مصدر آن بر وزن «فُعُولَة» (يَبُوسَة) آمده است. در نمونه چهارم «صَعَدَ» بر بالا رفتن و صعود دلالت دارد که آن را می‌توان با یکی از حواس درک کرد^{۱۴۲} و مصدر آن بر وزن «فُعُول» (صُعُود) آمده است. و در آخرین نمونه فعل «فَرَحَ» لازم است و بر هیچ‌یک از موارد بالا دلالت ندارد و مصدر آن بر وزن «فَعَلَ» (فَرَح) آمده است.

ماضی فعلهایی هم که در دسته «ج» به کار رفته‌اند بر وزن «فَعَلَ» هستند. در نمونه اول صفت مشبّه فعل «مَلَحَ» بر وزن «فَعِيل» (مَلِیح) است؛ بنابراین مصدر آن بر وزن «فَعَالَة» (مَلَاَحَة) آمده است و در نمونه دوم صفت مشبّه فعل «سَهَلَ» بر وزن «فَعَلَ» (سَهْل) است و مصدر آن بر وزن «فُعُولَة» (سُهُولَة) آمده است. وزن این مصادر در بیشتر موارد مشابه عیناً تکرار می‌شود و غالباً می‌تواند مبنای یافتن وزن مصدر نمونه‌های دیگر قرار گیرد؛ هرچند - چنان‌که گفتیم - به خاطر وجود استثنائات متعدد اساساً نمی‌توان مصادر اوزان ثلاثی مجرد را قیاسی دانست.

قاعده

هرچند وزن مصدر ثلاثی مجرد سماعی است، اما قواعدی وجود دارد که با توجه به آنها می‌توان وزن مصدر برخی از افعال ثلاثی مجرد را بدون مراجعه به فرهنگهای عربی حدس زد و تا حدود زیادی آنها را تشخیص داد. مهم‌ترین این قواعد عبارت‌اند از:

۱۴۲. به این گونه افعال افعال علاجیه می‌گویند. افعال علاجیه افعالی هستند که تأثیر حسّی و خارجی و آشکار دارند؛ مانند: «فَتَحْتُ الْبَابَ»؛ زیرا باز شدن در را می‌توان دید. این افعال در برابر افعال باطنی، (افعالی که به باطن تعلّق دارند و اثر خارجی ندارند) قرار می‌گیرند؛ مانند: «عَلِمَ» و «فَهِمَ».

الف) وزن «فَعَلَ»

- ۱- اگر فعلی متعدی باشد و بر شغل و حرفه دلالت کند، مصدر آن اغلب بر وزن «فَعَالَةٌ» می‌آید؛ مانند: زَرَعَ (زِرَاعَةً)، تَجَرَ (تِجَارَةً)؛
- ۲- اگر فعل متعدی بر شغل و حرفه دلالت نکند، مصدر آن اغلب بر وزن «فَعَلَ» می‌آید؛ مانند: فَتَحَ (فَتْحًا)، أَخَذَ (أَخْذًا)، ضَرَبَ (ضَرْبًا)؛
- ۳- اگر فعلی لازم باشد و بر نوعی اظهار صدا و بانگ زدن دلالت کند، مصدر آن اغلب بر وزن «فُعَالٌ» یا «فَعِيلٌ» می‌آید؛ مانند: صَرَخَ (صُرَاخًا) (فریاد زدن)، عَوَى (عُوَاءً) (زوزه کشیدن سگ و گرگ) و صَهَلَ (صَهِيلًا) (شیپه کشیدن)؛
- ۴- اگر فعل لازم معتل العین باشد، مصدر آن اغلب بر وزن «فَعَلَ» یا «فُعَالٌ» می‌آید؛ مانند: نَامَ (نَوْمًا) و قَامَ (قِيَامًا)؛
- ۵- اگر فعل لازم بر امتناع و سرباز زدن دلالت کند، مصدر آن اغلب بر وزن «فِعَالٌ» می‌آید؛ مانند: أَبَى (إِبَاءً) (رد کردن و سر باز زدن) و جَمَحَ (جِمَاحًا) (سرکشی کردن)؛
- ۶- اگر فعل لازم بر جنبش و حرکت دلالت کند، مصدر آن اغلب بر وزن «فَعَّلَانٌ» می‌آید؛ مانند: جَالَ (جَوْلَانًا)، غَلَى (غَلْيَانًا) (جوشیدن، غلغل زدن) و طَوَفَ (طَوَفَانًا)؛
- ۷- اگر فعل لازم بر نوعی بیماری دلالت کند، مصدر آن اغلب بر وزن «فُعَالٌ» می‌آید؛ مانند: رَعَفَ (رُعَافًا) (خون دماغ شدن) و سَعَلَ (سُعَالًا) (سرفه کردن)؛
- ۸- اگر فعل لازم بر سیر و گردش دلالت کند، مصدر آن اغلب بر وزن «فَعِيلٌ» می‌آید؛ مانند: دَمَلَ (دَمِيلًا) (شتابان سیر کردن)؛
- ۹- اگر فعل لازم بر هیچ یک از موارد بالا دلالت نکند، مصدر آن اغلب بر وزن «فُعُولٌ» می‌آید؛ مانند: رَكَحَ (رُكُوعًا).

ب) وزن «فَعِلَ»

- ۱- اگر فعل ثلاثی مجردی که ماضی آن بر وزن «فَعِلَ» است متعدی باشد، مصدر آن اغلب بر وزن «فَعَلَ» می‌آید؛ مانند: فَهِمَ (فَهْمًا)؛
- ۲- اگر فعلی مفهوماً بر رنگ دلالت کند مصدر آن اغلب بر وزن «فُعِلَّةٌ» می‌آید؛ مانند: سَمِرَ (سُمُرَةً) (گندم‌گون بودن)؛
- ۳- اگر فعل بر حالت و معنای ثابتی دلالت کند، مصدر آن اغلب بر وزن «فُعُولَةٌ» می‌آید؛ مانند: يَبِسَ (يَبُوسَةً) (خشک بودن)؛
- ۴- اگر فعل از افعال علاجیه باشد، یعنی بتوان با حسّ آن را درک کرد، مصدر آن اغلب بر وزن «فُعُولٌ» می‌آید؛ مانند: قَدِمَ (قُدُومًا) (آمدن) و لَصِقَ (لُصُوقًا) (چسبیدن)؛
- ۵- اگر فعل لازم بر هیچ یک از موارد بالا دلالت نکند، مصدر آن اغلب بر وزن «فَعَلَ» می‌آید؛ مانند: تَعَبَ (تَعَبًا) (خسته بودن) و أَسِفَ (أَسْفًا) (افسوس خوردن).

ج) وزن «فَعْلَ»

در این وزن ملاک یافتن وزن مصدر وزن صفت مشبّه فعل است؛ یعنی:

- ۱- اگر صفت مشبّه آن بر وزن «فَعِيلَ» باشد، مصدر آن اغلب بر وزن «فَعَالَة» می‌آید؛ مانند: ظَرُفٌ ← ظَرِيف (ظَرَّافَة) و شَجَعٌ ← شَجِيع (شَجَاعَة)؛
- ۲- اگر صفت مشبّه آن بر وزن «فَعْلَ» باشد، مصدر آن اغلب بر وزن «فُعُولَة» می‌آید؛ مانند: عَذَبَ ← عَذْب (عُدُوبَة) (شیرین و گوارا بودن یا شدن) و صَعَبَ ← صَعْب (صُعُوبَة).

برای مطالعه بیشتر

کاربرد ابواب ثلاثی مجرد

دانشمندان صرفی در تلاش خود برای نظام‌مند نشان دادن کاربردهای زبانی مشابه در عربی با ملاحظه برخی مشترکات موجود در افعال و ابواب ثلاثی مجرد قواعدی استنتاج کرده‌اند که نشان می‌دهد چه فعل‌هایی با چه خصوصیت‌هایی بیشتر در کدام یک از ابواب ثلاثی مجرد به کار می‌روند.

این قواعد هر چند نمی‌تواند همه موارد مشابه را چنان توصیف کند که در این میان هیچ استثنایی باقی نماند، اما توجه به آنها برای شناخت برخی پیچ و خمهای دستور زبان عربی سودمند است و عربی‌آموزان را در فهمیدن وزن مضارع بسیاری از افعال و معانی اختصاصی برخی از ابواب ثلاثی مجرد یاری می‌دهد. برای درک موضوعات این بخش به نمونه‌ها و توضیحات زیر توجه کنید:

(ب)

(الف)

۱- عَلِمَ، يَعْلَمُ	۱- نَصَرَ، يَنْصُرُ
۲- حَسِبَ، يَحْسِبُ (يَحْسَبُ)	خَصِمَ، يَخْصِمُ
وَرِثَ، يَرِثُ	قَعَدَ، يَقْعُدُ
حَزَنَ، سَقِمَ، عَطِشَ، عَرَجَ	۲- وَثَبَ، يَثِبُ
(ج)	شَابَ، يَشِيبُ
۱- حَسَنَ، يَحْسُنُ	قَضَى، يَقْضِي
۲- كَرَّمَ، يَكْرُمُ	فَرَّ، يَفِرُّ
	۳- فَتَحَ، يَفْتَحُ
	سَأَلَ، يَسْأَلُ
	وَضَعَ، يَضَعُ

توضیح

فعل‌هایی که در نمونه‌های بالا به کار رفته‌اند همگی ثلاثی مجردند. افعال ماضی دسته «الف» بر وزن «فَعْلَ» هستند. در نمونه نخست از نمونه‌های این دسته فعل «نَصَرَ» صحیح و سالم است. «خَصِمَ» نیز فعلی است که در معنای مفاخره و برتری‌جویی به کار می‌رود؛ مثلاً می‌گوییم: «خَاصَمَنِي فَخَصَمْتُهُ»؛ یعنی «با من

نزاع کرد پس او را شکست دادم». در این باب، یعنی «فَعَلَ، يَفْعُلُ»، بسیاری از فعلهای صحیح، معتل، مهموز و مضاعف به کار می‌روند، اما افعالی که در معنای مفاخره و برتری‌جویی به کار می‌روند به این باب اختصاص دارند. در نمونه دوم فعلهای ماضی به کار رفته، یعنی «وَتَبَّ، شَابَ، قَضَى و فَرَّ»^{۱۴۳} به ترتیب مثال، اجوف، ناقص و مضاعف هستند و لام الفعل آنها در «مثال»، و عین الفعل در «ناقص»، از حروف حلقی^{۱۴۴} نیست و مضارع آنها بر وزن «يَفْعُلُ» آمده است. در مقابل، مضارع افعال «فَتَحَ، سَأَلَ و وَضَعَ» در نمونه سوم بر وزن «يَفْعُلُ» آمده است. شایان توجه است که لام الفعل در افعال «فَتَحَ» و «وَضَعَ» و عین الفعل در فعل «سَأَلَ» از حروف حلقی است، بنابراین می‌توان گفت: باب «فَعَلَ يَفْعُلُ» اغلب در افعالی می‌آید که لام الفعل یا عین الفعل آنها حرف حلقی باشد.

افعال ماضی به کار رفته در دسته «ب» بر وزن «فَعَلَ» هستند و مضارع آنها اغلب بر وزن «يَفْعُلُ» (عَلِمَ يَعْلَمُ) و به ندرت بر وزن «يَفْعُلُ» (حَسِبَ يَحْسِبُ) می‌آید. افعالی همچون «حَزَنَ، سَقِمَ، عَطِشَ و عَرَجَ»^{۱۴۵} که به ترتیب بر حزن و اندوه، بیماری، خالی شدن و عیوب ظاهری دلالت می‌کنند در این باب فراوان به کار رفته‌اند.

فعلهای ماضی به کار رفته در دسته «ج» بر وزن «فَعَلَ» هستند. مضارع فعلهایی که ماضی آنها بر وزن «فَعَلَ» آمده است صرفاً بر وزن «يَفْعُلُ» می‌آید. در نمونه اول فعل «حَسَنَ» (نیکو و پسندیده شد) و در نمونه دوم فعل «كُرِمَ» (ارجمند و بزرگوار شد) هر دو معنایی مرتبط با طبع آدمی دارند. با توجه به این دو نمونه می‌توان گفت: اساساً افعالی که بر غرایز و طبایع دلالت می‌کنند در این باب به کار می‌روند و از نظر معنایی لازم‌اند و نیازمند ثبات و دوام هستند.

قاعده

از میان سه باب مربوط به وزن «فَعَلَ» بیشترین کاربرد متعلق به باب «فَعَلَ، يَفْعُلُ» است. افعالی که در مقام مفاخره و برتری‌جویی به کار می‌روند به این باب اختصاص دارند. باب «فَعَلَ، يَفْعُلُ» در افعال مثال، اجوف، ناقص و مضاعف به کار می‌رود؛ مشروط به آنکه لام الفعل آنها در «مثال» و عین الفعل آنها در «ناقص» از حروف حلقی نباشد. عکس این قضیه نیز در مورد باب «فَعَلَ، يَفْعُلُ» صادق است؛ یعنی باب «فَعَلَ، يَفْعُلُ» اغلب در افعالی می‌آید که لام الفعل یا عین الفعل آنها از حروف حلقی است.

وزن «فَعَلَ، يَفْعُلُ یا يَفْعُلُ» بیشتر برای افعالی به کار می‌رود که بر حزن و بیماری و ضد آنها (حَزَنَ، فَرِحَ و سَقِمَ)، پر و خالی شدن (شَبِعَ و عَطِشَ) و رنگها، عیوب و زینت (سَوَدَ، عَرَجَ و دَعَجَ)^{۱۴۶} دلالت دارند.

همچنین باب «فَعَلَ، يَفْعُلُ» به افعالی اختصاص دارد که بر غرایز و طبایع دلالت می‌کنند. فعلهایی که در این باب به کار می‌روند از نظر معنایی لازم‌اند و نیازمند ثبات و دوام هستند.

۱۴۳. وَتَبَّ: پربیدن، جهیدن، جستن؛ شَابَ: مو سفید شدن، پیر شدن، پا به سن گذاشتن؛ فَرَّ: فرار کردن، گریختن.

۱۴۴. حروف حلقی عبارتند از: «أ ح خ ع ه».

۱۴۵. حَزَنَ: اندوهگین شدن؛ سَقِمَ: بیمار شدن؛ عَرَجَ: لنگ بودن.

۱۴۶. دَعَجَ: سیاه‌چشم شدن، سیاه و درشت‌چشم شدن.

جلسه هفدهم

افعال ثلاثی مزید (۱) باب «إفعال» و «تفعیل»

- اهداف درس ۱۰۲
- درآمد ۱۰۲
- افعال ثلاثی مزید ۱۰۲
- ۱- باب إفعال (مصادر و معانی) ۱۰۳
- ۲- باب تفعیل (مصادر و معانی) ۱۰۶

اهداف درس

آشنایی با:

✓ اوزان ماضی، مضارع و مصدر اوزان مشهور ثلاثی مزید؛

✓ مصادر و معانی باب «إفعال»؛

✓ مصادر و معانی باب «تفعیل».

درآمد

در درس گذشته با مسائل مربوط به افعال ثلاثی مجرد آشنا شدیم. اکنون در ادامه مباحث پیشین، ابتدا به اجمال با اوزان ماضی، مضارع و مصدر ابواب ثلاثی مزید آشنا می‌شویم و آن‌گاه با تفصیل بیشتر با مصادر و معانی دو باب «إفعال» و «تفعیل» که از پرکاربردترین اوزان ثلاثی مزید به شمار می‌روند آشنا خواهیم شد. در آغاز به جدول و توضیحات زیر توجه کنید:

افعال ثلاثی مزید

به جدول زیر توجه کنید:

	ماضی	مضارع	مصدر
۱	أَفْعَلْ: أَكْرَمَ	يُفْعِلُ: يَكْرِمُ	إِفْعَالٌ: إِكْرَامٌ
۲	فَعْلٌ: هَدَدَ	يَفْعُلُ: يَهْدِدُ	تَفْعِيلٌ: تَهْدِيدٌ
۳	فَاعِلٌ: فَاخَرَ	يُفَاعِلُ: يُفَاخِرُ	مُفَاعَلَةٌ: مَفَاخِرَةٌ
۴	انْفَعَلَ: انْصَرَفَ	يَنْفَعِلُ: يَنْصَرِفُ	انْفِعَالٌ: انْصِرَافٌ
۵	اِفْتَعَلَ: ارْتَفَعَ	يِفْتَعِلُ: يَرْتَفِعُ	اِفْتِعَالٌ: ارْتِفَاعٌ
۶	تَفَعَّلَ: تَشَرَّفَ	يَتَفَعَّلُ: يَتَشَرَّفُ	تَفَعُّلٌ: تَشَرُّفٌ
۷	تَفَاعَلَ: تَصَاعَدَ	يَتَفَاعَلُ: يَتَصَاعَدُ	تَفَاعُلٌ: تَصَاعُدٌ
۸	اِفْعَلَّ: أَحْمَرَ	يَفْعُلُ: يَحْمَرُ	اِفْعِلَالٌ: إِحْمِرَارٌ
۹	اسْتَفْعَلَ: اسْتَفْهَمَ	يَسْتَفْعِلُ: يَسْتَفْهَمُ	اسْتِفْعَالٌ: اسْتِفْهَامٌ
۱۰	اِفْعَوَعَلَ: اِحْدَوَدَبَ	يَفْعَوَعِلُ: يَحْدَوِدُبُ	اِفْعِيعَالٌ: اِحْدِيدَابٌ
۱۱	اِفْعَالَ: أَحْمَارٌ	يَفْعَالُ: يَحْمَارُ	اِفْعِيلَالٌ: إِحْمِيرَارٌ
۱۲	اِفْعَوَّلَ: اِجْلَوَدَ	يَفْعَوِّلُ: يَجْلُوْدُ	اِفْعَوَّلَالٌ: اِجْلَوَاذٌ

توضیح

جدول بالا افعال و ابواب مشهور ثلاثی مزید را نشان می‌دهد. فعل ثلاثی مزید از ثلاثی مجرد گرفته می‌شود؛ یعنی صیغه اول ماضی معلوم ثلاثی مزید را از صیغه اول ماضی معلوم ثلاثی مجرد به دست

می‌آوریم. دیگر افعال ثلاثی مزید، یعنی مضارع و امر، از فعل ماضی به دست می‌آید؛^{۱۴۷} بنابراین می‌توان گفت: فعل ثلاثی مزید فعلی است که صیغه اول ماضی معلوم آن سه حرف اصلی دارد و مشتمل بر یک یا چند حرف زائد است.

ابواب مشهور ثلاثی مزید، بر اساس تعداد حروف زائد موجود در هر کدام، به سه دسته تقسیم می‌شوند. دسته نخست یک حرف زائد دارند که عبارت‌اند از: ۱- أَفْعَلْ (أ) ۲- فَعَلَ (ع) ۳- فَاعَلَ (ا)؛ دسته دوم دو حرف زائد دارند که عبارت‌اند از: ۱- انْفَعَلَ (ا، ن) ۲- افْتَعَلَ (ا، ت) ۳- تَفَعَلَ (ت، ع) ۴- تَفَاعَلَ (ت، ا) ۵- اَفْعَلَّ (ا، ل)؛ و دسته سوم سه حرف زائد دارند که عبارت‌اند از: ۱- اسْتَفْعَلَ (ا، س، ت) ۲- اَفْعَوَعَ (ا، و، ع) ۳- اَفْعَلَّ (ا، ل) ۴- اَفْعَوَّلَ (ا، و، و).

برای ساختن مضارع ابواب ثلاثی مزید باید به روش خاصی عمل کرد:

۱- اگر در اول ماضی آن همزه زائد قرار داشته باشد، همزه را حذف و حرف ماقبل آخر آن را مکسور می‌کنیم و سپس حرف مضارعت را به ابتدای آن ملحق می‌کنیم؛ مانند: «أَكْرَمَ ← كَرَمَ ← يُكْرِمُ» و «انْطَلَقَ ← نَطَلَقَ ← يَنْطَلِقُ».

۲- اگر در اول ماضی آن تایی زائده قرار داشته باشد، صرفاً حرف مضارعت را به ابتدای آن ملحق می‌کنیم؛ مانند: «تَكَلَّمَ ← يَتَكَلَّمُ» و «تَقَابَلَ ← يَتَقَابَلُ».

۳- اگر در اول ماضی آن همزه یا تایی زائده قرار نداشته باشد، ماقبل آخر آن را مکسور و حرف مضارعت را به ابتدای آن می‌افزاییم؛ مانند: «عَظَّمَ ← عَظَمَ ← يُعَظِّمُ».

۱- باب افعال (مصادر و معانی)

به نمونه‌های زیر توجه کنید:

(الف)

- ۱- أَكْرَمَ، يُكْرِمُ ← إِكْرَامٌ
۲- أَثَارَ، يُثِيرُ ← إِثَارَةٌ
۳- أَقَامَ، يُقِيمُ ← إِقَامَةٌ (إقام)
۴- أَعْطَى، يُعْطِي ← إِعْطَاءٌ

(ب)

- ۱- ضَحِكَ وَ بَكَى ← أَضْحَكُنِي وَ أَبْكَانِي.
۲- لَيْسَ زَيْدٌ ثَوْبًا ← أَلْبَسْتُ زَيْدًا ثَوْبًا.
۳- رَأَيْتُ مُحَمَّدًا عَلِيًّا ← أَرَيْتُ مُحَمَّدًا عَلِيًّا ذَاهِبًا.

(ج)

- ۱- «فَأَخْرَجَنِي إِلَى الْجَبَانِ فَلَمَّا أَصْحَرَ تَنَفَّسَ الصُّعْدَاءُ»^{۱۴۸}
۷- كَبَّ زَيْدٌ الْإِنَاءَ فَأَكْبَّ.

۱۴۷. گفتنی است که نمی‌توان از هر فعل مجردی، فعل مزید هم ساخت، بلکه هر کدام از این افعال و ابواب سماعی است و باید کاربرد آن را در لغت عرب مد نظر داشت؛ مثلاً افعال «خَلَا» و «بَسَّسَ» مزید ندارند. از این گذشته چنین نیست که از هر فعل مزیدی مجرد هم به کار رود؛ مانند افعال «اجْلَوْذَ وَ زَعَّ وَ تَاهَبَّ» که مجرد آنها به کار نمی‌رود.

۱۴۸. نهج البلاغه، خطبه ۱۴۷؛ ترجمه: «و مرا به بیابان برد، چون به صحرا رسید آهی دراز کشید.»

- ۲- ﴿ثُمَّ أَمَاتَهُ فَأَقْبَرَهُ﴾^{۱۴۹}
 ۳- أَعْظَمْتُ اللَّهَ.
 ۴- أَبَاعَ زَيْدٌ كِتَابَهُ.
 ۵- أَعْجَمْتُ الْكِتَابَ.
 ۶- أَقْطَفَ الثَّمَرُ.
 ۸- أَحَلَبَتِ الْبَيْتُ أَبَاهُ.
 ۹- أَخَمَسَ عَدَدُ الْمَجْرُوحِينَ.
 ۱۰- أَشَجَرَتِ الْغَابَةُ.
 ۱۱- نَشَطْتُ الْحَبْلَ ← أَنْشَطْتُ الْحَبْلَ.
 ۱۲- ﴿قَدْ أَفْلَحَ مَنْ تَزَكَّى﴾^{۱۵۰}

توضیح

نمونه‌های دسته «الف» حالات گوناگون مصدر را در وزن «أَفْعَلَ» نشان می‌دهند. مصدر این وزن در فعلهای صحیح «إِفْعَال» (إِكْرَام) است، ولی برای به دست آوردن مصدر باب «إِفْعَال» در فعلهای معتل العین (اجوف) حرف عله را حذف می‌کنیم و به جای آن تایی مدوره‌ای (ة) به آخر آن می‌افزاییم: (إِثَارَة)؛ در عین حال گاه پس از حذف حرف عله در مصدر، تایی مدوره به آخر آن افزوده نمی‌شود؛ مانند: «إِقَامَة» و «إِقَام» که هر دو صحیح‌اند و در اصل «إِقَوَام» بوده‌اند و سرانجام برای به دست آوردن مصدر باب «إِفْعَال» از ریشه معتل اللام صرفاً حرف عله را به همزه تبدیل می‌کنیم؛ چون قاعده فراگیری در صرف عربی هست که بر طبق آن حرف عله‌ای که پس از الف زائده (غیر اصلی) قرار گیرد به همزه قلب می‌شود؛ مانند: «إِعْطَاء» که در اصل «اعطای» بوده است.

نمونه‌های دسته «ب» بیانگر معنای غالب باب «إِفْعَال»، یعنی تعدیه (متعدی کردن) هستند. در نمونه نخست فعلهای لازم «ضَحَكَ» و «بَكَى» با رفتن به باب «إِفْعَال» یک مفعول گرفته‌اند. در نمونه بعدی فعل متعدی یک مفعولی «لَيْسَ» با رفتن به این باب دو مفعولی شده است؛ و بالاخره در آخرین نمونه فعل دو مفعولی «رَأَيْتُ» با رفتن به این باب سه مفعولی شده است^{۱۵۱} و بر این اساس معنای جمله‌ای که فعل «رَأَيْتُ» در آن به کار رفته چنین است: «به محمد نشان دادم که علی دارد می‌رود».

فعلهایی که در دسته «ج» زیر آنها خط کشیده شده همه در باب «إِفْعَال» هستند، ولی در معانی دیگری غیر از معنای غالب و رایج این باب به کار رفته‌اند. در نمونه اول فعل «أَصْحَرَ» بر ورود به مکان (صحرا) دلالت دارد. در دومین نمونه «أَقْبَرَهُ» یعنی او را مدفون و صاحب قبر کرد. در نمونه سوم «أَعْظَمْتُ» یعنی (خدا را) بزرگ یافتم. در نمونه چهارم «أَبَاعَ» بر عرضه کردن و در معرض فروش قرار دادن دلالت دارد. در نمونه پنجم «أَعْجَمْتُ» یعنی ابهام و گنگی را برطرف کردم.^{۱۵۲} در نمونه ششم «أَقْطَفَ» یعنی زمان چیدن فرا رسید. در نمونه هفتم «أَكْبَّ» دال بر مطاوعه (اثربذیری) است و معنای جمله چنین است: «کاسه را واژگون کردم، پس [اثر پذیرفت و] واژگون شد». در نمونه هشتم «أَحَلَبَتُ» یعنی در دوشیدن شیر کمک کرد. در نمونه نهم «أَخَمَسَ» یعنی به عدد پنج رسید. در نمونه دهم «أَشَجَرَتُ» یعنی درختان آنجا زیاد شد. در نمونه یازدهم فعل «أَنْشَطْتُ» (باز کردم) در واقع در ضد معنای ثلاثی مجرد ریشه خود (نَشَطْتُ: گره زدم) به کار رفته است و

۱۴۹. عبس / ۲۱؛ ترجمه: «آن‌گاه به مرگش رسانید و در قبرش نهاد.»

۱۵۰. اعلی / ۱۴؛ ترجمه: «رستگار آن کس که خود را پاک گردانید.»

۱۵۱. فعل متعدی به سه مفعول تنها در دو فعل «رَأَى» و «عَلِمَ» به کار رفته است.

۱۵۲. إعجام: نقطه‌دار کردن نوشتار.

سرانجام «أُفْلِحَ» در معنای ثلاثی مجرد خود، یعنی «فَلَحَ»، استعمال شده و مثل آن در معنای «رستگار شد» به کار رفته است.

قاعده

مصدر وزن «أَفْعَلَ» سه حالت دارد:

- ۱- در فعلهای صحیح دقیقاً بر وزن «إِفْعَال» می‌آید؛ مانند: «أَعْظَمَ» که مصدر آن «إِعْظَام» است.
 - ۲- در فعلهای معتل العین بر وزن «إِفَالَة» است؛ مانند: «أَعَانَ» که مصدر آن «إِعَانَة» است. البته گاه تایی مدوره آخر آن حذف می‌شود؛ مانند: «أَقَامَ» که مصدر آن «إِقَامَة» است و به صورت «إِقَام»، یعنی بدون تایی مدوره، نیز به کار رفته است.
 - ۳- در افعال معتل اللام به صورت «إِفْعَاء» ظاهر می‌شود؛ مانند: «أَجَرَى» که مصدر آن «إِجْرَاء» است.
- باب «إِفْعَال» معانی گوناگونی دارد:

۱- اصلی‌ترین معنای این باب، تعدیه است؛ مانند: «خَرَجَ سَعِيدٌ» که چون آن را به باب «إِفْعَال» ببریم می‌گوییم: «أَخْرَجْتُ سَعِيداً». افعال یک مفعولی وقتی به این باب می‌روند غالباً دو مفعولی می‌شوند؛ مانند فعل «فَهِمْتُ» در عبارت «فَهِمْتُ الْمَسْأَلَةَ» که با رفتن به باب «إِفْعَال» دو مفعولی می‌شود: «أَفْهَمَنِي الْمَسْأَلَةَ». به همین ترتیب افعال دو مفعولی هرگاه به باب «إِفْعَال» بروند سه مفعول می‌گیرند؛ مانند فعل دو مفعولی «رَأَى» که در آیه مبارک «كَذَلِكَ يُرِيهِمُ اللَّهُ أَعْمَالَهُمْ حَسَرَاتٍ عَلَيْهِمْ» به باب «إِفْعَال» رفته و سه مفعول گرفته است. مفعول اول آن ضمیر متصل «هُمْ»، مفعول دوم آن واژه «أَعْمَال» و مفعول سوم آن واژه «حَسَرَات» است. با این همه تمام فعلهایی که در باب «إِفْعَال» استعمال شده‌اند متعدی نیستند، بلکه موارد متعددی از آنها لازم‌اند و هیچ مفعولی نگرفته‌اند.

۲- یکی دیگر از معانی باب «إِفْعَال» داخل شدن در مکان یا زمان است؛ مانند: «أَصْبَحَ» که به معنای ورود در «صبح» است.

۳- صبرورت (شدن) نیز یکی دیگر از معانی باب «إِفْعَال» است؛ مانند «قَفَر» که به معنای بیابان است و وقتی به این باب می‌رود به معنای «بیابان شدن» استعمال می‌شود؛ مانند: «أَقْفَرَ الْبَلَدُ»، یعنی «شهر ویران شد و به بیابان بدل گردید».

سایر معانی باب «إِفْعَال» عبارت‌اند از:

- ۴- مفعول را دارای صفتی یافتن؛ مانند: «أَكْبَرْتُهُ» (او را بزرگ یافتیم).
- ۵- عرضه کردن؛ مانند: «أَبَاعَ سِلْعَتَهُ» (کالایش را در معرض فروش گذاشت).
- ۶- سلب و زدودن؛ مانند: «أَشْكَيْتُ حَمِيداً» (شکایت حمید را برطرف کردم).
- ۷- فرا رسیدن وقت چیزی؛ مانند: «أَحْصَدَ الزَّرْعُ» (زمان دروی کشت فرا رسید).
- ۸- مطاوعه (اثربرداری)؛ مانند: «نَادَيْتُهُ فَأَقْبَلَ» (صدایش کردم، پس آمد).
- ۹- کمک کردن به مفعول فعل در مبدأ اشتقاق آن؛ مانند: «أَحْفَرْتُ النَّهْرَ» (در کندن نهر یاریش کردم).

- ۱۰- رسیدن به عددی خاص؛ مانند: «أَوْمَاتِ الدَّرَاهِمُ» (از ریشه «مائه») (درهما به صد عدد بالغ شد).
- ۱۱- دلالت بر کثرت؛ مانند: «أَسَدَ الْغَابَةِ» (شیر جنگل زیاد شد).
- ۱۲- ضدّ معنای ثلاثی مجرد؛ مانند: «إِنْفَاق» (شکاف را پر کردن)؛ چون «نَفَقَ» به معنای ایجاد شکاف است و کمک مالی به مستمندان می‌تواند به پر شدن شکاف اقتصادی میان آنان و دیگران کمک کند.
- ۱۳- معنای ثلاثی مجرد؛ مانند: «قَالَ أَوْ أَقَالَ الْبَيْعَ» (معامله را برهم زد) که فعلهای «قال» و «أقال» هر دو به یک معنا استعمال شده‌اند.

۲- باب تفعیل (مصادر و معانی)

به نمونه‌های زیر توجه کنید:

(الف)

- | | |
|--|---|
| ۱- سَلَّمَ، يُسَلِّمُ ← تَسْلِيمٌ وَ سَلَامٌ | ۵- كَلَّمَ، يُكَلِّمُ ← تَكْلِيمٌ وَ كِلَامٌ. |
| ۲- كَذَّبَ، يُكَذِّبُ ← تَكْذِيبٌ وَ كِذَابٌ. | ۶- جَرَّبَ، يُجَرِّبُ ← تَجْرِيبٌ وَ تَجْرِيبَةٌ. |
| ۳- كَرَّرَ، يُكْرِّرُ ← تَكْرِيرٌ وَ تَكَرُّارٌ. | ۷- جَزَأَ، يُجْزِئُ ← تَجْزِئَةٌ. |
| ۴- بَيَّنَّ، يَبَيِّنُ ← تَبْيِينٌ وَ تَبْيَانٌ | ۸- وَصَّى، يُوصِّي ← تَوْصِيَةٌ. |

(ب)

- | | |
|--|-----------------------|
| ۱- فَرِحَ أَحْمَدُ ← فَرَحٌ أَحْمَدُ عَلِيًّا. | ۲- طَوَّفَ مُحَمَّدٌ. |
| عَلِمَ الْخَبَرَ ← عِلْمُهُ الْخَبَرُ. | مَوْتَتِ الْإِبْلِ. |
| غَلَقْتُ الْأَبْوَابَ. | |

(ج)

- | | |
|---|---|
| ۱- «كَمْ مَرَضَتْ بِيَدَيْكَ؟» ^{۱۵۳} | ۷- قَوَّسَ الشَّيْخُ. |
| ۲- عَدَلْتُ أَحْمَدَ. | ۸- شَرَّقَ حِينًا وَغَرَبَ آخَرَ. |
| ۳- ﴿إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْقُرْآنَ تَنْزِيلًا﴾ ^{۱۵۴} | ۹- ﴿سَبِّحْ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ﴾ ^{۱۵۵} |
| ۴- بَعْضُ أَفْرَطُوا وَبَعْضُ فَرَطُوا. | ۱۰- شَفَعْتُ فَاطِمَةَ فِي سَعَادَ. |
| ۵- زَيْلَ الْعَدُوِّ بَيْنَ الْقَوْمِ. | ۱۱- ﴿إِنَّهُ فَكَّرَ وَ قَدَّرَ﴾ ^{۱۵۶} |
| ۶- خَيَّمَ الْجَيْشُ لِاسْتِعَادَةِ الْقُوَّةِ. | |

۱۵۳. نهج البلاغه، حکمت ۱۳۱؛ ترجمه: «چند نفر را با دستان خود درمان کرده‌ای؟»

۱۵۴. انسان/ ۲۳؛ ترجمه: «در حقیقت ما قرآن را بر تو به تدریج فرو فرستادیم.»

۱۵۵. حدید/ ۱؛ ترجمه: «آنچه در آسمانها و زمین است خدا را به پاکی می‌ستایند.»

۱۵۶. مدثر/ ۱۸؛ ترجمه: «آری [آن دشمن حق] اندیشید و سنجید.»

توضیح

قبلاً گفتیم که مصدر باب «فَعَلَ، يُفَعِّلُ» همیشه یکسان نیست و حالت‌های گوناگونی دارد. نمونه‌های دسته «الف» حالات گوناگون مصدر این وزن را نشان می‌دهند. علاوه بر «تَفْعِيل» (تَسْلِيم) که مشهورترین وزن مصدر این باب است وزنهای «فَعَال (سَلَام)، فَعَال (كِذَاب)، تَفْعَال (تَكَرَّر)، تَفْعَال (تَبَيَّن)، فَعَال (كَلَام) و تَفْعَلَة (تَجَرِبَة)» سایر وزنهای مصدر باب «فَعَلَ، يُفَعِّلُ» هستند. در میان این وزن‌ها مصدر مهموز اللام و معتل اللام اغلب بر وزن «تَفْعَلَة» می‌آید؛ مانند: «تَجَزَّيْتَهُ وَ تَوَصَّيْتَهُ».

نمونه‌های دسته «ب» گویای دو معنای غالب باب «تَفْعِيل»، یعنی تعدیه و مبالغه، هستند. در دو نمونه شماره یک فعل لازم «فَرَحَ» به باب تفعیل رفته و یک مفعول گرفته است و فعل یک مفعولی «عَلِمَ» به این باب رفته و دو مفعولی شده است. در نمونه‌های شماره دو افعال به کار رفته بر تکثیر و مبالغه دلالت دارند. تکثیر یا در خود فعل است؛ مانند: «طَوَّفَ» (بسیار طواف کرد) یا در فاعل؛ مانند: «مَوَّتَتِ الْآبَالُ» (شتران زیادی مردند) یا در مفعول؛ مانند: «غَلَقْتُ الْأَبْوَابَ» (همه درها را بستم).

فعل‌هایی که در دسته «ج» زیر آنها خط کشیده شده است معانی دیگر باب «تَفْعِيل» را نشان می‌دهند. در نمونه نخست فعل «مَرَضْتُ» معنای سلبی دارد؛ یعنی بیانگر سلب معنایی است که ریشه فعل بر آن دلالت دارد و مفهوم جمله چنین است: «بیماری چند نفر را برطرف کردی؟». در نمونه دوم «عَدَلْتُ أَحْمَدَ» یعنی احمد را عادل معرفی کردم. در نمونه سوم «نَزَلَ» یعنی به تدریج فرو فرستاد. در نمونه چهارم «فَرَطُوا» (کوتهای کردند) بر معنایی مخالف با معنای همین ریشه در باب «إِفْعَال» دلالت می‌کند؛ زیرا «أَفْرَطُوا» یعنی زیاده‌روی کردند. در نمونه پنجم فعل «زَيَّلَ» به معنای ثلاثی مجرد آن (زال) به کار رفته و به همان معنا (جدایی انداخت) است. در نمونه ششم فعل «خَيَّمَ» از واژه «خَيْمَة» (خیمه زد) مشتق شده است. «قَوَّسَ» (همچون قوس خم شد) در نمونه هفتم در بر دارنده مفهوم تشبیه است. در نمونه هشتم «شَرَّقَ» و «غَرَبَ» یعنی رو به جانب شرق و غرب نهاد. «سَبَّحَ» در نمونه نهم از مصدر «سُبْحَانَ» گرفته شده و خلاصه شده عبارت «سُبْحَانَ اللَّهِ» و به معنای گفتن آن است. در نمونه دهم فعل «شَفَعْتُ» یعنی شفاعت کسی را پذیرفتن؛ بنابراین مفهوم جمله چنین است: «شفاعت فاطمه را در مورد سعاد پذیرفتم». و سرانجام در آخرین نمونه فعل «فَكَّرَ» به همان معنای باب «تَفْعُلُ»، یعنی «تَفَكَّرَ»، استعمال شده است.

قاعده

مصدر باب «فَعَلَ، يُفَعِّلُ» علاوه بر «تَفْعِيل» (تَكْبِير) می‌تواند بر وزنهای «فَعَال (كَلَام)، فَعَال (خِطَاب)، تَفْعَال (تَعْدَاد)، تَفْعَال (تَبَيَّن)، فَعَال (كَلَام) و تَفْعَلَة (تَقْدِمَة)» هم بیاید. در این میان مصدر مهموز اللام و معتل اللام اغلب بر وزن «تَفْعَلَة» (تَهْنِئَة وَ تَرْبِيَة) می‌آید.

باب تفعیل معانی گوناگونی دارد:

۱- تعدیه: فعل‌های لازم وقتی به باب تفعیل می‌روند اغلب متعدی می‌شوند و یک مفعول می‌گیرند؛ مانند: «خَرَبَ» ← «خَرَّبَ». افعال یک مفعولی نیز هرگاه به این باب بروند دو مفعول می‌پذیرند؛ مانند: «عَلِيَ عِلْمُ الْأَمْرِ» ← «عَلَّمْتُ عَلِيًّا الْأَمْرَ».

۲- تکثیر و مبالغه: تکثیر یا در فعل است؛ مانند «قَدْ جَوَّلَ أَحْمَدُ» (احمد بسیار سفر کرده است)؛ یا در فاعل؛ مانند «مَوْتٌ مِنَ الْغَنَمِ» (بسیاری از گوسفندان مردند) و یا در مفعول؛ مانند «كَسَرْتُ الْأَحْجَارَ» (همه سنگها را شکستم).

این دو معنا معانی مشهور و غالب باب «تفعیل» هستند. با این همه برخی از فعلهایی که در این باب به کار رفته‌اند معانی دیگری یافته‌اند که از آن میان می‌توان به موارد زیر اشاره کرد:

۳- سلب و زدودن معنایی که ریشه فعل بر آن دلالت دارد؛ مانند «قَشَرْتُ الثَّمَرَةَ» (پوست میوه را کندم)؛ حال آنکه «قَشَرُ الثَّمَرَةِ» یعنی پوست میوه.

۴- نسبت دادن چیزی به اصل و ریشه فعل؛ مانند: «كَفَّرَ فَلَانًا» (فلانی را کافر دانست یا او را تکفیر کرد).

۵- تدریج؛ مانند: ﴿اللَّهُ نَزَلَ أَحْسَنَ الْحَدِيثِ كِتَابًا مُتَشَابِهًا﴾^{۱۵۷} (... به تدریج نازل کرد).

۶- ضد معنای باب «إفعال»؛ مانند «فَرَطًا» (کوتاهی کرد) که با معنای فعل «أفرط» (زیاده‌روی کرد) مخالف است.

۷- معنای ثلاثی مجرد؛ مانند «زَيْلٌ» که در معنای ثلاثی مجرد همین ریشه (زال) به کار رفته است و درست همین معنا را می‌رساند (جدایی انداخت).

۸- اشتقاق فعل از اسم؛ مانند «قَمَصَ» (به کسی پیراهن پوشانید) که از واژه «قَمِيصٌ» به معنای پیراهن مشتق شده است.

۹- تشبیه؛ مانند: «هَلَلٌ» (همچون هلال شد).

۱۰- توجه به چیزی؛ مانند: «شَرَّقَ وَ غَرَّبَ» (رو به جانب شرق و غرب نهاد).

۱۱- اختصار عبارت و سخن؛ مانند: «كَبَرٌ» که اختصار یافته عبارت «اللَّهُ أَكْبَرُ» و به معنای گفتن آن است.

۱۲- پذیرفتن چیزی؛ مانند: «شَفَعْتُ زَيْدًا فِي أَحْمَدَ» (شفاعت زید را در مورد احمد پذیرفتم).

۱۳- به معنای ریشه فعل در باب «تفعّل»؛ مانند «وَلَّى» که به معنای «تَوَلَّى» (بر عهده گرفت) از همان ریشه (و ل ی) در باب «تفعّل» آمده است.

۱۵۷. زمر/ ۲۳؛ ترجمه: «خدا زیباترین سخن را [به صورت] کتابی متشابه متضمن وعد و وعید نازل کرده است.»

جلسه هجدهم

افعال ثلاثی مزید (۲) ابواب «مفاعله»، «انفعال» و «افتعال»

- اهداف درس ۱۱۰
- درآمد ۱۱۰
- ۳- باب مفاعله (مصادر و معانی) ۱۱۰
- ۴- باب انفعال (معانی) ۱۱۱
- ۵- باب افتعال (قواعد) ۱۱۲
- باب افتعال (معانی) ۱۱۴

اهداف درس

آشنایی با:

- ✓ مصادر و معانی باب «مفاعلة»؛
- ✓ معانی باب «انفعال»؛
- ✓ قواعد و معانی باب «افتعال».

درآمد

در درس گذشته با کلیاتی از مصادر ثلاثی مزید و نکات مهمی در مورد معانی و مصادر گوناگون بابهای «إفعال» و «تفعیل» آشنا شدیم. اکنون در این درس و در ادامه مباحث پیشین با معانی بابهای «مُفَاعَلَة»، «انْفِعَال» و «اِفْتِعَال» و برخی تغییرات ابدالی که در افعال و مصادر این بابها رخ می‌دهد آشنا خواهیم شد.

۳- باب مفاعله (مصادر و معانی)

به نمونه‌های زیر توجه کنید:

(الف)

۱- قَاتِلٌ، يُقَاتِلُ ← مُقَاتَلَةٌ و قِتَالٌ

۲- نَادِيٌّ، يُنَادِي ← مُنَادَاةٌ و نِدَاءٌ

۳- يَاسِرٌ، يُيَاسِرُ ← مُيَاسَرَةٌ

(ب)

۱- لَاعَبَ أَحْمَدٌ مَحْمُودًا.

۲- بَاعَدْتُ صَدِيقِي مِنَ النَّادِي.

۳- نَاعَمَهُ اللَّهُ.

۴- وَآلَيْتُ الصَّوْمَ.

۵- ﴿يُخَادِعُونَ اللَّهَ وَهُوَ خَادِعُهُمْ﴾^{۱۵۸}

توضیح

نمونه‌های دسته «الف» حالات گوناگون مصادر باب «فَاعَلَ، يُفَاعِلُ» را نشان می‌دهند. مصدر سالم در این باب بر وزن «مُفَاعَلَةٌ و فِعَالٌ» (مُفَاتَلَةٌ و قِتَالٌ) می‌آید، اما وزن «مُفَاعَلَةٌ» در فعل ناقص به شکل «مُفَاعَاةٌ» ظاهر می‌شود و در وزن «فِعَالٌ» حرف عله به همزه تبدیل می‌شود (نداء). همچنین در مصدر باب «مفاعله» از فعل معتل الفاء تغییری رخ نمی‌دهد و دقیقاً به شکل مصدر اصلی، یعنی «مُفَاعَلَةٌ» ظاهر می‌شود (مُيَاسَرَةٌ) و هرگز بر وزن «فِعَالٌ» نمی‌آید.

نمونه‌های دسته «ب» بیانگر معانی گوناگون باب «مفاعله» هستند. فعل «لَاعَبَ» در نمونه نخست بر بازی کردن دو نفر با هم به صورت مشترک دلالت دارد، هرچند از لحاظ نحوی باید یکی از آن دو را فاعل به شمار آورد و دیگری را مفعول. معنای غالب افعال در این باب مشارکت است. در نمونه دوم فعل «بَعَدَ»، که لازم است، به باب «مفاعله» رفته و متعدی شده است. بنابراین یکی از معانی باب «مفاعله» تعدیه است. در سومین نمونه، فعل «نَاعَمَ» بر طلب افزایش نعمت برای مفعول دلالت می‌کند. (البته توجه داشته باشید که این جمله دعایی است و در آن فعل ماضی به معنای فعل مضارع به کار رفته است). در نمونه چهارم فعل «وَالَّيْتُ» به معنای تداوم در امر و پیروی از مفعول است و بالاخره، در آخرین نمونه، فعل «يَخْدَعُونَ» به معنای فعل ثلاثی مجرد از همین ریشه، یعنی «يَخْدَعُونَ»، به کار رفته است.

قاعده

باب «فَاعَلَ، يُفَاعِلُ» دو مصدر دارد: «مُفَاعَلَةٌ و فِعَالٌ»؛ مانند: «نَازَلَ، يُنَازِلُ ← مُنَازَلَةٌ و نِزَالٌ»؛ در عین حال باید توجه داشت که هرگاه فعل مثال (معتل الفاء) به این باب برود، مصدر آن صرفاً بر وزن «مُفَاعَلَةٌ» می‌آید؛ مانند: «يُمْنٌ ← مُيَامَنَةٌ».

باب مفاعله در معانی زیر به کار می‌رود:

- ۱- مشارکت در انجام فعل؛ هرچند از لحاظ نحوی باید یکی از دو طرف را فاعل به شمار آورد و دیگری را مفعول؛ مانند: لَأَكْمَّ سَعِيدٌ نَاصِراً (سعید و ناصر با هم مشت‌زنی کردند). مشارکت معنای غالب این باب است، اما برخی از فعلهایی که به این باب رفته‌اند معانی دیگری نیز یافته‌اند که مهمترین آنها که عبارت‌اند از:
 - ۲- تعدیه؛ مانند: «بَعَدَ» (دور شد) ← بَاعَدْتُهُ (او را دور کردم).
 - ۳- تکثیر؛ مانند: «ضَاعَفْتُ الْجُهْدَ» (تلاشم را چند برابر کردم).
 - ۴- تداوم در امر و پیروی از مفعول؛ مانند: «تَابَعْتُ مُعَلِّمِي».
 - ۵- معنای ثلاثی مجرد؛ مانند: «نَاصَرْتُ الْمُظْلُومَ» به همان معنای فعل ثلاثی مجرد، یعنی «نَصَرْتُهُ».

۴- باب انفعال (معانی)

به نمونه‌های زیر توجه کنید:

- ۱- فَتَحْتُ الْبَابَ فَأَنْفَتَحَ.
- ۲- اِنْحَجَزَ الرَّجُلُ لَطَوَافِ الْبَيْتِ.
- ۳- اِنْطَلَقَ الْقَوْمُ إِلَى أَصْصَارِهِمْ.

توضیح

فعلهایی که در جملات بالا زیر آنها خط کشیده شده است معانی باب «انفعال» را نشان می‌دهند. در نمونه اول «فَتَحْتُ» تأثیری حسی، خارجی و آشکار دارد؛ زیرا باز شدن در را می‌توان دید. این گونه افعال، که در اصطلاح «افعال علاجیه» خوانده می‌شوند، می‌توانند به باب «انفعال» بروند، اما افعالی که بر معنای باطنی دلالت دارند و اثر خارجی و آشکار ندارند به این باب نمی‌روند؛ بنابراین نمی‌توان گفت: «عَلِمَ فَأَنْعَلَمَ».

فعل «انْفَتَحَ» بیانگر مفهوم مطاوعه و اثرپذیری است که مهم‌ترین معنای باب «انفعال» به شمار می‌رود. این باب همیشه لازم است و هرگز به صورت متعدی به کار نمی‌رود. در نمونه دوم «انْحَجَزَ» یعنی «به حجاز رسید»؛ زیرا یکی از معانی باب «انفعال» بلوغ (رسیدن) به ریشه فعل است (رسیدن به حجاز). و سرانجام در نمونه سوم، فعل «انْطَلَقَ» به معنای فعل ثلاثی مجرد آن، یعنی «طَلَقَ»، به کار رفته است.

قاعده

معنای غالب باب «انفعال» مطاوعه (اثرپذیری) است؛ مانند: «قَطَعْتُ الْخَشَبَ فَانْقَطَعَ» (چوب را بریدم، پس بریده شد)، ولی مفهوم بلوغ به ریشه فعل و معنای ثلاثی مجرد آن نیز در این باب به کار رفته است؛ مانند: «انْحَجَزَ» (رسیدن به حجاز) و «انْطَلَقَ» (به معنای «طَلَقَ»).

این باب همیشه لازم است و تنها افعال علاجیه، که تأثیر حسی و خارجی دارند، می‌توانند به این باب بروند؛ مانند: «كَسَرْتُ الزُّجَاجَةَ فَانْكَسَرَتْ» (شیشه را شکستم، پس شکسته شد)؛ از این رو افعالی که به باطن تعلّق دارند و اثر خارجی ندارند به این باب نمی‌روند و نمی‌توان گفت: «فَفِهِمْ فَانْفَهَمَ».

۵- باب افتعال (قواعد)

به نمونه‌های زیر توجه کنید:

- ۱- (صَبَرَ ← اصْتَبَرَ): «وَأَمْرُ أَهْلِكَ بِالصَّلَاةِ وَاصْطَبِرْ عَلَيْهَا»^{۱۵۹}
- ۲- (زَجَرَ ← اِزْتَجَرَ): «وَقَالُوا مَجْنُونٌ وَازْدَجَرَ»^{۱۶۰}
- ۳- (وَحَدَّ ← اِوْتَحَدَ): «يَا أَيُّهَا الْمُسْلِمُونَ اتَّحِدُوا»
- ۴- (أَمِنَ ← اِئْتَمِنَ): «فَإِنْ أَمِنَ بَعْضُكُمْ بَعْضًا فَلْيُؤَدِّ الَّذِي اؤْتُمِنَ أَمَانَتَهُ»^{۱۶۱}
- ۵- (اِخْتَصَمَ ← اِخْصَصَ): «مَا يَنْظُرُونَ إِلَّا صَيْحَةً وَاحِدَةً تَأْخُذُهُمْ وَهُمْ يَخِصِّمُونَ»^{۱۶۲}
- ع- (ثَارَ ← اِثْتَارَ)
- ۷- (عَانَ ← اِعْتَانَ): «اعْتَوْنِ مُحَمَّدٌ وَعَلِيٌّ فِي الْأَمْرِ».

توضیح

نمونه‌های بالا چگونگی ابدال و تغییرات حرفی افعال را در باب افتعال نشان می‌دهند:

در نمونه نخست فاء الفعل «صَبَرَ» حرف «صاد» است و از همین رو «تای» باب افتعال به «طاء» بدل شده است؛ زیرا هرگاه فاء الفعل واژه‌ای که به باب افتعال می‌رود یکی از حروف «ص، ض، ط و ظ» باشد «تای» باب افتعال به «طاء» بدل می‌شود.

۱۵۹. طه / ۱۳۲؛ ترجمه: «و کسان خود را به نماز فرمان ده و خود بر آن شکیبا باش.»

۱۶۰. قمر / ۹؛ ترجمه: «و گفتند: دیوانه‌ای است و [بسی] آزار کشید.»

۱۶۱. بقره / ۲۸۳؛ ترجمه: «و اگر به یکدیگر اطمینان [کامل] داشته باشید [گروگان لازم نیست و] باید کسی که امین شمرده شده [و بدون گروگان چیزی از دیگری گرفته] امانت [و بدهی خود را به موقع] بپردازد.»

۱۶۲. یس / ۴۹؛ ترجمه: «جز یک فریاد [مرگبار] را انتظار نخواهند کشید که هنگامی که سرگرم جدالند، غافلگیرشان کند.»

در نمونه دوم فاء الفعل «زَجَرَ» حرف «زاء» است و از همین رو «تای» باب افتعال به «دال» بدل شده است؛ زیرا هرگاه فاء الفعل واژه‌ای که به باب افتعال می‌رود یکی از حروف «د، ذ، یا ز» باشد، «تای» باب افتعال به «دال» بدل می‌شود.

در نمونه سوم فاء الفعل «وَحَدَّ» حرف عله است و از همین رو به «تاء» بدل شده و در «تای» باب افتعال ادغام گردیده است؛ زیرا هرگاه فاء الفعل واژه‌ای که به باب افتعال می‌رود حرف عله باشد، حرف عله به «تاء» بدل می‌شود و در «تای» باب افتعال ادغام می‌گردد.

در نمونه چهارم «أَمِنَ» مهموز الفاء است و همزه آن، مانند برخی موارد مشابه دیگر، باید به «تاء» بدل شود و در تای باب افتعال ادغام گردد؛ مانند: «أَخَذَ» ← «اتَّخَذَ»، ولی در این مورد قاعده تخفیف همزه جاری نشده و صورت اصلی آن بدون هیچ‌گونه تغییری باقی مانده است؛^{۱۶۳} مانند: «أَمِنَ» ← «اتَّيَمَنَ».

در نمونه پنجم عین الفعل «اخْتَصَمَ» حرف «صاد» است و از همین رو «تای» باب افتعال می‌تواند به حرف مشابه عین الفعل آن بدل شود و در آن ادغام گردد؛ زیرا هرگاه عین الفعل واژه‌ای که به باب افتعال می‌رود یکی از حروف دوازده‌گانه «ت، ث، ج، د، ذ، ز، س، ش، ص، ض، ط و ظ» باشد می‌توانیم تای باب افتعال را به حرفی مشابه عین الفعل تغییر دهیم و آن را در عین الفعل ادغام کنیم؛ آن‌گاه فاء الفعل را مفتوح یا مکسور کنیم.

در نمونه ششم فاء الفعل «ثَارَ» حرف «تاء» است و از همین رو «تای» باب افتعال به «تاء» بدل شده و در فاء الفعل ادغام گردیده است؛ زیرا هرگاه فاء الفعل واژه‌ای که به باب افتعال می‌رود حرف «تاء» باشد «تای» باب افتعال به «تاء» بدل می‌شود و قاعده ادغام جاری می‌گردد.

و بالاخره در آخرین نمونه، فعل «عَانَ» اجوف (معتل العین) است و در باب افتعال به معنای مشارکت به کار رفته است.^{۱۶۴} هرگاه فعل اجوف در باب افتعال معنای مشارکت داشته باشد - بر خلاف قاعده - «واو» و «یای» متحرک ماقبل مفتوح را قلب به «الف» نمی‌کنیم؛ بنابراین «اعْتَانَ» صحیح نیست، بلکه در این مورد ساکن کردن حرف عله کافی است و نیازی به قلب آن به «الف» وجود ندارد: (عَانَ ← اعْتَوْنَ ← اعْتَوْنَ).

قاعده

۱- هرگاه فاء الفعل واژه‌ای که به باب افتعال می‌رود یکی از حروف «ص، ض، ط یا ظ» باشد، «تای» باب افتعال به «طاء» بدل می‌شود؛ مانند (ضَرَبَ ← اضْطَرَبَ).

۲- هرگاه فاء الفعل واژه‌ای که به باب افتعال می‌رود یکی از حروف «د، ذ، یا ز» باشد، «تای» باب افتعال به «دال» بدل می‌شود؛ مانند: (دَرَكَ ← ادْرَكَ).

۳- هرگاه فاء الفعل واژه‌ای که به باب افتعال می‌رود حرف عله باشد، حرف عله به «تاء» بدل می‌شود و در تای باب افتعال ادغام می‌گردد؛ مانند: (اتَّسَرَ ← اتَّسَر).

۴- قاعده تخفیف همزه در مهموز الفای باب افتعال غالباً جاری نمی‌شود؛ مانند «اتَّيَمَنَ».

۱۶۳. اما گاهی این قاعده جاری می‌شود؛ مانند: «أَخَذَ» ← «اتَّخَذَ».

۱۶۴. «اعْتَوْنَ» در اینجا به معنای «تَعَاوَنَ» است و اگر دال بر معنای مشارکت نبود، قاعده اعلال بر آن جاری می‌شد؛ مانند: «ارتاد» و «اختان»؛ ر.ک: شرح شافیه ابن‌حاجب رضی‌الدین استرآبادی، ج ۳، ص ۹۹.

۵- هرگاه عین الفعل واژه‌ای که به باب افتعال می‌رود یکی از حروف «ت، ث، ج، د، ذ، ز، س، ش، ص، ض، ط یا ظ» باشد می‌توان تاء باب افتعال را به حرفی مشابه عین الفعل بدل و سپس قاعده ادغام را جاری کرد؛ آن‌گاه فاء الفعل را مفتوح یا مکسور کرد (مفتوح بنا بر قاعده ادغام و مکسور بنا بر قاعده التقای ساکنین، یعنی قرار گرفتن دو حرف ساکن در کنار یکدیگر)؛ مانند: «يَهْتَدِي» که استعمال آن به صورت «يَهْدِي و يَهْدِي» هم صحیح است: (يَهْتَدِي ← يَهْدِي ← يَهْدِي و يَهْدِي)

ع هرگاه فاء الفعل واژه‌ای که به باب افتعال می‌رود حرف «تاء» باشد، تاء باب افتعال به «تاء» بدل می‌گردد، آن‌گاه قاعده ادغام جاری می‌شود؛ مانند: (تَار ← اِثَار ← اِثَار ← اِثَار)

۷- هرگاه فعل اجوفی که به باب افتعال رفته است معنای مشارکت به خود بگیرد، در ماضی آن «واو و یای» متحرک ماقبل مفتوح را - بر خلاف قاعده - قلب به الف نمی‌کنیم، بلکه در این مورد ساکن کردن حرف عله کافی است و نیازی به قلب آن به «الف» وجود ندارد؛ مانند: «اجْتَوَر» که باید گفت: «اجْتَوَر».

باب افتعال (معانی)

به نمونه‌های زیر توجه کنید:

(الف)

۱- جَمَعَتُ النَّاسَ فَاجْتَمَعُوا.

۲- أَنْصَفْتُ الرَّجُلَ فَانْتَصَفَ.

۳- سَوَّيْتُ الْأَحْجَارَ فَاسْتَوَتْ.

(ب)

۱- ﴿هَذَانِ خَصْمَانِ اخْتَصَمُوا فِي رَبِّهِمْ﴾^{۱۶۵}

۲- كَانَتْ تَخْتَبِزُ كُلَّ يَوْمٍ وَتَحْمِلُ إِلَى السُّوقِ.

۳- ﴿لِكُلِّ أَمْرٍ مِنْهُمْ مَا اكْتَسَبَ مِنَ الْإِثْمِ﴾^{۱۶۶}

۴- إِنَّ اللَّهَ اقْتَدَرَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ.

۵- ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ كَفَرُوا لَا تَعْتَذِرُوا الْيَوْمَ﴾^{۱۶۷}

ع- اجْتَذَبَ عَلِيُّ الْحَبْلَ.

توضیح

فعلهایی که در نمونه‌های دسته «الف» زیر آنها خط کشیده شده است در معنای غالب و مشهور باب افتعال، یعنی مطاوعه (اثرپذیری)، به کار رفته‌اند. فعل «اجْتَمَعُوا» از فعل «جَمَعْتُ» (ثلاثی مجرد) اثر پذیرفته

۱۶۵. حج/ ۱۹؛ ترجمه: «این دو [گروه] دشمنان یکدیگرند که دربارهٔ پروردگارشان با هم ستیزه می‌کنند.»

۱۶۶. نور/ ۱۱؛ ترجمه: «برای هر مردی از آنان [که در این کار دست داشته] همان گناهی است که مرتکب شده است.»

۱۶۷. تحریم/ ۷؛ ترجمه: «ای کسانی که کافر شده‌اید، امروز عذر نیاورید.»

است. اثرپذیری «انْتَصَفَ» نیز از فعل «انْصَفْتُ» (باب افعال) و اثرپذیری «اسْتَوَتْ» از فعل «سَوَّيْتُ» (باب تفعیل) است.

فعلهایی نیز که در دسته «ب» زیر آنها خط کشیده شده است در دیگر معانی باب افتعال استعمال شده‌اند. در نمونه اول «اِخْتَصَمُوا» به معنای مشارکت هر دو طرف در فعل «ستیز کردن» به کار رفته است. در دومین نمونه فعل «تَخْتَبِرُ» از ریشه اسمی «خَبِرَ» گرفته شده است. در نمونه سوم فعل «اِكْتَسَبَ» یعنی «در راه به دست آوردن (چیزی) تلاش کرد». در نمونه چهارم «اِفْتَدَرَ» به معنای مبالغه در معنای ریشه فعل ثلاثی مجردی است که به باب افتعال رفته است؛ یعنی «فَدَرَ». در نمونه پنجم فعل «لَا تَعْتَذِرُوا» یعنی «عذر خود را آشکار نکنید»؛ یعنی فعل «اِعْتَذَرَ» در معنای آشکار کردن ریشه خود، یعنی «عُذِرَ»، به کار رفته است. و سرانجام در آخرین نمونه فعل «اِجْتَذَبَ» به معنای ثلاثی مجرد همین ریشه (جَذَبَ) استعمال شده است.

قاعده

مشهورترین معنای باب افتعال مطاوعه (اثرپذیری) است. مطاوعه می‌تواند از ثلاثی مجرد باشد؛ مانند: «لَفَفْتُهُ فَالْتَفَّ» (آن را پیچ و تاب دادم، پس تاب خورد)؛ یا از باب افعال؛ مانند: «أَسْمَعُهُ فَاسْتَمَعَ» (به او شنوادم، پس گوش فرا داد)؛ یا از باب تفعیل؛ مانند: «قَرَّبْتُهُ فَاقْتَرَبَ» (آن / او را نزدیک کردم پس نزدیک شد). سایر معانی باب افتعال عبارت‌اند از:

- ۱- مشارکت در انجام فعل؛ مانند: «اِخْتَصَمُوا» (با یکدیگر دشمنی کردند).
- ۲- اتخاذ از ریشه اسم؛ مانند: «اِكْتَالَ» به معنای «اتَّخَذَ الْكَيْلَ» (پیمانه برگرفت)، که «اِكْتَالَ» از ریشه «كَيْلٌ» مشتق شده است.
- ۳- تلاش کردن؛ مانند: «اِكْتَسَبَ» (برای به دست آوردن چیزی تلاش کرد).
- ۴- مبالغه در معنای ریشه فعل ثلاثی مجردی که به باب افتعال رفته است؛ مانند: «اِجْتَهَدَ» (بسیار کوشید)، که فعل «اِجْتَهَدَ» از «جَهَدَ» گرفته شده است.
- ۵- آشکار کردن ریشه فعل؛ مانند: «لَا تَعْتَذِرُوا» (عذر خود را آشکار نکنید)، که «اِعْتَذَرَ، يَعْتَذِرُ» از ریشه «عُذِرَ» مشتق شده است.
- ع- معنای ثلاثی مجرد؛ مانند: «اِجْتَذَبَ» که در معنای ثلاثی مجرد ریشه خود، یعنی «جَذَبَ»، به کار رفته است.

جلسه نوزدهم

افعال ثلاثی مزید (۳) بابهای «تفعّل» و «تفاعل»

- اهداف درس ۱۱۸
- درآمد ۱۱۸
- ۶- باب تفعّل (قواعد) ۱۱۸
- باب تفعّل (معانی) ۱۱۹
- ۷- باب تفاعل (قواعد) ۱۲۰
- ۷- باب تفاعل (معانی) ۱۲۱

اهداف درس

آشنایی با:

✓ قواعد و معانی باب «تفعّل»؛

✓ قواعد و معانی باب «تفاعل»؛

درآمد

در درس هیجدهم با معانی و تغییرات ابدالی مربوط به بابهای «مفاعله»، «انفعال» و «افتعال» آشنا شدیم. اکنون در درس نوزدهم و در ادامه مباحث پیشین لازم است با معانی و تغییرات ابدالی مربوط به بابهای «تفعّل» و «تفاعل» آشنا شویم.

ع- باب تفعّل (قواعد)

به نمونه‌های زیر توجه کنید:

۱- تَنْزَلُ ← تَنَزَّلُ: ﴿تَنْزَلُ الْمَلَائِكَةُ وَالرُّوحُ فِيهَا بِإِذْنِ رَبِّهِمْ مِنْ كُلِّ أَمْرٍ﴾^{۱۶۸}

۲- يَتَذَكَّرُ ← يَذْكُرُ: ﴿وَمَا يَذْكُرُ إِلَّا أُولُوا الْأَلْبَابِ﴾^{۱۶۹}

۳- تَزَيَّنَ ← زَيَّنَ: ﴿حَتَّى إِذَا أَخَذَتِ الْأَرْضُ زُخْرُفَهَا وَازَيَّنَّتْ﴾^{۱۷۰}

۴- صَدَّ ← تَصَدَّدَ: ﴿فَأَنْتَ لَهُ تَصَدَّى﴾^{۱۷۱}

توضیح

نمونه‌های بالا تغییرات ابدالی فعلها را در باب «تفعّل» نشان می‌دهند. فعل «تَنَزَّلُ» در نمونه نخست، صیغه چهارم فعل مضارع از باب «تفعّل» است که «تای» باب از ابتدای آن افتاده است: (تَنَزَّلُ ← تَنْزَلُ). در نمونه دوم چون فاء الفعل «يَتَذَكَّرُ» حرف «ذال» است «تای» باب به «ذال» بدل گردیده و قاعده ادغام در آن جاری شده است: (يَتَذَكَّرُ ← يَذْكُرُ ← يَذْكُرُ)؛ زیرا هرگاه فاء الفعل ریشه‌ای که به باب «تفعّل» می‌رود یکی از حروف «ت، ث، ج، د، ذ، ز، س، ش، ص، ض، ط یا ظ» باشد، جایز است «تای» باب «تفعّل» را به مشابه فاء الفعل بدل و آن را در فاء الفعل ادغام کنیم. در نمونه سوم بر اساس قاعده مربوط به نمونه دوم عمل شده و «تای» باب «تفعّل» به «زاء» بدل گردیده است، اما چون در مواردی لازمه این تغییر سکون اول کلمه است و از طرفی ابتدا به ساکن جایز نیست، همزه وصل مکسوری در اول کلمه در آمده است: (تَزَيَّنَ ← زَيَّنَ ← إِزَيَّنَ). و سرانجام در نمونه چهارم فعل «صَدَّ» مضاعف و ریشه آن «صَدَّ دَ» است که در مضارع باب «تفعّل» لام الفعل آن به «یاء» بدل شده است: (تَصَدَّدَ ← تَصَدَّدُ ← تَصَدَّى).

۱۶۸. قدر/ ۴؛ ترجمه: «در آن [شب] فرشتگان با روح به فرمان پروردگارشان برای هر کاری [که مقرر شده است] فرود آیند.»

۱۶۹. بقره/ ۲۶۹؛ ترجمه: «و جز خردمندان کسی پند نمی‌گیرد.»

۱۷۰. یونس/ ۲۴؛ ترجمه: «تا آنگاه که زمین پیرایه خود را برگرفت و آراسته گردید.»

۱۷۱. عبس/ ۶؛ ترجمه: «تو بدو می‌پردازی.»

قاعده

۱- در صیغه‌های ۴ و ۵ از صیغه‌های غایب و شش صیغه مخاطب فعل مضارع معلوم از باب «تفعّل» که در آغاز صیغه فعلها دو «تاء» در کنار هم جمع می‌شوند، جایز است تایی دوم را، که تایی باب «تفعّل» است، بیندازیم: (تَتَصَرَّفُ ← تَصَرَّفُ و تَتَصَرَّفَانِ ← تَصَرَّفَانِ).

۲- هرگاه فاء الفعل ریشه‌ای که به باب «تفعّل» می‌رود یکی از حروف «ت، ث، ج، د، ذ، ز، س، ش، ص، ض، ط یا ظ» باشد جایز است «تایی» باب «تفعّل» را به مشابه فاء الفعل بدل و آن را در فاء الفعل ادغام کنیم: (يَتَشَقَّقُ ← يَشَقَّقُ ← يَشَقَّقُ) و در مواردی که لازمه این تغییر سکون اول کلمه باشد - مانند فعل ماضی - چون ابتدا به ساکن جایز نیست، به اول کلمه همزه وصل مکسوری اضافه می‌کنیم: (تَدَثَّرَ ← دَثَّرَ ← اِدَثَّرَ).

۳- گاه در باب «تفعّل» لام الفعل فعل مضاعف به «یاء» بدل می‌شود: (ظَنَّ ← تَظَنَّ ← تَظَنَّى).

باب تفعّل (معانی)

به نمونه‌های زیر توجه کنید:

۱- «إِذَا لَمْ تَكُنْ حَلِيمًا فَتَحَلَّمْ»^{۱۷۲}

۲- أَدَبْتُهُ فَتَأَدَّبَ.

۳- تَجَرَّعَ الْغُصَّةَ إِلَى أَنْ مَاتَ.

۴- «وَمِنَ اللَّيْلِ فَتَهَجَّدْ بِهِ نَافِلَةً لَكَ»^{۱۷۳}

۵- تَأَهَّلَ الرَّجُلُ.

۶- تَعَجَّلْتُ الْأَمْرَ.

۷- تَظَلَّمَ الْمَظْلُومُ عِنْدَ الْقَاضِي.

۸- تَبَسَّمَ الْوَلَدُ فِي وَجْهِ أُمِّهِ.

توضیح

فعلهایی که در نمونه‌های بالا زیر آنها خط کشیده شده است همگی از باب «تفعّل» هستند و معانی گوناگونی دارند. در نمونه اول فعل «تَحَلَّمْ» یعنی «در بردباری خود را به تکلف و سختی بینداز یا شبیه بردباران باش». به طور کلی می‌توان گفت: تکلف و تشبیه معنای غالب باب «تفعّل» است. در نمونه دوم فعل «تَأَدَّبَ» در معنای مطاوعه به کار رفته است؛ یعنی «ادب شد». در نمونه سوم فعل «تَجَرَّعَ» یعنی «به تدریج نوشید» یا «جرعه جرعه نوشید». در نمونه چهارم فعل «تَهَجَّدَ» یعنی «از هُجُود (خواب) دوری کن». در نمونه پنجم فعل «تَأَهَّلَ» در معنای صیوررت و شدن استعمال شده است؛ یعنی «دارای خانواده شد». در ششمین نمونه فعل «تَعَجَّلْتُ» در معنای طلب و خواستن به کار رفته است؛ یعنی «خواستم آن کار زود انجام شود». در

۱۷۲. کافی، ج ۲، ص ۱۱۲؛ ترجمه: «اگر بردبار نیستی، خود را به بردباری وادار.»

۱۷۳. اِسْرَاءُ / ۷۹؛ ترجمه: «و پاسی از شب را زنده بدار تا برای تو [به منزله] نافلة ای باشد.»

نمونه هفتم فعل «تَظَلَّمَ» یعنی «از ظلم شکایت کرد» و سرانجام در آخرین نمونه، فعل «تَبَسَّمَ» به معنای ثلاثی مجرد همین ریشه، یعنی «بَسَمَ»، به کار رفته است.

قاعده

باب تفعّل در معانی زیر به کار می‌رود:

- ۱- تکلف و تشبیه؛ مانند: «تَشَجَّعَ»: (مانند شجاعان شد/ از خود شجاعت نشان داد) این معنا، معنای غالب و مشهور باب «تفعّل» است.
- ۲- مطاوعه و اثرپذیری از باب تفعیل؛ مانند: «عَلَّمْتُهُ فَتَعَلَّمَ» (به او آموختم پس فرا گرفت).
- ۳- تدریج؛ مانند: «تَفَهَّمُ الْمَسْأَلَةَ» (مسأله را اندک اندک فهمید).
- ۴- تجنّب و دوری کردن از ریشه فعل؛^{۱۷۴} مانند: «تَأْتَمُّ» (از «إِثْم» (گناه) دوری کرد).
- ۵- صبرورت (گردیدن از حالتی به حالت دیگر)؛ مانند: «تَأَيَّمَتِ الْمَرْأَةُ» (آن زن بیوه شد).
- ۶- طلب و خواستن؛ مانند: «تَبَيَّنَتْهُ» (از او درخواست بیان و توضیح کردم).
- ۷- شکایت از ریشه فعل؛ مانند: «تَظَلَّمَ» (از ظلم شکایت کرد).
- ۸- معنای ثلاثی مجرد؛ مانند: «تَهَيَّبَ» (به معنای فعل ثلاثی مجرد از همین ریشه، یعنی فعل «هَابَ»).

۷- باب تفاعل (قواعد)

به نمونه‌های زیر توجه کنید:

- ۱- تَنَاصَرُ ← تَنَاصَرُ
- ۲- يَتَنَاقَلُ ← يَتَنَاقَلُ
- ۳- تَدَارَأُ ← دَدَارَأُ ← دَارَأُ ← إِدَارَأُ^{۱۷۵}

توضیح

قواعد شماره ۱ و ۲ که در باب «تفعّل» مطرح شد در باب «تفاعل» نیز جاری است. در نمونه اول فعل «تَنَاصَرُ» صیغه چهارم فعل مضارع از باب «تفاعل» است که «تای» باب از ابتدای آن افتاده است: (تَنَاصَرُ ← تَنَاصَرُ). همچنین در فعل «تَعَارَفُوا» در این آیه مبارک نیز چنین اتفاقی رخ داده است: (يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَى وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا).^{۱۷۶} در نمونه دوم فاء الفعل «يَتَنَاقَلُ» حرف «تاء» است. در باب «تفاعل» جایز است «تای» این باب را به مشابه فاء الفعل بدل و در آن ادغام کنیم: (يَتَنَاقَلُ ← يَتَنَاقَلُ). در مواردی که لازمه این تغییر سکون ابتدای کلمه است، چون ابتدا به ساکن جایز نیست

۱۷۴. دوری کردن فاعل از معنای فعل.

۱۷۵. تَنَاقَلَ عَلَى: سنگین شدن (آمدن)، پرحمت شدن؛ تَدَارَأُ فَي: رقابت یا هم‌چشمی کردن (بر سر چیزی).

۱۷۶. حجرات/ ۱۳؛ ترجمه: «ای مردم، ما شما را از مرد و زنی آفریدیم و شما را ملت ملت و قبیله قبیله گردانیدیم تا با یکدیگر شناسایی متقابل حاصل کنید.»

(مانند نمونه سوم) در آغاز کلمه همزه وصل مکسوری درمی‌آوریم؛ مانند: «تَدَارَأُ» که بر طبق این قاعده می‌تواند به صورت «دَدَارَأُ» استعمال شود. در این نمونه و مانند آن، چون دو حرف همجنس در کنار هم جمع شده‌اند باید اولی را ساکن کرد. لازمه این ساکن کردن ابتدا به ساکن است که در عربی جایز نیست؛ از این رو لازم است همزه وصل مکسوری در آغاز آن در آوریم: «إِدَارَأُ».

قاعده

قواعد ۱ و ۲ باب «تفعّل» در باب «تفاعل» نیز جاری است:

۱- در صیغه‌های شماره ۴ و ۵ از صیغه‌های غایب و همه صیغه‌های مخاطب فعل مضارع معلوم از باب «تفاعل»، که دو «تاء» در آغاز افعال در کنار هم جمع می‌شوند، جایز است تاء دوم را که «تای» باب «تفاعل» است بیندازیم؛ مانند: «تَتَوَاتَرُ» که می‌توان آن را به صورت «تَوَاتَرُ» هم استعمال کرد.

۲- هرگاه فاء الفعل واژه‌ای که به باب «تفاعل» می‌رود یکی از حروف «ت، ث، ج، د، ذ، ز، س، ش، ص، ض، ط یا ظ» باشد، جایز است «تای» باب «تفاعل» را به جنس فاء الفعل بدل و در آن ادغام کنیم: «يَتَطَابَقُ» ← «يَطَابَقُ» در مواردی که لازمه این تغییر، ساکن کردن آغاز کلمه باشد، چون در زبان عربی ابتدا به ساکن جایز نیست، همزه وصل مکسوری در آغاز کلمه درمی‌آوریم: «تَدَارَكَ» ← «دَدَارَكَ» ← «دَارَكَ» ← «إِدَارَكَ».

۷- باب تفاعل (معانی)

به نمونه‌های زیر توجه کنید:

(الف)

- ۱- تَنَاصَرَ عَلَى وَمُحَمَّدٌ.
- ۲- تَنَاصَرَ عَلَى وَمُحَمَّدٌ وَحَسَنٌ.
- ۳- كَاتَمَ حَمِيدٌ عَلِيًّا سِرًّا ← تَكَاتَمَ حَمِيدٌ وَعَلِيٌّ سِرًّا.
- ۴- شَارَكَ مُحَمَّدٌ عَلِيًّا ← تَشَارَكَ مُحَمَّدٌ وَعَلِيٌّ.

(ب)

- ۱- بَاعَدَتْهُ فَتَبَاعَدَ.
- ۲- تَمَارَضَ حَمِيدٌ وَلَمْ يَحْضُرِ الصَّفَّ.
- ۳- تَوَارَدَ الْقَوْمُ فِي الْمَجْلِسِ.
- ۴- تَعَالَى اللَّهُ وَتَسَامَى.
- ۵- ﴿خَتَامُهُ مِسْكٌ وَفِي ذَلِكَ فَلْيَتَنَافَسِ الْمُتَنَافِسُونَ﴾^{۱۷۷}

۱۷۷. مطلقین / ۲۶؛ ترجمه: «[باده‌ای که] مهر آن مشک است و در این [نعمتها] مشتاقان باید بر یکدیگر پیشی گیرند.»

توضیح

افعالی که در نمونه‌های دسته «الف» زیر آنها خط کشیده شده است در معنای غالب باب «تفاعل»، یعنی مشارکت، به کار رفته‌اند. در نمونه اول، فعل «تَنَاصَرَ» بر یاری کردن دو جانبه دلالت می‌کند. در نمونه دوم مشارکت میان عده‌ای است که تعداد آنها بیش از دو نفر است. در نمونه سوم فعل «كَاتَمَ» دو مفعولی است و چون در باب «تفاعل» استعمال شده یک مفعولی شده است. در نمونه چهارم فعل «شَارَكَ» متعدی به یک مفعول است و چون در باب «تفاعل» به کار رفته لازم شده است.

نمونه‌های دسته «ب» دیگر معانی باب «تفاعل» را نشان می‌دهند. در نمونه اول، فعل «تَبَاعَدَ» در معنای مطاوعه به کار رفته است؛ یعنی «دور شد». در نمونه دوم فعل «تَمَارَضَ» یعنی «به بیماری تظاهر کرد». در سومین نمونه فعل «تَوَارَدَ» یعنی «به تدریج وارد شدند»؛ در نمونه چهارم افعال «تَعَالَى» و «تَسَامَى» به معنای ثلاثی مجرد خود، یعنی «عَلَا» و «سَمَا» استعمال شده‌اند و سرانجام در آخرین نمونه فعل «يَتَنَافَسُ» یعنی طلب و آرزوی چیز نفیس کرد.

قاعده

باب تفاعل در معانی زیر به کار می‌رود:

۱- مشارکت دو جانبه یا بیشتر؛ مانند: «تَصَالَحَ أَحْمَدُ وَمُحَمَّدٌ (وَحَمِيدٌ)» (احمد و محمد و حمید با هم آشتی کردند). گفتنی است فعلهای دو مفعولی هرگاه به باب «تَفَعَّلَ» بروند یک مفعولی می‌شوند؛ مانند: «عَلَّمَ» که دو مفعولی است و چون به باب «تَفَعَّلَ» می‌رود یک مفعولی می‌شود: «عَلَّمَ أَحْمَدُ عَلِيًّا الْعَرَبِيَّةَ ← تَعَلَّمَ عَلِيٌّ الْعَرَبِيَّةَ». به همین ترتیب افعال یک مفعولی هرگاه به باب «تفاعل» بروند لازم می‌شوند؛ مانند: «شَارَكَ مُحَمَّدٌ عَلِيًّا فِي الْقِتَالِ ← تَشَارَكَ مُحَمَّدٌ وَ عَلِيٌّ فِي الْقِتَالِ».

۲- مطاوعه (اثربپذیری)؛ مانند: «نَاوَلْتُهُ فَتَنَاوَلَ» (آن را به او خوراندیم، پس او آن را خورد).

۳- تظاهر و خود را به حالتی زدن؛ مانند: «تَغَافَلَ» (خود را به غفلت زد).

۴- تدریج؛ مانند: «تَوَارَدَ النَّاسُ» (مردم به تدریج وارد شدند).

۵- معنای ثلاثی مجرد؛ مانند عبارت «تَعَالَى اللَّهُ وَتَسَامَى» که در آن افعال «تَعَالَى» و «تَسَامَى» به معنای «عَلَا» و «سَمَا» استعمال شده‌اند.

۶- طلب و خواستن؛ مانند: «تَنَافَسَ» که یعنی طلب و آرزوی چیزی نفیس کرد.

ملاحظه

سه باب «مفاعله»، «افتعال» و «تفاعل» گاهی برای بیان مشارکت به کار می‌روند؛ با این تفاوت که بعد از باب «مفاعله» لازم است دو اسم ذکر شوند؛ یکی به صورت فاعل (مرفوع) و دیگری به صورت مفعول (منصوب)؛ مانند: «شَارَكَ مُحَمَّدٌ عَلِيًّا»، ولی در دو باب «افتعال» و «تفاعل» ممکن است صرفاً یک اسم، که دارای دو یا چند فرد است، ذکر شود؛ مانند: «اِخْتَصَمَ الرَّجُلَانِ أَوْ الْقَوْمُ»؛ یا دو اسم و بیشتر بیاید که در این صورت همه آنها مرفوع هستند و از لحاظ معنایی فاعل فعل تلقی می‌شوند؛ مانند: «اِخْتَصَمَ زَيْدٌ وَبَكْرٌ وَ تَضَارَبَ زَيْدٌ وَبَكْرٌ وَعَمْرُو».

جلسه بیستم

افعال ثلاثی مزید (۴)

(بابهای «استفعال، افعِلال، افعِيعال، افعِيعال و افعِيعال»
و افعال رباعی (مجرد و مزید)

اهداف درس.....	۱۲۴
درآمد.....	۱۲۴
۸- باب استفعال (معانی).....	۱۲۴
معانی ابواب «افعلال، افعِيعال، افعِيعال و افعِيعال».....	۱۲۶
افعال رباعی (مجرد و مزید).....	۱۲۷
معانی ابواب رباعی.....	۱۲۷

اهداف درس

آشنایی با:

✓ معانی ابواب «استفعال، افعِلال، افعِعال، افعِلال و افعِوال»؛

✓ افعال رباعی (مجرد و مزید)؛

✓ معانی ابواب رباعی.

درآمد

پس از آنکه در درس گذشته با مصادر و معانی باب «تفعّل» و «تفاعّل» آشنا شدیم، اکنون در ادامه مباحث گذشته لازم است در آخرین درس از دروس مرتبط با افعال ثلاثی مزید با معانی بابهای پنج‌گانه «استفعال، افعلال، افعِعال، افعِلال و افعِوال» آشنا شویم و نکاتی را در این باره فرا گیریم تا این شاء الله با مهم‌ترین معانی و قواعد ۱۲ باب مشهور ثلاثی مزید آشنا شده باشیم.

در ادامه مطالب همین درس همچنین با اوزان ابواب رباعی مجرد، رباعی مزید و معانی آنها آشنا خواهیم شد.

۸- باب استفعال (معانی)

به نمونه‌های زیر توجه کنید:

۱- ﴿قَالَ سَوْفَ أُسْتَغْفَرُ لَكُمْ رَبِّي﴾^{۱۷۸}

اِسْتَخْرَجْتُ الذَّهَبَ مِنَ الْمُنْجَمِ.

۲- اِسْتَخْجَرَ الطَّيْنَ.

اِسْتَأَسَدَ الْجُنْدِيَّ.

۳- أَحْكَمْتُهُ فَاسْتَخْكَمَ.

۴- اِسْتَغْظَمْتُ الْجِهَادَ وَاسْتَخَسَّنْتُهُ.

۵- اِسْتَجَرَا الْجُنْدِيَّ فَبَرَزَ فِي الْجِهَادِ.

ع- ﴿إِنَّا بَلَوْنَاهُمْ كَمَا بَلَوْنَا أَصْحَابَ الْجَنَّةِ إِذْ أَقْسَمُوا لَيَصْرِمُنَّهَا مُصْبِحِينَ وَلَا يَسْتَثْنُونَ﴾^{۱۷۹}

۷- ﴿وَلَكِنْ انْظُرْ إِلَى الْجَبَلِ فَإِنَّ اسْتَقَرَّ مَكَانَهُ فَسَوْفَ تَرَانِي﴾^{۱۸۰}

۱۷۸. یوسف / ۹۸؛ ترجمه: «گفت: به زودی از پروردگارم برای شما آمرزش می‌خواهم».

۱۷۹. قلم / ۱۷ و ۱۸؛ ترجمه: «ما آنان را همان‌گونه که باغ‌داران را آزمودیم مورد آزمایش قرار دادیم؛ آنگاه که سوگند خوردند که صبح برخیزند و [میوه] آن [باغ] را حتماً بچینند، [ولی] این‌شاءالله نگفتند».

۱۸۰. اعراف / ۱۴۳؛ ترجمه: «لیکن به کوه بنگر، پس اگر بر جای خود قرار گرفت به زودی مرا خواهی دید».

توضیح

فعلیهایی که در نمونه‌های بالا زیر آنها خط کشیده شده است بیانگر معانی باب «استفعال» هستند. در نمونه نخست فعل «أَسْتَغْفِرُ» به معنای طلب غفران به کار رفته است. «إِسْتَخْرَجْتُ» نیز معنای طلب دارد، اما این طلب مجازی است و تلاش برای بیرون آوردن طلا از معدن مجازاً طلب نام گرفته است. معنای غالب باب «استفعال» طلب و درخواست است. باب «استفعال» هرگاه این معنا را افاده کند متعدی است، هرچند از فعل لازم گرفته شده باشد.

در نمونه دوم، فعلهای «إِسْتَحْجَرَ» و «إِسْتَأْذَنَ» به معنای تحوّل و صیوروت یا «دگرگونی» و «شدن» به کار رفته‌اند؛ با این تفاوت که تحوّل در اولی حقیقی است؛ یعنی شیئی که سنگ نبوده سنگ شده است و در دومی مجازی است و فعل «إِسْتَأْذَنَ» مفهوم «همچون شیر شد» را به ذهن می‌رساند. در نمونه سوم، فعل «إِسْتَحْكَمَ» مفهوم مطاوعه را به ذهن می‌رساند و به معنای «محکم شد» استعمال شده است. در نمونه چهارم، افعال «إِسْتَعْظَمْتُ» و «إِسْتَحْسَنْتُ» یعنی «جهاد را بزرگ و نیکو یافتم؛ یا جهاد را بزرگ و نیکو شمردم». در نمونه پنجم، «إِسْتَجَرْتُ» یعنی «شجاعت را بر خود تحمیل کرد». در نمونه ششم، «لَا يَسْتَنْوَنُ» بیانگر مفهوم جمله «لَمْ يَقُولُوا إِنَّ شَاءَ اللَّهِ» است و سرانجام در آخرین نمونه، فعل «إِسْتَفَرَّ» به معنای ثلاثی مجرد آن، یعنی «فَرَّ»، استعمال شده است. گاهی نیز فعلی که در باب «استفعال» است به معنای بابهای دیگر همان ریشه به کار می‌رود؛ مانند: «إِسْتَجَابَ لَهُمْ» که به معنای آن در باب «إِفعال» (أَجَابَ) است و یعنی دعای آنها را جواب داد.

قاعده

باب «استفعال» در معانی زیر به کار می‌رود:

۱- طلب و درخواست، معنای غالب و مشهور باب «استفعال» است که یا حقیقی است؛ مانند: (وَأَسْتَشْهِدُوا شَهِيدَيْنِ مِنْ رِجَالِكُمْ)^{۱۸۱} و یا مجازی؛ مانند: «إِسْتَخْرَجْتُ الْمَعْدِنَ مِنَ الْمَنْجَمِ». هر گاه باب «استفعال» این معنا را افاده کند متعدی است، هرچند از فعل لازم گرفته شده باشد.

۲- تحوّل و صیوروت که یا حقیقی است؛ مانند: «إِسْتَحْجَرَ الطِّينُ» (گل سنگ شد) و یا مجازی؛ مانند: «إِسْتَحْجَرَ قَلْبُهُ».

۳- مطاوعه؛ مانند: «أَرَحْتُ الْمَرِيضَ فَاسْتَرَأَحَ» (به مریض استراحت دادم، پس او هم استراحت کرد).

۴- مفعول را بر صفتی یافتن (اعتبار)؛ مانند: «إِسْتَعْظَمْتُ الْأَمْرَ» (آن کار را بزرگ یافتم/ شمردم).

۵- تکلف و خود را به سختی انداختن؛ مانند: «إِسْتَجَرْتُ» (شجاعت را بر خود تحمیل کرد).

۶- اختصار حکایت و قول؛ مانند: «إِسْتَرْجَعَ» که اختصار یافته عبارت «إِنَّا لِلَّهِ وَ إِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ» به شمار می‌رود.

۷- معنای ثلاثی مجرد؛ مانند: «إِسْتَأْنَسَ» به معنای ثلاثی مجرد همین ریشه، یعنی «أُنْسَ» (انس گرفت). گاهی نیز باب «استفعال» معنای بابهای دیگر همان ریشه به کار می‌رود؛ مانند: «إِسْتَجَابَ لَهُمْ» به معنای آن در باب «إِفعال» (أَجَابَ).

۱۸۱. بقره/ ۲۸؛ ترجمه: «و دو نفر از مردان [عادل] خود را [بر این حق] شاهد بگیرید».

معانی ابواب «افعال، افعیال، افعیلال و افعوال»

به نمونه‌های زیر توجه کنید:

(الف)

- ۱- اِسْوَدَّ ← یَسْوَدُّ ← اِسْوَدَّ: «اِسْوَدَّ اللَّیْلُ».
- ۲- اِحْمَرَّ ← یَحْمَرُّ ← اِحْمَرَّ: «اِحْمَرَّ الْحَدِیدُ».

(ب)

- ۱- اِعْشَوْشَبَ ← یَعْشَوْشِبُ ← اِعْشِیْشَابُ: «اِعْشَوْشَبَتِ الصَّحْرَاءُ».
- ۲- اِحْمَارَّ ← یَحْمَارُّ ← اِحْمِیْرَارُ: «اِحْمَارَّ الْحَدِیدُ».
- ۳- اِجْلَوَدَّ ← یَجْلُوْدُّ ← اِجْلُوْدَّ: «اِجْلُوْدَّ الْبَعِیْرُ».

توضیح

فعل‌هایی که در نمونه‌های دسته «الف» زیر آنها خط کشیده شده است بیانگر معانی باب «افعال» هستند. این باب اغلب برای بیان رنگها و عیوب به کار می‌رود و همیشه لازم است. در نمونه اول، «اِسْوَدَّ» یعنی «وارد سیاهی شد» و در نمونه دوم، «اِحْمَرَّ» یعنی «بسیار سرخ شد».

فعل‌هایی که در نمونه‌های دسته «ب» زیر آنها خط کشیده شده است، به ترتیب، بیانگر معانی ابواب «افعیال، افعیلال و افعوال» هستند. این سه باب اغلب برای مبالغه و تأکید معنای ریشه ثلاثی مجرد خود به کار می‌روند. در نمونه نخست فعل «اِعْشَوْشَبَتَ» یعنی «پر علف شد». در نمونه دوم، فعل «اِحْمَارَّ» مبالغه «اِحْمَرَّ» است؛ یعنی «بسیار سرخ شد». این باب نیز مانند باب «افعال» اغلب برای بیان رنگ و عیب به کار می‌رود و همیشه لازم است. و سرانجام در آخرین نمونه، فعل «اِجْلَوْدَّ» یعنی «بسیار سرعت گرفت».

قاعده

ابواب «افعال، افعیال، افعیلال و افعوال» اغلب برای مبالغه و تأکید معنای ریشه ثلاثی مجرد خود به کار می‌روند:

- ۱- باب «افعال»: اغلب برای بیان رنگ و عیب به کار می‌رود و همیشه لازم است و در دو معنا به کار می‌رود: (الف) ورود فاعل در مبدأ فعل؛ مانند: «اِحْمَرَّ الْبُسْرُ» (خرمای نارس وارد قرمزی شد).
(ب) مبالغه؛ مانند: «اِسْمَرَ وَجْهُهُ» (بسیار گندم‌گون شد)؛
- ۲- باب «افعیال»: برای مبالغه استعمال می‌شود؛ مانند: «اِحْشَوْشَنَ» (بسیار سخت و خشن شد)؛
- ۳- باب «افعیلال»: این باب نیز، مانند باب «افعال»، اغلب برای بیان رنگ و عیب به کار می‌رود و همیشه لازم است و برای مبالغه معنای ثلاثی مجرد خود و باب «افعال» به کار می‌رود؛ مانند: «اِحْضَارَّ الْعُشْبُ» (علف بسیار سبز شد)؛
- ۴- باب «افعیوال»: برای مبالغه به کار می‌رود؛ مانند: «اِجْلَوْدَّ» (بسیار سرعت گرفت).

افعال رباعی (مجرد و مزید)

به جدول زیر توجه کنید:

مصدر	مضارع	ماضی		
فَعَّلَ (فَعْلَال): دَحْرَجَ (دِحْرَاج)	يَفْعَلُ: يُدَحْرِجُ	فَعَّلَ: دَحَرَجَ		رباعی مجرد
تَفَعَّلُ: تَدَحْرِجُ	يَتَفَعَّلُ: يَتَدَحْرِجُ	تَفَعَّلَ: تَدَحَرَجَ	دارای یک حرف زائد	رباعی مزید
اِفْعَلَّ: اِحْرَنْجَمَ	يَفْعَلُّ: يَحْرَنْجِمُ	اِفْعَلَّلَ: اِحْرَنْجَمَ	دارای دو حرف زائد	
اِفْعَلَّلَ: اِطْمَنَّان	يَفْعَلُّ: يَطْمَنُّ	اِفْعَلَّلَ: اِطْمَنَّان		

توضیح

در جدول بالا اوزان اصلی افعال رباعی مجرد و مزید دیده می‌شود. رباعی مجرد فعلی است که اولین صیغه ماضی آن صرفاً چهار حرف اصلی دارد و مشتمل بر هیچ حرف زائدی نیست. وزن اصلی رباعی مجرد «فَعَّلَ» است که خود بر دو نوع است:

۱- مضاعف که حروف آن یک در میان همجنس‌اند؛ مانند: «زَلَزَلَ».

۲- غیر مضاعف که حروف آن همجنس نیستند. مصدر قیاسی وزن اصلی رباعی مجرد «فَعَّلَ» است که برای همه افعال رباعی مجرد استعمال می‌شود. علاوه بر این وزن، مصدر رباعی مجرد وزن دیگری نیز دارد و آن «فَعْلَال» است که صرفاً برای بعضی از افعال رباعی مجرد به کار رفته است؛ مانند: «دَحْرَجَ و دِحْرَاج» و «زَلَزَلَ و زَلْزَالَ».

رباعی مزید فعلی است که اولین صیغه ماضی آن چهار حرف اصلی و یک یا دو حرف زائد دارد. اگر فعل رباعی مزید یک حرف زائد داشته باشد یک وزن دارد و آن «تَفَعَّلَ» است؛ مانند: «تَدَحَرَجَ» و اگر دو حرف زائد داشته باشد دو وزن دارد که عبارت‌اند از: «اِفْعَلَّلَ» که هر دو «لام» آن اصلی است و همزه و نون در آن زائد به شمار می‌روند؛ مانند: «اِفْرَنْقَعَ» و «اِفْعَلَّلَ» که همزه و یکی از دو «لام» آن زائده هستند؛ مانند: «اِطْمَنَّان».

معانی ابواب رباعی

به نمونه‌های زیر توجه کنید:

(الف)

۱- دَحْرَجْتُ الْحَجَرَ.

۲- ﴿الْآنَ حَصْحَصَ الْحَقُّ﴾^{۱۸۲}

۳- عَلَقِمَ الطَّعَامُ.

۴- لَبَنْتُ ذَاكَ الرَّجُلَ.

(ب)

۱- دَحَرَجْتُهُ فَتَدَحَرَجَ.

۲- حَرَجَمْتُ الْإِبِلَ فَأَحْرَنْجَمْتُ.

۳- اِفْرَنْقَعَ الْقَوْمُ.

۴- ﴿تَقْشَعِرُّ مِنْهُ جُلُودُ الَّذِينَ يَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ﴾^{۱۸۳}

توضیح

در نمونه‌های دسته «الف» افعال رباعی مجرد ذکر شده‌اند. در نمونه نخست «دَحَرَجْتُ» فعلی است متعدی به معنای «غلتاندم». افعال این باب اغلب متعدی‌اند. اما مواردی هم هست که افعال رباعی مجرد به صورت لازم استعمال شده‌اند؛ مانند: «حَصْحَصَ» به معنای «آشکار شد» که در نمونه دوم به کار رفته است. در نمونه سوم، فعل «عَلَقِمَ» بر «مشابهت» دلالت دارد؛ یعنی «صَارَ كَالْعَلَقِمِ» (همچون علقم تلخ شد). در نمونه چهارم، «لَبَنْتُ» مفهوم «صیروت» را به ذهن می‌رساند؛ یعنی «صَيَّرَهُ لَبَنِيًّا». گفتنی است وزن «فَعَّلَلْ» در افعال منحوت (صناعی) کاربرد فراوانی دارد که در مبحث بعدی جداگانه از آن سخن خواهیم گفت.

در نمونه‌های دسته «ب» افعال رباعی مزید ذکر شده‌اند. در نمونه اول فعل «تَدَحَرَجَ» یک حرف زائد دارد و متضمن معنای «مطاوعه» و همیشه لازم است؛ بنابراین جمله «دَحَرَجْتُهُ فَتَدَحَرَجَ» یعنی «آن را غلتاندم، پس غلتید». در نمونه دوم فعل «أَحْرَنْجَمْتُ» دو حرف زائد دارد. این فعل نیز مفهوم مطاوعه و اثرپذیری دارد؛ یعنی «جمع شدند»؛ چون «حَرَجَمْتُ الْإِبِلَ» یعنی «شترهای ماده را کنار هم جمع کردم». در نمونه سوم، فعل «اِفْرَنْقَعَ» به کار رفته و مشتمل بر مفهوم مبالغه است؛ یعنی «قوم پراکنده شدند» و سرانجام در آخرین نمونه نیز فعل «تَقْشَعِرُّ» مشتمل بر مفهوم مبالغه است؛ یعنی «به شدت می‌لرزد».

اکنون در پایان مباحث مربوط به افعال ثلاثی مزید و رباعی مزید یادآوری این نکته لازم است که استعمال افعال مزید سماعی است و برای آشنایی با کاربرد یا عدم کاربرد و فهم معنای دقیق آنها باید به فرهنگ‌های لغت مراجعه کرد؛ بنابراین چنین نیست که هر فعل مجردی، اعم از ثلاثی یا رباعی، حتماً فعل مزید هم داشته باشد، یا اگر یک یا دو فعل مزید برای آنها در زبان عربی به کار رفته باشد لزوماً بقیه اوزان مزید هم برای آنها استعمال شده باشد. از این که بگذریم گاه استعمال صورت مجرد برخی افعال به کلی فراموش می‌شود و در عوض صورت مزید آنها را در معنای مجردشان استعمال می‌کنند؛ مانند: «أَرْسَلَ» که به معنی «بَعَثَ» است و دیگر «رَسَلَ» در این معنا به کار نمی‌رود.

۱۸۲. یوسف / ۵۱؛ ترجمه: «اکنون حقیقت آشکار شد».

۱۸۳. زمر / ۲۳؛ ترجمه: «آنان که از پروردگارشان می‌هراسند، پوست بدنشان از آن به لرزه می‌افتد».

قاعده

وزن اصلی رباعی مجرد، یعنی «فَعْلَلَّ»، غالباً متعدی است؛ مانند: «زَلَزَلْتُ الْبِنَاءَ» (ساختمان را تکان دادم). با این همه، مواردی هم هست که افعال رباعی مجرد، لازم استعمال شده‌اند؛ مانند: «حَمَلَقَ الرَّجُلُ» (مرد خیره شد). وزن «فَعْلَلَّ» گاه در معانی زیر نیز استعمال شده است:

۱- مشابهت؛ مانند: «عَلَقَمَ الطَّعَامُ» به معنی «صَارَ كَالْعَلَقَمِ» (همچون علقم تلخ شد)؛

۲- صیروت؛ مانند: «نَجَلَزَ» به معنی «صَيَّرَهُ إِنْجِلِيزِيًّا» (انگلیسی شد)؛

۳- دلالت بر اسمی که ابزار از آن گرفته می‌شود؛ مانند: «عَرَجَنَ» به معنی «اِسْتَعْمَلَ الْعُرْجُونَ» (خوشه درخت خرما را برای رنگرزی به کار گرفت).

وزن «تَفَعَّلَلَّ» یکی از اوزان رباعی مزید است که یک حرف زائد دارد و معنای آن مطاوعه است و همیشه به صورت لازم استعمال می‌شود؛ مانند: «سَقَلَبَتْهُ فَتَسَقَلَبَ» (او را انداختم، پس بر زمین افتاد).

دو وزن «اِفْعَلَّلَ» و «اِفْعَلَّلَّ» نیز دو وزن رباعی مزیدند که هر کدام از آنها دو حرف زائد دارند و در معنا و مفهوم مبالغه به کار می‌روند؛ مانند: «اِفْرَنْقَعَ» (سخت پراکنده شد) و «اِشْمَازَ» (بسیار متنفر شد).

جلسه بیست و یکم

افعال منحوت (صناعی) و افعال متصرف و جامد

۱۳۲	اهداف درس
۱۳۲	درآمد
۱۳۲	افعال منحوت (صناعی)
۱۳۴	افعال متصرف و جامد
۱۳۴	الف) افعال متصرف
۱۳۵	ب) افعال جامد

اهداف درس

آشنایی با:

- ✓ افعال منحوت (صناعی)؛
- ✓ افعال متصرف و انواع آن؛
- ✓ افعال جامد.

درآمد

فعل در زبان عربی سه حالت دارد: یا ماضی است یا مضارع، یا امر است. بیشتر افعال، این حالات مختلف را می‌پذیرند یا حداقل دو حالت از حالت‌های مزبور را دارند. این افعال «متصرف» نامیده می‌شوند. در مقابل، افعال دیگری نیز در عربی به کار می‌روند که فقط یک حالت دارند؛ یعنی یا ماضی‌اند و یا امر. به این افعال در صرف عربی «جامد» می‌گویند. موضوع افعال متصرف و جامد و مسائل مربوط به آنها یکی دیگر از مسائل درسی است که در پیش رو داریم.

افعال منحوت (صناعی)

به نمونه‌های زیر توجه کنید:

(الف)

- ۱- ﴿فَسُبْحَانَ اللَّهِ حِينَ تُمْسُونَ وَ حِينَ تُصْبِحُونَ﴾^{۱۸۴}
- ۲- ﴿قَالَ يَا أَصْفَىٰ عَلَىٰ يُونُسَ وَأَيُّضْتُ عَيْنَاهُ مِنَ الْحُزْنِ﴾^{۱۸۵}
- ۳- تَبَنَّىٰ هَذَا الرَّجُلُ عَلِيًّا.
- ۴- فَصَعِدَ الْجَبَلَ فَاحْتَطَبَ وَ حَمَلَهُ إِلَى السُّوقِ.
- ۵- ادَّرَعَ وَ ذَهَبَ إِلَى الْقِتَالِ.

(ب)

- ۱- بِسْمَلٍ ← قَالَ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
- ۲- حَمْدَلٍ ← قَالَ «الْحَمْدُ لِلَّهِ»
- ۳- حَوْقَلٍ ← قَالَ «لَا حَوْلَ وَ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ»
- ۴- سَبَحَلٍ ← قَالَ «سُبْحَانَ اللَّهِ»
- ۵- حَسْبَلٍ ← قَالَ «حَسْبِيَ اللَّهُ»
- ع- طَلَبَقٍ ← قَالَ «أَطَالَ اللَّهُ بَقَاءَكَ»

۱۸۴. روم / ۱۷؛ ترجمه: «پس خدا را تسبیح گویند آنگاه که به عصر درمی‌آیند و آنگاه که به بامداد در می‌شوید».

۱۸۵. یوسف / ۸۴؛ ترجمه: «و از آنان روی گردانید و گفت: ای دریغ بر یوسف! چشمانش از اندوه سپید شد».

توضیح

فعلیهایی که در نمونه‌های بالا زیر آنها خط کشیده شده است در اصطلاح، افعال منحوه یا صنایع نامیده می‌شوند که در اصل نه ثلاثی‌اند و نه رباعی، بلکه از یک اسم جامد غیر مصدری یا از ترکیب چند کلمه با هم، که جمله‌ای اسمیه یا فعلیه را شکل داده‌اند، به دست آمده‌اند. این گونه از افعال نیز ناگزیر بر وزن یکی از افعال ثلاثی یا رباعی استعمال می‌شوند و چون در اصل ریشه فعلی ندارند «منحوه» یا «صناعی» (مصنوعی) نامیده می‌شوند. در نمونه‌های دسته «الف» افعال منحوه از اسمهای جامد غیر مصدری گرفته شده‌اند. چنان که ملاحظه می‌کنیم در نمونه نخست، افعال «تُمْسُون» و «تُصْبِحُونَ» از اسمهای «مَسَاء» و «صُبح» گرفته شده‌اند. در نمونه دوم «ابْيَضْتُ» (سفید شد) از واژه «ابْيَض» (سفید) و به همین ترتیب افعال «تَبَنَّى» (به فرزندی گرفت) از «ابْن»، «اِحْتَطَبَ» (هیزم جمع کرد) از «حَطَب» و «ادَّرَعَ» (زره پوشید) از «دِرْع» مشتق شده‌اند. در این حالت فعل منحوه دربردارنده همه حروف اصلی آن اسم است و اغلب بر وزن یکی از ابواب ثلاثی یا رباعی مزید همچون «تَفَعَّلَ، تَفَعَّلَ، تَفَعَّلَ، تَفَعَّلَ» ذکر می‌شود.

در دسته دوم، افعال منحوه از برخی جمله‌های اسمیه یا فعلیه ساخته شده‌اند. در این حالت حفظ همه حروف اصلی جمله لازم نیست، اما لازم است ترتیب حروف در فعل منحوه مراعات گردد. در این صورت فعل منحوه اغلب بر وزن رباعی مجرد «فَعَّلَ» می‌آید.^{۱۸۶}

قاعده

«نَحْتُ» آن است که یک یا چند کلمه با هم ترکیب شوند و کلمه‌ای واحد بسازند. افعال «منحوه» بر دو دسته‌اند:

۱- افعالی که از اسمهای جامد غیر مصدری گرفته شده‌اند. در این حالت فعل منحوه در بردارنده همه حروف اصلی اسم است و اغلب بر یکی از ابواب مزید (ثلاثی یا رباعی) استعمال می‌شود؛ مانند: «أَصْبَحَ» (صبح کرد) از «صُبح»، «قَشَرَهُ» (پوستش را کند) از «قَشَرَهُ» (پوسته)، «أَفْقَرَ» (ویران شد) از «قَفَر» (بیابان، مکان متروکه)، «اِحْتَبَزَ» (نان پخت) از «خَبَز» (نان).

۲- افعالی که از برخی جملات خاص عربی، اعم از اسمیه یا فعلیه، ساخته شده‌اند. در این حالت حفظ همه حروف اصلی کلماتی که در جمله به کار رفته‌اند لازم نیست، اما لازم است ترتیب حروف در فعل منحوه مراعات گردد. این گونه از افعال منحوه اغلب بر وزن «فَعَّلَ» (تنها وزن رباعی مجرد) می‌آیند؛ مانند: «جَعَلَ» که از «قَالَ: جَعَلَنِي اللَّهُ فِدَاكَ» و «حَيَّلَ» که از «قَالَ: حَى عَلَى خَيْرِ الْعَمَلِ» گرفته شده‌اند و به معنای آنها استعمال می‌شوند.

ملاحظه

غیر از نمونه‌های کهن از افعال منحوه، در عربی معاصر، نمونه‌های متعدد دیگری نیز استعمال می‌شوند که جدیدند و در منابع قدیم انعکاس نیافته‌اند، بلکه در زبان عربی متداول شده‌اند. این پدیده زبانی جالب باعث شده است که کلمات بیگانه کمتر به طور مستقیم به حریم زبان عربی وارد شوند. برخی از مهم‌ترین افعال منحوه جدید عبارت‌اند از:

۱۸۶. زمخشری، مفسر بزرگ اهل سنت، واژه «بُعْثِرْتُ» را در آیه مبارک ﴿وَإِذَا الْقُبُورُ بُعْثِرَتْ﴾ (انفطار/۴) منحوه از «بُعِثَ و أُثِيرَ تُرَابُهَا» دانسته است.

- ۱- «تَلَفَنَ» (تلفن کردن)؛
- ۲- «بَرَمَجَ» (برنامه‌ریزی کردن)؛
- ۳- «دَبَّلَجَ» (دوبله کردن)؛
- ۴- «قَوَّنَ» (قانونی کردن)؛
- ۵- «عَوَّلَمَ» (جهانی کردن یا شدن)؛
- ۶- «عَصَرَنَ» (مدرنیزه کردن)؛
- ۷- «أَمَرَكَ / تَأَمَرَكَ» (آمریکائی کردن / شدن)؛
- ۸- «أَسْلَمَ» (اسلامی کردن)؛
- ۹- «تَأَقَّلَمَ» (بومی شدن)؛
- ۱۰- «شَرَّجَ» (شارژ کردن).

افعال متصرف و جامد

الف) افعال متصرف

به نمونه‌های زیر توجه کنید:

(الف)

نَصَرَ يَنْصُرُ أَنْصُرُ

(ب)

۱- زَالَ يَزَالُ، بَرَحَ يَبْرَحُ، فَتَى يَفْتُو، أَنْفَكَ يَنْفَكُ.

۲- كَادَ يَكَادُ، أَوْشَكَ يَوْشِكُ.

۳- طَفِقَ يَطْفُقُ.

(ج)

مَا أَفْعَلُ، أَفْعَلُ بِهِ ← مَا أَجْمَلُ الْمَنْظَرُ، أَجْمَلُ بِالْمَنْظَرِ.

توضیح

در صرف عربی، فعل به دو دسته تقسیم می‌شود: متصرف و جامد. «متصرف» فعلی است که بر حدوث کار یا حالتی همراه با زمان دلالت می‌کند و برای به دست آمدن معانی گوناگون در زمانهای متفاوت از صورتی به صورت دیگر متحول می‌شود و تغییراتی در آن به وجود می‌آید؛ مانند: «نَصَرَ» که در نمونه «الف» در هر سه زمان ماضی، مضارع و امر به کار رفته است. به این گونه افعال، «تَامَ التَّصَرُّفُ» می‌گویند. به این معنا که توانایی دگرگون شدن به تمامی حالت‌های ماضی، مضارع و امر را دارند. بیشتر افعال در زبان عربی تَامَ التَّصَرُّفُ هستند.

اما نمونه‌های دیگر در دسته‌های «ب»، «ج» و «د» تنها در دو زمان، یعنی یا ماضی و مضارع یا ماضی و امر و یا مضارع و امر به کار رفته‌اند. به این گونه افعال «ناقص التصرف» می‌گویند. به این معنا که توانایی دگرگون شدن به حالت‌های سه‌گانه ماضی، مضارع و امر را ندارند.

نمونه‌های دسته «ب» در زمان ماضی و مضارع به کار رفته‌اند و فعل امر از این افعال کاربرد ندارد. افعال به کار رفته در ردیف شماره ۱ بر مفهوم دوام و اتصال و پیوستگی دلالت می‌کنند و همیشه با ادات نفی به کار می‌روند؛ مانند: «ما / لا زال، ما/لا يزال، لم يزل». افعال به کار رفته در ردیف شماره ۲ بر مفهوم قرب و نزدیکی دلالت می‌کنند و در ردیف شماره ۳ فعل «طَفِقَ، يَطْفِقُ» به معنای شروع است.

نمونه‌های دسته «ج» در زمان ماضی و امر به کار رفته‌اند. «مَا أَفْعَلُ» و «أَفْعِلْ بِهِ» دو صیغه اسلوب تعجب در عربی هستند که اساساً هیچ تغییری در صیغه آنها به وجود نمی‌آید. صیغه اول همیشه پس از «مای استفهامیه» و پیش از اسم منصوب قرار می‌گیرد و صیغه دوم پیش از «بای جاره» و اسم مجرور استعمال می‌شود. صیغه «أَفْعِلْ» هرچند صیغه امر حاضر محسوب می‌گردد، اما مشتمل بر مفهوم تعجب و اظهار شگفتی است و مفهوم امری ندارد: «مَا أَجْمَلَ الْمَنْظَرَ» و «أَجْمَلُ بِالْمَنْظَرِ» هر دو یعنی «آن منظره چه زیباست!».

قاعده

۱- فعل در صرف عربی به دو دسته تقسیم می‌شود: متصرف و جامد. «متصرف» فعلی است که بر حدوث کار یا حالتی همراه با زمان دلالت می‌کند و برای به دست آمدن معانی گوناگون در زمان‌های متفاوت از صورتی به صورت دیگر متحول می‌شود و تغییراتی در آن به وجود می‌آید.

۲- فعل متصرف خود به دو دسته تقسیم می‌شود: تام التصرف و ناقص التصرف. «تام التصرف» فعلی است که افعال سه‌گانه ماضی، مضارع و امر از آن ساخته می‌شود. بیشتر افعال در زبان عربی تام التصرف‌اند.

«ناقص التصرف» فعلی است که تنها در دو حالت از حالت‌های سه‌گانه ماضی، مضارع و امر به کار می‌رود: یا ماضی و مضارع، یا ماضی و امر، یا مضارع و امر:

۱- ماضی و مضارع؛ مانند افعال «زال، يزال - برح، يبرح - فتي، يفتو - انفك، ينفك» که دوام و اتصال را می‌رسانند و همیشه، علی‌رغم آنکه با ادات نفی به کار می‌روند، مفهوم مثبت دارند و افعال «كاد، يكاد و أوشك، يوشك» که به معنای «نزدیک شد» استعمال می‌شوند و «طَفِقَ، يَطْفِقُ» که به معنای «شروع» است.

۲- ماضی و امر؛ مانند: «مَا أَفْعَلُ و أَفْعِلْ بِهِ» که دو صیغه تعجب هستند و هیچ تغییری در صیغه آنها به وجود نمی‌آید. صیغه اول همیشه پس از «مای استفهامیه» و پیش از اسم منصوب قرار می‌گیرد و صیغه دوم همواره پیش از «بای جاره» و اسم مجرور استعمال می‌شود. صیغه دوم اگرچه صیغه امر حاضر است، اما مشتمل بر مفهوم تعجب است و مفهوم امری ندارد.

ب) افعال جامد

به نمونه‌های زیر توجه کنید:

(الف)

- ۱- تَبَارَكَ
۲- نِعْمَ، بَيْسَ، سَاءَ
۳- لَيْسَ
مَادَامَ
كَرْبَ
عَسَى، حَرَى، اِخْلُوقَ
اُنْشَأْ، جَعَلَ، اُخَذَ، عَلِقَ
(ب)
تَعَالَ، هَاتِ، هَاءَ، هَاءَ، هَبْ
- ۴- ﴿وَلَمَّا سَقَطَ فِي أَيْدِيهِمْ﴾^{۱۸۷}
«كَذَبَ عَلَيْكُمُ الْجِهَادُ»
حَبَّ (حَبْدًا)
خَلَا، عَدَا، حَاشَا
قَلَّ، قَصُرَ، شَدَّ، كَثُرَ، طَالَ

توضیح

در مقابل افعال متصرف، افعال جامد قرار می‌گیرند. جامد به فعلی گفته می‌شود که همواره صورت واحد دارد و از صورتی به صورت دیگر در نمی‌آید.^{۱۸۸} به عبارت دیگر، افعال جامد صرفاً می‌توانند یا ماضی باشند یا امر.

نمونه‌های دسته «الف» فقط در زمان ماضی به کار رفته‌اند. این نمونه‌ها به چهار دسته تقسیم می‌شوند. در نمونه شماره ۱ از فعل «تَبَارَكَ»، به معنای «مقدس و منزّه است»، فقط صیغه اول و هفتم ماضی آن در زبان عربی به کار رفته است (تَبَارَكَ و تَبَارَكَتَ). این فعل صرفاً به خداوند متعال نسبت داده می‌شود و به کار رفتن آن در مورد غیر خدا صحیح نیست؛ مانند: آیات مبارک ﴿تَبَارَكَ اسْمُ رَبِّكَ ذِي الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ﴾^{۱۸۹} و ﴿تَبَارَكَ الَّذِي بِيَدِهِ الْمُلْكُ وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ﴾^{۱۹۰}.

نمونه‌های شماره دوم نیز نمونه‌های دیگری از افعال «جامد» هستند که در عربی صرفاً صیغه اول و چهارم از فعل ماضی آنها به کار می‌رود. «نِعْمَ» فعل مدح است به معنای «نیکوست» و «بَيْسَ» و «سَاءَ» فعل ذم هستند و هر دو یعنی «ناپسند است».

در عوض، تمام صیغه‌های ماضی نمونه‌های شماره ۳ در عربی استعمال شده‌اند: «لَيْسَ» (نیست)، «مَادَامَ»^{۱۹۱} (دوام یافت)، «كَرْبَ» (نزدیک شد)، «عَسَى، حَرَى و اِخْلُوقَ» (که هر سه یعنی امید است) و «اُنْشَأْ، جَعَلَ، اُخَذَ و عَلِقَ» (که همگی به معنای «شروع کرد» هستند).

۱۸۷. اعراف / ۱۴۹؛ ترجمه: «و چون انگشت ندامت گزیدند.»

۱۸۸. فعل جامد از این نظر شبیه به حرف است، زیرا مجرد از زمان و حدوث در زمانهای گوناگون است و از همین رو بر یک صورت باقی می‌ماند.

۱۸۹. الرحمن / ۷۸؛ ترجمه: «خجسته باد نام پروردگار شکوهمند و بزرگوار».

۱۹۰. ملک / ۱؛ ترجمه: «بزرگوار [و خجسته] است آنکه فرمانروایی به دست اوست و او بر هر چیزی تواناست».

۱۹۱. این فعل همیشه پس از «مای وقتیّه مصدریه» قرار می‌گیرد؛ یعنی این «ما» به آن معنای زمان می‌دهد و آن را تأویل به مصدر می‌برد: (مَادَامَ = مُدَّة دَوَامٍ).

نمونه‌های شماره ۴، یعنی «سُقِطَ، كَذَبَ، حَبَّ (حَبَّأً)، خَلَا، عَدَا، حَاشَا، قَلَّ، قَصُرَ، شَدَّ، كَثُرَ و طَالَ»، همگی نمونه‌هایی هستند که تنها صیغه اول ماضی آنها، یعنی همین صیغه‌هایی که در نمونه‌ها آورده شده‌اند، به کار می‌رود. «سُقِطَ» مفهوم کنایی دارد و به معنای «پشیمان شد» است به کار می‌رود. این فعل همیشه به صورت ماضی مجهول استعمال می‌شود؛ مانند: ﴿وَلَمَّا سُقِطَ فِي أَيْدِيهِمْ وَ رَأَوْا أَنَّهُمْ قَدْ ضَلُّوا قَالُوا لَئِنْ لَمْ يَرْحَمْنَا رَبُّنَا وَ يَغْفِرْ لَنَا لَتَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ﴾ یعنی «و چون انگشت ندامت گزیدند و دانستند که واقعاً گمراه شده‌اند، گفتند: اگر پروردگار ما به ما رحم نکند و ما را نبخشاید قطعاً از زیان کاران خواهیم بود». «كَذَبَ» فعل ماضی است و در معنای امر و برای تشویق و برانگیختن به چیزی به کار می‌رود؛ مانند: «كَذَبَ عَلَيْكُمُ الْجِهَادُ» یعنی «عَلَيْكُمْ بِالْجِهَادِ» (به سوی جهاد بشتابید). «حَبَّ» (حَبَّأً) فعل مدح است به معنای «چه خوب است». «خَلَا، عَدَا و حَاشَا» ادوات استثناء هستند و به معنای «غیر» و «سوی» به کار می‌روند. گاهی به آخر افعال «قَلَّ (کم است، نیست)، قَصُرَ (کوتاه است)، شَدَّ (سخت است)، كَثُرَ (زیاد است) و طَالَ (دیر زمانی است)»، «های زائده» می‌پیوند و به صورت «قَلَّمَا، قَصُرَمَا، شَدَّمَا، كَثُرَمَا و طَالَمَا»^{۱۹۲} ظاهر می‌شوند و در هر حال به صورت مفرد مذكر به کار می‌روند.

نمونه‌های دسته «ب» فعل امر هستند و جز در این حالت به کار نمی‌روند. «تَعَالَ» یعنی «بیا»، «هَاتِ» و «هَاءِ» یعنی «بیاور»، «هَاءَ» یعنی «بگیر»^{۱۹۳} و «هَبْ» یعنی «فرض کن». از چهار فعل اول، شش صیغه امر مخاطب به کار می‌رود، ولی از «هَبْ» فقط همین یک صیغه به کار رفته است.

قاعده

جامد فعلی است که همواره یک صورت دارد و از صورتی به صورت دیگر در نمی‌آید. افعال جامد صرفاً در یکی از زمانهای ماضی یا امر به کار می‌روند. افعال جامد ماضی را می‌توان به چهار دسته تقسیم کرد:

۱- افعالی که صیغه اول و هفتم ماضی آنها به کار می‌رود. در این دسته تنها فعل «تَبَارَكَ» به معنای «مقدس و منزّه است» جای می‌گیرد و از آن صیغه‌های «تَبَارَكَ» و «تَبَارَكْتَ» استعمال شده است.

۲- افعالی که دو صیغه اول و چهارم ماضی آنها به کار می‌رود. این افعال عبارت‌اند از: «نِعْمَ نِعْمَتُ، بِئْسَ بِئْسَتْ و سَاءَ سَاءَتْ».

۳- افعالی که تمام چهارده صیغه ماضی آنها به کار می‌روند. این افعال عبارت‌اند از: «لَيْسَ، مَا دَامَ، كَرَبَ، عَسَى، حَرَى، اِخْلُوقْ، اُنْشَأْ، جَعَلَ، اُخَذَ و عَلِقَ».

۴- افعالی که صرفاً صیغه اول ماضی آنها به کار می‌رود. این افعال عبارت‌اند از: «سُقِطَ، كَذَبَ، حَبَّ (حَبَّأً)، خَلَا، عَدَا، حَاشَا، قَلَّ، قَصُرَ، شَدَّ، كَثُرَ و طَالَ».

افعال جامد امری عبارت‌اند از: «تَعَالَ (بیا)، هَاتِ (بیاور)، هَاءِ (بیاور)، هَاءَ (بگیر) و هَبْ (فرض کن)». از چهار فعل اول، شش صیغه امر مخاطب آنها به کار می‌رود؛ مانند: «هَاءِ - هَائِيَا - هَاوُوا - هَائِي - هَائِيَا - هَائِيْن»، ولی از «هَبْ» صرفاً همین یک صیغه به کار رفته است.

۱۹۲. «قَلَّ رَجُلٌ يَفْعَلُ ذَلِكَ» یعنی «مَا يَفْعَلُ». در مورد «قَلَّمَا» و چهار فعل مانند آن گفته‌اند: افعالی هستند که فاعل ندارند، نه ظاهر و نه مضمَر و «ما» به جای فاعل بر آن درآمده است. برخی دیگر نیز گفته‌اند: «ما» مصدریه است و عبارت پس از آن در تأویل مصدر و فاعل است: «طَالَمَا فَعَلْتُ = طَالَ فَعِلِي».

۱۹۳. برخی سه اسم اخیر (هَاءِ، هَاءَ و هَاتِ) را اسم فعل به شمار می‌آورند. ر.ک: جامع الدروس العربیه، ج ۱، ص ۱۲۰.

جلسه بیست و دوم

اسم فعل

- ۱۴۰ اهداف درس
- ۱۴۰ درآمد
- ۱۴۰ انواع اسم فعل (۱)
- ۱۴۰ مرتجل، منقول، قیاسی
- ۱۴۲ انواع اسم فعل (۲)
- ۱۴۲ ماضی، مضارع، امر

اهداف درس

آشنایی با:

- ✓ اسم فعل و معنای آن؛
- ✓ انواع اسم فعل از لحاظ پیشینه وضع؛
- ✓ انواع اسم فعل از لحاظ زمان.

درآمد

در درس پیش با افعال منحوت، متصرف و جامد آشنا شدیم. در این درس با واژه‌هایی آشنا می‌شویم که معنای فعل دارند، اما علائم فعل را نمی‌پذیرند، صرف نمی‌شوند و محلی از اعراب ندارند. این‌گونه کلمات را اسم فعل می‌نامیم. اسم فعلها خود از دو جهت قابل تقسیم هستند؛ یعنی یا از آغاز برای اسم فعل وضع شده‌اند و جز به صورت اسم فعل به کار نرفته‌اند و یا در ابتدا برای معنای دیگری غیر از اسم فعل وضع شده‌اند و سپس به عنوان اسم فعل نیز به کار رفته‌اند. از سوی دیگر اسم فعل ممکن است از لحاظ معنا و زمان در یکی از زمانهای سه‌گانه به کار رفته باشد. در درسی که پیش رو داریم ابتدا اسم فعلها را بر اساس تقسیم‌بندی اول و در ادامه از لحاظ زمان بررسی خواهیم کرد.

انواع اسم فعل (۱)

مرتجل، منقول، قیاسی

به نمونه‌های زیر توجه کنید:

(الف)

۱- هَيَّهَاتِ النَّجَاحُ مِنَ الْكَسَلِ.

۲- صَهْ إِذَا تَكَلَّمَ الْأُسْتَاذُ.

۳- أَفْ لِلْكَذَّابِ! إِنَّهُ لَا يُفْلِحُ.

(ب)

۱- ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا عَلَيْكُمْ أَنْفُسَكُمْ﴾^{۱۹۴}

۲- مَكَانَكَ يَا صَبِيَّ.

۳- رُوَيْدَكَ أَخَاكَ ← رُوَيْدَ أَخَاكَ.

۴- هَاكَ الْكِتَابَ ← هَا الْكِتَابَ.

(ج)

۱- نَزَالَ أَيُّهَا الصَّدِيقُ.

۱۹۴. مائده/ ۱۰۵؛ ترجمه: «ای کسانی که ایمان آورده‌اید، به خودتان بپردازید».

۲- حَذَارِ النَّفَاقِ!

توضیح

واژه‌هایی که در نمونه‌های دسته‌های «الف، ب و ج» زیر آنها خط کشیده شده است همگی اسم فعل‌اند. اسم فعل، کلمه‌ای است که، بر خلاف اسم، در معنا، زمان و عمل مانند فعل به کار رفته است و در عین حال علائم فعل در آن و با آن ظاهر نمی‌شود، صرف نمی‌گردد، از عوامل اثر نمی‌پذیرد و محلی از اعراب ندارد؛ برخلاف اسم در عین حال برخی از خصوصیات اسم را نیز داراست مانند تنوین در «أَفَّ». بر این اساس و با توجه به اینکه اسم فعل از سویی، بر خلاف فعل، صرف نمی‌شود و از سوی دیگر در معنا، زمان و عمل فعل به کار می‌رود و برخی ویژگیهای اسم را می‌پذیرد به آن «اسم فعل» می‌گویند.

اسم فعلها خود به سه دسته تقسیم می‌شوند:

الف) به واژه‌هایی همچون نمونه‌های دسته «الف»، که از ابتدا به معنای فعل به کار رفته‌اند و قبلاً معنای دیگری نداشته‌اند، اسم فعل مرتجل گفته می‌شود؛ مانند: «هَيَّاهُ»^{۱۹۵} (دور است)، «أَفَّ» (بیزارم) و «صَهْ» (خاموش باش!).

ب) به واژه‌هایی مانند نمونه‌های دسته «ب» و واژه‌هایی که پیش از استعمال به عنوان اسم فعل، جار و مجرور (عَلَيْكُمْ)، ظرف (مَكَانَكَ)، مصدر (رُوَيْدَكَ) و یا حرف غیر عامل (هَآ) بوده‌اند و سپس در معنای فعل به کار رفته‌اند اسم فعل منقول گفته می‌شود. «عَلَيْكُمْ» (به خودتان بپردازید)، نخست جار و مجرور بوده و سپس به اسم فعل منتقل شده است. «مَكَانَكَ» (آرام بگیر)، نخست ظرف مکان بوده و بعداً به عنوان اسم فعل به کار رفته است. گفتنی است واژه‌های «عَلَى» و «مَكَانَ» هیچ‌گاه به تنهایی به عنوان اسم فعل به کار نمی‌روند و هرگاه اسم فعل باشند حتماً با کاف خطاب همراه‌اند. نمونه سوم، «رُوَيْدَكَ» (مهلت بده)، در اصل مصدر فعل «أَرُوْدَ» یعنی «إِرْوَادَ» بوده و سپس به صورت «رُوَيْدَ» به عنوان اسم فعل استعمال شده است. و سرانجام در نمونه چهارم، «هَآ» (بگیر)، در اصل مشتمل است بر «های تنبیه» و «کاف خطاب» که بعداً به عنوان اسم فعل به کار رفته است. در دو نمونه آخر همراهی «کاف خطاب» با اسم فعل همیشه لازم نیست، بلکه در مواردی می‌تواند از اسم فعل جدا شود که در آن صورت «رُوَيْدَ» و «هَآ» به عنوان اسم فعل استعمال می‌شوند. به عبارت دیگر «رُوَيْدَ» و «هَآ» به تنهایی نیز می‌توانند به عنوان اسم فعل به کار روند.

در اسم فعلهایی که «کاف خطاب» به آخر آنها متصل شده است این حرف (کاف خطاب) بر حسب اختلاف مخاطب تغییر می‌کند؛ مثلاً می‌گوییم: «عَلَيْكَ نَفْسَكَ - عَلَيْكَ نَفْسَكَ - عَلَيْكُمَا أَنْفُسَكُمَا - عَلَيْكُم أَنْفُسُكُم و عَلَيْكُن أَنْفُسُكُن».

به واژه‌هایی که در نمونه‌های دسته «ج» به کار رفته‌اند و از فعل ثلاثی مجرد^{۱۹۶} تام و متصرف گرفته شده‌اند اسم فعل قیاسی گفته می‌شود؛ چون از هر فعل ثلاثی مجرد و متصرفی می‌توان بر وزن «فَعَالٍ» اسم فعل ساخت.

۱۹۵. این کلمه به کسر و ضم «تاء» نیز به کار می‌رود: «هَيَّاهُ و هَيَّاهُ».

۱۹۶. گاهی از ثلاثی مزید نیز اسم فعل معدول ساخته می‌شود؛ مانند: «دَرَاكَ» به معنای «أَدْرَكَ» و «بَدَارَ» به معنای «بَادَرَ».

انواع اسم فعل (۲)

ماضی، مضارع، امر

به نمونه‌های زیر توجه کنید:

(الف)

۱- شَتَّانَ الْجِدُّ وَ الْإِهْمَالُ.

۲- هَيْهَاتَ.

۳- سَرَعَانَ، وَشَكَانَ.

۴- بَطْأَنَ.

(ب)

۱- ﴿فَلَا تَقُلْ لَهُمَا أُفٍّ وَ لَا تَنْهَرُهُمَا﴾.^{۱۹۷}

۲- بَخْ، بَخْ، بَخْ، بَهْ، زَهْ.

۳- وَا، واهَاً، وَيْ، وَيْكَ.

(ج)

۱- إِلَيْكَ عَنِّي.

۲- عَلَيْكَ، أَمَامَكَ.

۳- آمِينَ.

۴- رُوَيْدَ، رُوَيْدَكَ.

۵- صَهْ (صَهْ)، مَهْ (مَهْ).

۶- عِنْدَ، دُونَكَ، لَدَيْكَ، هَا، هَاكَ، إِلَيْكَ.

۷- بَلَهْ.

۸- حَيَّ، حَيَّهْلَ (بِ)، حَيَّهْلَا، حَيَّهْلَا.

۹- هَيَّا، هَيَّا هَيَّا، هَيَّتْ، هَلُمَّ.

۱۰- اِيَهْ.

۱۱- أَرَأَيْتَكَ.

۱۲- وَرَاءَكَ.

۱۳- مَكَانَكَ.

۱۴- كَتَّابَ.

۱۹۷. إسرائ/ ۲۳؛ ترجمه: «به آنها [حتی] اوف مگو و به آنان پرخاش مکن!».

۱۹۸. این کلمه به تشدید «خاء» نیز به کار رفته است.

توضیح

اسم فعل از لحاظ معنا و زمان به سه گونه تقسیم می‌شود:

اسم فعلهای دسته «الف» به معنای فعل ماضی‌اند و بر اساس معنایی که افاده می‌کنند چند گونه‌اند؛ در نمونه نخست، اسم فعل «شَتَّانَ» به معنای «افترق» (جداست / فرق است) همیشه مثنی است و پس از آن فاعل مثنی می‌آید. فاعل این اسم فعل یا بدون فاصله، همچون حالتی که در نمونه اول به چشم می‌خورد، و یا با فاصله «ما» یا «ما بین» به کار می‌رود؛ مانند: «شَتَّانَ مَا أَحْمَدُ وَ حَمِيدٌ» و «شَتَّانَ مَا بَيْنَ أَحْمَدَ وَ حَمِيدٍ». سایر نمونه‌های به کار رفته در این دسته همگی اسم فعل ماضی مفردند و فاعل آنها به صورت مفرد می‌آید. این نمونه‌ها عبارت‌اند از: «هَيَّهَاتَ» (دور است)، «سَرَّعَانَ وَ وَشْكَانَ»^{۱۹۹} هر دو به معنای «سَرَّعَ» (به‌تندی رفت) - همراه با تَعَجَّبَ - و «بُطَّانَ» به معنای «بُطَّأَ» (درنگ کرد).

اسم فعلهای دسته «ب» به معنای فعل مضارع‌اند و با توجه به معنایی که دارند چند گونه‌اند:

۱- «أَفٌّ» به معنای «بیزارم: أَتَضَجَّرُ»؛

۲- «بَخٌّ، بَخٌّ، بَهْ» به معنای «تحسین می‌کنم» و «زِهْ» به معنای «نیک می‌دانم: أُسْتَحْسِنُ»؛

۳- «وَأَ، وَاهَا، وَيَّ وَ وَيْكَ» به معنای «مشتاقم / آرزومندم / افسوس می‌خورم: أَتَلَهَّفُ».

اسم فعلهای دسته «ج» به معنای فعل امر هستند که بیشترین تعداد اسم فعل را در زبان عربی تشکیل می‌دهند، زیرا اسم فعلهای منقول و قیاسی (معدول) صرفاً به عنوان اسم فعل امر استعمال می‌شوند. به علاوه اسم فعلهای مرتجل نیز غالباً برای فعل امر به کار می‌روند و صرفاً گاهی برای ماضی و مضارع استعمال می‌شوند. این اسم فعلها عبارت‌اند از:

۱- «إِلَيْكَ» هرگاه با «عَنِّي» به کار رود یعنی «از من دور شو»؛

۲- «عَلَيْكَ» (الزَّمْ) و «أَمَامَكَ» (احذَرْ) که معنایی نزدیک به هم دارند؛

۳- «أَمِينَ» (اجابت کن)؛

۴- «رُوَيْدَكَ» یا «رُوَيْدَكَ» (مهلت بده)؛

۵- «صَهْ یا صَهْ» و «مَهْ یا مَهْ» (ساکت شو: أَكْفُفْ)؛

۶- «عِنْدَكَ، دُونَكَ، لَدَيْكَ، هَا، هَاكَ وَ إِلَيْكَ» هرگاه بدون حرف اضافه به کار روند یعنی «بگیر: خُذْ»؛

۷- «بَلَهْ» (رها کن: اُتْرِكْ)؛

۸- «حَيَّ وَ حَيَّهْلُ» با حرف جرّ «بِ» و «حَيَّهْلًا وَ حَيَّهْلًا» (روی آور و شتاب کن: أَقْبِلْ وَ عَجَلْ)؛

۹- «هَيَّا، هَيَّاهِيَا، هَيْتَ»^{۲۰۰} و «هَلُمَّ»^{۲۰۱} با حرف جرّ «إِلَى» یعنی «زود بیا: اُسْرِعْ»، ولی «هَلُمَّ» بدون حرف

۱۹۹. این دو کلمه به کسر و ضمّ حرف اول نیز به کار رفته‌اند: «سَرَّعَانَ» و «وُشْكَانَ».

۲۰۰. این واژه این گونه هم خوانده شده است: «هَيْتَ، هَيْتَ، هَيْتَ، هَيْتَ وَ هَيْتَ».

۲۰۱. برخی «هَلُمَّ» را صرف کرده‌اند: «هَلُمَّ، هَلُمَّ، هَلُمَّ، هَلُمَّ، هَلُمَّ، هَلُمَّ» که البته این قول، قول بسیار شاذّ و نادری است و این واژه طبق تعریف اسم فعل نباید صرف شود؛ از این رو «هَلُمَّ» را در آیه مبارک ﴿فَأَمَّا مَنْ أُوْتِيَ كِتَابَهُ بِيَمِينِهِ فَيَقُولُ هَلْأَوْمُ أَقْرَأُ كِتَابِيَهٗ﴾ فعل غیر متصرف به شمار آورده‌ایم، نه اسم فعل.

جرّ متعدی است و به معنای «حاضر کن» به کار می‌رود؛ مانند: «قُلْ هَلُمَّ شُهَدَاءَكُمْ الَّذِينَ يَشْهَدُونَ أَنَّ اللَّهَ حَرَّمَ هَذَا»^{۲۰۲}؛

۱۰- «إِيَّاهُ» (به سخن یا کار خود ادامه بده: اِمضِ فِي حَدِيثِكَ أَوْ فِعْلِكَ)؛

۱۱- «أَرَأَيْتَكَ» (به من بگو: اَخْبِرْنِي)؛

۱۲- «وَرَاءَكَ» یعنی «تَأَخَّرَ»؛

۱۳- «مَكَانَكَ» (آرام بگیر: اُثْبِتْ)؛

۱۴- «كِتَابٍ» (بنویس) که بر وزن قیاسی «فَعَالٍ» ساخته شده و نمونه‌های آن در زبان عربی فراوان است.

برای مطالعه بیشتر

ملاحظه

۱- اسم فعل در ادای معنا از فعل قوی‌تر است؛ مثلاً «بَعُدَ» یعنی «دور شد»، اما «هَيَّهَاتَ» یعنی «بسیار دور است».

۲- اگر فعلی با حرف جرّ خاصی متعدی شود اسم فعلی که به معنای آن فعل است نیز با همان حرف متعدی خواهد شد؛ مانند «حَيَّهْلُ» که اگر به معنای «بیاور» باشد، بدون حرف جرّ به کار می‌رود و متعدی است: «حَيَّهْلُ الْمَاءِ»، ولی اگر به معنای «شتاب کن» باشد با حرف جرّ «بِ» متعدی می‌شود؛ مانند: «إِذَا ذُكِرَ الصَّالِحُونَ فَحَيَّهْلُ بَعْلِي» (هرگاه از صالحان یادی به میان آمد به ذکر علی (علیه السلام) شتاب کنید)؛ اسم فعل «أَسْرَعُ» نیز که همراه با حرف جرّ (بِ) همین معنا را افاده می‌کند اگر به معنای «روی آور» باشد با حرف «عَلَى» متعدی خواهد شد؛ مانند: «حَيَّهْلُ عَلَى الْمَدِينَةِ» که دقیقاً مانند فعل «أَقْدِمُ» است که با حرف جرّ «عَلَى» به کار می‌رود و همین معنا را به ذهن می‌رساند.

۳- نون تأکید مطلقاً به اسم فعل ملحق نمی‌شود؛ بنابراین نمی‌توان گفت: «رُوَيْدَنَّ» یا «إِلَيْكُنَّ».

۴- اسم فعلها مبنی‌اند^{۲۰۳} و فاعل آنها در اسم فعل مضارع مخاطب و امر متکلم وجوباً مستتر است؛ مانند: «صَهْ يَا فُلَانُ» که فاعل «صَهْ» ضمیر «أَنْتَ» است که وجوباً مستتر است، ولی فاعل در اسم فعل ماضی یا ظاهر است؛ مانند: «هَيَّهَاتَ هَيَّهَاتَ لِمَا تُوعَدُونَ»^{۲۰۴} که فاعل آن «مای موصول» و در محل رفع است و یا جوازاً مستتر است؛ مانند: «السَّفَرُ هَيَّهَاتَ» که فاعل «هَيَّهَاتَ» ضمیر مستتر «هُوَ» است و به واژه «السفر» برمی‌گردد.

قاعده

اسم فعل از لحاظ معنا و زمان سه گونه است:

۲۰۲. انعام / ۱۵۰؛ ترجمه: «بگو گواهان خود را، که گواهی می‌دهند به اینکه خدا اینها را حرام کرده، بیاورید».

۲۰۳. به واژه‌ای مبنی می‌گویند که آخر آن همیشه یک حالت دارد و با تغییر نقش، حرکت حرف آخر آن تغییری نمی‌کند؛ یعنی همیشه یا مفتوح است یا مضموم یا مکسور و یا ساکن است. از معرب و مبنی در بخش اسم سخن خواهیم گفت.

۲۰۴. مؤمنون / ۳۶؛ ترجمه: «وَه! چه دور است آنچه وعده داده می‌شوید».

۱- اسم فعل ماضی: اسم فعلهای ماضی بر اساس معنایی که افاده می‌کنند چند گونه‌اند: «شَتَّانَ» که همیشه مثنی است و بعد از آن فاعل مثنی می‌آید که آن فاعل یا بدون فاصله می‌آید؛ مانند: «شَتَّانَ الضَّلَالَةَ وَالْهُدَى»؛ و یا با فاصله «ما» یا «ما بَيْنَ»؛ مانند: «مَعَاشِرَ النَّاسِ شَتَّانَ مَا بَيْنَ السَّعِيرِ وَ الْجَنَّةِ».^{۲۰۵} در مقابل، اسم فعلهای «هَيَّهَاتَ، سَرَّعَانَ وَ وَشَّكَانَ وَ بَطَّانَ» همگی اسم فعل ماضی مفردند و فاعل آنها به صورت مفرد می‌آید.

۲- اسم فعل مضارع: اسم فعلهای مضارع با توجه به معنایی که در بر دارند چند دسته‌اند: «أُفَّ» (بیزارم: أَتَضَجَّرُ)، «بَخَّ، بَخَّ، بَهَّ» (تحسین می‌کنم)، «زَهَّ» (نیک می‌دانم: أَسْتَحْسِنُ) و بالآخره «وَأَ، وَاهَا، وَيَّ وَ وَيَّكَ» (مشتاقم یا آرزومندم یا افسوس می‌خورم: أَتَلَهَّفُ).

۳- اسم فعل امر: اسم فعلهای امر بیشترین تعداد اسم فعل را در زبان عربی به خود اختصاص داده‌اند، زیرا اسم فعل منقول و قیاسی صرفاً به عنوان اسم فعل امر استعمال می‌شوند. به علاوه اسم فعلهای مرتجل نیز غالباً برای فعل امر به کار می‌روند و صرفاً گاهی برای ماضی و مضارع استعمال می‌شوند. این اسم فعلها عبارت‌اند از:

- ۱- «إِلَيْكَ» هرگاه با «عَنِّي» به کار رود یعنی «از من دور شو»؛
- ۲- «عَلَيْكَ» (الزَّمْ) و «أَمَامَكَ» (احذَرْ) که معنایی نزدیک به هم دارند؛
- ۳- «أَمِينَ» (اجابت کن)؛
- ۴- «رُوَيْدَ» یا «رُوَيْدَكَ» (مهلت بده)؛
- ۵- «صَهْ یا صَهْ» و «مَهْ یا مَهْ» (ساکت شو: أَكْفُفْ)؛
- ۶- «عِنْدَكَ، دُونَكَ، لَدَيْكَ، هَا، هَاكَ وَ إِلَيْكَ» هرگاه بدون حرف اضافه به کار روند یعنی «بگیر: خُذْ»؛
- ۷- «بَلَّهْ» (رها کن: اُتْرُكْ)؛
- ۸- «حَيَّ وَ حَيَّهْلُ» با حرف جرّ «بِ» و «حَيَّهْلًا وَ حَيَّهْلًا» (روی آور و شتاب کن: أَقْبِلْ وَ عَجِّلْ)؛
- ۹- «هَيَّا، هَيَّاهِيَا، هَيْتَ وَ هَلُمَّ» با حرف جرّ «إِلَى» یعنی «زود بیا: أَسْرِعْ»، ولی «هَلُمَّ» بدون حرف جرّ متعدی است و به معنای «حاضر کن» به کار می‌رود؛ مانند: «قُلْ هَلُمَّ شُهَدَاءَكُمُ الَّذِينَ يَشْهَدُونَ أَنَّ اللَّهَ حَرَّمَ هَذَا»^{۲۰۶}؛

- ۱۰- «إِيهْ» (به سخن یا کار خود ادامه بده: اِمضِ فِي حَدِيثِكَ أَوْ فِعْلِكَ)؛
- ۱۱- «أَرَأَيْتَكَ» (به من بگو: أَخْبِرْنِي)؛
- ۱۲- «وَرَأَاكَ» یعنی «تَأَخَّرْ»؛
- ۱۳- «مَكَانَكَ» (آرام بگیر: اُثْبِتْ)؛
- ۱۴- «كُتَابِ» (بنویس) که بر وزن قیاسی «فَعَالِ» ساخته شده و نمونه‌های آن در زبان عربی فراوان است.

۲۰۵. بحار/الأنوار، ج ۳۷، ص ۲۱۳؛ ترجمه: «ای مردم، چقدر میان دوزخ و بهشت تفاوت است!».

۲۰۶. انعام / ۱۵۰؛ ترجمه: «بگو گواهان خود را، که گواهی می‌دهند به اینکه خدا اینها را حرام کرده، بیاورید».

جلسه بیست و سوم

انواع فعل از نظر نوع حروف (۱)؛ مهموز

۱۴۸.....	اهداف درس
۱۴۸.....	درآمد
۱۴۸.....	انواع فعل از نظر نوع حروف
۱۴۹.....	فعل مهموز

اهداف درس

آشنایی با:

- ✓ انواع فعل از نظر نوع حروف؛
- ✓ تغییرات فعل مهموز؛
- ✓ صرف صیغه‌های فعل مهموز.

درآمد

در دروس پیشین با تقسیمات فعل از نظر «زمان» و از لحاظ «تعداد حروف اصلی و زائد» آشنا شدیم. اکنون در این درس و چند درس بعدی، که تا پایان مباحث صرف عربی (۱) ادامه خواهد داشت، با انواع فعل از نظر نوع حروف آشنا می‌شویم. طبعاً شناخت دقیق این مباحث در فهم مسائل صرفی اهمیت ویژه‌ای دارد و ما به دانشجویان عزیز توصیه می‌کنیم خوب آنها را فرا گیرند و در تمرینهای صرفی به کار بندند. در این درس ابتدا با کلیاتی در تقسیم فعل به صحیح و معتل آشنا می‌شویم و آن‌گاه، طی درس‌هایی مستقل، هر یک از انواع فعل صحیح یا معتل را مورد بررسی قرار خواهیم داد.

در درس بیست و سوم با تقسیم کلی فعل به صحیح و معتل و نکاتی در این خصوص آشنا می‌شویم و سپس مسائل مرتبط به فعل «مهموز» را از نظر می‌گذرانیم.

انواع فعل از نظر نوع حروف

به نمونه‌های زیر توجه کنید:

(الف)	(ب)
۱- أَخَذَ، أَخَذَا، أَخَذُوا - أَخَذْتُ، أَخَذْتَ، أَخَذْتَا، أَخَذْنَ	۱- وَعَدَ، وَعَدَا، وَعَدُوا - وَعَدْتُ، وَعَدْتَ، وَعَدْتَا، وَعَدْنَ
۲- مَدَّ، مَدَّاهُ، مَدَّاهُ - مَدَّتْ، مَدَّتْهُ، مَدَّتْهُنَّ	۲- بَاعَ، بَاعَا، بَاعُوا - بَاعْتُ، بَاعْتَ، بَاعْتَا، بَعْنَ
۳- كَتَبَ، كَتَبَا، كَتَبُوا - كَتَبْتُ، كَتَبْتَ، كَتَبْتَا، كَتَبْنَ	۳- هَدَى، هَدَيَا، هَدَوْا - هَدْتُ، هَدْتَا، هَدَيْنَّ

توضیح

فعل از نظر نوع حروف اصلی خود به دو گونه کلی تقسیم می‌شود: صحیح و معتل.

افعال به کار رفته در نمونه‌های دسته «الف» صحیح نامیده می‌شوند. فعل صحیح فعلی است که هیچ‌کدام از حروف اصلی آن حرف عله نباشد و خود بر سه نوع است: مهموز، مضاعف و سالم.

در نمونه اول شش صیغه غایب از فعل «أَخَذَ» به کار رفته است. «أَخَذَ» مهموز است؛ یعنی فعلی است که یکی از حروف اصلی آن همزه است. «مَدَّ» در نمونه دوم مضاعف است؛ یعنی فعلی است که دو حرف اصلی آن همجنس‌اند و «كَتَبَ» در نمونه سوم سالم است؛ یعنی فعل صحیحی که مهموز و مضاعف نیست و در عین حال در میان حروف اصلی آن حرف عله نیز وجود ندارد.

در مقابل، افعال به کار رفته در نمونه‌های دسته «ب» معتل‌اند. معتل به فعلی گفته می‌شود که دست کم یکی از حروف اصلی آن «واو» یا «یاء» است. به «واو» و «یاء» و «الفی» که تغییر یافته این دو حرف باشد حروف عله می‌گویند. در نمونه اول، شش صیغه فعل «وَعَدَ» به کار رفته است. «وَعَدَ» فعل معتلی است که اولین حرف آن حرف عله است و به آن «معتل الفاء» می‌گویند. در نمونه دوم، صیغه‌های فعل «باع» استعمال شده است که دومین حرف اصلی آن حرف عله است. به این گونه از افعال، «معتل العین» گفته می‌شود. و سرانجام در صیغه‌های فعل «هَدَى»، در سومین نمونه، آخرین حرف اصلی آنها حرف عله است که در عربی «معتل اللام» نامیده می‌شود.

بنابراین فعل سالم، فعلی است که نه مهموز باشد، نه مضاعف و نه معتل. افعال غیر سالم گاه از حالت اصلی خود خارج می‌شوند و در صیغه‌های آنها تغییراتی رخ می‌دهد و ما در ادامه، در بخش‌های جداگانه‌ای، با کیفیت و شرایط وقوع این تغییرات و قواعد مربوط به آن آشنا خواهیم شد.

فعل مهموز

به نمونه‌های زیر توجه کنید:

(الف)	(ج)
۱- أَمِنَ ← أَمَّنَ ← أَمِنَ	۱- رَأَى ← رَأَى
۲- تَأَمَّنَ ← إِئْمَنَ ← إِيْمَنَ	۲- رَأَى ← يَرَأَى ← يَرَى
۳- تَأَمَّرَ ← أَوْمَرُ ← أَوْمَرُ	۳- تَرَأَى ← إِرَأَ ← رَ
(ب)	(د)
۱- تَأَخَذَ ← أُؤْخِذُ ← خُذْ	۱- أَرَأَى ← أَرَى
۲- تَأَكَّلَ ← أَوْكَلُ ← كُلْ	۲- يُرْئِي ← يَرِي
۳- تَأَمَّرَ ← أَوْمَرُ ← مَرَّ (أَوْمَرُ)	۳- تُرْئِي ← أَرْئِي ← أَرِ
۴- تَسَأَلُ ← إِسْأَلُ ← سَلْ (إِسْأَلُ)	

توضیح

در نمونه‌های به کار رفته در دسته «الف» دو همزه در کنار هم به کار رفته‌اند که یکی از آنها متحرک و دومی ساکن است. نمونه اول، فعل ماضی باب «إفعال» از مصدر «أَمِنَ» است که همزه اول آن مفتوح و همزه دوم ساکن بوده است و سرانجام هر دو به «الف» بدل شده‌اند. نمونه دوم، فعل امر ثلاثی مجرد از ریشه «أَمِنَ» است که همزه اول آن مکسور و همزه دوم ساکن است و چنان که ملاحظه می‌شود همزه دوم به «یاء» بدل شده است. نمونه سوم نیز فعل امر از ریشه «أَمَرُ» است که همزه اول آن مضموم و همزه دوم ساکن است و همزه دوم به «واو» بدل شده است.

در دسته «ب» صیغه‌های امر حاضر از چهار فعل «أَخَذَ» «أَكَلَ» «أَمَرَ» و «سَأَلَ» استعمال شده‌اند. در ساختار امر این افعال همزه صیغه امر حذف می‌شود و به صورت «خُذْ، كُلْ، مَرَّ و سَلْ» به کار می‌روند؛ با این تفاوت که حذف همزه امر حاضر در ریشه فعل‌های «أَخَذَ» و «أَكَلَ» واجب و در ریشه فعل‌های «أَمَرَ» و

«سَأَلَ» جایز است و بر همین اساس، صورتهای «أَوْمَرُ» و «إِسْأَلَ» هم استعمال شده و در قرآن کریم نیز منعکس شده‌اند: ﴿وَأَمْرُ أَهْلِكَ بِالصَّلَاةِ وَاصْطَبِرْ عَلَيْهَا﴾^{۲۰۷} فَاسْأَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ^{۲۰۸}

در نمونه‌های دسته «ج»، افعال ماضی، مضارع و امر ثلاثی مجرد از مصدر «رُؤْيَة» نشان داده شده است که با توجه به آنها می‌توان دریافت که همزه این فعل در ماضی آن همواره ثابت می‌ماند و تغییری در آن رخ نمی‌دهد، اما در مضارع و امر حذف می‌شود.

و سرانجام در نمونه‌های دسته «د» افعال ماضی، مضارع و امر از مصدر «رُؤْيَة» در باب «إِفعال» نشان داده شده است. در این باب همواره همزه فعل «رَأَى» در تمام تصریفات آن، یعنی ماضی، مضارع و امر، حذف می‌گردد (أَرَى، يُرَى، أَرِ).

قاعده

۱- در فعل مهموز هرگاه دو همزه پشت سر هم به کار رفته باشند، که اولی مفتوح و دومی ساکن باشد، هر دو به یک «الف» بدل می‌شوند؛ مانند: «أَمَنْ ← أَمَنْ». به همین ترتیب، اگر اولی مکسور و دومی ساکن باشد، همزه دوم به «یاء» تغییر شکل می‌دهد؛ مانند: «إِيْمَنْ ← إِيْمَنْ» و چنانچه همزه اول مضموم و دومی ساکن باشد، همزه دوم به «واو» بدل می‌گردد؛ مانند: «أَوْمَر ← أَوْمَر».

۲- همزه صیغه‌های امر حاضر در چهار فعل «أَخَذَ أَكَلَ أَمَرَ و سَأَلَ» حذف می‌گردد و این افعال به صورت «خَذْ، كُلْ، مَر و سَلْ» به کار می‌روند. در عین حال، گاه صورتهای «أَوْمَرُ» و «إِسْأَلَ» نیز در متون عربی به کار رفته‌اند.

۳- همزه در افعال مضارع و امر ثلاثی مجرد از مصدر «رُؤْيَة» حذف می‌شود: («يَرَى» و «رَرَ»)، ولی در ماضی آن همیشه به کار می‌رود: «رَأَى».

۴- در باب «إِفعال» از مصدر «رُؤْيَة» همزه ماضی، مضارع و امر، حذف می‌گردد: «أَرَى، يُرَى، أَرِ». گفتنی است همزه موجود در ماضی و امر حاضر باب «إِفعال»، مانند همزه «أَرَى» و «أَرِ» همزه اصلی نیست بلکه حرف زائد موجود در باب «إِفعال» است.

برای آشنایی بیشتر با چگونگی صرف فعل مهموز به جدولهای شماره ۱ و ۲ توجه کنید.

صرف فعل مهموز

«أَخَذَ - يَأْخُذُ»

ماضی معلوم	مضارع معلوم	امر معلوم	ماضی مجهول	مضارع مجهول
أَخَذَ	يَأْخُذُ	لِيَأْخُذْ	أَخَذَ	يُؤْخِذُ
أَخَذَا	يَأْخُذَانِ	لِيَأْخُذَا	أَخَذَا	يُؤْخِذَانِ
أَخَذُوا	يَأْخُذُونَ	لِيَأْخُذُوا	أَخَذُوا	يُؤْخِذُونَ

۲۰۷. طه / ۱۳۲؛ ترجمه: «و کسان خود را به نماز فرمان ده و خود بر آن شکیا باش.»

۲۰۸. نحل / ۴۳؛ ترجمه: «پس اگر نمی‌دانید از پژوهندگان کتابهای آسمانی جویا شوید.»

أَخَذَتْ	تَأْخُذُ	لِتَأْخُذْ	أُخِذَتْ	تُؤْخَذُ
أَخَذَتَا	تَأْخُذَانِ	لِتَأْخُذَا	أُخِذَتَا	تُؤْخَذَانِ
أَخَذْنَ	يَأْخُذْنَ	لِيَأْخُذْنَ	أُخِذْنَ	يُؤْخَذْنَ
أَخَذَتْ	تَأْخُذُ	خُذْ	أُخِذَتْ	تُؤْخَذُ
أَخَذْتُمَا	تَأْخُذَانِ	خُذَا	أُخِذْتُمَا	تُؤْخَذَانِ
أَخَذْتُمْ	تَأْخُذُونَ	خُذُوا	أُخِذْتُمْ	تُؤْخَذُونَ
أَخَذَتْ	تَأْخُذِينَ	خُذِي	أُخِذَتْ	تُؤْخَذِينَ
أَخَذْتُمَا	تَأْخُذَانِ	خُذَا	أُخِذْتُمَا	تُؤْخَذَانِ
أَخَذْتَنَّ	تَأْخُذْنَ	خُذْنَ	أُخِذْتَنَّ	تُؤْخَذْنَ
أَخَذْتُ	أَخُذْ	لَاخُذْ	أُخِذْتُ	أُوْخَذْ
أَخَذْنَا	نَأْخُذُ	لِنَأْخُذْ	أُخِذْنَا	نُؤْخَذُ

(جدول شماره ۱)

صرف فعل مهموز

«سأل - يسأل»

ماضی معلوم	مضارع معلوم	امر معلوم	ماضی مجهول	مضارع مجهول
سَأَلَ	يَسْأَلُ	لِيَسْأَلْ	سُئِلَ	يُسْأَلُ
سَأَلَا	يَسْأَلَانِ	لِيَسْأَلَا	سُئِلَا	يُسْأَلَانِ
سَأَلُوا	يَسْأَلُونَ	لِيَسْأَلُوا	سُئِلُوا	يُسْأَلُونَ
سَأَلَتْ	تَسْأَلُ	لِتَسْأَلْ	سُئِلَتْ	تُسْأَلُ
سَأَلْتَا	تَسْأَلَانِ	لِتَسْأَلَا	سُئِلْتَا	تُسْأَلَانِ
سَأَلْنَ	يَسْأَلْنَ	لِيَسْأَلْنَ	سُئِلْنَ	يُسْأَلْنَ
سَأَلْتَ	تَسْأَلُ	سَلْ	سُئِلْتَ	تُسْأَلُ
سَأَلْتُمَا	تَسْأَلَانِ	سَلَا	سُئِلْتُمَا	تُسْأَلَانِ
سَأَلْتُمْ	تَسْأَلُونَ	سَلُوا	سُئِلْتُمْ	تُسْأَلُونَ
سَأَلْتِ	تَسْأَلِينَ	سَلِي	سُئِلْتِ	تُسْأَلِينَ
سَأَلْتُمَا	تَسْأَلَانِ	سَلَا	سُئِلْتُمَا	تُسْأَلَانِ
سَأَلْتَنَّ	تَسْأَلْنَ	سَلْنَ	سُئِلْتَنَّ	تُسْأَلْنَ
سَأَلْتُ	أَسْأَلُ	لَأَسْأَلُ	سُئِلْتُ	أُسْأَلُ
سَأَلْنَا	نَسْأَلُ	لِنَسْأَلُ	سُئِلْنَا	نُسْأَلُ

(جدول شماره ۲)

جلسه بیست و چهارم

انواع فعل از نظر نوع حروف (۲)؛ مضاعف

اهداف درس.....	۱۵۴
درآمد.....	۱۵۴
فعل مضاعف (ماضی و مضارع).....	۱۵۴
فعل مضاعف (امر).....	۱۵۶
فعل مضاعف (بابهای ثلاثی مزید).....	۱۵۹

اهداف درس

آشنایی با:

- ✓ فعل مضاعف؛
- ✓ ماضی و مضارع فعل مضاعف؛
- ✓ امر معلوم فعل مضاعف؛
- ✓ بابهای ثلاثی مزید فعل مضاعف.

درآمد

در درس گذشته با فعل مهموز آشنا شدیم و تغییرات ابدالی گوناگونی را که در این گونه افعال رخ می‌دهد شناختیم. اکنون در این درس با فعل مضاعف آشنا می‌شویم و تغییراتی را که در این گونه افعال پدید می‌آید خواهیم شناخت. مضاعف در لغت یعنی دو برابر و در اصطلاح صرف عربی افعالی را گویند که دو حرف اصلی آنها هم جنس باشد. این دو حرف هم جنس اگر در کنار هم واقع شده باشند، گاه از نظر حرکت و سکون دچار تغییر می‌شوند و در همدیگر ادغام می‌گردند. در این درس طی چند بخش جداگانه با تغییرات حاصله در فعل مضاعف از نزدیک آشنا خواهیم شد.

فعل مضاعف (ماضی و مضارع)

به نمونه‌های زیر توجه کنید:

(الف)

۱- مَدَدَ ← مَدَدَ ← مَدَّ

۲- مَدَدْنِ ← مَدَدْنِ

(ب)

۱- يَمْدُدُ ← يَمْدُدُ ← يَمْدُ

۲- يَمْدُدْنِ ← يَمْدُدْنِ

توضیح

نمونه‌های به کار رفته در دسته «الف» وضعیت ماضی افعال مضاعف را نشان می‌دهد. در نمونه اول در فعل «مَدَدَ» دو حرف همجنس پشت سر هم قرار گرفته که هر دو متحرک‌اند و حرف پیش از دو حرف همجنس نیز متحرک است. در این حالت حرکت نخستین حرف از دو حرف همجنس حذف می‌شود: «مَدَدَ ← مَدَدُ». اکنون حرف اول ساکن و دومی متحرک است که در نتیجه در هم ادغام می‌شوند: «مَدَدَ ← مَدَّ». در نمونه دوم در فعل «مَدَدْنِ» دو حرف همجنس پشت سر هم قرار دارند که اولی متحرک و دومی ساکن است و پس از دو حرف همجنس ضمیر متصل فاعلی «ن» قرار گرفته است. در این حالت ادغام ممنوع است و تغییری در فعل پدید نمی‌آید.

نمونه‌های به کار رفته در دسته «ب» وضعیت مضارع افعال مضاعف را نشان می‌دهد. در نمونه اول در فعل «يَمْدُدُ» دو حرف همجنس پشت سر هم قرار گرفته، که هر دوی آنها متحرک‌اند، ولی حرف پیش از دو حرف همجنس ساکن است. در این حالت ابتدا حرکت حرف اول از دو حرف همجنس به حرف ماقبل منتقل می‌شود: «يَمْدُدُ ← يَمْدَدُ»، سپس دو حرف همجنس در هم ادغام می‌شوند: «يَمْدَدُ ← يَمْدُ». در نمونه دوم در فعل «يَمْدُدْنَ» از دو حرف همجنس اولی متحرک و دومی ساکن است و پس از دو حرف همجنس ضمیر متصل فاعلی «نَ» قرار گرفته است. در این حالت ادغام دو حرف همجنس ممنوع است و در فعل «يَمْدُدْنَ» تغییری پدید نمی‌آید.

قاعده

۱- در افعال مضاعف هرگاه حرف اول از دو حرف همجنس ساکن و حرف دوم متحرک باشد، ادغام صورت می‌گیرد.

۲- هرگاه دو حرف همجنس متحرک باشند دو حالت وجود دارد:

الف) در صیغه‌های «۱، ۲، ۳، ۴ و ۵» از ماضی ثلاثی مجرد، حرف پیش از دو حرف همجنس متحرک نیز متحرک است که در این صورت، حرکت حرف اول حذف می‌شود و دو حرف همجنس در هم ادغام می‌شوند: «مَدَدَ ← مَدَدُ ← مَدَّ».

ب) در صیغه‌های فعل مضارع ثلاثی مجرد، به جز دو صیغه جمع مؤنث (صیغه‌های شماره ۶ و ۱۲)، دو حرف همجنس متحرک و حرف پیش از آن دو همواره ساکن است. در این حالت حرکت حرف اول به ماقبل منتقل می‌شود، آن‌گاه دو حرف همجنس در هم ادغام می‌گردند: «يَمْدُدُ ← يَمْدَدُ ← يَمْدُ».

۳- در افعال ماضی از صیغه پنجم به بعد و در صیغه‌های شماره «۶ و ۱۲» از افعال مضارع مضاعف ثلاثی مجرد، از دو حرف همجنس اولی متحرک و دومی ساکن است و پس از دو حرف همجنس نیز ضمائر متصل فاعلی قرار دارند که ادغام دو حرف همجنس در این حالت جایز نیست و از این رو در این صیغه‌ها ادغام صورت نمی‌گیرد: «مَدَدْنَ ← مَدَدْنِ» و «يَمْدُدْنَ ← يَمْدُدْنِ».

برای آشنایی بیشتر با چگونگی صرف ماضی و مضارع فعل مضاعف به جدولهای شماره ۳ و ۴ توجه کنید.

صرف فعل مضاعف

ماضی معلوم

شماره صیغه	شکل ابتدایی	تغییرات	شکل نهایی
۱	مَدَدَ	حذف حرکت اولین حرف همجنس و ادغام آن دو در یکدیگر	مَدَّ
۲	مَدَدَا	//	مَدَّا
۳	مَدَدُوا	//	مَدَّوْا
۴	مَدَدْتُ	//	مَدَّتُ
۵	مَدَدْتَا	//	مَدَّتَا

مَدَّنْ	-	مَدَّنْ	۶
مَدَّتْ	-	مَدَّتْ	۷
مَدَّتْما	-	مَدَّتْما	۸
مَدَّتْتم	-	مَدَّتْتم	۹
مَدَّتْ	-	مَدَّتْ	۱۰
مَدَّتْما	-	مَدَّتْما	۱۱
مَدَّتْنِ	-	مَدَّتْنِ	۱۲
مَدَّتْ	-	مَدَّتْ	۱۳
مَدَّنَا	-	مَدَّنَا	۱۴

(جدول شماره ۳)

صرف فعل مضاعف

مضارع معلوم

شماره صیغه	شکل ابتدایی	تغییرات	شکل نهایی
۱	يَمْدُدْ	انتقال حرکت اولین حرف همجنس به ماقبل و ادغام آن دو در یکدیگر	يَمْدُ
۲	يَمْدُدَانْ	//	يَمْدَانْ
۳	يَمْدُدُونْ	//	يَمْدُونْ
۴	تَمْدُدْ	//	تَمْدُ
۵	تَمْدُدَانْ	//	تَمْدَانْ
۶	يَمْدُدْنِ	-	يَمْدُدْنِ
۷	تَمْدُدْ	انتقال حرکت اولین حرف همجنس به ماقبل و ادغام آن دو در یکدیگر	تَمْدُ
۸	تَمْدُدَانْ	//	تَمْدَانْ
۹	تَمْدُدُونْ	//	تَمْدُونْ
۱۰	تَمْدُدِينْ	//	تَمْدِينْ
۱۱	تَمْدُدَانِ	//	تَمْدَانِ
۱۲	تَمْدُدْنِ	-	تَمْدُدْنِ
۱۳	أَمْدُدْ	انتقال حرکت اولین حرف همجنس به ماقبل و ادغام آن دو در یکدیگر	أَمْدُ
۱۴	نَمْدُدْ	//	نَمْدُ

(جدول شماره ۴)

فعل مضاعف (امر)

به نمونه‌های زیر توجه کنید:

۱- لَيَفْرِرْ ← لَيَفْرِرْ ← لَيَفْرِرْ ← لَيَفْرِرْ (لَيَفْرِرْ)

۲- لِيَمْدُ ← لِيَمْدُ ← لِيَمْدُ ← لِيَمْدُ (لِيَمْدُ)

۳- لِيَمْدُوا ← لِيَمْدُوا ← لِيَمْدُوا

۴- لِيَمْدُنْ ← لِيَمْدُنْ

توضیح

در نمونه‌های بالا تغییرات فعل امر مضاعف دیده می‌شود. در نمونه اول، عین الفعل مضارع مکسور است و از دو حرف هم جنس، اولی متحرک و دومی ساکن است. در این حالت حرف آخر را مفتوح یا مکسور کرده و حرکت حرف اول از حروف همجنس را به ماقبل منتقل می‌کنیم؛ آن‌گاه دو حرف همجنس را در هم ادغام می‌کنیم: «لِيَفْرُ» ← «لِيَفْرُ» ← «لِيَفْرُ» ← «لِيَفْرُ». گفتنی است اجرای این قاعده ضروری نیست و می‌توان به شیوه دیگری نیز عمل کرد. به عبارت دیگر هرگاه، در حالت پیش گفته، از دو حرف همجنس اولی متحرک و دومی ساکن باشد، می‌توان پس از مجزوم کردن فعل آن را بدون تغییر دیگری عیناً همان‌طور که هست به کار برد: «لِيَفْرُ»؛ بنابراین، با توجه به توضیحات قبلی، صیغه اول فعل امر از ریشه «فَرَر-» می‌تواند به سه صورت به کار رود: «لِيَفْرُ» (بدون تغییر) و «لِيَفْرُ» و «لِيَفْرُ». در صرف عربی استعمال صورت سوم (لِيَفْرُ) رایج‌تر است.

در نمونه دوم، عین الفعل مضارع مضموم است. در این حالت دقیقاً مانند نمونه اول عمل می‌کنیم؛ با این تفاوت که می‌توان افزون بر کسره و فتحه حرف آخر را مضموم کرد: «لِيَمْدُ». در این حالت نیز اجرای این قاعده واجب نیست و می‌توان صورت اصلی فعل را قبل از ادغام مجزوم کرد و تغییری در آن به وجود نیاورد و آن را همان‌طور که هست به کار برد: «لِيَمْدُ»؛ بنابراین در این حالت چهار وجه جایز است: «لِيَمْدُ» (بدون تغییر)، لِيَمْدُ، لِيَمْدُ و لِيَمْدُ. در این موارد نیز استعمال صورت سوم (لِيَمْدُ) رایج‌تر است.

نمونه سوم، صیغه جمع مذکر غایب از این فعل است که هر دو حرف همجنس آن متحرک و حرف پیش از دو حرف همجنس ساکن است؛ بنابراین مانند موارد مشابه قبلی حرکت حرف اول به ماقبل منتقل می‌شود و دو حرف همجنس در هم ادغام می‌گردند: «لِيَمْدُوا» ← «لِيَمْدُوا» ← «لِيَمْدُوا».

در نمونه چهارم، چون از طرفی اولین حرف از دو حرف همجنس متحرک و دومی ساکن است و از طرف دیگر پس از حرف دوم ضمیر متصل فاعلی «ن» قرار دارد، فعل مضاعف مانند نمونه‌های مشابه دیگر بدون تغییر باقی می‌ماند و در آن ادغام صورت نمی‌گیرد: «لِيَمْدُنْ».

گفتنی است افعال مضاعف در صیغه‌های امر حاضر نیز از همین قواعد عمومی پیروی می‌کنند و قاعده‌ای مخصوص آنها وجود ندارد. مثلاً در امر حاضر فعل «مَدَّ، يَمْدُ» با حالت‌های «أَمْدُ»، «مَدَّ»، «مَدَّ» و «مَدَّ» مواجه هستیم.

قاعده

۱- در صیغه‌های مفرد فعل امر مضاعف، یعنی صیغه‌های شماره «۱، ۴، ۷، ۱۳ و ۱۴»، اولین حرف از دو حرف همجنس متحرک و دومی ساکن است که حرف دوم را متحرک می‌کنیم: «لِيَمْدُ» ← «لِيَمْدُ». در این حالت دو حرف همجنس متحرک‌اند و حرف پیش از آن دو ساکن است که مانند موارد مشابه حرکت حرف اول به ماقبل منتقل می‌شود و دو حرف همجنس، که اولی ساکن و دومی متحرک است، در هم ادغام می‌شوند:

«لِیْمَدُّ» ← «لِیْمَدُّ» ← «لِیْمَدُّ». ادغام در این صیغه‌ها واجب نیست و می‌توان آنها را به شکل اصلی خود نیز استعمال کرد: «لِیْمَدُّ».

۲- در صیغه‌های جمع مذکر و مثنی، یعنی صیغه‌های شماره «۲، ۳، ۵، ۸، ۹، ۱۰ و ۱۱»، دو حرف همجنس موجود در فعل متحرک‌اند و حرف پیش از آن دو ساکن است که حرکت حرف اول به ما قبل منتقل می‌شود: «لِیْمَدُّوا» ← «لِیْمَدُّوا»، سپس دو حرف همجنس در هم ادغام می‌شوند: «لِیْمَدُّوا» ← «لِیْمَدُّوا».

۳- در صیغه‌های جمع مؤنث، یعنی صیغه‌های شماره «۶ و ۱۲»، که از دو حرف همجنس اولی متحرک و دومی ساکن است و پس از حرف دوم ضمیر متصل فاعلی «ن» قرار دارد، تغییری در فعل پدید نمی‌آید و به شکل اصلی خود به کار می‌رود: «لِیْمَدُّنَ».

برای آشنایی بیشتر با چگونگی صرف امر فعل مضاعف به جدول شماره ۵ توجه کنید.

صرف فعل مضاعف

امر معلوم

شماره صیغه	شکل ابتدایی	تغییرات	شکل نهایی
۱	لِیْمَدُّ	متحرک کردن دومین حرف همجنس و انتقال حرکت حرف اول به ماقبل و ادغام آن دو در یکدیگر	لِیْمَدُّ
۲	لِیْمَدُّا	انتقال حرکت اولین حرف همجنس به ماقبل و ادغام آن دو در یکدیگر	لِیْمَدَّا
۳	لِیْمَدُّوا	//	لِیْمَدُّوا
۴	لِتَمَدُّ	مانند صیغه شماره ۱	لِتَمَدُّ
۵	لِتَمَدُّا	مانند صیغه شماره ۲	لِتَمَدَّا
۶	لِیْمَدُّنَ	-	لِیْمَدُّنَ
۷	أَمَدُّ	مانند صیغه شماره ۱	مَدُّ
۸	أَمَدُّا	مانند صیغه شماره ۲	مَدَّا
۹	أَمَدُّوا	//	مَدُّوا
۱۰	أَمَدُّی	//	مَدِّی
۱۱	أَمَدُّا	//	مَدَّا
۱۲	أَمَدُّنَ	-	أَمَدُّنَ
۱۳	لَأَمَدُّ	مانند صیغه شماره ۱	لَأَمَدُّ
۱۴	لِنَمَدُّ	//	لِنَمَدُّ

(جدول شماره ۵)

فعل مضاعف (بابهای ثلاثی مزید)

به نمونه‌های زیر توجه کنید:

(الف)	(ب)
۱- مَادَّ ← مَادَّد ← مَادَّ ← تَضَادَّ ← تَضَادَّ	۱- تَضَادَّ ← تَضَادَّد ← تَضَادَّد ← تَضَادَّ
۲- يُمَادِدُ ← يُمَادِدُ ← يُمَادِدُ ← يَتَضَادُّ ← يَتَضَادُّ	۲- يَتَضَادُّ ← يَتَضَادَّد ← يَتَضَادَّد ← يَتَضَادُّ
۳- مَادِدْ ← مَادِدْ ← مَادِدْ ← مَادِدْ (مَادِدْ)	۳- تَضَادَّد ← تَضَادَّد ← تَضَادَّد ← تَضَادِّ (تَضَادَّد)

توضیح

نمونه‌های به کار رفته در دسته «الف» صیغه‌های شماره یک از افعال ماضی، مضارع و امر حاضر را در باب «مفاعله» و نمونه‌های به کار رفته در دسته «ب» همان صیغه‌ها را در باب «تفاعل» نشان می‌دهند. در ماضی و مضارع این افعال هر دو حرف همجنس متحرک‌اند و پیش از آن دو حرف «الف» قرار دارد، ولی چون در زبان عربی اساساً حرف «الف» حرکت‌پذیر نیست حرکت حرف اول به جای آنکه به حرف ماقبل منتقل شود حذف می‌گردد: «مَادَّد ← مَادَّد» و «يَتَضَادَّد ← يَتَضَادَّد»؛ آن‌گاه دو حرف همجنس موجود در فعل، که اولی ساکن و دومی متحرک است، در هم ادغام می‌شوند: «مَادَّد ← مَادَّ» و «يَتَضَادَّد ← يَتَضَادَّ».

در فعل امر حاضر مضاعف در بابهای «مفاعله» و «تفاعل» از دو حرف همجنس اولی متحرک و دومی ساکن است که حرف دوم را مفتوح یا مکسور می‌کنیم: «مَادِدْ ← مَادِدْ»؛ آن‌گاه حرکت حرف اول را به ماقبل منتقل می‌کنیم: «مَادِدْ ← مَادِدْ»، و سرانجام دو حرف همجنس را در هم ادغام می‌کنیم: «مَادِدْ ← مَادِدْ». با این همه، اجرای این قاعده واجب نیست و فعل امر مضاعف در این حالت می‌تواند به همان شکل اصلی خود و بدون هیچ‌گونه تغییر و ادغامی نیز به کار رود: «مَادِدْ».

قاعده

۱- در افعال ماضی و مضارع مضاعف از بابهای «مفاعله» و «تفاعل» دو حرف همجنس متحرک‌اند و حرف پیش از آنها «الف» است و به دلیل آنکه «الف» حرکت‌پذیر نیست، حرکت حرف اول به جای آنکه به حرف ماقبل منتقل شود حذف می‌گردد: «يُمَادِدُ ← يُمَادِدُ» و «تَضَادَّد ← تَضَادَّد»؛ آن‌گاه دو حرف همجنس موجود در فعل، که اولی ساکن و دومی متحرک است، در هم ادغام می‌شوند: «يُمَادِدُ ← يُمَادِدْ» و «تَضَادَّد ← تَضَادَّد».

۲- در فعل امر مضاعف بابهای «مفاعله» و «تفاعل» از دو حرف همجنس اولی متحرک و دومی ساکن است. در این صورت حرف دوم را مفتوح یا مکسور می‌کنیم: «تَضَادَّد ← تَضَادَّد»؛ آن‌گاه حرکت حرف اول را به ماقبل منتقل می‌کنیم: «تَضَادَّد ← تَضَادَّد» و دو حرف همجنس را در هم ادغام می‌کنیم: «تَضَادَّد ← تَضَادَّد». البته اجرای این قاعده واجب نیست و فعل امر مضاعف در این حالت می‌تواند به شکل اصلی خود به کار رود: «تَضَادَّد».

برای آشنایی بیشتر با چگونگی تغییرات فعل مضاعف در بابهای ثلاثی مزید به جدول شماره ۶ توجه کنید.

صرف فعل مضاعف

بابهای ثلاثی مزید

باب	فعل	شکل ابتدایی	تغییرات	شکل نهایی
إفعال	ماضی	أَحْبَبَ	انتقال حرکت اولین حرف همجنس به ماقبل و ادغام آن دو در یکدیگر	أَحَبَّ
	مضارع	يُحِبُّ	//	يُحِبُّ
	امر	لِ + يُحِبُّ	متحرک کردن دومین حرف همجنس و انتقال حرکت حرف اول به ماقبل و ادغام آن دو در یکدیگر	لِيُحِبِّ، لِيُحِبِّ
مفاعله	ماضی	مَادَدَ	حذف حرکت اولین حرف همجنس و ادغام آن دو در یکدیگر	مَادَّ
	مضارع	يُمَادِدُ	//	يُمَادِدُ
	امر	لِ + يُمَادِدُ	متحرک کردن دومین حرف همجنس و انتقال حرکت حرف اول به ماقبل و ادغام آن دو در یکدیگر	لِيُمَادِدْ، لِيُمَادِدْ هم صحیح است.
تفاعل	ماضی	تَضَادَّ	حذف حرکت اولین حرف همجنس و ادغام آن دو در یکدیگر	تَضَادَّ
	مضارع	يَتَضَادَّدُ	//	يَتَضَادَّدُ
	امر	لِ + يَتَضَادَّدُ	متحرک کردن دومین حرف همجنس و انتقال حرکت حرف اول به ماقبل و ادغام آن دو در یکدیگر	لِيَتَضَادَّدْ، لِيَتَضَادَّدْ هم صحیح است.
افتعال	ماضی	إِمْتَدَدَ	حذف حرکت اولین حرف همجنس و ادغام آن دو در یکدیگر	إِمْتَدَّ
	مضارع	يَمْتَدِدُ	//	يَمْتَدِدُ
	امر	لِ + يَمْتَدِدُ	متحرک کردن دومین حرف همجنس و انتقال حرکت حرف اول به ماقبل و ادغام آن دو در یکدیگر	لِيَمْتَدِدْ
انفعال	ماضی	إِنْحَلَّ	حذف حرکت اولین حرف همجنس و ادغام آن دو در یکدیگر	إِنْحَلَّ
	مضارع	يَنْحَلُّ	//	يَنْحَلُّ
	امر	لِ + يَنْحَلُّ	متحرک کردن دومین حرف همجنس و انتقال حرکت حرف اول به ماقبل و ادغام آن دو در یکدیگر	لِيَنْحَلِّ، لِيَنْحَلِّ هم صحیح است.
استفعال	ماضی	اسْتَحَبَّ	انتقال حرکت اولین حرف همجنس به ماقبل و ادغام آن دو در یکدیگر	اسْتَحَبَّ

یَسْتَحِبُّ	//	یَسْتَحِبُّ	مضارع	
لِیَسْتَحِبُّ، لِیَسْتَحِبُّ هم صحیح است.	متحرک کردن دومین حرف همجنس و انتقال حرکت حرف اوّل به ماقبل و ادغام آن دو در یکدیگر	لِ + یَسْتَحِبُّ	امر	

(جدول شماره ۶)

جلسه بیست و پنجم

انواع فعل از نظر نوع حروف (۳)؛ معتلات؛
اعلال در فعلهای معتلّ الفاء (مثال)

اهداف درس.....	۱۶۴
درآمد.....	۱۶۴
انواع فعل از نظر نوع حروف.....	۱۶۴
فعلهای معتلّ (معتلات).....	۱۶۴
انواع اعالال.....	۱۶۵
اعلال در فعلهای معتلّ الفاء (مثال).....	۱۶۶
الف) مثال یائی.....	۱۶۶
ب) مثال واوی.....	۱۶۹

اهداف درس

آشنایی با:

- ✓ فعل‌های معتل؛
- ✓ پدیدهٔ اعلال؛
- ✓ اعلال در فعل‌های معتل الفاء (مثال).

درآمد

در دروس گذشته گفتیم که فعل در زبان عربی از نظر نوع حروف اصلی آن به دو دستهٔ کلی تقسیم می‌شود: یکی صحیح و دیگری معتل. فعل صحیح نیز به مهموز، مضاعف و سالم تقسیم می‌شود و فعل معتل به معتل الفاء یا مثال، معتل العین یا اجوف و معتل اللام یا ناقص که اجمالاً آنها را شناختیم. در درسهای بیست و سوم و بیست و چهارم با تغییرات فعل‌های مهموز و مضاعف آشنا شدیم و دانستیم که هیچ تغییری در حروف فعل سالم رخ نمی‌دهد. اکنون در این درس و چند درس بعدی به تدریج با تغییرات اعلالی افعال معتل در حالات مختلف، یعنی ماضی، مضارع و امر و مجرد و مزید آنها، آشنا خواهیم شد.

در درس بیست و پنجم نخست به بیان کلیاتی راجع به انواع معتلات، پدیدهٔ اعلال در افعال معتل و آن‌گاه تغییرات اعلالی فعل مثال می‌پردازیم و در پایان هر قسمت نیز چند جدول مقایسه‌ای ارائه خواهیم کرد.

انواع فعل از نظر نوع حروف

فعل‌های معتل (معتلات)

به نمونه‌های زیر توجه کنید:

۱- وَصَلَ - يَسِرَّ

۲- قَوْلَ - بَيَعَ

۳- دَعَا - هَدَى - رَضِيَ

۴- وَقَى - طَوَى

توضیح

چنان‌که گفتیم معتل فعلی است که دست کم یکی از حروف اصلی آن حرف عله باشد. حال اگر اولین حرف اصلی فعل معتل حرف عله باشد، معتل الفاء یا «مثال» نامیده می‌شود که خود بر دو نوع است: مثال واوی؛ مانند: «وَصَلَ» و مثال یائی؛ مانند: «يَسِرَّ». دو نمونهٔ شمارهٔ ۱ چنین حالتی دارند.

چنانچه دومین حرف اصلی آن حرف عله باشد آن را معتل العین یا «اجوف» می‌نامند که آن نیز بر دو نوع است: اجوف واوی؛ مانند: «قَوْلَ» و اجوف یائی؛ مانند: «بَيَعَ». دو نمونهٔ شمارهٔ ۲ چنین حالتی دارند.

و اگر سوّمین حرف اصلی فعل معتل حرف عله باشد، معتلّ اللام یا «ناقص» نامیده می‌شود که آن نیز بر دو نوع است: ناقص واوی؛ مانند: «دَعَوَ» و ناقص یائی؛ مانند: «هَدَيَّ» و رَضِيَ». نمونه‌های شماره ۳ چنین حالتی دارند.

سرانجام در نمونه چهارم، بر خلاف نمونه‌های یک، دو و سه، دو حرف از حروف اصلی افعال «وَقَيَّ» و «طَوَيَّ» از حروف عله است. به چنین افعالی «لفیف» گفته می‌شود. حال اگر بین دو حرف عله فاصله افتاده باشد، آن را لفیف مفروق می‌نامند؛ مانند: «وَقَيَّ» و اگر میان آنها فاصله‌ای نباشد، آن را لفیف مقرون می‌خوانند؛ مانند: «طَوَيَّ».

قاعده

- معتل فعلی است که دست کم یکی از حروف اصلی آن حرف عله، یعنی «واو»، «یاء» یا «الف»، باشد.
- ۱- اگر اولین حرف اصلی فعل حرف عله باشد، معتلّ الفاء یا «مثال» نامیده می‌شود که خود بر دو نوع است: مثال واوی؛ مانند: «وَصَلَ» و مثال یائی؛ مانند: «يَسَرَ».
 - ۲- اگر دومین حرف اصلی فعل حرف عله باشد، آن را معتلّ العين یا «اجوف» می‌نامند که آن نیز بر دو نوع است: اجوف واوی؛ مانند: «قَوْلَ» و اجوف یائی؛ مانند: «يَبَعَ».
 - ۳- اگر سوّمین حرف اصلی فعل حرف عله باشد، معتلّ اللام یا «ناقص» نامیده می‌شود و آن نیز بر دو نوع است: ناقص واوی؛ مانند: «دَعَوَ» و ناقص یائی؛ مانند: «هَدَيَّ» و «رَضِيَ».
 - ۴- اگر دو حرف از حروف اصلی فعل حرف عله باشد، فعل «لفیف» نامیده می‌شود. حال اگر میان این دو حرف عله فاصله افتاده باشد، آن را لفیف مفروق می‌نامند؛ مانند: «وَقَيَّ»، و چنانچه میان آنها فاصله‌ای نباشد، آن را لفیف مقرون می‌خوانند؛ مانند: «طَوَيَّ».

انواع اعلال

حروف «واو» و «یاء» یا همان حروف عله در بسیاری از واژه‌ها، اعم از اسم و فعل، تغییراتی را به خود می‌گیرند. خاصیت تغییرپذیری این حروف چنان است که هنگام برخورد با مصوت‌ها یا صامت‌های دیگر گاه شکل‌های تازه‌ای به وجود می‌آورند که برای عربی‌زبانها سنگین یا حتی غیر قابل تلفظ است. به این جهت ایشان هرگاه با چنین حالاتی مواجه شوند در کلمه تغییراتی پدید می‌آورند که مجموعاً چهار نوع تغییر اساسی را شکل می‌دهد و همه آنها در مبحث «اعلال» مورد بررسی قرار می‌گیرند. گاه این حروف حذف می‌شوند، گاه حرکت آنها می‌افتد، گاهی حرکت آنها به حرف ماقبل منتقل می‌شود و گاهی نیز به حرف دیگری بدل می‌شوند. به نوع اول از این تغییرات اعلال به حذف، به نوع دوم اعلال به اسكان (ساکن کردن)، به نوع سوم اعلال به نقل (جابه‌جا کردن) و به نوع چهارم اعلال به قلب (دگرگون کردن) می‌گویند که إن شاء الله در دروس آینده با تفصیل مطالب و نمونه‌های مربوط به هر یک از آنها آشنا خواهیم شد.^{۲۰۹}

۲۰۹. هجاهایی که در زبان عربی معمول‌اند عبارت‌اند از: ۱- هجای بسته یا ترکیبی از «صامت + مصوّت + صامت»؛ مانند: «بَدَ bad» که در حقیقت یک هجای بلند است. ۲- هجای باز یا ترکیبی از «صامت + مصوّت»، اعم از مصوت کوتاه یا بلند؛ مانند: «بَا ba» که یک هجای کوتاه است یا «بَا bâ» که یک هجای بلند محسوب می‌گردد؛ بنابراین می‌توان گفت: فعل «كَتَبَ» از سه هجای باز کوتاه ترکیب شده است: «كَ تَ تَ / بَ بَ». همچنین فعل «كَاتَبَ» از سه هجا (یک هجای بلند و دو

اعلال در فعلهای معتل الفاء (مثال)

الف) مثال یائی

به نمونه‌های زیر توجه کنید:

- | | |
|-------------------------|-------------------------|
| ۱- یَسَرَ ← یَسَرَّ | ۵- تَیَسَّرَ ← اِیَسَرَ |
| ۲- یُسِرَ ← یُسِرَّ | ۶- یُیَسِّرَ ← یُیُسِرَ |
| ۳- یَیَسِرَ ← یَیَسِرَّ | ۷- یُیَسِّرَ ← یُیُسِرَ |
| ۴- لَیَسِرَ ← لَیَسِرَّ | |

توضیح

در نمونه‌های بالا اولین صیغه از مثال یائی در حالت‌های ماضی معلوم، ماضی مجهول، مضارع معلوم، امر غایب، امر حاضر، مضارع مجهول و مضارع باب «إفعال» به کار رفته است. گفتنی است در قیاس با انواع دیگر افعال معتل، در مثال یائی تغییرات کمتری رخ می‌دهد؛ زیرا چنان که ملاحظه می‌شود در ماضی معلوم، ماضی مجهول، مضارع معلوم، امر غایب و امر حاضر از این نوع فعل معتل (نمونه‌های اول تا پنجم) هیچ تغییر اعلالی پدید نمی‌آید. نمونه‌های ششم و هفتم مضارع معلوم و مجهول باب «إفعال» هستند که در آنها یک

→ هجای کوتاه) تشکیل شده است: «کا/ ت / ب َ» و واژه «مَكْتَبٌ» مرکب از سه هجا (یک هجای بسته و دو هجای باز کوتاه) است: «م َ ک / ت / ب ُ».

علاوه بر اینها هجاهاى دیگری نیز در برخى زبانهای دیگر رایج‌اند که عیناً نمی‌توانند در زبان عربی به کار روند؛ برخى از این هجاها عبارت‌اند از:

۱- «مَصَوْتُ + صامت + صامت» (دو حرف ساکن در کنار یکدیگر)؛ مانند هجای «ast و asht» در واژه‌های فارسی «بَسْتُ» و «دَشْتُ».

۲- «صامت + صامت + مصوَّت» (ابتدا به ساکن)؛ مانند هجای «sta» در واژه لاتینی «stabulum» که صامت اول حرف «س» است که بدون مصوَّت به کار رفته و صامت دوم سکون پس از آن.

۳- «صامت + مصوَّت بلند + صامت»؛ مانند واژه فارسی «باغ» که یک هجا دارد.

گفتنی است در این مورد یک استثنای مهم وجود دارد که عربی‌زبانها بی هیچ مشکلی آن را از دیر باز به کار برده‌اند. این حالت استثنائی هنگامی رخ می‌دهد که یک صامت، یک مصوَّت بلند و یک صامت دیگر پشت سر هم و در یک واژه جمع شده باشند و صامت دوم نیز اولین حرف از دو حرف ادغام شده باشد؛ مانند هجای «ضَالٌ» در واژه «الضالین» که ترکیبی است از «صامت + مصوَّت بلند + صامت».

چنان که گفتیم جز مورد استثنایی آخر این هجاها عیناً نمی‌توانند در زبان عربی به کار روند، ولی چنانچه ناچار باشیم این واژه‌ها یا نظایر آنها را در عربی بکار ببریم ناگزیر ریخت یا ترکیب صامت - مصوَّت‌ها را در آنها اندکی دگرگون می‌کنیم و تغییراتی در آنها پدید می‌آوریم که در زیر به آنها اشاره می‌شود:

۱- در نمونه اول کار ساده است؛ زیرا کلمه همین که به لباس عربی درآمد (مُعَرَّب شد) اعراب می‌گیرد و در نتیجه اگر یک هجا باشد، خود به خود به دو هجا تبدیل می‌شود: «دَشْتُ» ← الدَّشْتُ = دَ ش / ت ُ؛

۲- در نمونه دوم معمولاً یک همزه حرکت‌دار را به اول کلمه می‌افزایند: «سَطْبِل» (الْإِسْطَبِل = س / ط َ ب / ل ُ؛

۳- دشواری نمونه سوم را هم می‌توان با افزودن نشانه‌های اعرابی به آخر کلمات برطرف کرد؛ مانند: «باغ» ← الْبَاغُ = ب َ ا / غ ُ.

تغییر اعلالی یکسان مشاهده می‌شود و آن تبدیل حرف عِلَّه «یاء» به «واو» پس از حرف مضارعتِ مضموم است. این دگرگونی را اعلال به قلب می‌نامند: «یُسِرُّ ← یُوسِرُّ» و «یُسِرُّ ← یُوسِرُّ».

قاعده

تغییرات اعلالی در مثال یائی منحصر به حالتهایی است که حرف «یاء» ساکن و حرف پیش از آن مضموم باشد. در این صورت «یاء» به «واو» قلب می‌شود؛ مانند: «یُسِرُّ» (مضارع معلوم باب «إفعال») که تبدیل می‌شود به «یُوسِرُّ».

برای آشنایی بیشتر با چگونگی صرف مضارع معلوم و مجهول فعل مثال یائی به جدولهای شماره ۷ و ۸ توجه کنید.

صرف مثال یائی

مضارع معلوم

شماره صیغه	شکل ابتدایی	تغییرات اعلالی	شکل نهایی
۱	یُسِرُّ	قلب «یاء» به «واو»	یُوسِرُّ
۲	یُسِرَانِ	//	یُوسِرَانِ
۳	یُسِرُونَ	//	یُوسِرُونَ
۴	تُسِرُّ	//	تُوسِرُّ
۵	تُسِرَانِ	//	تُوسِرَانِ
۶	یُسِرْنَ	//	یُوسِرْنَ
۷	تُسِرُّ	//	تُوسِرُّ
۸	تُسِرَانِ	//	تُوسِرَانِ
۹	تُسِرُونَ	//	تُوسِرُونَ
۱۰	تُسِرِينَ	//	تُوسِرِينَ
۱۱	تُسِرَانِ	//	تُوسِرَانِ
۱۲	تُسِرْنَ	//	تُوسِرْنَ
۱۳	أُسِرُّ	//	أُوسِرُّ

نُوسِرْ	//	نِيسِرْ	۱۴
---------	----	---------	----

(جدول شماره ۷)

صرف مثال یائی

مضارع مجهول

شماره صیغه	شکل ابتدایی	تغییرات اعلالی	شکل نهایی
۱	ییسِرْ	قلب «یاء» به «واو»	یوسِرْ
۲	ییسِرَانِ	//	یوسِرَانِ
۳	ییسِرُونَ	//	یوسِرُونَ
۴	تِیسِرْ	//	توسِرْ
۵	تِیسِرَانِ	//	توسِرَانِ
۶	تِیسِرْنَ	//	توسِرْنَ
۷	تِیسِرْ	//	توسِرْ
۸	تِیسِرَانِ	//	توسِرَانِ
۹	تِیسِرُونَ	//	توسِرُونَ
۱۰	تِیسِرَیْنَ	//	توسِرَیْنَ
۱۱	تِیسِرَانِ	//	توسِرَانِ
۱۲	تِیسِرْنَ	//	توسِرْنَ
۱۳	اِیسِرْ	//	اوسِرْ
۱۴	نِیسِرْ	//	نوسِرْ

(جدول شماره ۸)

ب) مثال واوی

به نمونه‌های زیر توجه کنید:

- ۱- وَعَدَ ← وَعَدَ (وَعَدَ ← وَعَدَ)
 ۲- يُوْعَدُ ← يُوْعَدُ
 ۳- يَعِدُ ← لِيَعِدُ (تَعِدُ ← عِدُ)
 ۴- يُوْعَدُ ← يُوْعَدُ

توضیح

در نمونه‌های بالا اولین صیغه از مثال واوی در حالت‌های ماضی معلوم و مجهول، مضارع معلوم، امر غایب و حاضر و مضارع مجهول دیده می‌شود.

در نمونه نخست فعل ماضی معلوم و مجهول مثال واوی به کار رفته است. در این نوع از افعال مانند ماضی مثال یائی هیچ تغییری رخ نمی‌دهد.

نمونه دوم مضارع معلوم مثال واوی است و عین الفعل آن مکسور است. در این حالت حرف «واو» از مضارع معلوم مثال واوی حذف می‌شود: «يُؤْصِلُ ← يَصِلُ»، «يُوقِفُ ← يَقِفُ» و «يُوْعَدُ ← يَعِدُ». علاوه بر این در بیشتر افعال مضارع مثال واوی نیز که عین الفعل آنها مفتوح است حرف عله حذف می‌شود.

مهم‌ترین نمونه‌های این افعال عبارت‌اند از «يُؤْصَعُ ← يَضَعُ، يُوْهَبُ ← يَهَبُ، يُوْقَعُ ← يَقَعُ، يُوْدَعُ ← يَدَعُ و يُوْسَعُ ← يَسَعُ». با این همه چند مورد استثنایی هم وجود دارد که علی‌رغم اینکه عین الفعل مضارع آنها مفتوح است حرف عله از مضارع معلوم آنها حذف نمی‌شود. یکی از مشهورترین نمونه‌های آن فعل «وَجَلَّ، يُوْجَلُّ» است که مضارع آن بر وزن «يَفْعَلُ» است، ولی حرف عله آن حذف نشده است.

در نمونه سوم فعل امر مثال واوی به کار رفته است و چنان‌که ملاحظه می‌شود در آن تغییر اعلالی دیگری جز آنچه در مضارع آن رخ داده اتفاق نمی‌افتد: «لِيَعِدُ» و «عِدْ».

در نمونه چهارم مضارع مجهول مثال واوی به کار رفته و حرف عله آن حذف نشده است. به عبارت دیگر در مضارع مجهول مثال واوی حرف عله، که در معلوم آن معمولاً حذف می‌شود، به حروف فعل بر می‌گردد: «يَعِدُ (معلوم) ← يُوْعَدُ (مجهول)».

قاعده

- ۱- در ماضی مثال واوی، اعم از ماضی معلوم و مجهول، مانند ماضی مثال یائی اعلال صورت نمی‌گیرد.
- ۲- در مضارع مثال واوی اگر عین الفعل مکسور باشد، حرف واو (حرف عله) از مضارع معلوم آن حذف می‌شود؛ مانند: «يُوْعَدُ ← يَعِدُ» و «يُؤْصِلُ ← يَصِلُ». این تغییر را اعلال به حذف می‌نامند.
- ۳- در فعل امر مثال واوی، اعم از امر غایب، حاضر و متکلم، نیز همانند مضارع آن حرف عله حذف می‌شود: «يَعِدُ ← لِيَعِدُ».
- ۴- در مضارع مجهول مثال واوی حرف عله که در مضارع معلوم حذف می‌شود برمی‌گردد؛ مانند: «يَعِدُ (معلوم) ← يُوْعَدُ (مجهول)».

برای آشنایی بیشتر با چگونگی صرف مضارع معلوم، مضارع مجهول و امر فعل مثال واوی به جدولهای شماره ۹، ۱۰ و ۱۱ توجه کنید.

صرف مثال واوی

مضارع معلوم

شماره صیغه	شکل ابتدایی	تغییرات اعلالی	شکل نهایی
۱	يُوعِدُ	حذف حرف عله	يَعِدُ
۲	يُوعِدَانِ	//	يَعِدَانِ
۳	يُوعِدُونَ	//	يَعِدُونَ
۴	تُوعِدُ	//	تَعِدُ
۵	تُوعِدَانِ	//	تَعِدَانِ
۶	يُوعِدْنَ	//	يَعِدْنَ
۷	تُوعِدُ	//	تَعِدُ
۸	تُوعِدَانِ	//	تَعِدَانِ
۹	تُوعِدُونَ	//	تَعِدُونَ
۱۰	تُوعِدِينَ	//	تَعِدِينَ
۱۱	تُوعِدَانِ	//	تَعِدَانِ
۱۲	تُوعِدْنَ	//	تَعِدْنَ
۱۳	أُوعِدُ	//	أَعِدُ
۱۴	نُوعِدُ	//	نَعِدُ

(جدول شماره ۹)

صرف مثال واوی

امر معلوم

شماره صیغه	شکل ابتدایی	تغییرات اعلالی	شکل نهایی
۱	لِ+ يَعِدُ	-	لِيعِدُ
۲	لِ+ يَعِدَانِ	-	لِيعِدَا

لِیَعِدُوا	-	لِ+ یَعِدُونَ	۳
لِتَعِدْ	-	لِ+ تَعِدُ	۴
لِتَعِدَا	-	لِ+ تَعِدَانِ	۵
لِیَعِدَنَّ	-	لِ+ یَعِدَنَّ	۶
عِدْ	-	تَعِدُ	۷
عِدَا	-	تَعِدَانِ	۸
عِدُوا	-	تَعِدُونَ	۹
عِدِی	-	تَعِدِیْنِ	۱۰
عِدَا	-	تَعِدَانِ	۱۱
عِدَنَّ	-	تَعِدَنَّ	۱۲
لَأَعِدْ	-	لِ+ أَعِدُ	۱۳
لِنَعِدْ	-	لِ+ نَعِدُ	۱۴

(جدول شماره ۱۰)

صرف مثال واوی

مضارع مجهول

شماره صیغه	شکل ابتدایی	تغییرات اعلالی	شکل نهایی
۱	یُوعِدْ	-	یُوعِدْ
۲	یُوعِدَانِ	-	یُوعِدَانِ
۳	یُوعِدُونَ	-	یُوعِدُونَ
۴	تُوعِدْ	-	تُوعِدْ
۵	تُوعِدَانِ	-	تُوعِدَانِ
۶	یُوعِدَنَّ	-	یُوعِدَنَّ

تُوْعَدُ	-	تُوْعَدُ	۷
تُوْعَدَانِ	-	تُوْعَدَانِ	۸
تُوْعَدُونَ	-	تُوْعَدُونَ	۹
تُوْعَدِينَ	-	تُوْعَدِينَ	۱۰
تُوْعَدَانِ	-	تُوْعَدَانِ	۱۱
تُوْعَدْنَ	-	تُوْعَدْنَ	۱۲
أُوْعَدُ	-	أُوْعَدُ	۱۳
نُوْعَدُ	-	نُوْعَدُ	۱۴

(جدول شماره ۱۱)

جلسه بیست و نهم

معتلات؛ اعالال در فعلهای معتلّ العین / اجوف (۱)
ماضی معلوم، مضارع معلوم و امر معلوم

اهداف درس.....	۱۷۴
درآمد.....	۱۷۴
اعلال در فعلهای معتلّ العین (اجوف).....	۱۷۴
الف) ماضی معلوم.....	۱۷۴
ب) مضارع معلوم.....	۱۷۷
ج) امر معلوم.....	۱۸۱

اهداف درس

آشنایی با:

- ✓ اعلال در فعلهای ماضی معلوم اجوف
- ✓ اعلال در فعلهای مضارع معلوم اجوف
- ✓ اعلال در فعلهای امر معلوم اجوف

درآمد

در درس گذشته با تغییرات اعلالی در فعلهای مثال، اعمّ از مثال یایی و مثال واوی، آشنا شدیم. اکنون آنچه در این درس و درس آینده مدّ نظر است آشنایی با تغییرات اعلالی در فعل اجوف واوی و یایی است. اعلال در افعال اجوف بارزتر و پیچیده‌تر از افعال مثال است که ان شاء الله در این دروس با قواعد و مباحث مربوط به آن آشنا خواهیم شد. در درس بیست و ششم شیوه‌های اعلال ماضی، مضارع و امر اجوف معلوم را خواهیم شناخت و در درس بیست و هفتم بقیه مسائل مربوط به اعلال افعال اجوف را پیگیری خواهیم کرد.

اعلال در فعلهای معتلّ العین (اجوف)

الف) ماضی معلوم

به نمونه‌های زیر توجه کنید:

(الف)

- ۱- قَوْلَ ← قَالَ، قَالَا، قَالُوا، قَالَتْ، قَالَتَا
- ۲- بَيْعَ ← بَاعَ (باع، باعا، باعوا، باعت، باعتا)
- ۳- خَوْفَ ← خَافَ (خاف، خافا، خافوا، خافت، خافتا)

(ب)

- ۱- قَوْلَ ← قَوْلَنَ ← قَالْنَ ← قُلْنَ
- ۲- بَيْعَ ← بَيْعَنَ ← بَاعْنِ ← بَعْنِ
- ۳- خَوْفَ ← خَوْفَنَ ← خَافْنِ ← خِفْنِ

توضیح

در نمونه‌های بالا تغییرات اعلالی ماضی معلوم اجوف از ثلاثی مجرد نشان داده شده است. در نمونه‌های دسته الف «واو» و «یاء» در افعال «قَوْلَ، بَيْعَ و خَوْفَ» متحرک و حرف پیش از آنها مفتوح است و از این رو به «الف» تبدیل شده‌اند؛ زیرا در صرف عربی هرگاه «واو» و «یاء» متحرک و حرف ماقبل آنها مفتوح باشد به «الف» بدل می‌شوند. این تغییر را اعلال به قلب می‌نامند که در این افعال مشاهده می‌شود: «قَوْلَ ← قَالَ، بَيْعَ

← بَاعَ وِ خَوْفَ ← خَافَ. باید توجه داشت که اعلال در پنج صیغه اول ماضی معلوم اجوف از ثلاثی مجرد دقیقاً به همین شکل صورت می‌پذیرد: «قَالَ، قَالُوا، قَالَتْ، قَالَتَا».

در نمونه‌های دسته "ب" صیغه ششم از همین افعال به کار رفته است. گفتنی است هرگاه صرف «قَالَ» را به همان ترتیب که تا صیغه پنجم صرف می‌شود ادامه دهیم در صیغه ششم «قَالَنَ» به دست می‌آید که در آن دو حرف ساکن در کنار یکدیگر قرار گرفته‌اند که یکی از آن دو حرف عله یعنی «الف» است: «قَوْلَ» ← «قَوْلَنَ» ← «قَالَنَ». در چنین حالاتی حرف عله حذف می‌گردد. به عبارت دیگر هرگاه مصوّت بلند در کنار صامت قرار گیرد مصوّت بلند به مصوّت کوتاه بدل می‌شود: «قَالَنَ» ← «قَلَنَ». بنابراین در این نمونه دو اعلال صورت گرفته است: اعلال به قلب و اعلال به حذف که بدین ترتیب افعال «قَلَنَ، بَعَنَ وِ خَفَنَ» به دست آمده‌اند. حال برای تعیین حرکت فاء الفعل، یعنی حرف اول فعل، به حرکت عین الفعل مضارع آنها نگاه می‌کنیم. اگر مانند نمونه اول عین الفعل مضارع مضموم باشد، فاء الفعل مضموم می‌شود؛ مانند: «قَوْلَ، يَقُولُ» ← «قُلْنِ»؛ در غیر این صورت، یعنی هرگاه عین الفعل مضارع مکسور یا مفتوح باشد فاء الفعل مکسور می‌شود؛ مانند: «بَيْعَ، يَبِيعُ» ← «بِعْنِ» و «خَوْفَ، يَخَوْفُ» ← «خِفْنِ». حرکت فاء الفعل صیغه‌های بعدی نیز طبعاً از همین صیغه ششم پیروی می‌کند: «قُلْتَ، قُلْتُمَا، قُلْتُمْ...».

قاعده

۱- «واو» و «ياء» متحرک ماقبل مفتوح به «الف» بدل می‌شوند. این تغییر را اعلال به قلب می‌نامند: «قَوْلَ» ← «قَالَ، يَبِيعَ» ← «بَاعَ وِ خَوْفَ» ← «خَافَ».

۲- هنگام صرف فعل ماضی اجوف از صیغه ششم به بعد، چون دو حرف ساکن در کنار یکدیگر قرار گرفته‌اند و یکی از آن دو حرف عله است، حرف عله حذف می‌شود: «قَوْلَ» ← «قَوْلَنَ» ← «قَالَنَ» ← «قَلْنِ». برای تعیین حرکت فاء الفعل صیغه ششم به بعد به عین الفعل مضارع آن نگاه می‌کنیم؛ اگر عین الفعل مضارع مضموم باشد، فاء الفعل مضموم می‌شود؛ مانند: «قَوْلَ، يَقُولُ» ← «قُلْنِ». در غیر این صورت، یعنی هرگاه عین الفعل مضارع مکسور یا مفتوح باشد، فاء الفعل مکسور می‌شود؛ مانند: «بَيْعَ، يَبِيعُ» ← «بِعْنِ» و «خَوْفَ، يَخَوْفُ» ← «خِفْنِ». در صیغه‌های بعدی نیز طبعاً به همین ترتیب عمل می‌شود: «قُلْتَ، قُلْتُمَا، قُلْتُمْ...» ← «بِعْتُمَا، بِعْتُمْ...» و «خِفْتَ، خِفْتُمَا، خِفْتُمْ...».

برای آشنایی بیشتر با چگونگی صرف ماضی معلوم فعل اجوف واوی به جدولهای شماره ۱۲، ۱۳ و ۱۴ توجه کنید.

صرف اجوف واوی

ماضی معلوم

شماره صیغه	شکل ابتدایی	تغییرات اعلالی	شکل نهایی
۱	قَوْلَ	تبدیل «واو» متحرک ماقبل مفتوح به «الف»	قَالَ
۲	قَوْلَا	//	قالا
۳	قَوْلُوا	//	قالوا
۴	قَوْلَتْ	//	قالت

قَالَتَا	//	قَوْلَتَا	۵
قُلْنَ	حذف حرف عله و مضموم کردن فاء الفعل	قَوْلُنَ	۶
قُلْتَ	//	قَوْلْتَ	۷
قُلْتُمَا	//	قَوْلْتُمَا	۸
قُلْتُمْ	//	قَوْلْتُمْ	۹
قُلْتِ	//	قَوْلْتِ	۱۰
قُلْتُمَا	//	قَوْلْتُمَا	۱۱
قُلْنَنَّ	//	قَوْلْنَنَّ	۱۲
قُلْتُ	//	قَوْلْتُ	۱۳
قُلْنَا	//	قَوْلْنَا	۱۴

(جدول شماره ۱۲)

صرف اجوف یائی

ماضی معلوم

شماره صیغه	شکل ابتدایی	تغییرات اعلالی	شکل نهایی
۱	بِيعَ، يَبِيعُ	تبدیل «یاء» متحرک ماقبل مفتوح به «الف»	بَاعَ
۲	يَبِيعَا	//	بَاعَا
۳	يَبِيعُوا	//	بَاعُوا
۴	يَبِيعَتُ	//	بَاعَتُ
۵	يَبِيعَتَا	//	بَاعَتَا
۶	يَبِيعَنَ	حذف حرف عله و مکسور کردن فاء الفعل	بِعَنَ
۷	يَبِيعَتَ	//	بِعَتَ
۸	يَبِيعَتُمَا	//	بِعَتُمَا
۹	يَبِيعَتُمْ	//	بِعَتُمْ
۱۰	يَبِيعَتِ	//	بِعَتِ
۱۱	يَبِيعَتُمَا	//	بِعَتُمَا
۱۲	يَبِيعَتَنَّ	//	بِعَتَنَّ

۱۳	بِيعَتْ	//	بِعَتْ
۱۴	بِيعْنَا	//	بِعْنَا

(جدول شماره ۱۳)

صرف اجوف واوی

ماضی معلوم

شماره صیغه	شکل ابتدایی	تغییرات اعلالی	شکل نهایی
۱	خَوْفٌ، يَخْوَفُ	تبدیل «واو» متحرک ماقبل مفتوح به «الف»	خَافَ
۲	خَوْفًا	//	خَافَا
۳	خَوْفُوا	//	خَافُوا
۴	خَوَفْتُ	//	خَافْتُ
۵	خَوَفْتَا	//	خَافْتَا
۶	خَوَفْنِ	حذف حرف عله و مکسور کردن فاء الفعل	خِفْنِ
۷	خَوَفْتَ	//	خِفْتَ
۸	خَوَفْتُمَا	//	خِفْتُمَا
۹	خَوَفْتُمْ	//	خِفْتُمْ
۱۰	خَوَفْتِ	//	خِفْتِ
۱۱	خَوَفْتُمَا	//	خِفْتُمَا
۱۲	خَوَفْتُنَّ	//	خِفْتُنَّ
۱۳	خَوَفْتُ	//	خِفْتُ
۱۴	خَوَفْنَا	//	خِفْنَا

(جدول شماره ۱۴)

ب) مضارع معلوم

به نمونه‌های زیر توجه کنید:

(الف)

۱- يَقُولُ ← يَقُولُ ← يَقُولُ

۲- يَبِيعُ ← يَبِيعُ ← يَبِيعُ

۳- يَخَوْفُ ← يَخَوْفُ ← يَخَافُ

(ب)

۱- يَقُولُنَ ← يَقُولُنَ ← يَقُلْنَ

۲- يَبِيعُنَ ← يَبِيعُنَ ← يَبِيعُ

۳- يَخَوْفُنَ ← يَخَوْفُنَ ← يَخَفْنَ

توضیح

در نمونه‌های دسته الف حالات گوناگون مضارع معلوم اجوف از ثلاثی مجرد نشان داده شده است. در تمامی این افعال «واو» و «یاء» متحرک‌اند و حرف پیش از آنها صحیح و ساکن است. در چنین احوالی حرکت حرف عله به حرف قبل منتقل می‌گردد: «يَقُولُ ← يَقُولُ، يَبِيعُ ← يَبِيعُ و يَخَوْفُ ← يَخَوْفُ». در این افعال برای آسانی تلفظ مانند بسیاری از موارد مشابه دیگر عمل می‌شود؛ از این‌رو حرف عله اگر متناسب با حرکت ماقبل نباشد به حرف متناسب با حرکت حرف قبل از آن بدل می‌شود: «يَقُولُ، يَبِيعُ و يَخَافُ». گفتنی است ضمه با «واو»، کسره با «یاء» و فتحه با «الف» متناسب است. بنابراین در دو فعل نخست تنها اعلال به نقل صورت گرفته است و در فعل «يَخَافُ» اعلال به نقل و قلب، هر دو، جاری شده است.

در نمونه‌های دسته «ب» تغییرات اعلالی صیغه ششم از فعل مضارع اجوف نشان داده شده است. در هنگام صرف این افعال در دو صیغه ششم و دوازدهم دو حرف ساکن کنار یکدیگر قرار می‌گیرند که یکی از آن دو حرف عله است: «يَقُولُنَ، يَبِيعُنَ و يَخَافُنَ»؛ از این‌رو حرف عله را حذف می‌کنیم تا «يَقُلْنَ، يَبِيعُ و يَخَفْنَ» به دست آید. به عبارت دیگر چون در این کلمات مصوت‌های بلند «او، ای و آ» در کنار صامت «ل، ع و ف» قرار گرفته‌اند، مصوت بلند به مصوت کوتاه متناسب با آن بدل می‌گردد.

قاعده

۱- در فعل مضارع اجوف از ثلاثی مجرد هرگاه «واو» و «یاء» متحرک و حرف پیش از آنها صحیح و ساکن باشد، حرکت حرف عله به حرف قبل منتقل می‌شود؛ مانند: «يَقُولُ ← يَقُولُ، يَبِيعُ ← يَبِيعُ و يَخَوْفُ ← يَخَوْفُ». سپس برای آسانی تلفظ حرف عله به حرف متناسب با حرکت قبل از آن بدل می‌شود: «يَقُولُ، يَبِيعُ و يَخَافُ». ضمه با «واو»، کسره با «یاء» و فتحه با «الف» متناسب است.

۲- در صیغه‌های شماره «۶ و ۱۲» از مضارع اجوف دو حرف ساکن کنار یکدیگر قرار می‌گیرند که یکی از آن دو حرف عله است؛ مانند: «يَقُولُنَ ← يَقُولُنَ، يَبِيعُنَ ← يَبِيعُنَ و يَخَوْفُنَ ← يَخَوْفُنَ»؛ از این‌رو حرف عله حذف می‌گردد: «يَقُلْنَ، يَبِيعُ و يَخَفْنَ».

برای آشنایی بیشتر با چگونگی صرف مضارع معلوم فعل اجوف واوی و یائی به جدولهای شماره ۱۵، ۱۶ و ۱۷ توجه کنید.

صرف اجوف واوی

مضارع معلوم

شماره صیغه	شکل ابتدایی	تغییرات اعلالی	شکل نهایی
۱	يَقُولُ	انتقال حرکت «واو» به حرف قبل	يَقُولُ
۲	يَقُولَانِ	//	يَقُولَانِ
۳	يَقُولُونَ	//	يَقُولُونَ
۴	تَقُولُ	//	تَقُولُ
۵	تَقُولَانِ	//	تَقُولَانِ
۶	يَقُولْنَ	انتقال حرکت «واو» به حرف قبل و حذف حرف عله	يَقُلْنَ
۷	تَقُولُ	انتقال حرکت «واو» به حرف قبل	تَقُولُ
۸	تَقُولَانِ	//	تَقُولَانِ
۹	تَقُولُونَ	//	تَقُولُونَ
۱۰	تَقُولِينَ	//	تَقُولِينَ
۱۱	تَقُولَانِ	//	تَقُولَانِ
۱۲	تَقُولْنَ	انتقال حرکت «واو» به حرف قبل و حذف حرف عله	تَقُلْنَ
۱۳	أَقُولُ	انتقال حرکت «واو» به حرف قبل	أَقُولُ
۱۴	نَقُولُ	//	نَقُولُ

(جدول شماره ۱۵)

صرف اجوف یائی

مضارع معلوم

شماره صیغه	شکل ابتدایی	تغییرات اعلالی	شکل نهایی
۱	يَبِيعُ	انتقال حرکت «یاء» به حرف قبل	يَبِيعُ
۲	يَبِيعَانِ	//	يَبِيعَانِ
۳	يَبِيعُونَ	//	يَبِيعُونَ
۴	تَبِيعُ	//	تَبِيعُ

تَبَّيعَانِ	//	تَبَّيعَانِ	۵
يَبَّيعَنَّ	انتقال حرکت «ياء» به حرف قبل و حذف حرف عله	يَبَّيعَنَّ	۶
تَبَّيعُ	انتقال حرکت «ياء» به حرف قبل	تَبَّيعُ	۷
تَبَّيعَانِ	//	تَبَّيعَانِ	۸
تَبَّيعُونَ	//	تَبَّيعُونَ	۹
تَبَّيعِينَ	//	تَبَّيعِينَ	۱۰
تَبَّيعَانِ	//	تَبَّيعَانِ	۱۱
تَبَّيعَنَّ	انتقال حرکت «ياء» به حرف قبل و حذف حرف عله	تَبَّيعَنَّ	۱۲
أَبَّيعُ	انتقال حرکت «ياء» به حرف قبل	أَبَّيعُ	۱۳
نَبَّيعُ	//	نَبَّيعُ	۱۴

(جدول شماره ۱۶)

صرف اجوف واوی

مضارع معلوم

شماره صیغه	شکل ابتدایی	تغییرات اعلالی	شکل نهایی
۱	يَخْوَفُ	انتقال حرکت «واو» به حرف قبل و قلب آن به «الف»	يَخَافُ
۲	يَخْوَفَانِ	//	يَخَافَانِ
۳	يَخْوَفُونَ	//	يَخَافُونَ
۴	تَخْوَفُ	//	تَخَافُ
۵	تَخْوَفَانِ	//	تَخَافَانِ
۶	يَخْوَفَنَّ	انتقال حرکت «واو» به حرف قبل و حذف حرف عله	يَخَفَنَّ
۷	تَخْوَفُ	انتقال حرکت «واو» به حرف قبل و قلب آن به «الف»	تَخَافُ
۸	تَخْوَفَانِ	//	تَخَافَانِ
۹	تَخْوَفُونَ	//	تَخَافُونَ

تَخَوِّفٍ	//	تَخَوِّفٍ	۱۰
تَخَافَانِ	//	تَخَوِّفَانِ	۱۱
تَخَفْنَ	انتقال حرکت «واو» به حرف قبل و حذف حرف عله	تَخَوْفَنَّ	۱۲
أَخَافُ	انتقال حرکت «واو» به حرف قبل و قلب آن به «الف»	أَخَوْفُ	۱۳
نَخَافُ	//	نَخَوْفُ	۱۴

(جدول شماره ۱۷)

ج) امر معلوم

به نمونه‌های زیر توجه کنید:

۱- تَقُولُ ← قَوْلٌ ← قُلْ

۲- تَبِيعُ ← بَيْعٌ ← بَعْ

۳- تَخَافُ ← خَافٌ ← خَفْ

توضیح

در نمونه‌های بالا چگونگی ساختن اولین صیغه امر حاضر اجوف از ثلاثی مجرد نشان داده شده است. چنان‌که ملاحظه می‌شود در این افعال نیز پس از حذف «تای مضارعت» و ساکن کردن لام الفعل دو حرف ساکن کنار یکدیگر قرار گرفته‌اند که یکی از آن دو حرف عله است؛ از این‌رو حرف عله حذف می‌شود؛ یعنی اعلال به حذف صورت می‌گیرد: «تَقُولُ ← قَوْلٌ ← قُلْ»؛ یا چنان‌که قبلاً گفتیم هرگاه مصوّت بلند قبل از ساکن قرار گیرد، برای آسانی تلفظ، مصوّت بلند به مصوّت کوتاه بدل می‌شود؛ اگر آن مصوّت بلند «او» باشد به ضمه تغییر می‌یابد؛ مانند: «قَوْلٌ ← قُلْ»؛ اگر مصوّت بلند «ای» باشد به کسره بدل می‌شود: «بَيْعٌ ← بَعْ» و چنانچه مصوّت بلند «آ» باشد به فتحه تغییر می‌کند: «خَافٌ ← خَفْ».

باید توجه داشته باشیم که این قاعده در حالت‌های گوناگون جزم فعل مضارع در صیغه‌هایی که علامت رفع آنها ضمه است (۱، ۴، ۷، ۱۳ و ۱۴) جاری است و در صورت هم‌نشینی مصوّت بلند با صامت، مصوّت بلند به مصوّت کوتاه متناسب بدل می‌شود: «يَقُولُ ← لَمْ يَقُلْ، يَطِيرُ ← لَمْ يَطِرْ و يَخَافُ ← لَمْ يَخَفْ».

در سایر صیغه‌ها که علامت رفع آنها ضمه نیست پس از حذف «تای مضارعت» و مجزوم کردن فعل، دیگر التقای ساکنین، یعنی به کار رفتن دو حرف ساکن در کنار یکدیگر، رخ نمی‌دهد؛ از این‌رو در این موارد حرف عله حذف نمی‌شود: «تَقُولَانِ ← قُولَا، تَقُولُونَ ← قُولُوا و تَقُولِينَ ← قُولِي».

قاعده

هنگام ساختن اولین صیغه امر حاضر اجوف از ثلاثی مجرد، دو حرف ساکن کنار یکدیگر قرار می‌گیرند که یکی از آن دو حرف عله است و از این‌رو حرف عله حذف می‌شود: «تَقُولُ ← قَوْلٌ ← قُلْ». هرگاه مصوّت بلند قبل از ساکن قرار گیرد برای آسانی تلفظ مصوّت بلند به مصوّت کوتاه بدل می‌شود؛ اگر آن

مصوّت بلند «او» باشد به ضمه تغییر می‌یابد؛ مانند: «قُولُ ← قُلْ»؛ اگر مصوت بلند «ای» باشد به کسره بدل می‌شود؛ مانند: «بِيعُ ← بَعْ» و چنانچه مصوت بلند «آ» باشد به فتحه تغییر می‌کند؛ مانند: «خَافُ ← خَفَ».

این قاعده در همه حالاتهای گوناگون جزم فعل مضارع در صیغه‌هایی که علامت رفع آنها ضمه است (صیغه‌های ۱، ۴، ۷، ۱۳ و ۱۴) جاری است و در صورت هم‌نشینی مصوّت بلند با صامت، مصوّت بلند به مصوّت کوتاه مناسب بدل می‌شود: «يَقُولُ ← لَمْ يَقُلْ، يَطِيرُ ← لَمْ يَطِرْ و يَخَافُ ← لَمْ يَخَفْ».

در سایر صیغه‌ها که علامت رفع آنها ضمه نیست پس از حذف «تای مضارعت» و مجزوم کردن فعل، دیگر التقای ساکنین، رخ نمی‌دهد و از این‌رو در این موارد حرف عله حذف نمی‌شود: «تَقُولَانِ ← قُولَا، تَقُولُونَ ← قُولُوا، تَقُولِينَ ← قُولِي».

برای آشنایی بیشتر با چگونگی صرف امر معلوم فعل اجوف واوی و یائی به جدولهای شماره ۱۸، ۱۹ و ۲۰ توجه کنید.

صرف اجوف واوی

امر معلوم

شماره صیغه	شکل ابتدایی	تغییرات اعلالی	شکل نهایی
۱	لِ+ يَقُولُ	حذف حرف عله	لَيَقُلْ
۲	لِ+ يَقُولَانِ	-	لَيَقُولَا
۳	لِ+ يَقُولُونَ	-	لَيَقُولُوا
۴	لِ+ تَقُولُ	حذف حرف عله	لَتَقُلْ
۵	لِ+ تَقُولَانِ	-	لَتَقُولَا
۶	لِ+ يَقْلَنَ	-	لَيَقْلَنَ
۷	تَقُولُ	حذف حرف عله	قُلْ
۸	تَقُولَانِ	-	قُولَا
۹	تَقُولُونَ	-	قُولُوا
۱۰	تَقُولِينَ	-	قُولِي
۱۱	تَقُولَانِ	-	قُولَا
۱۲	تَقْلَنَ	-	قْلَنَ
۱۳	لِ+ أَقُولُ	حذف حرف عله	لَأَقُلْ
۱۴	لِ+ نَقُولُ	//	لَنَقُلْ

(جدول شماره ۱۸)

صرف اجوف یائی

امر معلوم

شماره صیغه	شکل ابتدایی	تغییرات اعلالی	شکل نهایی
۱	لِ+ یَبِيعُ	حذف حرف عله	لِیَبِيعُ
۲	لِ+ یَبِيعَانِ	-	لِیَبِيعَا
۳	لِ+ یَبِيعُوْنَ	-	لِیَبِيعُوا
۴	لِ+ تَبِيعُ	حذف حرف عله	لِتَبِيعُ
۵	لِ+ تَبِيعَانِ	-	لِتَبِيعَا
۶	لِ+ یَبِيعَنَّ	-	لِیَبِيعَنَّ
۷	تَبِيعُ	حذف حرف عله	بِعُ
۸	تَبِيعَانِ	-	بِيعَا
۹	تَبِيعُوْنَ	-	بِيعُوا
۱۰	تَبِيعِیْنَ	-	بِیْعِیْ
۱۱	تَبِيعَانِ	-	بِیْعَا
۱۲	تَبِيعَنَّ	-	بِعَنَّ
۱۳	لِ+ أَبِيعُ	حذف حرف عله	لِأَبِيعُ
۱۴	لِ+ نَبِيعُ	//	لِنَبِيعُ

(جدول شماره ۱۹)

صرف اجوف واوی

امر معلوم

شماره صیغه	شکل ابتدایی	تغییرات اعلالی	شکل نهایی
۱	لِ+ یَخَافُ	حذف حرف عله	لِیَخَافُ
۲	لِ+ یَخَافَانِ	-	لِیَخَافَا
۳	لِ+ یَخَافُوْنَ	-	لِیَخَافُوا
۴	لِ+ تَخَافُ	حذف حرف عله	لِتَخَافُ
۵	لِ+ تَخَافَانِ	-	لِتَخَافَا

۶	لِ + يَخْفَنَ	-	لِيَخْفَنَ
۷	تَخَافُ	حذف حرف عله	خَفُ
۸	تَخَافَانِ	-	خَافَا
۹	تَخَافُونَ	-	خَافُوا
۱۰	تَخَافِينَ	-	خَافِي
۱۱	تَخَافَانِ	-	خَافَا
۱۲	تَخْفَنَ	-	خَفْنَ
۱۳	لِ + أَخَافُ	حذف حرف عله	لَاخَفُ
۱۴	لِ + نَخَافُ	//	لِنَخَفُ

(جدول شماره ۲۰)

جلسه بیست و هفتم

معتلات؛ اعالال در فعلهای معتلّ العین / اجوف (۲)
ماضی مجهول، مضارع مجهول و بابهای ثلاثی مزید

اهداف درس.....	۱۸۶
درآمد.....	۱۸۶
اعلال در فعلهای معتلّ العین (اجوف).....	۱۸۶
(د) ماضی مجهول.....	۱۸۶
(ه) مضارع مجهول.....	۱۹۰
(و) بابهای ثلاثی مزید.....	۱۹۲

اهداف درس

آشنایی با:

- ✓ اعلال در فعلهای ماضی مجهول اجوف
- ✓ اعلال در فعلهای مضارع مجهول اجوف
- ✓ اعلال در فعلهای ثلاثی مزید اجوف

درآمد

اشاره کردیم که پدیده اعلال در افعال اجوف گسترده‌تر و پیچیده‌تر از فعل «مثال» است. از این‌رو طبیعی است که برای فرا گرفتن دقایق و ظرایف آنها دقت و حوصله بیشتری از خود نشان دهیم. در درس پیشین با تغییرات اعلالی فعل اجوف در ماضی، مضارع و امر معلوم از ثلاثی مجرد آشنا شدیم و از این طریق برخی از قواعد عمومی اعلال را که به افعال اجوف اختصاص ندارد شناختیم. اکنون در این درس با شیوه اعمال تغییرات اعلالی فعل اجوف در ماضی، مضارع و امر مجهول از ثلاثی مجرد آشنا می‌شویم و در پایان درس چگونگی ظهور پدیده اعلال را در افعال اجوف از ثلاثی مزید به اجمال از نظر خواهیم گذراند.

اعلال در فعلهای معتل العین (اجوف)

د) ماضی مجهول

به نمونه‌های زیر توجه کنید:

(الف)

- ۱- قَوْلَ ← قَوْلَ ← قَوْلَ؛ قِيلَ، قِيلَا، قِيلُوا، قِيلَتْ، قِيلَتْ
- ۲- بَيْعَ ← بَيْعَ ← بَيْعَ؛ بَاعَ، بَاعُوا، بَاعَتْ، بَاعَتْ
- ۳- خَوْفَ ← خَوْفَ ← خَوْفَ؛ خِيفَ، خِيفَا، خِيفُوا، خِيفَتْ، خِيفَتْ

(ب)

- ۱- قِيلَ، قِيلَا، قِيلُوا، قِيلَتْ، قِيلَتْ؛ قُلْنَ ← قُلْنَ ← قُلْنَ ← قُلْنَ
- ۲- بَاعَ، بَاعُوا، بَاعَتْ، بَاعَتْ؛ بَعْنَ ← بَعْنَ ← بَعْنَ ← بَعْنَ
- ۳- خِيفَ، خِيفَا، خِيفُوا، خِيفَتْ، خِيفَتْ؛ خُفْنَ ← خُفْنَ ← خُفْنَ ← خُفْنَ

توضیح

در نمونه‌های دسته "الف" چگونگی ساختن اولین صیغه ماضی مجهول از فعل اجوف نشان داده شده است. چنان‌که دانستیم برای ساختن ماضی مجهول عین الفعل را مکسور و حروف متحرک قبل از آن را مضموم می‌کنیم؛ مانند: «قَوْلَ ← قَوْلَ، بَيْعَ ← بَيْعَ و خَوْفَ ← خَوْفَ». همان‌طور که ملاحظه می‌کنید در این افعال حرف عله مکسور و حرف پیش از آن صحیح و متحرک است. در این حالت به خاطر دشواری تلفظ حرف

عَلَّه مَكْسُور برای عربی‌زبانها حرکت حرف عله به حرف قبل از آن منتقل می‌شود: «قُولَ ← قَوْلَ». اکنون حرف عله ساکن و حرف پیش از آن مَكْسُور است. در این هنگام حرف عله «واو» نیز به خاطر تناسب با کسره قبل از خود به «یاء» بدل می‌شود: «قُولَ ← قِيلَ و خَوْفَ ← خِيفَ». این تغییرات عیناً در پنج صیغه اول انجام می‌گیرد. در نتیجه در این گونه افعال دو اعلال نقل و قلب رخ می‌دهد. این قاعده را به شکل ساده‌تری نیز می‌توان توضیح داد و آن اینکه هرگاه بخواهیم از افعال ماضی اجوف ثلاثی مجرد وجه مجهول به دست آوریم مصوّت بلند «آ» را که در ماضی معلوم هجای اول فعل است، باید به «ی» تغییر دهیم: «قَالَ ← قِيلَ، بَاعَ ← بِيَعَ و خَافَ ← خِيفَ».

نمونه‌های دسته "ب" چگونگی ساختن صیغه جمع مؤنث غایب از همان افعال را نشان می‌دهند. چنان که ملاحظه می‌کنید این صیغه را می‌توان از دو طریق به دست آورد؛ یکی بر اساس صیغه‌های یکم تا پنجم که صرف آنها این گونه خواهد بود: «قِيلَ، قِيلَا، قِيلُوا، قِيلَتْ، قِيلَتَا، قِلْنَ» و دیگری بر اساس حالت اصلی آن که مراحل اعلال آن بدین شرح است: «قُولُنَ ← قُولْنِ ← قُلْنَ»؛ به این ترتیب می‌توان گفت صیغه ششم ماضی مجهول اجوف در ثلاثی مجرد در حقیقت دو استعمال دارد: «قُلْنَ و قِلْنَ»، «بُعْنَ و بُعْنَ» و «خِفْنَ و خُفْنَ». با این همه برای ممانعت از بروز اشتباه در تشخیص میان معلوم و مجهول صیغه ششم ماضی مجهول اجوف در ثلاثی مجرد بهتر است از این میان وجهی را انتخاب و استعمال کنیم که حرکت فاء الفعل آن نشانگر وجه مجهول باشد و از این طریق از پدید آمدن اشتباه جلوگیری کند. نمونه‌های زیر این امر را به خوبی نشان می‌دهند:

«قَالَ: معلوم: «قُلْنَ، قُلْتَ، قُلْتُمَا...» مجهول: «قُلْنَ، قُلْتَ، قُلْتُمَا...»

«بَاعَ: معلوم: «بُعْنَ، بُعْتَ، بُعْتُمَا...» مجهول: «بُعْنَ، بُعْتَ، بُعْتُمَا...»

«خَافَ: معلوم: «خِفْنَ، خِفْتَ، خِفْتُمَا...» مجهول: «خِفْنَ، خِفْتَ، خِفْتُمَا...»

به عبارت دیگر اگرچه «قُلْنَ»، «بُعْنَ» و «خِفْنَ» می‌توانند هم به عنوان ماضی معلوم تلقی شوند و هم به عنوان صیغه مجهول، اما چون استعمال این افعال به عنوان صیغه معلوم بسیار مشهورتر و پرکاربردتر است هرگاه بخواهیم وجه مجهول آنها را استعمال کنیم بهتر است «قُلْنَ»، «بُعْنَ» و «خِفْنَ» را به کار ببریم تا شنونده یا خواننده به سادگی بتواند مجهول بودن آنها را دریابد و به اشتباه نیفتد.

قاعده

۱- برای ساختن ماضی مجهول، عین الفعل را مَكْسُور و حروف متحرک قبل از آن را مضموم می‌کنیم؛ مانند: «قَوْلَ ← قُولَ، بِيَعَ ← بُيَعَ و خَوْفَ ← خَوْفَ». در این حالت حرف عله مَكْسُور و حرف پیش از آن صحیح و متحرک است؛ بنابراین حرکت حرف عله به حرف قبل از آن منتقل می‌شود: «قَوْلَ ← قُولَ»؛ آن گاه حرف عله «واو» نیز به خاطر تناسب با کسره قبل از خود به «یاء» بدل می‌شود: «قَوْلَ ← قِيلَ و خَوْفَ ← خِيفَ».

۲- صیغه‌های جمع مؤنث را می‌توان از دو طریق به دست آورد. یکی بر اساس صیغه‌های یکم تا پنجم، که صرف آنها این گونه خواهد بود: «قِيلَ، قِيلَا، قِيلُوا، قِيلَتْ، قِيلَتَا، قِلْنَ» و دیگری بر اساس حالت اصلی آن؛ چنان که مراحل اعلال آن بدین شرح است: «قُولُنَ ← قُولْنِ ← قُلْنَ»؛ به این ترتیب می‌توان گفت: صیغه ششم ماضی مجهول اجوف در ثلاثی مجرد در حقیقت دو استعمال دارد: «قُلْنَ و قِلْنَ»، «بُعْنَ و بُعْنَ» و «خِفْنَ و خُفْنَ».

برای آشنایی بیشتر با چگونگی صرف ماضی مجهول فعل اجوف واوی و یائی به جدولهای شماره ۲۱، ۲۲ و ۲۳ توجه کنید.

صرف اجوف واوی

ماضی مجهول

شماره صیغه	شکل ابتدایی	تغییرات اعلالی	شکل نهایی
۱	قُولَ	انتقال حرکت «واو» به حرف پیشین و قلب آن به «یاء»	قِيلَ
۲	قُولَا	//	قِيلَا
۳	قُولُوا	//	قِيلُوا
۴	قُولْتُ	//	قِيلْتُ
۵	قُولْنَا	//	قِيلْنَا
۶	قُولْنَ	انتقال حرکت «واو» به حرف پیشین و حذف حرف عله	قِنَ
۷	قُولْتَ	//	قِلْتَ
۸	قُولْتُمَا	//	قِلْتُمَا
۹	قُولْتُمْ	//	قِلْتُمْ
۱۰	قُولْتِ	//	قِلْتِ
۱۱	قُولْتُمَا	//	قِلْتُمَا
۱۲	قُولْتِنَّ	//	قِلْتِنَّ
۱۳	قُولْتُ	//	قِلْتُ
۱۴	قُولْنَا	//	قِلْنَا

(جدول شماره ۲۱)

صرف اجوف یائی

ماضی مجهول

شماره صیغه	شکل ابتدایی	تغییرات اعلالی	شکل نهایی
۱	يُوعَ	انتقال حرکت «یاء» به حرف پیشین	يُوعَ
۲	يُوعَا	//	يُوعَا
۳	يُوعُوا	//	يُوعُوا
۴	يُوعْتُ	//	يُوعْتُ

۵	بِيعَتَا	//	بِيعَتَا
۶	بِيعِنَ	انتقال حرکت «ياء» به حرف پیشین و حذف حرف عله	بِعْنِ
۷	بِيعَتَ	//	بِعَتَ
۸	بِيعَتَمَا	//	بِعَتَمَا
۹	بِيعَتُمْ	//	بِعَتُمْ
۱۰	بِيعَتِ	//	بِعَتِ
۱۱	بِيعَتَمَا	//	بِعَتَمَا
۱۲	بِيعَتْنِ	//	بِعَتْنِ
۱۳	بِيعَتُ	//	بِعَتُ
۱۴	بِيعْنَا	//	بِعْنَا

(جدول شماره ۲۲)

صرف اجوف واوی

ماضی مجهول

شماره صیغه	شکل ابتدایی	تغییرات اعلالی	شکل نهایی
۱	خُوفَ	انتقال حرکت «واو» به حرف پیشین و قلب آن به «ياء»	خِيفَ
۲	خُوفَا	//	خِيفَا
۳	خُوفُوا	//	خِيفُوا
۴	خُوفَتُ	//	خِيفَتُ
۵	خُوفَتَا	//	خِيفَتَا
۶	خُوفِنَ	انتقال حرکت واو به حرف پیشین و حذف حرف عله	خِفْنِ
۷	خُوفَتَ	//	خِفَتَ
۸	خُوفَتَمَا	//	خِفَتَمَا
۹	خُوفَتُمْ	//	خِفَتُمْ
۱۰	خُوفَتِ	//	خِفَتِ

۱۱	خُوفْتُمَا	//	خُفْتُمَا
۱۲	خُوفْتَنَّ	//	خُفْتَنَّ
۱۳	خُوفْتُ	//	خُفْتُ
۱۴	خُوفْنَا	//	خُفْنَا

(جدول شماره ۲۳)

ه) مضارع مجهول

به نمونه‌های زیر توجه کنید:

(الف)

۱- يَقُولُ ← يَقُولُ ← يَقُولُ ← يَقَالُ

۲- يَبِيعُ ← يَبِيعُ ← يَبِيعُ ← يَبَاعُ

۳- يَخُوفُ ← يَخُوفُ ← يَخُوفُ ← يَخَافُ

(ب)

۱- يَقُولْنَ ← يَقُولْنَ ← يَقُولْنَ ← يَقْلَنَ

۲- يَبِيعْنَ ← يَبِيعْنَ ← يَبِيعْنَ ← يَبْعَنَ

۳- يَخُوفْنَ ← يَخُوفْنَ ← يَخُوفْنَ ← يَخَفْنَ

توضیح

نمونه‌های دسته "الف" چگونگی ساختن اولین صیغه مضارع را از مجهول اجوف ثلاثی مجرد نشان می‌دهند. برای ساختن مضارع مجهول حرف مضارعت را مضموم و حرف ماقبل آخر آن را مفتوح می‌کنیم: «يَقُولُ ← يَقُولُ». در این حالت حرف «واو» مفتوح و حرف پیش از آن صحیح و ساکن است. به طور کلی در زبان عربی هرگاه حرف صحیح ساکنی قبل از حرف عله متحرک به کار رفته باشد حرکت حرف عله به حرف صحیح ساکن منتقل می‌شود. بر این اساس در این موارد حرکت فتحه به حرف قبل انتقال می‌یابد و آن‌گاه چون فتحه با «الف» مناسب است «واو» به «الف» قلب می‌شود: «يَقُولُ ← يَقُولُ ← يَقَالُ».

در نمونه‌های دسته "ب" صیغه‌های جمع مؤنث غایب از همین افعال نشان داده شده‌اند که در آنها مانند سایر موارد مشابه باز دو حرف ساکن کنار یکدیگر قرار گرفته‌اند و چنان‌که ملاحظه می‌شود یکی از آن دو حرف عله است: «يَقُولْنَ، يَبِيعْنَ، يَخُوفْنَ» که در نتیجه حرف عله از آنها حذف می‌شود: «يَقْلَنَ، يَبْعَنَ و يَخَفْنَ».

قاعده

۱- برای ساختن مضارع مجهول حرف مضارعت را مضموم و حرف ماقبل آخر آن را مفتوح می‌کنیم؛ مانند: «يَقُولُ ← يَقُولُ». در این حالت حرف «واو» مفتوح و حرف پیش از آن صحیح و ساکن است. به طور کلی اگر حرف ساکن صحیحی قبل از حرف عله متحرک قرار گرفته باشد، حرکت حرف عله به حرف قبل از

آن انتقال می‌یابد که در نمونه فعلی فتحه است. این حرکت به حرف قبل انتقال می‌یابد و آن‌گاه چون فتحه با الف مناسب است «واو» به «الف» قلب می‌شود: «يَقُولُ ← يَقُولُ ← يَقَالُ».

۲- در صرف جمع مؤنث این افعال دو حرف ساکن کنار یکدیگر قرار می‌گیرند که یکی از آن دو حرف عله است: «يَقُولْنَ، يَبْعَنَ وَ يُخَوِّفْنَ»؛ از این‌رو حرف عله از آنها حذف می‌شود: «يَقْلَنَ، يَبْعَنَ وَ يُخَفْنَ».

برای آشنایی بیشتر با چگونگی صرف مضارع مجهول فعل اجوف واوی و یائی به جدولهای شماره ۲۴ و ۲۵ توجه کنید.

صرف اجوف واوی

مضارع مجهول

شماره صیغه	شکل ابتدایی	تغییرات اعلالی	شکل نهایی
۱	يَقُولُ	انتقال حرکت فتحه به حرف قبل و قلب «واو» به «الف»	يُقَالُ
۲	يَقُولَانِ	//	يُقَالَانِ
۳	يَقُولُونَ	//	يُقَالُونَ
۴	تَقُولُ	//	تُقَالُ
۵	تَقُولَانِ	//	تُقَالَانِ
۶	يَقُولْنَ	انتقال حرکت فتحه به حرف قبل و حذف حرف عله	يُقْلَنَ
۷	تَقُولُ	انتقال حرکت فتحه به حرف قبل و قلب «واو» به «الف»	تُقَالُ
۸	تَقُولَانِ	//	تُقَالَانِ
۹	تَقُولُونَ	//	تُقَالُونَ
۱۰	تَقُولِينَ	//	تُقَالِينَ
۱۱	تَقُولَانِ	//	تُقَالَانِ
۱۲	تَقُولْنَ	انتقال حرکت فتحه به حرف قبل و حذف حرف عله	تُقْلَنَ
۱۳	أَقُولُ	انتقال حرکت فتحه به حرف قبل و قلب «واو» به «الف»	أُقَالُ
۱۴	نَقُولُ	//	نُقَالُ

(جدول شماره ۲۴)

صرف اجوف یائی

مضارع مجهول

شمارهٔ صیغه	شکل ابتدایی	تغییرات اعلالی	شکل نهایی
۱	یَبِيعُ	انتقال حرکت فتحه به حرف قبل و قلب «یا» به «الف»	يُبَاعُ
۲	يَبِيعَانِ	//	يُبَاعَانِ
۳	يَبِيعُونَ	//	يُبَاعُونَ
۴	تَبِيعُ	//	تُبَاعُ
۵	تَبِيعَانِ	//	تُبَاعَانِ
۶	يَبِيعَنَّ	انتقال حرکت فتحه به حرف قبل و حذف حرف عله	يَبِيعَنَّ
۷	تَبِيعُ	انتقال حرکت فتحه به حرف قبل و قلب «یا» به «الف»	تُبَاعُ
۸	تَبِيعَانِ	//	تُبَاعَانِ
۹	تَبِيعُونَ	//	تُبَاعُونَ
۱۰	تَبِيعِينَ	//	تُبَاعِينَ
۱۱	تَبِيعَانِ	//	تُبَاعَانِ
۱۲	تَبِيعَنَّ	انتقال حرکت فتحه به حرف قبل و حذف حرف عله	تَبِيعَنَّ
۱۳	أَبِيعُ	انتقال حرکت فتحه به حرف قبل و قلب «یا» به «الف»	أُبَاعُ
۱۴	نَبِيعُ	//	نُبَاعُ

(جدول شمارهٔ ۲۵)

و) بابهای ثلاثی مزید

به نمونه‌های زیر توجه کنید:

(الف)

۱- أَقُومَ ← أَقُومَ ← أَقَامَ

۲- يَقُومُ ← يَقُومُ ← يَقِيمُ

۳- أَقُومُ ← أَقُومُ ← أَقِمُ

(ج)

۱- اسْتَقُومَ ← اسْتَقَامَ

۲- يَسْتَقُومُ ← يَسْتَقِيمُ

۳- اسْتَقُومُ ← اسْتَقِمُ

(ب)

۱- اِخْتَارَ ← اِخْتَارَ

۲- يَخْتَارُ ← يَخْتَارُ

۳- اِخْتَارَ ← اِخْتَارَ ← اِخْتَارَ

(د)

۱- اِنْقَادَ ← اِنْقَادَ

۲- يَنْقُودُ ← يَنْقُودُ

۳- اِنْقَادَ ← اِنْقَادَ

توضیح

در نمونه‌های بالا افعال ماضی، مضارع و امر اجوف در برخی از بابهای ثلاثی مزید نشان داده شده‌اند. نمونه‌های دسته "الف" از باب «إفعال» هستند و حرف عله در آنها متحرک و حرف پیش از آن صحیح و ساکن است. در این حالت طبق یک قاعده عمومی اعلال، حرکت حرف عله به حرف پیشین منتقل می‌گردد: «أَقُومَ ← أَقُومُ، يَقُومُ ← يَقُومُ و أَقُومُ ← أَقُومُ»، آن‌گاه در دو نمونه نخست، چون التقای ساکنین رخ نداده است، حرف عله به حرف متناسب با حرکت حرف قبلی بدل می‌گردد: «أَقُومَ ← أَقَامَ و يَقُومُ ← يُقِيمُ»؛ اما در نمونه سوم چون دو حرف ساکن کنار یکدیگر قرار گرفته‌اند که یکی از آن دو حرف عله است، حرف عله را حذف می‌کنیم: «أَقُومَ ← أَقِمُ».

نمونه‌های دسته "ب" از باب «افتعال» هستند و در آنها حرف عله متحرک و حرف پیش از آنها مفتوح است که طبعاً در این صورت حرف عله به «الف» بدل می‌شود: «اِخْتَارَ ← اِخْتَارَ، يَخْتَارُ ← يَخْتَارُ و اِخْتَارَ ← اِخْتَارَ»؛ اما در نمونه سوم وقتی حرف عله به خاطر متحرک بودن حرف قبل از خود به «الف» بدل می‌گردد، دو حرف ساکن کنار یکدیگر قرار می‌گیرند. در چنین حالاتی چنانچه یکی از دو حرف ساکن حرف عله باشد، خواه ناخواه حرف عله حذف می‌شود: «اِخْتَارَ ← اِخْتَرُ».

چگونگی تغییرات اعلال در دسته "ج" (باب استفعال) مانند دسته "الف" و در دسته "د" (باب انفعال) مانند دسته "ب" است.

برای آشنایی بیشتر با چگونگی تغییرات اعلالی در ماضی، مضارع و امر فعل اجوف در بابهای ثلاثی مزید به جدول شماره ۲۶ توجه کنید.

صرف اجوف

بابهای ثلاثی مزید

باب	فعل	شکل ابتدایی	تغییرات اعلالی	شکل نهایی
إفعال	ماضی	أَقُومَ	انتقال فتحه به حرف قبل و تبدیل مصوت «أو» به «آ»	أَقَامَ
	مضارع	يَقُومُ	انتقال کسره به حرف قبل و تبدیل مصوت «او» به «ای»	يُقِيمُ
	امر	أَقُومْ	انتقال کسره به حرف قبل و حذف حرف عله	أَقِمْ
تفعیل	ماضی	حَوَّلَ	—	حَوَّلَ
	مضارع	يُحَوِّلُ	—	يُحَوِّلُ
	امر	حَوِّلْ	—	حَوِّلْ
مفاعله	ماضی	قَاوَمَ	—	قَاوَمَ

يُقَاوِمُ	–	يُقَاوِمُ	مضارع	
قَاوِمٌ	–	قَاوِمٌ	امر	
تَعَاوَنَ	–	تَعَاوَنَ	ماضی	تفاعل
يَتَعَاوَنُ	–	يَتَعَاوَنُ	مضارع	
تَعَاوَنَ	–	تَعَاوَنَ	امر	
تَحَوَّلَ	–	تَحَوَّلَ	ماضی	تفعّل
يَتَحَوَّلُ	–	يَتَحَوَّلُ	مضارع	
تَحَوَّلَ	–	تَحَوَّلَ	امر	
اِخْتَارَ	قلب «یای» متحرک ماقبل مفتوح به «الف»	اِخْتِيرَ	ماضی	افتعال
يَخْتَارُ	قلب «یای» متحرک ماقبل مفتوح به «الف»	يَخْتِيرُ	مضارع	
اِخْتَرِ	حذف حرف عله	اِخْتِيرِ	امر	
اِنْقَادَ	قلب «واو» متحرک ماقبل مفتوح به «الف»	اِنْقَوْدَ	ماضی	انفعال
يَنْقَادُ	قلب «واو» متحرک ماقبل مفتوح به «الف»	يَنْقَوْدُ	مضارع	
اِنْقَدَ	حذف حرف عله	اِنْقَوْدَ	امر	
اِسْتَقَامَ	انتقال فتحه به حرف قبل و تبدیل مصوت «أَوْ» به «آ»	اِسْتَقَوَّمَ	ماضی	استفعال
يَسْتَقِيمُ	انتقال کسره به حرف قبل و تبدیل مصوت «إِوُ» به «ای»	يَسْتَقَوِّمُ	مضارع	
اِسْتَقِمَ	انتقال کسره به حرف قبل و حذف حرف عله	اِسْتَقَوِّمَ	امر	

(جدول شماره ۲۶)

جلسه بیست و هشتم

معتلات؛ اعلال در فعلهای معتلّ اللام / ناقص (۱)
ماضی معلوم، مضارع معلوم و امر معلوم

اهداف درس.....	۱۹۶
درآمد.....	۱۹۶
اعلال در فعلهای معتلّ اللام (ناقص).....	۱۹۶
الف) ماضی معلوم.....	۱۹۶
ب) مضارع معلوم.....	۲۰۱
ج) امر معلوم.....	۲۰۶

اهداف درس

آشنایی با:

- ✓ اعلال در فعلهای ماضی معلوم ناقص
- ✓ اعلال در فعلهای مضارع معلوم ناقص
- ✓ اعلال در فعلهای امر معلوم ناقص

درآمد

در درسهای گذشته با شیوههای اعلال در افعال مثال و اجوف آشنا شدیم و قواعد مربوط به هر کدام از آنها را فرا گرفتیم. سوّمین نوع از معتّلات، فعل ناقص است که لام الفعل آن حرف علّه است و از این رو معتلّ اللام نیز نامیده می‌شود. فعلهای معتلّ اللام یا ناقص خود به دو نوع تقسیم می‌شوند: ناقص واوی؛ مانند: «دَعَوْ» و ناقص یائی؛ مانند: «هَدَيَ». چنان‌که ملاحظه می‌شود برای ناقص واوی یک الگو (دَعَوْ) و برای ناقص یائی دو الگو (هَدَيَ - وَرَضِيَ) وجود دارد که هر کدام از آنها به شیوههای خاصی اعلال می‌شوند. از همین رو ما در اینجا آنها را در سه الگوی جداگانه مورد بحث و بررسی قرار داده‌ایم:

۱- الگوی «دَعَا، يَدْعُو»؛

۲- الگوی «هَدَى، يَهْدِي»؛

۳- الگوی «رَضِيَ، يَرْضَى».

باید به خاطر داشته باشیم که «الف» در آخر فعلهای ناقص همیشه قلب‌شده «واو» یا «ياء» است و زائد بر ریشه این فعلها نیست. در ادامه بحث راجع به شیوههای اعلال در افعال ماضی، مضارع و امر الگوهای سه‌گانه فوق می‌پردازیم.

اعلال در فعلهای معتلّ اللام (ناقص)

الف) ماضی معلوم

به نمونه‌های زیر توجه کنید:

(الف)

۱- دَعَوْ ← دَعَا

۲- هَدَيَ ← هَدَى

۳- رَضِيَ ← رَضِيَ

(ب)

۱- دَعَوْا ← دَعَاوا ← دَعَوْا

۲- هَدَيُوا ← هَدَاؤا ← هَدَوْا

۳- رَضِيُوا ← رَضُوا

(ج)

۱- دَعَوْتُ ← دَعَاْتُ ← دَعْتُ

۲- هَدَيْتُ ← هَدَاْتُ ← هَدْتُ

۳- رَضِيْتُ ← رَضَيْتُ

(د)

۱- دَعَتْ ← دَعَّتَا

۲- هَدَتْ ← هَدَّتَا

۳- رَضِيَتْ ← رَضِيَّتَا

توضیح

در نمونه‌های دسته «الف» تغییرات اعلالی اولین صیغه فعل ماضی ناقص نشان داده شده است. در دو نمونه اول حرف عله متحرک و حرف پیش از آن مفتوح است و از همین رو در دو الگوی نخست به «الف» بدل شده است؛ زیرا چنان که گفتیم «واو» و «یاء» متحرک ماقبل مفتوح به «الف» بدل می‌شوند: (دَعَوَ ← دَعَا و هَدَى ← هَدَا)؛ اما در نمونه سوم چون حرف پیش از حرف عله متحرک مفتوح نیست حرف عله به «الف» بدل نمی‌شود و از این رو فعل «رَضِيَ» همان‌طور که هست بدون هیچ‌گونه تغییر اعلالی به کار می‌رود: (رَضِيَ).

در اینجا این نکته را نیز بیفزاییم که «الف» در کلمات سه‌حرفی هرگاه مقلوب از «واو» باشد، به شکل «اَ» ظاهر می‌شود و چنانچه مقلوب از «یاء» باشد به شکل «یَ» نوشته می‌شود: (دَعَوَ ← دَعَا و هَدَى ← هَدَا)؛ اما در کلماتی که بیش از سه حرف دارند «الف مقلوب» همیشه با پایه «یاء» و به شکل «یَ» نوشته می‌شود؛ چه اصل آن «یاء» باشد، چه «واو»؛ مانند: «مُرْتَضَى» (از رَضِيَ) و مُصْطَفَى (از صَفَوَ).

نمونه‌های دسته «ب» صیغه سوم، یعنی جمع مذکر غایب این افعال را نشان می‌دهند. چنان که ملاحظه می‌کنید در دو نمونه نخست، حرف عله متحرک و حرف پیش از آن مفتوح است و از این رو حرف عله نخست به «الف» بدل می‌گردد: «دَعَوْا ← دَعَاوُا و هَدَيُوا ← هَدَاوُا»، آن‌گاه چون دو حرف ساکن کنار یکدیگر قرار گرفته‌اند، که یکی از آن دو حرف عله است، حرف عله حذف می‌گردد و حرف ماقبل همچنان مفتوح می‌ماند تا بر «الف» محذوف دلالت کند: (دَعَوُا و هَدَوُا). در نمونه سوم نیز حرف عله متحرک است، اما بر خلاف دو نمونه پیشین حرف پیش از آن مکسور است. در این حالت نخست حرکت حرف عله را به حرف ماقبل منتقل می‌کنیم؛ آن‌گاه چون التقای ساکنین صورت گرفته است حرف عله را حذف می‌کنیم: (رَضِيُوا ← رَضِيُوا ← رَضُوا).^{۲۱۰}

۲۱۰. گفتنی است علامت جمع مذکر، خود یک مصوت بلند است: «أَ» (او). هرگاه این مصوت بلند به فعلهایی متصل شود که خود به یک مصوت بلند ختم شده‌اند، یعنی افعال معتل‌اللام دو حالت پدید می‌آید:

الف) حرف آخر فعل در اولین صیغه مصوت بلند «أَ» است؛ مانند: «دَعَا و هَدَى» که در این حالت در هنگام جمع بستن مصوت بلند «أَ» (حرف عله) را به مصوت کوتاه فتحه (ـَ) تغییر می‌دهیم تا بتوانیم علامت جمع را به آن متصل کنیم؛ زیرا اتصال دو

نمونه‌های دسته "ج" صیغه چهارم این افعال، یعنی مفرد مؤنث غایب، را نشان می‌دهند. در دو نمونه اول حرف عله متحرک و حرف پیش از آن مفتوح است و از این رو نخست به «الف» بدل شده است: (دَعَوْتُ ← دَعَاتُ و هَدَيْتُ ← هَدَاتُ) و آن‌گاه به دلیل التقای ساکنین حذف شده است: (دَعَاتُ ← دَعَتْ و هَدَاتُ ← هَدَتْ). در سومین نمونه چون حرف پیش از حرف عله مفتوح نیست تغییری در آن پدید نمی‌آید: (رَضِيتُ ← رَضِيتُ).

نمونه‌های دسته "د" صیغه پنجم این افعال، یعنی مثنای مؤنث غایب، را نشان می‌دهند. این صیغه همیشه بر مبنای صیغه مفرد مؤنث غایب ساخته می‌شود. اگر حرف عله در آن حذف شده باشد، در صیغه پنجم نیز حذف می‌شود: (دَعَتْ ← دَعَتَا و هَدَتْ ← هَدَتَا) و چنانچه در آن صیغه حرف عله به کار رفته باشد در صیغه پنجم نیز به کار می‌رود: (رَضِيتُ ← رَضِيتَا).

قاعده

۱- در اولین صیغه فعل ماضی ناقص هرگاه حرف عله متحرک و حرف پیش از آن مفتوح باشد حرف عله به «الف» بدل می‌شود؛ مانند: «دَعَوَ ← دَعَا و هَدَى ← هَدَى»؛ اما در افعالی که حرف پیش از حرف عله مفتوح نیست تغییری پدید نمی‌آید؛ مانند: «رَضِيَ».

۲- در صیغه سوم (جمع مذکر غایب) نیز در افعالی که حرف عله متحرک و حرف پیش از آن مفتوح است حرف عله به «الف» بدل می‌شود: (دَعَاوُا و هَدَاوُا)، اما در این حالت چون دو حرف ساکن کنار یکدیگر قرار می‌گیرند و یکی از آن دو حرف عله است، حرف عله حذف می‌شود و حرف پیش از آن مفتوح می‌ماند تا بر «الف» محذوف دلالت کند: (دَعَاوُا و هَدَاوُا)، اما در افعالی همچون «رَضِيَ»، که حرف پیش از حرف عله مفتوح نیست، نخست حرکت حرف عله را به حرف ماقبل منتقل می‌کنیم، آن‌گاه چون التقای ساکنین صورت گرفته است حرف عله را حذف می‌کنیم: (رَضِیُوا ← رَضِیُوا ← رَضُوا).

۳- در صیغه چهارم (مفرد مؤنث غایب) نیز در افعالی که حرف عله متحرک و حرف پیش از آن مفتوح است حرف عله به «الف» بدل می‌شود: (دَعَوْتُ ← دَعَاتُ و هَدَيْتُ ← هَدَاتُ)؛ آن‌گاه به دلیل التقای ساکنین حذف می‌گردد: (دَعَاتُ ← دَعَتْ، هَدَاتُ ← هَدَتْ) و در افعالی که حرف پیش از حرف عله مفتوح نیست تغییری پدید نمی‌آید؛ مانند: «رَضِيتُ».

→ مصوت بلند به هم امکان‌پذیر نیست. پیداست که از این دو مصوت کوتاه و بلند، مصوت مرکب «او» (aw) به وجود می‌آید: (دَعَا ← دَعَ + و ← دَعَاوُا و هَدَى ← هَدَ + و ← هَدَاوُا).

ب) اگر مصوت پایانی غیر از «آ» باشد - مانند «رَضِيَ» - آن مصوت به کلی حذف می‌شود و جای خود را به علامت جمع می‌دهد و پس از انتقال مصوت ضمه به عین الفعل حرف عله به کلی حذف می‌شود: (رَضِیُوا ← رَضُوا).

خوب است برای کمک به حافظه این نکته را یادآور شویم که هرگاه سومین حرف فعل در اصل «ی» باشد، ممکن است به یکی از دو صورت «آ» (â) یا «ی» (ya) تلفظ شود؛ مانند: «هَدَى و رَضِيَ». حال اگر این فعل در ماضی به مصوت بلند «آ» ختم شود، در مضارع غالباً به «ای» تبدیل می‌شود: (هَدَى ← يَهْدِي) و به عکس اگر در ماضی به «ی» (ya) ختم شود مضارع آن به «آ» ختم می‌شود: (رَضِيَ (ya) ← يَرْضِي (آ)). اما می‌دانیم که برخی فعلها مانند «رَأَى، يَرَى» از این قاعده پیروی نمی‌کنند.

۴- صیغه پنجم (مثنای مؤنث غایب) همیشه بر مبنای صیغه مفرد مؤنث غایب ساخته می‌شود. اگر حرف عله در آن حذف شده باشد در صیغه پنجم نیز حذف می‌شود: (دَعْتُ ← دَعَتَا و هَدْتُ ← هَدَتَا) و چنانچه حرف عله در آن به کار رفته باشد در صیغه پنجم نیز به کار می‌رود: (رَضِيتُ ← رَضِيتَا).

برای آشنایی بیشتر با چگونگی صرف ماضی معلوم فعل ناقص واوی و یائی (الگوهای سه گانه) به جدولهای شماره ۲۷، ۲۸ و ۲۹ توجه کنید.

صرف ناقص واوی

ماضی معلوم (الگوی اول)

شماره صیغه	شکل ابتدایی	تغییرات اعلالی	شکل نهایی
۱	دَعَوَ	قلب «واو» متحرک ماقبل مفتوح به «الف»	دَعَا
۲	دَعَوْا	—	دَعَوْا
۳	دَعَوْوا	قلب «واو» به «الف» و حذف آن	دَعَوْا
۴	دَعَوْتُ	//	دَعْتُ
۵	دَعَوْتَا	//	دَعَتَا
۶	دَعَوْنِ	—	دَعَوْنِ
۷	دَعَوْتِ	—	دَعَوْتِ
۸	دَعَوْتُمَا	—	دَعَوْتُمَا
۹	دَعَوْتُمْ	—	دَعَوْتُمْ
۱۰	دَعَوْتِ	—	دَعَوْتِ
۱۱	دَعَوْتُمَا	—	دَعَوْتُمَا
۱۲	دَعَوْتِنِ	—	دَعَوْتِنِ
۱۳	دَعَوْتُ	—	دَعَوْتُ
۱۴	دَعَوْنَا	—	دَعَوْنَا

(جدول شماره ۲۷)

صرف ناقص یائی

ماضی معلوم (الگوی دوم)

شماره صیغه	شکل ابتدایی	تغییرات اعلائی	شکل نهایی
۱	هَدَيَ	قلب «یاء» متحرک ماقبل مفتوح به «الف»	هَدَىٰ
۲	هَدَيَا	—	هَدَيَا
۳	هَدَيُوا	قلب «یاء» به «الف» و حذف آن	هَدَوْا
۴	هَدَيْتَ	//	هَدَتَ
۵	هَدَيْتَا	//	هَدَتَا
۶	هَدَيْنَ	—	هَدَيْنَ
۷	هَدَيْتَ	—	هَدَيْتَ
۸	هَدَيْتُمَا	—	هَدَيْتُمَا
۹	هَدَيْتُمْ	—	هَدَيْتُمْ
۱۰	هَدَيْتَ	—	هَدَيْتَ
۱۱	هَدَيْتُمَا	—	هَدَيْتُمَا
۱۲	هَدَيْتُنَّ	—	هَدَيْتُنَّ
۱۳	هَدَيْتَ	—	هَدَيْتَ
۱۴	هَدَيْنَا	—	هَدَيْنَا

(جدول شماره ۲۸)

صرف ناقص یائی

ماضی معلوم (الگوی سوم)

شماره صیغه	شکل ابتدایی	تغییرات اعلائی	شکل نهایی
۱	رَضِيَ	—	رَضِيَ
۲	رَضِيَا	—	رَضِيَا
۳	رَضِيُوا	انتقال ضمه «یاء» به حرف ما قبل و حذف آن	رَضَوْا

رَضِيتُ	-	رَضِيتُ	۴
رَضِيتَا	-	رَضِيتَا	۵
رَضِينَا	-	رَضِينَا	۶
رَضِيتَ	-	رَضِيتَ	۷
رَضِيتُمَا	-	رَضِيتُمَا	۸
رَضِيتُمْ	-	رَضِيتُمْ	۹
رَضِيتِ	-	رَضِيتِ	۱۰
رَضِيتُمَا	-	رَضِيتُمَا	۱۱
رَضِيتُنَّ	-	رَضِيتُنَّ	۱۲
رَضِيتُ	-	رَضِيتُ	۱۳
رَضِينَا	-	رَضِينَا	۱۴

(جدول شماره ۲۹)

ب) مضارع معلوم

به نمونه‌های زیر توجه کنید:

(الف)

۱- يَدْعُو ← يَدْعُو

۲- يَهْدِي ← يَهْدِي

۳- يَرْضَى ← يَرْضَى

(ب)

۱- يَدْعُوْنَ ← يَدْعُوْنَ

۲- يَهْدِيوْنَ ← يَهْدِيوْنَ

۳- يَرْضَوْنَ ← يَرْضَوْنَ

(ج)

۱- تَدْعُوْنَ ← تَدْعُوْنَ

۲- تَهْدِيْنَ ← تَهْدِيْنَ

۳- تَرْضَيْنَ ← تَرْضَيْنَ

توضیح

در نمونه‌های دسته "الف" تغییرات اعلالی اولین صیغه فعل مضارع ناقص نشان داده شده است. در نمونه‌های اول و دوم حرف عله مضموم است که در زبان عربی تلفظ آن سنگین به شمار می‌رود؛ از این رو ضمه حذف و حرف عله به صورت اشباع شده تلفظ می‌شود: (يَدْعُو ← يَدْعُو و يَهْدِي ← يَهْدِي). حذف ضمه در این افعال را اعلال به سکون می‌نامند. در نمونه سوم حرف عله متحرک و حرف قبل از آن مفتوح است و در نتیجه به «الف» قلب می‌شود: (يَرْضَى ← يَرْضَى).

نمونه‌های دسته "ب" صیغه سوم (جمع مذکر غایب) این افعال را نشان می‌دهند. در هر سه نمونه حرف عله متحرک و حرف پیش از آن نیز صحیح و متحرک است. در این حالت، که در دو نمونه نخست به چشم می‌خورد، نخست حرکت حرف صحیح می‌افتد و آن‌گاه حرکت حرف عله به آن منتقل می‌شود: (يَدْعُوون ← يَدْعُوون و يَهْدِيون ← يَهْدِيون). در این هنگام دو ساکن در کنار یکدیگر قرار می‌گیرند که یکی از آن دو باید حذف شود. اولین حرف ساکن حرف عله است و دومین حرف ساکن ضمیر؛ از این رو طبعاً اولین حرف ساکن، که حرف عله است، حذف می‌گردد و دومین حرف ساکن، که ضمیر فاعلی محسوب می‌شود، بر جای خود ثابت می‌ماند:

(يَدْعُوون ← يَدْعُون، يَهْدِيون ← يَهْدُون).^{۲۱۱} در این افعال دو اعلال نقل و حذف صورت می‌گیرد. نمونه سوم به گونه‌ای دیگر است؛ یعنی از آنجا که مضموم تلفظ کردن حرف عله در زبان عربی سنگین است، ضمه در این گونه افعال حذف می‌شود: (يَرْضِيون ← يَرْضِيون)؛ در نتیجه التقای ساکنین رخ می‌دهد و حرف عله حذف می‌گردد: (يَرْضِيون ← يَرْضُون).^{۲۱۲} در اینجا نیز دو اعلال سکون و حذف رخ می‌دهد.

در نمونه‌های دسته "ج" صیغه دهم (مفرد مؤنث مخاطب) این افعال نشان داده شده‌اند. در دو نمونه اول حرف عله متحرک و حرف پیش از آن صحیح و متحرک است. در این حالت نخست حرف قبل از حرف عله را ساکن و آن‌گاه حرکت حرف عله را به حرف قبل از آن منتقل می‌کنیم که در نتیجه دو حرف ساکن در کنار یکدیگر قرار می‌گیرند. در این صورت حرف عله را حذف می‌کنیم و ضمیر متصل «ی» را بر جای خود باقی می‌گذاریم: (تَدْعُوين ← تَدْعُوين و تَهْدِيين ← تَهْدِيين). در این صیغه نیز نمونه سوم به گونه‌ای دیگر است؛ یعنی از آنجا که مکسور تلفظ کردن حرف عله در زبان عربی سنگین است کسره حذف می‌شود: (تَرْضِيين ← تَرْضِيين)؛ در نتیجه التقای ساکنین رخ می‌دهد و حرف عله حذف می‌گردد: (تَرْضِيين ← تَرْضِيين).

۲۱۱. به عبارت دیگر حرکت یا حرفی تغییر می‌کند که «علامت» نباشد. منظور از «علامت» حرفها یا حرکت‌های مشخص‌کننده ساختار صرفی کلمه‌اند؛ مانند ضمایر متصل فاعلی و حرکت‌های مشخص‌کننده فعل مجهول. بنابراین در دو نمونه اول حرف عله متعلق به فعل حذف می‌شود و ضمیر جمع باقی می‌ماند: (يَدْعُوون ← يَدْعُون و يَهْدِيون ← يَهْدُون). به دیگر سخن، در این دو نمونه، مصوت پایانی حرف آخر فعل در اولین صیغه «أ» نیست: (يَدْعُو: «او» و يَهْدِي: «ای»); از این رو، آن مصوت به کلی حذف می‌شود و جای خود را به علامت جمع می‌دهد.

۲۱۲. به دیگر سخن، در اینجا مصوت پایانی حرف آخر فعل در اولین صیغه مصوت بلند «أ» است: (يَرْضَى); بنابراین در هنگام جمع بستن مصوت بلند «أ» (حرف عله) را به مصوت کوتاه فتحه (ـَ) تغییر می‌دهیم تا بتوانیم علامت جمع را به آن متصل کنیم: (يَرْضَى ← يَرْضَ + و ← يَرْضُون).

تذکر این نکته نیز لازم است که در اینجا شکل ظاهری جمع مذکر با جمع مؤنث یکسان است، حال آنکه در جمع مؤنث هیچ حذفی صورت نگرفته است: (تَدْعُونَّ ← تَدْعُون)، اما در جمع مذکر حرف عله حذف شده است: (تَدْعُوْنَ ← تَدْعُون). این اختلاف را در فعل امر بهتر می‌توان مشاهده کرد؛ زیرا امر جمع مذکر این فعل به این صورت ساخته می‌شود: (تَدْعُوْنَ ← اَدْعُوا) و امر جمع مؤنث آن بدین گونه است: (تَدْعُونَّ ← اُدْعُون).

قاعده

۱- در صیغه‌های مفرد فعل مضارع ناقص معلوم (۱، ۴، ۷، ۱۳ و ۱۴) در افعال الگوی اول و دوم، یعنی «يَدْعُوْ» و «يَهْدِيْ»، چون ضمه بر روی حرف آخر (لام الفعل) واقع می‌شود و تلفظ آن سنگین است، حرکت ضمه حذف می‌شود: (يَدْعُوْ ← يَدْعُوْ و يَهْدِيْ ← يَهْدِيْ). در الگوی سوم، یعنی «يَرْضِيْ»، حرف عله متحرک و حرف قبل از آن مفتوح است؛ بنابراین به «الف» قلب می‌شود: (يَرْضِيْ ← يَرْضَى).

۲- در صیغه‌های جمع مذکر غایب (۳ و ۹) حرف عله متحرک و حرف پیش از آن صحیح و متحرک است. در این حالت در الگوهای اول و دوم نخست حرکت حرف صحیح می‌افتد، آن‌گاه حرکت حرف عله به آن منتقل می‌شود: (يَدْعُوْنَ ← يَدْعُوْنَ و يَهْدِيْنَ ← يَهْدِيْنَ). در این هنگام دو ساکن در کنار یکدیگر قرار می‌گیرند که یکی از آن دو باید حذف شود. اولین حرف ساکن حرف عله است و دومین حرف ساکن ضمیر؛ از این رو طبعاً اولین حرف ساکن، که حرف عله است، حذف می‌گردد و دومین حرف ساکن، که ضمیر فاعلی محسوب می‌شود، بر جای خود ثابت می‌ماند: (يَدْعُوْنَ ← يَدْعُون و يَهْدِيْنَ ← يَهْدُون). در الگوی سوم از آنجا که مضموم تلفظ کردن حرف عله سنگین است ضمه آن حذف می‌شود: (يَرْضِيْنَ ← يَرْضُون). در این هنگام التقای ساکنین رخ می‌دهد و در نتیجه حرف عله حذف می‌گردد: (يَرْضُون ← يَرْضُون).

۳- در صیغه دهم (مفرد مؤنث مخاطب) نیز حرف عله متحرک و حرف پیش از آن صحیح و متحرک است. در این حالت در الگوهای اول و دوم نخست حرف قبل از حرف عله را ساکن و آن‌گاه حرکت حرف عله را به حرف قبل از آن منتقل می‌کنیم که در نتیجه دو ساکن در کنار یکدیگر قرار می‌گیرند و حرف عله حذف می‌شود: (تَدْعُوْنِ ← تَدْعُوْنِ و تَهْدِيْنِ ← تَهْدِيْنِ). در الگوی سوم از آنجا که مکسور تلفظ کردن حرف عله سنگین است کسره حذف می‌شود: (تَرْضِيْنِ ← تَرْضِيْنِ)؛ در نتیجه التقای ساکنین رخ می‌دهد و حرف عله حذف می‌گردد: (تَرْضِيْنِ ← تَرْضِيْنِ).

۴- در صیغه‌های مثنی (۲، ۵، ۸ و ۱۱) از مضارع معلوم ناقص واوی (الگوی اول) و ناقص یائی (الگوی دوم و سوم) و همچنین دو صیغه جمع مؤنث (۶ و ۱۲) این افعال هیچ‌گونه تغییر اعلالی پدید نمی‌آید.

برای آشنایی بیشتر با چگونگی صرف مضارع معلوم فعل ناقص واوی و یائی (الگوهای سه‌گانه) به جدولهای شماره ۳۰، ۳۱ و ۳۲ توجه کنید.

صرف ناقص واوی

مضارع معلوم (الگوی اول)

شماره صیغه	شکل ابتدایی	تغییرات اعلالی	شکل نهایی
۱	يَدْعُوْ	حذف ضمه حرف عله	يَدْعُوْ

یَدْعُوَانِ	-	یَدْعُوَانِ	۲
یَدْعُوْنَ	انتقال حرکت «واو» به حرف قبل و حذف حرف عله	یَدْعُوْنَ	۳
تَدْعُوْ	حذف ضمه حرف عله	تَدْعُوْ	۴
تَدْعُوَانِ	-	تَدْعُوَانِ	۵
یَدْعُوْنَ	-	یَدْعُوْنَ	۶
تَدْعُوْ	حذف ضمه حرف عله	تَدْعُوْ	۷
تَدْعُوَانِ	-	تَدْعُوَانِ	۸
تَدْعُوْنَ	انتقال حرکت «واو» به حرف قبل و حذف حرف عله	تَدْعُوْنَ	۹
تَدْعُوْنَ	انتقال حرکت «واو» به حرف قبل و حذف حرف عله	تَدْعُوْنَ	۱۰
تَدْعُوَانِ	-	تَدْعُوَانِ	۱۱
تَدْعُوْنَ	-	تَدْعُوْنَ	۱۲
أَدْعُوْ	حذف ضمه حرف عله	أَدْعُوْ	۱۳
نَدْعُوْ	حذف ضمه حرف عله	نَدْعُوْ	۱۴

(جدول شماره ۳۰)

صرف ناقص یائی

مضارع معلوم (الگوی دوم)

شماره صیغه	شکل ابتدایی	تغییرات اعلالی	شکل نهایی
۱	یَهْدِيْ	حذف ضمه حرف عله	یَهْدِيْ
۲	یَهْدِيَانِ	-	یَهْدِيَانِ
۳	یَهْدِيُوْنَ	انتقال حرکت «یاء» به حرف قبل و حذف حرف عله	یَهْدِيُوْنَ
۴	تَهْدِيْ	حذف ضمه حرف عله	تَهْدِيْ
۵	تَهْدِيَانِ	-	تَهْدِيَانِ
۶	یَهْدِيْنَ	-	یَهْدِيْنَ
۷	تَهْدِيْ	حذف ضمه حرف عله	تَهْدِيْ
۸	تَهْدِيَانِ	-	تَهْدِيَانِ
۹	تَهْدِيُوْنَ	انتقال حرکت «یاء» به حرف قبل و حذف حرف عله	تَهْدِيُوْنَ

تَهْدِيْن	انتقال حرکت «ياء» به حرف قبل و حذف حرف عله	تَهْدِيْن	۱۰
تَهْدِيَان	-	تَهْدِيَان	۱۱
تَهْدِيْن	-	تَهْدِيْن	۱۲
أَهْدِي	حذف ضمه حرف عله	أَهْدِي	۱۳
نَهْدِي	حذف ضمه حرف عله	نَهْدِي	۱۴

(جدول شماره ۳۱)

صرف ناقص يائي

مضارع معلوم (الگوی سوم)

شماره صیغه	شکل ابتدایی	تغییرات اعلالی	شکل نهایی
۱	يَرْضِي	حذف ضمه حرف عله و قلب «ياء» به «الف»	يَرْضَى
۲	يَرْضِيَان	-	يَرْضِيَان
۳	يَرْضِيُون	ساکن کردن حرف «ياء» و حذف آن	يَرْضَوْنَ
۴	تَرْضِي	قلب «ياء» متحرک ماقبل مفتوح به «الف»	تَرْضَى
۵	تَرْضِيَان	-	تَرْضِيَان
۶	يَرْضِيْن	-	يَرْضِيْن
۷	تَرْضِي	قلب «ياء» متحرک ماقبل مفتوح به «الف»	تَرْضَى
۸	تَرْضِيَان	-	تَرْضِيَان
۹	تَرْضِيُون	ساکن کردن حرف «ياء» و حذف آن	تَرْضَوْنَ
۱۰	تَرْضِيْن	انتقال حرکت «ياء» به حرف قبل و حذف حرف عله	تَرْضِيْن
۱۱	تَرْضِيَان	-	تَرْضِيَان
۱۲	تَرْضِيْن	-	تَرْضِيْن
۱۳	أَرْضِي	قلب «ياء» متحرک ماقبل مفتوح به «الف»	أَرْضَى
۱۴	نَرْضِي	قلب «ياء» متحرک ماقبل مفتوح به «الف»	نَرْضَى

(جدول شماره ۳۲)

ج) امر معلوم

به نمونه‌های زیر توجه کنید:

(الف)

۱- تَدْعُو ← اُدْعُ

۲- تَهْدِي ← اِهْدِ

۳- تَرْضَى ← اِرْضَ

(ب)

۱- تَدْعُونَ ← اُدْعُوا

۲- تَهْدُونَ ← اِهْدُوا

۳- تَرْضَوْنَ ← اِرْضُوا

(ج)

۱- تَدْعُونَ ← اُدْعُونَ

۲- تَهْدِينَ ← اِهْدِينَ

۳- تَرْضَيْنَ ← اِرْضَيْنَ

توضیح

نمونه‌های بالا نشان دهنده تغییرات اعلالی در افعال امر حاضر فعل ناقص هستند. در دسته "الف" نخستین صیغه فعل امر حاضر (مفرد مذکر مخاطب) نشان داده شده و حرف عله از آخر آن حذف شده است: (تَدْعُو ← اُدْعُ، تَهْدِي ← اِهْدِ و تَرْضَى ← اِرْضَ). باید توجه داشته باشیم که این قاعده در حالت‌های گوناگون جزم فعل مضارع در صیغه‌هایی که علامت رفع آنها ضمه است (۱، ۴، ۷، ۱۳ و ۱۴) جاری است؛ مانند: «تَدْعُو ← لَمْ تَدْعُ، تَهْدِي ← لَمْ تَهْدِ و تَرْضَى ← لَمْ تَرْضَ».

دسته "ب" سومین صیغه امر حاضر (جمع مذکر مخاطب) این افعال را نشان می‌دهد که از فعل مضارع ساخته شده‌اند: (تَدْعُونَ ← اُدْعُوا).

و سرانجام نمونه‌های دسته "ج" صیغه ششم امر حاضر (جمع مؤنث مخاطب) را نشان می‌دهند که هیچ تغییر اعلالی در افعال آن پدید نیامده است: (تَدْعُونَ ← اُدْعُونَ، تَهْدِينَ ← اِهْدِينَ و تَرْضَيْنَ ← اِرْضَيْنَ).

قاعده

۱- در صیغه‌های «۱، ۴، ۷، ۱۳ و ۱۴» از فعل امر ناقص، حرف عله از آخر مضارع معتل اللام حذف می‌شود؛ مانند: «تَدْعُو ← اُدْعُ، تَهْدِي ← اِهْدِ و تَرْضَى ← اِرْضَ» است.

باید توجه داشته باشیم که این قاعده در حالت‌های گوناگون جزم فعل مضارع در صیغه‌هایی که علامت رفع آنها ضمه است (۱، ۴، ۷، ۱۳ و ۱۴) جاری است؛ مانند: «تَدْعُو ← لَمْ تَدْعُ، تَهْدِي ← لَمْ تَهْدِ و تَرْضَى ← لَمْ تَرْضَ».

۲- در دو صیغه جمع مذکر (۳ و ۹) از افعال امر ناقص هیچ تغییر خاصی، جز آنچه در فعل مضارع آنها رخ می‌دهد، اتفاق نمی‌افتد و در آنها طبق قواعد عمومی ساختن فعل امر عمل می‌شود: (تَدْعُونَ ← اُدْعُوا، تَهْدُونَ ← اِهْدُوا، تَرْضَوْنَ ← اِرْضُوا، تَدْعِينَ ← اُدْعِي، تَهْدِينَ ← اِهْدِي و تَرْضِينَ ← اِرْضِي).

۳- در صیغه‌های مثنی (۲، ۵، ۸ و ۱۱) و دو صیغه جمع مؤنث (۶ و ۱۲) از افعال امر ناقص هیچ تغییر اعلالی پدید نمی‌آید: (تَدْعُونَ ← اُدْعُونَ، تَهْدِينَ ← اِهْدِينَ و تَرْضِينَ ← اِرْضِينَ).

برای آشنایی بیشتر با چگونگی صرف امر فعل ناقص واوی و یائی (الگوهای سه‌گانه) به جدولهای شماره ۳۳، ۳۴ و ۳۵ توجه کنید.

صرف ناقص واوی

امر معلوم (الگوی اول)

شماره صیغه	شکل ابتدایی	تغییرات اعلالی	شکل نهایی
۱	لِ+ يَدْعُو	حذف حرف عله	لِيَدْعُ
۲	لِ+ يَدْعُوَانِ	-	لِيَدْعُوَا
۳	لِ+ يَدْعُوْنَ	-	لِيَدْعُوا
۴	لِ+ تَدْعُو	مانند (۱)	لِتَدْعُ
۵	لِ+ تَدْعُوَانِ	-	لِتَدْعُوَا
۶	لِ+ يَدْعُوْنَ	-	لِيَدْعُوْنَ
۷	تَدْعُو	مانند (۱)	اُدْعُ
۸	تَدْعُوَانِ	-	اُدْعُوا
۹	تَدْعُوْنَ	-	اُدْعُوا
۱۰	تَدْعِينَ	-	اُدْعِي
۱۱	تَدْعُوَانِ	-	اُدْعُوا
۱۲	تَدْعُوْنَ	-	اُدْعُوْنَ
۱۳	لِ+ اُدْعُو	مانند (۱)	لِاُدْعُ
۱۴	لِ+ نَدْعُو	مانند (۱)	لِنَدْعُ

(جدول شماره ۳۳)

صرف ناقص یائی

امر معلوم (الگوی دوم)

شماره صیغه	شکل ابتدایی	تغییرات اعلالی	شکل نهایی
۱	لِ+ يَهْدِي	حذف حرف عله	لِيَهْدِ
۲	لِ+ يَهْدِيَانِ	-	لِيَهْدِيَا
۳	لِ+ يَهْدُونَ	-	لِيَهْدُوا
۴	لِ+ تَهْدِي	مانند (۱)	لِتَهْدِ
۵	لِ+ تَهْدِيَانِ	-	لِتَهْدِيَا
۶	لِ+ يَهْدِينِ	-	لِيَهْدِينِ
۷	تَهْدِي	مانند (۱)	اِهْدِ
۸	تَهْدِيَانِ	-	اِهْدِيَا
۹	تَهْدُونَ	-	اِهْدُوا
۱۰	تَهْدِينِ	-	اِهْدِي
۱۱	تَهْدِيَانِ	-	اِهْدِيَا
۱۲	تَهْدِينِ	-	اِهْدِينِ
۱۳	لِ+ اِهْدِي	مانند (۱)	لِاِهْدِ
۱۴	لِ+ نَهْدِي	مانند (۱)	لِنَهْدِ

(جدول شماره ۳۴)

صرف ناقص یائی

امر معلوم (الگوی سوم)

شماره صیغه	شکل ابتدایی	تغییرات اعلالی	شکل نهایی
۱	لِ+ يَرْضَى	حذف حرف عله	لِيَرْضَ
۲	لِ+ يَرْضَيَانِ	-	لِيَرْضَيَا
۳	لِ+ يَرْضَوْنَ	-	لِيَرْضَوْا
۴	لِ+ تَرْضَى	مانند (۱)	لِتَرْضَ

٥	لِ+ تَرْضَيَانِ	-	لِتَرْضَيَا
٦	لِ+ يَرْضَيْنَ	-	لِيَرْضَيْنَ
٧	تَرْضَى	مانند (١)	أَرْضَ
٨	تَرْضَيَانِ	-	أَرْضِيَا
٩	تَرْضَوْنَ	-	أَرْضُوا
١٠	تَرْضَيْنَ	-	أَرْضِيْ
١١	تَرْضَيَانِ	-	أَرْضِيَا
١٢	تَرْضَيْنَ	-	أَرْضَيْنَ
١٣	لِ+ أَرْضَى	مانند (١)	لِأَرْضَ
١٤	لِ+ نَرْضَى	مانند (١)	لِنَرْضَ

(جدول شماره ٣٥)

جلسه بیست و نهم

معتلات؛ اعلال در فعلهای معتلّ اللام / ناقص (۲)
ماضی مجهول، مضارع مجهول و بابهای ثلاثی مزید

۲۱۲	اهداف درس
۲۱۲	درآمد
۲۱۲	اعلال در فعلهای معتلّ اللام (ناقص)
۲۱۲	د) ماضی مجهول
۲۱۵	ه) مضارع مجهول
۲۱۸	ی) بابهای ثلاثی مزید

اهداف درس

آشنایی با:

- ✓ اعلال در فعلهای ماضی مجهول ناقص
- ✓ اعلال در فعلهای مضارع مجهول ناقص
- ✓ اعلال در فعلهای ثلاثی مزید ناقص

درآمد

در درس گذشته گفتیم که برای فعل ناقص سه الگو وجود دارد. برای ناقص واوی یک الگو (دَعَوْ) و برای ناقص یائی دو الگو (هَدَى - وَ رَضِيَ) که هر کدام از آنها به شیوه خاصی اعلال می‌شوند. همچنین در بخشهای جداگانه با تغییرات اعلالی الگوهای سه‌گانه فوق در ماضی، مضارع و امر معلوم از ثلاثی مجرد آشنا شدیم و طریقه اعلال هر کدام از آنها را شناختیم. اکنون، در درس بیست و نهم، ابتدا تغییرات اعلالی ماضی و مضارع مجهول ناقص در ثلاثی مجرد را خواهیم شناخت و آن‌گاه، در بخشی مستقل، چگونگی اعلال فعلهای ناقص در بابهای ثلاثی مزید را فرا خواهیم گرفت.

اعلال در فعلهای معتلّ اللام (ناقص)

(د) ماضی مجهول

به نمونه‌های زیر توجه کنید:

(الف)

۱- دَعَوْ ← دَعِيَ

۲- هَدِيَ ← هُدِيَ

۳- رَضِيَ ← رُضِيَ

(ب)

۱- دَعَوْوا ← دَعُوْوا ← دَعُوا

۲- هَدِيْوا ← هُدِيْوا ← هَدُوا

۳- رَضِيْوا ← رُضِيْوا ← رَضُوا

توضیح

در نمونه‌های دسته «الف» تغییرات اعلالی در صیغه اول فعل ماضی ناقص مجهول نشان داده شده‌اند. در نمونه نخست، فعل «دَعَوْ» ناقص واوی است و حرف پیش از حرف عله مکسور است؛ از این رو «واو» به «یاء» قلب می‌شود (دَعَوْ ← دَعِيَ). این پدیده در همه صیغه‌های فعل ماضی، به جز صیغه سوم (جمع مذکر

غایب)، عیناً تکرار می‌شود؛ یعنی در تمام این صیغه‌های سیزده‌گانه «واو» به «یاء» قلب می‌شود. نمونه‌های دوم و سوم، ناقص یائی هستند که در مقایسه با اصل آنها هیچ تغییری نیافته‌اند.

نمونه‌های دسته «ب» صیغه سوم (جمع مذکر غایب) همین افعال را نشان می‌دهند. در تمامی این نمونه‌ها حرف عله متحرک و حرف پیش از آن صحیح و متحرک است؛ بنابراین حرکت حرف عله را به حرف قبل منتقل می‌کنیم (دُعُوا ← دُعُوا، هُدُوا ← هُدُوا و رُضُوا ← رُضُوا)؛ در این هنگام دو ساکن در کنار یکدیگر قرار می‌گیرند که خواه ناخواه یکی از آن دو باید حذف شود؛ بنابراین حرف عله حذف می‌شود و ضمیر جمع مذکر بر جای خود باقی می‌ماند (دُعُوا ← دُعُوا، هُدُوا ← هُدُوا، رُضُوا ← رُضُوا).

قاعده

۱- در فعل ماضی مجهول از افعال ناقص واوی، حرف پیش از «واو» مکسور است؛ از این رو «واو» به «یاء» قلب می‌شود (دُعُو ← دُعِي). این پدیده در همه صیغه‌های فعل ماضی، به جز صیغه سوم (جمع مذکر غایب)، عیناً تکرار می‌شود.

۲- در صیغه‌های مجهول ناقص یائی، به جز صیغه جمع مذکر غایب، اعلال رخ نمی‌دهد.

۳- در صیغه سوم (جمع مذکر غایب) ناقص واوی و یائی، حرف عله متحرک و حرف پیش از آن صحیح و متحرک است؛ بنابراین حرکت حرف عله به حرف قبل منتقل می‌شود (دُعُوا ← دُعُوا، هُدُوا ← هُدُوا و رُضُوا ← رُضُوا)؛ در این هنگام دو ساکن در کنار یکدیگر قرار می‌گیرند که یکی از آن دو باید حذف شود؛ از این رو حرف عله حذف می‌شود و ضمیر جمع مذکر بر جای خود باقی می‌ماند (دُعُوا ← دُعُوا، هُدُوا ← هُدُوا و رُضُوا ← رُضُوا).

برای آشنایی بیشتر با چگونگی صرف ماضی مجهول فعل ناقص واوی و یائی (الگوهای سه‌گانه) به جدولهای شماره ۳۶ و ۳۷ توجه کنید.

صرف ناقص واوی

ماضی مجهول

شماره صیغه	شکل ابتدایی	تغییرات اعلالی	شکل نهایی
۱	دُعُو	قلب «واو» به «یاء»	دُعِي
۲	دُعُوا	//	دُعِيَا
۳	دُعُوا	انتقال حرکت «واو» به حرف قبل و حذف حرف عله	دُعُوا
۴	دُعَوْتُ	قلب «واو» به «یاء»	دُعَيْتُ
۵	دُعَوْتَا	//	دُعَيْتَا
۶	دُعَوْنِ	//	دُعَيْنِ
۷	دُعَوْتُمْ	//	دُعَيْتُمْ

دُعِیْتَمَا	//	دُعُوْتَمَا	۸
دُعِیْتِم	//	دُعُوْتِم	۹
دُعِیْتِ	//	دُعُوْتِ	۱۰
دُعِیْتَمَا	//	دُعُوْتَمَا	۱۱
دُعِیْتِن	//	دُعُوْتِن	۱۲
دُعِیْتِ	//	دُعُوْتِ	۱۳
دُعِیْنَا	//	دُعُوْنَا	۱۴

(جدول شماره ۳۶)

صرف ناقص یائی

ماضی مجهول

شماره صیغه	شکل ابتدایی	تغییرات اعلالی	شکل نهایی
۱	هُدِیَ	—	هُدِیَ
۲	هُدِیَا	—	هُدِیَا
۳	هُدِیُوا	انتقال حرکت «یاء» به حرف قبل و حذف حرف عله	هُدُوا
۴	هُدِیْتُ	—	هُدِیْتُ
۵	هُدِیْتَا	—	هُدِیْتَا
۶	هُدِیْنِ	—	هُدِیْنِ
۷	هُدِیْتِ	—	هُدِیْتِ
۸	هُدِیْتَمَا	—	هُدِیْتَمَا
۹	هُدِیْتِم	—	هُدِیْتِم
۱۰	هُدِیْتِ	—	هُدِیْتِ
۱۱	هُدِیْتَمَا	—	هُدِیْتَمَا
۱۲	هُدِیْتِن	—	هُدِیْتِن
۱۳	هُدِیْتِ	—	هُدِیْتِ
۱۴	هُدِیْنَا	—	هُدِیْنَا

(جدول شماره ۳۷)

ه) مضارع مجهول

به نمونه‌های زیر توجه کنید:

(الف)	(ج)
۱- یَدْعُو ← یَدْعَى	۱- یَدْعُوْنَ ← یَدْعَاوْنَ ← یَدْعُوْنَ
۲- یُهْدِي ← یُهْدَى	۲- یُهْدِيْنَ ← یُهْدَاوْنَ ← یُهْدُوْنَ
۳- یَرْضَى ← یَرْضَى	۳- یَرْضِيْنَ ← یَرْضَاوْنَ ← یَرْضُوْنَ
(ب)	(د)
۱- یَدْعَاوْنَ ← یَدْعَايْنَ	۱- تُدْعَوِيْنَ ← تُدْعَايْنَ ← تُدْعِيْنَ
۲- یُهْدِيَانِ ← یُهْدِيَانِ	۲- تُهْدِيَيْنِ ← تُهْدَايْنِ ← تُهْدِيْنَ
۳- یَرْضِيَانِ ← یَرْضِيَانِ	۳- تُرْضِيَيْنِ ← تُرْضَايْنِ ← تُرْضِيْنَ

توضیح

در نمونه‌های دسته «الف» تغییرات اعلالی در صیغه اول فعل مضارع ناقص مجهول نشان داده شده‌اند. در تمامی این نمونه‌ها «واو» و «یاء» متحرک و حرف پیش از آن مفتوح است و چنان که گفتیم، «واو» و «یاء» متحرک ماقبل مفتوح به «الف» بدل می‌شوند (یَدْعُو ← یَدْعَى، یُهْدِي ← یُهْدَى و یَرْضَى ← یَرْضَى).

نمونه‌های دسته «ب» صیغه‌های مثنای مضارع ناقص هستند. نمونه اول، ناقص واوی است که در آن «واو» به «یاء» قلب شده است (یَدْعَاوْنَ ← یَدْعَايْنَ). نمونه‌های دوم و سوم ناقص یائی هستند که بدون هیچ تغییر و اعلالی به کار می‌روند: (یُهْدِيَانِ ← یُهْدِيَانِ و یَرْضِيَانِ ← یَرْضِيَانِ).

نمونه‌های دسته «ج» صیغه سوم (جمع مذکر غایب) این افعال را نشان می‌دهند. در این نمونه‌ها، چون حرف پیش از حرف عله مفتوح است، ابتدا «واو» و «یاء» به «الف» بدل می‌شوند (یَدْعُوْنَ ← یَدْعَاوْنَ، یُهْدِيْنَ ← یُهْدَاوْنَ و یَرْضِيْنَ ← یَرْضَاوْنَ)، آن‌گاه، به دلیل التقای ساکنین، «الف»، که منقلب از «واو» و «یاء» است، حذف می‌شود و ضمیر «واو» بر جای خود باقی می‌ماند (یَدْعَاوْنَ ← یَدْعُوْنَ، یُهْدَاوْنَ ← یُهْدُوْنَ و یَرْضَاوْنَ ← یَرْضُوْنَ).

در دسته «د» صیغه دهم (مفرد مؤنث مخاطب) از این افعال به کار رفته‌اند. در این صیغه نیز، مانند صیغه سوم، ابتدا «واو» و «یاء» ماقبل مفتوح به «الف» بدل می‌شوند (تُدْعَوِيْنَ ← تُدْعَايْنَ، تُهْدِيْنَ ← تُهْدَايْنِ و تُرْضِيَيْنِ ← تُرْضَايْنِ)، سپس برای رفع التقای ساکنین «الف» حذف می‌شود و ضمیر «یاء» بر جای خود باقی می‌ماند: (تُدْعَايْنِ ← تُدْعِيْنَ، تُهْدَايْنِ ← تُهْدِيْنَ و تُرْضَايْنِ ← تُرْضِيْنَ).

قاعده

۱- در صیغه‌های مفرد فعل مضارع ناقص مجهول (۱، ۴، ۷، ۱۳ و ۱۴) «واو» و «یاء» متحرک و حرف پیش از آن مفتوح است و چنان که گفتیم، «واو» و «یاء» متحرک ماقبل مفتوح به «الف» بدل می‌شوند (یَدْعُو ← یَدْعَى، یُهْدِي ← یُهْدَى و یَرْضَى ← یَرْضَى).

۲- در صیغه‌های مثنای مضارع ناقص واوی (۲، ۵، ۸ و ۱۱) «واو» به «یاء» قلب می‌شود (يُدْعَوَانِ ← يَدْعِيَانِ). این صیغه‌ها در مضارع ناقص یائی، بدون تغییر و اعلال به کار می‌روند (يُهْدِيَانِ ← يَهْدِيَانِ و يَرْضِيَانِ ← يَرْضِيَانِ).

۳- در صیغه‌های جمع مذکر غایب این افعال (۳ و ۹)، چون حرف پیش از حرف عله مفتوح است، ابتدا «واو» و «یاء» به «الف» بدل می‌شوند (يُدْعَوُونَ ← يَدْعَاوُنَ، يَهْدِيُونَ ← يَهْدَاوُنَ و يَرْضِيُونَ ← يَرْضَاوُنَ)، آن‌گاه به دلیل التقای ساکنین، «الف»، که منقلب از «واو» و «یاء» است، حذف می‌شود (يَدْعَاوُنَ ← يَدْعَوُنَ، يَهْدَاوُنَ ← يَهْدَوُنَ و يَرْضَاوُنَ ← يَرْضَوُنَ).

۴- در صیغه دهم (مفرد مؤنث مخاطب)، همانند صیغه سوم، ابتدا «واو» و «یاء» ماقبل مفتوح به «الف» بدل می‌شوند (تُدْعَوِيْنَ ← تَدْعَايْنِ، تَهْدِيِيْنَ ← تَهْدَايْنِ و تُرْضِيِيْنَ ← تُرْضَايْنِ)، سپس برای رفع التقای ساکنین، «الف» حذف می‌شود (تَدْعَايْنِ ← تَدْعَيْنِ، تَهْدَايْنِ ← تَهْدَيْنِ و تُرْضَايْنِ ← تُرْضَيْنِ).

۵- در صیغه‌های مثنی (۲، ۵، ۸ و ۱۱) و جمع مؤنث (۶ و ۱۲) مضارع ناقص واوی، صرفاً «واو» به «یاء» قلب می‌شود (يُدْعَوْنَ ← يَدْعِيْنَ و تَدْعَوْنَ ← تَدْعِيْنَ).

برای آشنایی بیشتر با چگونگی صرف مضارع مجهول فعل ناقص واوی و یائی (الگوهای سه‌گانه) به جدولهای شماره ۳۸، ۳۹ و ۴۰ توجه کنید.

صرف ناقص واوی

مضارع مجهول (الگوی اول)

شماره صیغه	شکل ابتدایی	تغییرات اعلالی	شکل نهایی
۱	يُدْعُو	قلب «واو» متحرک ماقبل مفتوح به «الف»	يَدْعِي
۲	يُدْعَوَانِ	//	يَدْعِيَانِ
۳	يُدْعَوُونَ	قلب «واو» به «الف» و حذف «الف»	يَدْعَوُنَ
۴	تَدْعُو	مانند (۱)	تَدْعِي
۵	تَدْعَوَانِ	مانند (۲)	تَدْعِيَانِ
۶	يَدْعَوْنَ	//	يَدْعِيْنَ
۷	تَدْعُو	مانند (۱)	تَدْعِي
۸	تَدْعَوَانِ	مانند (۲)	تَدْعِيَانِ
۹	تَدْعَوُونَ	مانند (۳)	تَدْعَوُنَ
۱۰	تَدْعَوِيْنَ	قلب «واو» به «الف» و حذف «الف»	تَدْعَيْنَ
۱۱	تَدْعَوَانِ	مانند (۲)	تَدْعِيَانِ

تُدْعُونَ	//	تُدْعِينَ	۱۲
أُدْعُو	مانند (۱)	أُدْعَى	۱۳
نُدْعُو	//	نُدْعَى	۱۴

(جدول شماره ۳۸)

صرف ناقص یائی

مضارع مجهول (الگوی دوم)

شماره صیغه	شکل ابتدایی	تغییرات اعلالی	شکل نهایی
۱	يُهْدِي	قلب «ياء» به «الف»	يُهْدَى
۲	يُهْدِيَانِ	-	يُهْدِيَانِ
۳	يُهْدِيُونَ	قلب «ياء» به «الف» و حذف «الف»	يُهْدُونَ
۴	تُهْدِي	مانند (۱)	تُهْدَى
۵	تُهْدِيَانِ	-	تُهْدِيَانِ
۶	يُهْدِينَ	-	يُهْدِينَ
۷	تُهْدِي	مانند (۱)	تُهْدَى
۸	تُهْدِيَانِ	-	تُهْدِيَانِ
۹	تُهْدِيُونَ	مانند (۳)	تُهْدُونَ
۱۰	تُهْدِيَيْنِ	قلب «ياء» به «الف» و حذف «الف»	تُهْدَيْنِ
۱۱	تُهْدِيَانِ	-	تُهْدِيَانِ
۱۲	تُهْدِينَ	-	تُهْدِينَ
۱۳	أُهْدِي	مانند (۱)	أُهْدَى
۱۴	نُهْدِي	//	نُهْدَى

(جدول شماره ۳۹)

صرف ناقص یائی

مضارع مجهول (الگوی سوم)

شماره صیغه	شکل ابتدایی	تغییرات اعلالی	شکل نهایی
۱	یُرْضِیْ	قلب «یا» به «الف»	یُرْضِیْ
۲	یُرْضِیَانِ	-	یُرْضِیَانِ
۳	یُرْضِیُونَ	قلب «یا» به «الف» و حذف «الف»	یُرْضُونَ
۴	تُرْضِیْ	مانند (۱)	تُرْضِیْ
۵	تُرْضِیَانِ	-	تُرْضِیَانِ
۶	یُرْضِیْنَ	-	یُرْضِیْنَ
۷	تُرْضِیْ	مانند (۱)	تُرْضِیْ
۸	تُرْضِیَانِ	-	تُرْضِیَانِ
۹	تُرْضِیُونَ	مانند (۳)	تُرْضُونَ
۱۰	تُرْضِیْنَ	قلب «یا» به «الف» و حذف «الف»	تُرْضِیْنَ
۱۱	تُرْضِیَانِ	-	تُرْضِیَانِ
۱۲	تُرْضِیْنَ	-	تُرْضِیْنَ
۱۳	أُرْضِیْ	مانند (۱)	أُرْضِیْ
۱۴	نُرْضِیْ	//	نُرْضِیْ

(جدول شماره ۴۰)

ی) بابهای ثلاثی مزید

به نمونه‌های زیر توجه کنید:

(الف)

۱. أَهْدِیْ ← أَهْدِیْ

۲. رَبَّوْ ← رَبِّیْ ← رَبِّیْ

۳. نَاجَوْ ← نَاجِیْ ← نَاجِیْ

۴. تَسَاوِیْ ← تَسَاوِیْ

۵. تَجَلَّوْ ← تَجَلِّیْ ← تَجَلِّیْ

- ع- اِهْتَدِيْ ← اِهْتَدِيْ
 ۷- اِنْزَوِيْ ← اِنْزَوِيْ
 ۸- اِسْتَعْفُوْ ← اِسْتَعْفِيْ ← اِسْتَعْفِيْ

(ب)

- ۱- يَهْدِيْ ← يَهْدِيْ
 ۲- يَرْبُوْ ← يَرْبُوْ ← يَرْبُوْ
 ۳- يَنْجُوْ ← يَنْجُوْ ← يَنْجُوْ
 ۴- يَتَسَاوِيْ ← يَتَسَاوِيْ
 ۵- يَتَجَلَّوْ ← يَتَجَلَّوْ ← يَتَجَلَّوْ
 ع- يَهْتَدِيْ ← يَهْتَدِيْ
 ۷- يَنْزَوِيْ ← يَنْزَوِيْ
 ۸- يَسْتَعْفُوْ ← يَسْتَعْفِيْ ← يَسْتَعْفِيْ

(ج)

- ۱- تَهْدِيْ ← اَهْدِيْ ← اَهْدِيْ
 ۲- تَرْبِيْ ← رَبِّيْ ← رَبِّيْ
 ۳- تَنْجِيْ ← نَاجِيْ ← نَاجِيْ
 ۴- تَتَسَاوِيْ ← تَسَاوِيْ ← تَسَاوِيْ
 ۵- تَتَجَلَّوْ ← تَجَلَّوْ ← تَجَلَّوْ
 ع- تَهْتَدِيْ ← اِهْتَدِيْ ← اِهْتَدِيْ
 ۷- تَنْزَوِيْ ← اِنْزَوِيْ ← اِنْزَوِيْ
 ۸- تَسْتَعْفِيْ ← اِسْتَعْفِيْ ← اِسْتَعْفِيْ

توضیح

در نمونه‌های بالا چگونگی ساختن ماضی، مضارع و امر ناقص در بابهای ثلاثی مزید نشان داده شده است. در افعال دسته «الف» حرف پیش از حرف عِلَّة متحرک، مفتوح است و از این رو حرف عِلَّة به «الف» قلب می‌شود؛ زیرا چنان‌که می‌دانیم، «واو» و «یاء» متحرک ماقبل مفتوح به «الف» بدل می‌شوند (اَهْدِيْ ← اَهْدِيْ، رَبُّ ← رَبِّيْ، تَسَاوِيْ ← تَسَاوِيْ و اِسْتَعْفُوْ ← اِسْتَعْفِيْ).

در نمونه‌های دسته «ب» چگونگی ساختن مضارع این بابها دیده می‌شوند. در نمونه‌های اول، ششم و هفتم حرکت ضمه بر روی «یاء» قرار گرفته و چنان‌که گفته‌ایم، ضمه و کسره بر دو حرف «واو» و «یاء» سنگین است و در صورتی که این دو حرف، لام الفعل باشند، ضمه یا کسره از آخر آنها حذف می‌شود (يَهْدِيْ ← يَهْدِيْ، يَهْتَدِيْ ← يَهْتَدِيْ، يَنْزَوِيْ ← يَنْزَوِيْ). در سایر نمونه‌ها حرف عِلَّة پایان هر فعل، متناسب با

حرکت حرف پیش از آن تغییر می‌یابد. اگر کسره باشد، به «یاء» بدل می‌شود و چنانچه فتحه باشد به «الف» قلب می‌گردد و طبعاً ضمّه از آخر آنها می‌افتد (یُرَبُّ ← یُرَبِّ و یتَسَاوِی ← یتَسَاوِی).

در نمونه‌های دسته «ج» چگونگی ساختن امر مخاطب فعلهای ناقص در ثلاثی مزید نشان داده شده است. برای مجزوم کردن صیغه‌های مفرد افعال ناقص، طبعاً پس از تغییرات اعلاّلی پیش گفته که در مضارع آنها انجام شده است، حرف عله از آخر آنها حذف می‌گردد (تُهْدِی ← اُهْدِی ← اُهِدْ و تَجَلِّی ← تَجَلِّی ← تَجَلِّ).

برای آشنایی بیشتر با چگونگی تغییرات اعلاّلی در ماضی، مضارع و امر فعل ناقص در بابهای ثلاثی مزید به جدول شماره ۴۱ توجه کنید.

صرف فعل ناقص

بابهای ثلاثی مزید

باب	فعل	شکل ابتدایی	تغییرات اعلاّلی	شکل نهایی
إفعال	ماضی	أُهْدِی	قلب «یاء» به «الف»	أُهْدِی
	مضارع	یُهْدِی	حذف حرکت «یاء»	یُهْدِی
	امر	أُهْدِی	حذف حرف عله	أُهِدْ
تفعیل	ماضی	رَبَّوْ	قلب «واو» به «الف»	رَبِّی
	مضارع	یُربوْ	قلب «واو» به «یاء» و حذف حرکت آن	یُربِی
	امر	رَبِّی	حذف حرف عله	رَبِّ
مفاعله	ماضی	نَاجَوْ	قلب «واو» به «الف»	نَاجِی
	مضارع	یُنَاجِوْ	تبدیل «واو» به «یاء» و حذف حرکت آن	یُنَاجِی
	امر	نَاجِی	حذف حرف عله	نَاجِ
تفاعل	ماضی	تَسَاوِی	قلب «یاء» به «الف»	تَسَاوِی
	مضارع	یَتَسَاوِی	//	یَتَسَاوِی
	امر	تَسَاوِی	حذف حرف عله	تَسَاوْ
تفعّل	ماضی	تَجَلَّوْ	قلب «واو» به «الف»	تَجَلِّی
	مضارع	یَتَجَلَّوْ	//	یَتَجَلِّی
	امر	تَجَلِّی	حذف حرف عله	تَجَلِّ
افتعال	ماضی	اِهْتَدِی	قلب «یاء» به «الف»	اِهْتَدِی
	مضارع	یُهْتَدِی	حذف حرکت «یاء»	یُهْتَدِی
	امر	اِهْتَدِی	حذف حرف عله	اِهْتَدْ
انفعال	ماضی	اِنْزَوِی	قلب «یاء» به «الف»	اِنْزَوِی
	مضارع	یَنْزَوِی	حذف حرکت «یاء»	یَنْزَوِی

تَنْزَوِيٍّ	حذف حرف عله	انزَوٍ	امر	
اسْتَعْفَوَ	قلب «واو» به «الف»	اسْتَعْفَى	ماضی	استفعال
يَسْتَعْفُو	قلب «واو» به «ياء» و حذف حرکت آن	يَسْتَعْفِي	مضارع	
اسْتَعْفِي	حذف حرف عله	اسْتَعْفِ	امر	

(جدول شماره ۴۱)

جلسه سی‌ام

معتلات؛ اعالال در فعلهای لفیف (مفروق - مقرون)

اهداف درس.....	۲۲۴
درآمد.....	۲۲۴
اعلال در فعلهای لفیف.....	۲۲۴
الف) لفیف مفروق.....	۲۲۴
ب) لفیف مقرون.....	۲۳۰
پیوست.....	۲۳۶
اعلال اسم.....	۲۳۶

اهداف درس

آشنایی با:

- ✓ اعلال در فعلهای لفیف مفروق
- ✓ اعلال در فعلهای لفیف مقرون
- ✓ اعلال در اسمها

درآمد

در دروس پیشین با پدیدهٔ اعلال در برخی از افعال آشنا شدیم سه نوع از انواع چهارگانهٔ معتلات را شناختیم و از رهگذر ساختن گونه‌های مختلف فعلهای مثال، اجوف و ناقص با مهم‌ترین قواعد اعلال آشنا شدیم. اکنون در درس سی، که آخرین حلقه از دروس مربوط به مباحث اعلال در افعال است، با شیوه‌های اعلال در افعال لفیف آشنا خواهیم شد. دو بخش کلی در این درس وجود دارد؛ در یک بخش با تغییرات اعلالی لفیف مفروق و در بخش دیگر با شیوه‌های اعلال لفیف مقرون آشنا خواهیم شد. در پایان نیز مباحث اعلال اسم، در قالب یک پیوست ذکر شده است.

اعلال در فعلهای لفیف

الف) لفیف مفروق

به نمونه‌های زیر توجه کنید:

(الف)

۱- وَقَيَ ← وَقَى

۲- وَقَيُوا ← وَقَاوُا ← وَقَوْا

۳- وَقَيْتُ ← وَقَاتُ ← وَقْتُ

۴- وَقْتُ ← وَقْتَا

(ب)

۱- يَوْقِيُ ← يَقِيُ ← يَقِي

۲- يَوْقِيَانِ ← يَقِيَانِ

۳- يَوْقِيُونَ ← يَقِيُونَ ← يَقِيُونَ ← يَقُونَ

۴- تَوْقِيْنِ ← تَقِيْنِ ← تَقِيْنِ ← تَقِيْنِ

(ج)

۱- تَقِي ← قِي ← قِ

۲- تَقِيَانِ ← قِيَانِ ← قِيا

۳- تَقُونُ ← قُونُ ← قُوا

۴- تَقِيْنِ ← قِيْنِ ← قِي

(د)

۱- وَقِيُوا ← وَقِيُوا ← وَقُوا

۲- يَوْقِيُ ← يَوْقِي

۳- يَوْقِيُونَ ← يَوْقَاوُنْ ← يَوْقُونَ

۴- تَوْقِيْنِ ← تَوْقِيْنِ ← تَوْقِيْنِ

توضیح

افعال به کار رفته در نمونه‌های بالا حالات گوناگون فعل لفیف مفروق را نشان می‌دهند. لفیف مفروق به فعلی گفته می‌شود که فاء الفعل و لام الفعل آن حرف عله است و در واقع ترکیبی از فعل مثال و ناقص است؛ از این رو تغییرات اعلالی هر دو دسته این افعال در آن اعمال می‌شود.

دسته «الف» از نمونه‌های بالا ماضی لفیف مفروق را نشان می‌دهند که فاء الفعل آنها، همانند افعال مثال، تغییر نکرده است، اما لام الفعل در «وَقَى»، مانند افعال ناقص، به «الف» بدل شده است: (وَقَى ← وَقِي)؛ زیرا چنان که گفتیم «واو» و «یاء» متحرک ماقبل مفتوح به «الف» بدل می‌شوند. در نمونه دوم فعل «وَقِيُوا» صیغه سوم (جمع مذکر غایب) ماضی است که در آن حرف عله متحرک و حرف پیش از آن مفتوح است و از این رو به «الف» بدل شده است: (وَقِيُوا ← وَقَاُوا)؛ در این هنگام دو حرف ساکن در کنار یکدیگر قرار گرفته‌اند که از این میان حرف عله حذف شده و ضمیر «واو» بر جای خود باقی می‌ماند: (وَقَاُوا ← وَقُوا). سومین نمونه، صیغه چهارم (مفرد مؤنث غایب) این فعل را نشان می‌دهد که در آن حرف عله متحرک و حرف پیش از آن مفتوح است و به «الف» بدل شده است: (وَقِيَتْ ← وَقَاتْ)، آن‌گاه حرف عله به دلیل التقای ساکنین حذف شده است: (وَقَاتْ ← وَقَتْ). در نمونه چهارم صیغه مثنای مؤنث غایب نشان داده شده است. این صیغه همواره از صیغه چهارم آن ساخته می‌شود و تغییر خاصی در آن رخ نمی‌دهد: (وَقَتْ ← وَقَتَا).

نمونه‌های دسته «ب» مضارع لفیف مفروق را نشان می‌دهند. نمونه اول نخستین صیغه فعل مضارع است که عین الفعل آن مکسور است؛ از این رو مانند مثال واوی، حرف «واو» از مضارع آن حذف شده است: (يُوقِي ← يَقِي). از سوی دیگر چون لام الفعل کلمه حرف عله و مضموم است و ضمه بر «واو» سنگین است؛ از این رو ضمه از آخر آن حذف می‌شود: (يَقِي ← يَقِي). نمونه دوم، دومین صیغه فعل مضارع است که مانند مثال واوی صرفاً فاء الفعل آن حذف می‌شود و لام الفعل تغییر نمی‌کند: (يُوقِيَان ← يَقِيَان). نمونه سوم صیغه جمع مذکر غایب است که باز مانند فعل مثال واوی، فاء الفعل آن حذف می‌شود: (يُوقِيُونَ ← يَقِيُونَ)، آن‌گاه بنا بر تغییرات فعل ناقص، حرکت حرف «یاء» به حرف قبل منتقل می‌شود (يَقِيُونَ ← يَقِيُونَ) و سرانجام حرف عله، به دلیل التقای ساکنین، حذف می‌شود (يَقِيُونَ ← يَقُونَ). نمونه چهارم، صیغه دهم (مفرد مؤنث مخاطب) را نشان می‌دهد که فاء الفعل از آن حذف شده است (تُوقِيْنَ ← تُقِيْنَ)؛ در این هنگام حرف عله متحرک و حرف پیش از آن صحیح و متحرک است؛ بنابراین حرکت حرف عله به حرف قبل منتقل می‌شود (تُقِيْنَ ← تُقِيْنَ) و دو ساکن در کنار یکدیگر قرار می‌گیرند که در نتیجه حرف عله حذف می‌شود و ضمیر متصل «ی» بر جای خود باقی می‌ماند (تُقِيْنَ ← تُقِيْنَ).

نمونه‌های دسته «ج» فعل امر لفیف مفروق را نشان می‌دهند. امر این افعال نیز طبعاً از مضارع مخاطب آنها گرفته می‌شود. به این شکل که نخست حرف مضارعت از ابتدای آن حذف می‌گردد و آن‌گاه فعل مضارع مجزوم می‌شود. در نمونه نخست علامت جزم فعل حذف لام الفعل آن است: (قِي ← قِ). در نمونه دوم و سوم و چهارم، جزم فعل با حذف نون عوض رفع است: تَقِيَان ← قِيَا، تَقُون ← قُوا، تَقِيْنَ ← قِي.

نمونه‌های دسته د، ماضی و مضارع مجهول از افعال لفیف مفروق را نشان می‌دهند. در صیغه سوم (جمع مذکر غایب) از فعل ماضی این افعال، لام الفعل متحرک و حرف پیش از آن صحیح و متحرک است و بنابراین حرکت آن به حرف قبل منتقل می‌شود: وَقِيُوا ← وَقِيُوا؛ در این هنگام، دو ساکن در کنار یکدیگر قرار می‌گیرند که در نتیجه حرف عله حذف می‌شود و «واو» ضمیر بر جای خود ثابت می‌ماند: (وَقِيُوا ← وَقُوا). نمونه دوم

صیغه اول از مضارع مجهول این فعل است که در آن حرف «یاء» متحرک و ماقبل آن مفتوح است که بر این اساس به «الف» بدل شده است: (يُوقِيْ ← يُوْقَى). در سومین نمونه صیغه جمع مذکر غایب این فعل نشان داده شده است که بر طبق قواعد عمومی اعلال، ابتدا حرف «یاء»، به خاطر اینکه خود آن متحرک و ماقبل آن مفتوح است، نخست به «الف» بدل شده: (يُوقِيُوْنَ ← يُوْقَاوُنْ) و سپس «الف» به دلیل التقای ساکنین حذف شده است: (يُوْقَاوُنْ ← يُوْقَوُنْ) و سرانجام در نمونه چهارم صیغه دهم (مفرد مؤنث مخاطب) این فعل نشان داده شده و در آن صیغه، نخست حرکت کسره، به خاطر ثقیل بودن، از حرف عله حذف می‌شود و آن‌گاه حرف عله به دلیل التقای ساکنین حذف می‌شود: (تُوْقِيْنَ ← تُوْقِيْنَ ← تُوْقِيْنَ).

قاعده

۱- لفیف مفروق به فعلی گفته می‌شود که فاء الفعل و لام الفعل آن حرف عله است؛ از این‌رو تغییرات اعلالی مربوط به فعلهای مثال و ناقص در این فعل هم اعمال می‌شود.

۲- در ماضی لفیف مفروق فاء الفعل تغییری نمی‌کند، اما لام الفعل در اولین صیغه به «الف» بدل می‌شود: (وَقَى ← وَقِيَ) و در صیغه سوم (جمع مذکر غایب) لام الفعل حذف می‌شود: (وَقَاوْ ← وَقَا). در صیغه چهارم و پنجم (مفرد و مثنای مؤنث غایب) نیز حرف عله حذف می‌شود: (وَقَيْتْ ← وَقَاتْ ← وَقَتْ و وَقَتْ ← وَقَتَا).

۳- در همه صیغه‌های مضارع لفیف مفروقی که عین الفعل آن مکسور است، فاء الفعل حذف می‌شود (يُوقِيْ ← يَقِيْ). همچنین در صیغه‌های مفرد این فعل «۱»، «۴»، «۷»، «۱۳» و «۱۴» ضمه از آخر آن حذف می‌شود (يَقِيْ ← يَقِيْ و تَقِيْ ← تَقِيْ). در صیغه‌های مثنی «۲»، «۵»، «۸» و «۱۱» و دو صیغه جمع مؤنث «۶» و «۱۲» صرفاً فاء الفعل آن حذف می‌شود و لام الفعل تغییری نمی‌کند: (يُوْقِيَانِ ← يَقِيَانِ، تُوْقِيَانِ ← تَقِيَانِ، يُوْقِيْنَ ← يَقِيْنَ و تُوْقِيْنَ ← تَقِيْنَ). در دو صیغه جمع مذکر و صیغه مفرد مؤنث مخاطب «۳»، «۹» و «۱۰» حرف عله حذف می‌شود: (يُوْقِيُوْنَ ← يَقِيُوْنَ و يَقُوْنَ و تُوْقِيْنَ ← تَقِيْنَ ← تَقِيْنَ).

۴- امر لفیف مفروق نیز طبعاً از مضارع مخاطب آنها گرفته می‌شود. بدین صورت که نخست حرف مضارعت از ابتدای آن حذف می‌گردد و آن‌گاه فعل مضارع مجزوم می‌شود. جزم در صیغه‌های «۱»، «۴»، «۷» و «۱۳» با حذف لام الفعل است: (قِي ← قِ) و در سایر صیغه‌ها (به جز صیغه‌های جمع مؤنث) با حذف نون عوض رفع: (لِيقُوْنَ ← لِقُوا، تَقُوْنَ ← قُوا و تَقِيْنَ ← قِي).

۵- در صیغه سوم (جمع مذکر غایب) از فعل ماضی مجهول لفیف مفروق، نخست حرکت حرف عله به حرف قبل منتقل و آن‌گاه حذف می‌شود: (وُقِيُوا ← وُقُوا و وُقِيُوا ← وُقُوا).

۶- در صیغه‌های «۱»، «۴»، «۷»، «۱۳» و «۱۴» از مضارع مجهول لفیف مفروق، حرف عله متحرک و ماقبل آن مفتوح است؛ بنابراین حرف عله به «الف» بدل می‌شود: (يُوقِيْ ← يُوْقَى) و در صیغه‌های «۳»، «۹» و «۱۰» از این فعل، حرف عله حذف می‌شود (يُوْقِيُوْنَ ← يُوْقَاوُنْ ← يُوْقَوُنْ و تُوْقِيْنَ ← تُوْقِيْنَ ← تُوْقِيْنَ).

۷- در صیغه‌های «۲»، «۵»، «۶»، «۸»، «۱۱» و «۱۲» نیز، با توجه به اصل آنها، هیچ تغییری رخ نمی‌دهد.

برای آشنایی بیشتر با چگونگی صرف ماضی، مضارع و امر معلوم و ماضی و مضارع مجهول فعل لفیف مفروق به جدولهای شماره ۴۲ تا ۴۶ توجه کنید.

صرف لفیف مفروق

ماضی معلوم

شماره صیغه	شکل ابتدایی	تغییرات اعلالی	شکل نهایی
۱	وَقِيَ	قلب «ياء» به «الف»	وَقَى
۲	وَقِيَا	—	وَقِيَا
۳	وَقِيُوا	حذف لام الفعل	وَقُوا
۴	وَقِيَتْ	//	وَقَتْ
۵	وَقِيَتَا	//	وَقَتَا
۶	وَقِيْنَ	—	وَقَيْنَ
۷	وَقِيَتْ	—	وَقِيَتْ
۸	وَقِيْتَا	—	وَقِيْتَا
۹	وَقِيْتُمْ	—	وَقِيْتُمْ
۱۰	وَقِيَتْ	—	وَقِيَتْ
۱۱	وَقِيْتَا	—	وَقِيْتَا
۱۲	وَقِيْتَنْ	—	وَقِيْتَنْ
۱۳	وَقِيَتْ	—	وَقِيَتْ
۱۴	وَقِيْنَا	—	وَقِيْنَا

(جدول شماره ۴۲)

صرف لفیف مفروق

مضارع معلوم

شماره صیغه	شکل ابتدایی	تغییرات اعلالی	شکل نهایی
۱	يُوقِي	حذف فاء الفعل و ضمّه لام الفعل	يَقِي
۲	يُوقِيَانِ	حذف فاء الفعل	يَقِيَانِ
۳	يُوقِيُونَ	حذف فاء الفعل و لام الفعل	يَقُونَ
۴	تُوقِي	مانند (۱)	تَقِي
۵	تُوقِيَانِ	مانند (۲)	تَقِيَانِ
۶	يُوقِيْنَ	حذف فاء الفعل	يَقِيْنَ
۷	تُوقِي	مانند (۱)	تَقِي
۸	تُوقِيَانِ	مانند (۲)	تَقِيَانِ

تَقُون	مانند (۳)	تَوْقُونَ	۹
تَقِينَ	حذف فاء الفعل و لام الفعل	تَوْقِينَ	۱۰
تَقِيَانِ	مانند (۲)	تَوْقِيَانِ	۱۱
تَقِينَ	مانند (۶)	تَوْقِينَ	۱۲
أَقِي	مانند (۱)	أَوْقِي	۱۳
نَقِي	مانند (۱)	نَوْقِي	۱۴

(جدول شماره ۴۳)

صرف لفيف مفروق

امر معلوم

شماره صیغه	شکل ابتدایی	تغییرات اعلالی	شکل نهایی
۱	لِ + يَقِي	حذف لام الفعل	لِ يَقِي
۲	لِ + يَقِيَانِ	–	لِ يَقِيَانِ
۳	لِ + يَقُونَ	–	لِ يَقُونَ
۴	لِ + تَقِي	مانند (۱)	لِ تَقِي
۵	لِ + تَقِيَانِ	–	لِ تَقِيَانِ
۶	لِ + يَقِينَ	–	لِ يَقِينَ
۷	تَقِي	مانند (۱)	قِي
۸	تَقِيَانِ	–	قِيَانِ
۹	تَقُونَ	–	قُونِ
۱۰	تَقِينَ	–	قِيَانِ
۱۱	تَقِيَانِ	–	قِيَانِ
۱۲	تَقِينَ	–	قِيَانِ
۱۳	لِ + أَقِي	مانند (۱)	لِ أَقِي
۱۴	لِ + نَقِي	مانند (۱)	لِ نَقِي

(جدول شماره ۴۴)

صرف لفیف مفروق

ماضی مجهول

شمارهٔ صیغه	شکل ابتدایی	تغییرات اعلالی	شکل نهایی
۱	وُقِيَ	—	وُقِيَ
۲	وُقِيَا	—	وُقِيَا
۳	وُقِيُوا	حذف لام الفعل	وُقُوا
۴	وُقِيَتْ	—	وُقِيَتْ
۵	وُقِيَتَا	—	وُقِيَتَا
۶	وُقِيْنَ	—	وُقِيْنَ
۷	وُقِيَتَ	—	وُقِيَتَ
۸	وُقِيْتُمَا	—	وُقِيْتُمَا
۹	وُقِيْتُمْ	—	وُقِيْتُمْ
۱۰	وُقِيَتْ	—	وُقِيَتْ
۱۱	وُقِيْتُمَا	—	وُقِيْتُمَا
۱۲	وُقِيْتُنَّ	—	وُقِيْتُنَّ
۱۳	وُقِيَتْ	—	وُقِيَتْ
۱۴	وُقِيْنَا	—	وُقِيْنَا

(جدول شمارهٔ ۴۵)

صرف لفیف مفروق

مضارع مجهول

شمارهٔ صیغه	شکل ابتدایی	تغییرات اعلالی	شکل نهایی
۱	يُوقَى	قلب «ياء» به «الف»	يُوقَى
۲	يُوقَيَانِ	—	يُوقَيَانِ
۳	يُوقَوْنَ	حذف لام الفعل	يُوقُونَ
۴	تُوقَى	مانند (۱)	تُوقَى

تُوقَيَانِ	–	تُوقَيَانِ	۵
يُوقَيْنَ	–	يُوقَيْنَ	۶
تُوقَى	مانند (۱)	تُوقَى	۷
تُوقَيَانِ	–	تُوقَيَانِ	۸
تُوقُونِ	مانند (۳)	تُوقُونِ	۹
تُوقَيْنَ	حذف لام الفعل	تُوقَيْنَ	۱۰
تُوقَيَانِ	–	تُوقَيَانِ	۱۱
تُوقَيْنَ	–	تُوقَيْنَ	۱۲
أُوقَى	مانند (۱)	أُوقَى	۱۳
نُوقَى	مانند (۱)	نُوقَى	۱۴

(جدول شماره ۴۶)

ب) لفیف مقرون

به نمونه‌های زیر توجه کنید:

(الف)

۱- طَوِيَّ ← طَوَى

۲- طَوِيَّوَا ← طَوَاوَا ← طَوَوَا

۳- طَوِيَّتْ ← طَوَاتْ ← طَوْتُ

۴- طَوْتُ ← طَوَّتَا

(ب)

۱- يَطْوِيَّ ← يَطْوَى

۲- يَطْوِيَّانِ ← يَطْوِيَانِ

۳- يَطْوِيَّوْنَ ← يَطْوِيَّوْنَ ← يَطْوَوْنَ

۴- يَطْوِيَّيْنِ ← يَطْوِيَّيْنِ ← يَطْوَيْنِ

(ج)

۱- تَطْوِيَّ ← إِطْوَى

۲- تَطْوِيَّانِ ← إِطْوِيَا

۳- تَطْوِيَّوْنَ ← إِطْوَوَا

۴- تَطْوِيَّيْنِ ← إِطْوِيَا

(د)

۱- طُوِيَّوَا ← طُوِيَّوَا ← طُوَوَا

۲- يَطْوِيَّ ← يَطْوَى

۳- يَطْوِيَّوْنَ ← يَطْوِيَّوْنَ ← يَطْوَوْنَ

۴- تَطْوِيَّيْنِ ← تَطْوِيَّيْنِ ← تَطْوَيْنِ

توضیح

افعال به کار رفته در نمونه‌های بالا حالات گوناگون فعل لفیف مقرون را نشان می‌دهند. لفیف مقرون به فعلی گفته می‌شود که عین الفعل و لام الفعل آن حرف عله است و در واقع هم اجوف است و هم ناقص و از این رو گمان می‌رود که باید قواعد هر دو نوع را بر آن اجرا کرد؛ ولی چنین نیست و از آنجا که اجرای تغییرات اعلال اجوف و ناقص، لفیف مقرون را دستخوش تغییرات زیادی می‌کند، در افعال لفیف مقرون صرفاً تغییرات

فعل ناقص جاری می‌شود و عین الفعل آنها بدون تغییر باقی می‌ماند. نمونه‌های دسته «الف»، ماضی لفیف مقرون را نشان می‌دهند. در نمونه نخست، لام الفعل در فعل «طَوِيَّ» به «الف» بدل شده است (طَوِيَّ ← طَوَى). در نمونه دوم، که صیغه سوم این فعل است، حرف عله متحرک و حرف پیش از آن مفتوح است و از این رو به «الف» بدل شده است (طَوِيَّوَا ← طَوَاوَا)؛ در این هنگام دو حرف ساکن در کنار یکدیگر قرار گرفته‌اند که از آن میان حرف عله حذف شده است (طَوَاوَا ← طَوَوَا). سومین نمونه، صیغه چهارم این فعل را نشان می‌دهد که حرف عله در آن متحرک و حرف پیش از آن مفتوح است؛ از این رو به «الف» بدل شده است (طَوِيَّتْ ← طَوَاتْ) و پس از آن حرف عله، به دلیل التقای ساکنین، حذف شده است (طَوَاتْ ← طَوْتُ). در نمونه چهارم، صیغه پنجم این فعل نشان داده شده است که در آن ضمیر مثنی (ا) عیناً به مفرد مؤنث غایب افزوده شده است (طَوْتُ ← طَوْتَا).

نمونه‌های دسته «ب» مضارع لفیف مقرون هستند. نمونه اول از این دسته نخستین صیغه مضارع را نشان می‌دهد که در آن ضمه روی حرف آخر آن قرار گرفته و چنان که می‌دانیم تلفظ ضمه بر «یاء» سنگین است؛ بنابراین ضمه حذف می‌شود: (يَطْوِي ← يَطْوِي). نمونه دوم صیغه مثنای مذکر غائب است که هیچ تغییر اعلالی در آن رخ نداده است: (يَطْوِيَان ← يَطْوِيَان). نمونه سوم صیغه جمع مذکر غائب است، که مانند آنچه در مورد برخی افعال ناقص فرا گرفتیم، حرکت «واو» به حرف قبل منتقل می‌شود: (يَطْوِيُونَ ← يَطْوِيُونَ) و پس از آن حرف عله به دلیل التقای ساکنین حذف می‌شود: (يَطْوِيُونَ ← يَطْوُونَ). نمونه چهارم صیغه مفرد مؤنث مخاطب است که در آن حرف عله متحرک و حرف پیش از آن صحیح و متحرک است؛ بنابراین حرکت حرف عله به حرف قبل منتقل می‌شود (تَطْوِيْن ← تَطْوِيْن) و سپس دو حرف ساکن در کنار یکدیگر قرار می‌گیرند که در نتیجه حرف عله حذف می‌شود (تَطْوِيْن ← تَطْوِيْن).

نمونه‌های دسته «ج» چگونگی ساختن فعل امر حاضر لفیف مقرون را نشان می‌دهند. در نمونه اول لام‌الفعل، به دلیل مجزوم بودن فعل امر، از آخر آن حذف شده است: (تَطْوِي ← اِطْوِ). نمونه‌های دوم، سوم و چهارم نیز به ترتیب، صیغه‌های مثنی، جمع مذکر و مفرد مؤنث مخاطب هستند که حرف مضارع ت از مضارع آنها افتاده و مجزوم شده‌اند و تغییر دیگری در آنها رخ نداده است (تَطْوِيَان ← اِطْوِيَا، تَطْوُونَ ← اِطْوُوا و تَطْوِيْن ← اِطْوِي).

نمونه‌های دسته «د» ماضی و مضارع مجهول از افعال لفیف مقرون را نشان می‌دهند. در صیغه سوم (جمع مذکر غایب) ماضی این افعال، لام الفعل، که حرف عله است، متحرک و حرف پیش از آن صحیح و متحرک است؛ بنابراین حرکت حرف عله به حرف قبل منتقل می‌شود (طَوِيَّوَا ← طَوِيَّوَا) در این هنگام دو حرف ساکن در کنار یکدیگر قرار می‌گیرند و حرف عله حذف می‌شود (طَوِيَّوَا ← طَوَوَا). نمونه دوم، صیغه مفرد مذکر غایب از فعل مضارع این ریشه است که در آن حرف عله «یاء» متحرک و ماقبل آن مفتوح است و در نتیجه به «الف» بدل شده است (يَطْوِي ← يَطْوِي). در سومین نمونه صیغه جمع مذکر غایب این فعل نشان داده شده است، که طبق آنچه در دروس فعل ناقص خواندیم، ابتدا «یاء» به «الف» بدل شده (يَطْوِيُونَ ← يَطْوَاوْنَ) و سپس «الف»، به دلیل التقای ساکنین، حذف شده است (يَطْوَاوْنَ ← يَطْوُونَ). و سرانجام در چهارمین نمونه صیغه مفرد مؤنث مخاطب از این فعل نشان داده شده که در آن، نخست حرکت کسره از حرف عله به خاطر ثقیل بودن حذف می‌شود و آن‌گاه حرف عله، به خاطر التقای ساکنین، حذف می‌گردد. (تَطْوِيْن ← تَطْوِيْن ← تَطْوِيْن).

قاعده

۱- لفیف مقرون به فعلی گفته می‌شود که عین الفعل و لام الفعل آن حرف عله است و به نظر می‌رسد که باید قواعد اجوف و ناقص، هر دو را بر آن اجرا کرد، ولی در واقع چنین نیست و در افعال لفیف مقرون صرفاً تغییرات فعل ناقص جاری می‌شود و عین الفعل بدون تغییر باقی می‌ماند.

۲- در اولین صیغه ماضی معلوم لفیف مقرون، لام الفعل به «الف» بدل می‌شود: (طَوِيَّ ← طَوَى). در صیغه‌های «۳، ۴ و ۵» ماضی حرف عله از فعل حذف می‌شود (طَوِيَّوَا ← طَوَاوَا ← طَوَوَا، طَوِيَّتْ ← طَوَاتْ ← طَوَتْ و طَوَتْ ← طَوَّتَا).

۳- در صیغه‌های «۱، ۴، ۷، ۱۳ و ۱۴» از فعل مضارع لفیف مقرون، ضمه روی «یاء» قرار گرفته و تلفظ آن سنگین است؛ از این رو ضمه حذف می‌شود (يَطْوِي ← يَطْوِي). در صیغه‌های مثنی (۲، ۵، ۸ و ۱۱) و نیز دو صیغه جمع مؤنث مضارع (۶ و ۱۲) هیچ تغییر اعلالی پدید نمی‌آید (يَطْوِيَان ← يَطْوِيَان و يَطْوِيْنَ ← يَطْوِيْنَ). در دو صیغه جمع مذکر (۳ و ۹) و صیغه مفرد مؤنث مخاطب (۱۰) حرف عله حذف می‌شود (يَطْوِيُون ← يَطْوِيُون و يَطْوِيَيْن ← يَطْوِيَيْن و يَطْوِيْن ← يَطْوِيْن).

۴- حرف عله در حالت جزم از آخر صیغه‌های «۱، ۴، ۷، ۱۳ و ۱۴» فعل مضارع لفیف مقرون حذف می‌شود (تَطْوِي ← اِطْوِ)؛ بنابراین، جز این تغییر، در صیغه‌های فعل امر آن هیچ تغییر اعلالی پدید نمی‌آید (تَطْوِيَان ← اِطْوِيَا، تَطْوُون ← اِطْوُوا و تَطْوِيْنَ ← اِطْوِي).

۵- از میان صیغه‌های ماضی مجهول لفیف مقرون، حرف عله صرفاً از آخر جمع مذکر غایب حذف می‌شود: (طَوِيَّوَا ← طَوِيَّوَا ← طَوَوَا). در صیغه‌های «۱، ۴، ۷، ۱۳ و ۱۴» از فعل مضارع مجهول این ریشه، حرف عله «یاء» متحرک و ماقبل آن مفتوح است؛ از این رو به «الف» بدل می‌شود: (يَطْوِي ← يَطْوِي) و در دو صیغه جمع مذکر (۳ و ۹) و صیغه مفرد مؤنث مخاطب (۱۰) حرف عله حذف می‌شود: (يَطْوِيُون ← يَطْوَاوُن و يَطْوِيْن ← يَطْوِيْن و يَطْوِيَيْن ← يَطْوِيَيْن).

برای آشنایی بیشتر با چگونگی صرف ماضی، مضارع و امر معلوم و ماضی و مضارع مجهول فعل لفیف مقرون به جدولهای شماره ۴۷ تا ۵۱ توجه کنید.

صرف فعل لفیف مقرون

ماضی معلوم

شماره صیغه	شکل ابتدایی	تغییرات اعلالی	شکل نهایی
۱	طَوِيَّ	قلب «یاء» به «الف»	طَوَى
۲	طَوِيَّا	-	طَوِيَّا
۳	طَوِيَّوَا	حذف لام الفعل	طَوَوَا
۴	طَوِيَّتْ	قلب «یاء» به «الف» و حذف آن	طَوَاتْ
۵	طَوِيَّتَا	مانند (۳)	طَوَّتَا

طَوَّينَ	—	طَوَّينَ	۶
طَوَّيْتَ	—	طَوَّيْتَ	۷
طَوَّيْتُمَا	—	طَوَّيْتُمَا	۸
طَوَّيْتُمْ	—	طَوَّيْتُمْ	۹
طَوَّيْتُ	—	طَوَّيْتُ	۱۰
طَوَّيْتُمَا	—	طَوَّيْتُمَا	۱۱
طَوَّيْتُنَّ	—	طَوَّيْتُنَّ	۱۲
طَوَّيْتُ	—	طَوَّيْتُ	۱۳
طَوَّيْنَا	—	طَوَّيْنَا	۱۴

(جدول شماره ۴۷)

صرف فعل لفیف مقرون

مضارع معلوم

شماره صیغه	شکل ابتدایی	تغییرات اعلالی	شکل نهایی
۱	يَطْوِي	حذف ضمه لام الفعل	يَطْوِي
۲	يَطْوِيَانِ	—	يَطْوِيَانِ
۳	يَطْوِيُونَ	حذف لام الفعل	يَطْوُونَ
۴	تَطْوِي	مانند (۱)	تَطْوِي
۵	تَطْوِيَانِ	—	تَطْوِيَانِ
۶	يَطْوِينَ	—	يَطْوِينَ
۷	تَطْوِي	مانند (۱)	تَطْوِي
۸	تَطْوِيَانِ	—	تَطْوِيَانِ
۹	تَطْوِيُونَ	مانند (۳)	تَطْوُونَ
۱۰	تَطْوِيِينَ	حذف لام الفعل	تَطْوِينَ
۱۱	تَطْوِيَانِ	—	تَطْوِيَانِ
۱۲	تَطْوِينَ	—	تَطْوِينَ
۱۳	أَطْوِي	مانند (۱)	أَطْوِي
۱۴	نَطْوِي	//	نَطْوِي

(جدول شماره ۴۸)

صرف فعل لفیف مقرون

امر معلوم

شمارهٔ صیغه	شکل ابتدایی	تغییرات اعلالی	شکل نهایی
۱	لِ + يَطْوِي	حذف لام الفعل	لِ يَطْوِي
۲	لِ + يَطْوِيَانِ	–	لِ يَطْوِيَانِ
۳	لِ + يَطْوُونُ	–	لِ يَطْوُونُ
۴	لِ + تَطْوِي	مانند (۱)	لِ تَطْوِي
۵	لِ + تَطْوِيَانِ	–	لِ تَطْوِيَانِ
۶	لِ + يَطْوِيْنَ	–	لِ يَطْوِيْنَ
۷	تَطْوِي	مانند (۱)	اِطْوِي
۸	تَطْوِيَانِ	–	اِطْوِيَانِ
۹	تَطْوُونُ	–	اِطْوُونُ
۱۰	تَطْوِيْنَ	–	اِطْوِيْنَ
۱۱	تَطْوِيَانِ	–	اِطْوِيَانِ
۱۲	تَطْوِيْنَ	–	اِطْوِيْنَ
۱۳	لِ + اُطْوِي	مانند (۱)	لِ اُطْوِي
۱۴	لِ + نَطْوِي	مانند (۱)	لِ نَطْوِي

(جدول شمارهٔ ۴۹)

صرف فعل لفیف مقرون

ماضی مجهول

شمارهٔ صیغه	شکل ابتدایی	تغییرات اعلالی	شکل نهایی
۱	طُوِيَ	–	طُوِيَ
۲	طُوِيَا	–	طُوِيَا
۳	طُوِيُوا	حذف لام الفعل	طُوُوَا
۴	طُوِيَتْ	–	طُوِيَتْ

طُوَيْتَا	—	طُوَيْتَا	۵
طُوَيْنَ	—	طُوَيْنَ	۶
طُوَيْتَ	—	طُوَيْتَ	۷
طُوَيْتُمَا	—	طُوَيْتُمَا	۸
طُوَيْتُمْ	—	طُوَيْتُمْ	۹
طُوَيْتِ	—	طُوَيْتِ	۱۰
طُوَيْتُمَا	—	طُوَيْتُمَا	۱۱
طُوَيْتَنَّ	—	طُوَيْتَنَّ	۱۲
طُوَيْتُ	—	طُوَيْتُ	۱۳
طُوَيْنَا	—	طُوَيْنَا	۱۴

(جدول شماره ۵۰)

صرف فعل لفیف مقرون

مضارع مجهول

شماره صیغه	شکل ابتدایی	تغییرات اعلالی	شکل نهایی
۱	يُطَوِي	قلب «ياء» به «الف»	يُطَوَى
۲	يُطَوِيَانِ	—	يُطَوِيَانِ
۳	يُطَوِيُونَ	حذف لام الفعل	يُطَوُونَ
۴	تُطَوِي	مانند (۱)	تُطَوَى
۵	تُطَوِيَانِ	—	تُطَوِيَانِ
۶	يُطَوِيْنَ	—	يُطَوِيْنَ
۷	تُطَوِي	مانند (۱)	تُطَوَى
۸	تُطَوِيَانِ	—	تُطَوِيَانِ
۹	تُطَوِيُونَ	مانند (۳)	تُطَوُونَ
۱۰	تُطَوِيْنَ	مانند (۳)	تُطَوِيْنَ
۱۱	تُطَوِيَانِ	—	تُطَوِيَانِ
۱۲	تُطَوِيْنَ	—	تُطَوِيْنَ

اُطَوٰی	مانند (۱)	اُطَوٰی	۱۳
نُطَوٰی	//	نُطَوٰی	۱۴

(جدول شماره ۵۱)

پیوست

اعلال اسم

به نمونه‌های زیر توجه کنید:

(الف)	(ج)
۱- مُیقِنٌ ← مُوقِنٌ	۱- سَمَآءٌ ← سَمَاءٌ
۲- تَقَّیَ ← تَقَوٰی	۲- قَاوَمٌ ← قَائِمٌ
۳- طَبِیَّ ← طُوبٰی	۳- فَرَايِدٌ ← فَرَائِدٌ
۴- کَاتِبٌ ← کَايْتِبٌ ← کُوَيْتِبٌ	
(ب)	(د)
۱- مِوزَانٌ ← مِيزَانٌ	۱- اُحْوَلٌ ← اُحْوَلٌ، اُبَيْضٌ ← اُبَيْضٌ، اُعَيْنٌ ← اُعَيْنٌ
۲- دَاعُوٌ ← دَاعِيٌ (← دَاعٍ)	۲- اُهْوَنٌ ← اُهْوَنٌ
۳- سَيُّوْدٌ ← سَيِّدٌ	۳- اُعَيْنٌ ← اُعَيْنٌ
۴- مَهْدُوِيٌ ← مَهْدِيِيٌ (← مَهْدِيٌ)	۴- جَوَّالَانٌ ← جَوَّالَانٌ
۵- قِوَامٌ ← قِيَامٌ	۵- طَوِيلٌ ← طَوِيلٌ
۶- دُنُوِيٌ ← دُنِيِيٌ (← دُنِيَا)	
۷- تَرَجُّوٌ ← تَرَجِّيِيٌ (← تَرَجِّيٌ)	
۸- مُفْتَحٌ ← مُفْتِاحٌ ← مُفْتِيِحٌ	

توضیح

در نمونه‌های دسته «الف»، حروف «باء» و «الف» به «واو» قلب شده‌اند. در نخستین نمونه «باء» ساکن پس از ضمه واقع شده و از این رو به «واو» قلب شده است (مُیقِنٌ ← مُوقِنٌ). در نمونه دوم حرف «باء» سومین حرف اصلی «تَقَّیَ» بر وزن «فَعَلَى» است که به «واو» قلب شده است (تَقَّیَ ← تَقَوٰی). در نمونه سوم حرف «باء» دومین حرف اصلی «طَبِیَّ» بر وزن «فَعَلَى» است که به «واو» قلب شده است (طَبِیَّ ← طُوبٰی) و بالاخره در نمونه چهارم، طبق قواعد تصغیر «الف» پس از ضمه قرار گرفته و به «واو» قلب شده است (کَايْتِبٌ ← کُوَيْتِبٌ).

در نمونه‌های دسته «ب»، حروف «واو» و «الف» به «یاء» قلب شده‌اند. در نمونه نخست، «واو» ساکن و حرف قبل از آن مکسور است که به «یاء» قلب شده است (مَوْزَانُ ← مِيزَانُ). در نمونه دوم، «واو» سومین حرف کلمه و حرف قبل از آن مکسور است؛ از این رو به «یاء» قلب شده است (دَاعِيُو ← دَاعِي ← دَاعٍ). در نمونه سوم دو حرف «واو» و «یاء» در کنار هم قرار گرفته‌اند که اولی ساکن و دومی متحرک است؛ از این رو «واو» به «یاء» بدل شده و در «یاء» دوم ادغام شده است (سَيُوْدُ ← سَيِّدُ). در نمونه چهارم علاوه بر این، حرکت ضمه نیز پیش از «یاء» قرار گرفته که به خاطر تناسب با حرف بعد (یاء) به کسره بدل شده است (مَهْدِي ← مَهْدِي). در پنجمین نمونه، «واو» پس از کسره و پیش از «الف» واقع شده و از این رو به «یاء» قلب شده است: (قَوَامُ ← قِيَامُ). در ششمین نمونه، «واو» سومین حرف اصلی از صفت مشبیه بر وزن «فُعَلَى» است و به «یاء» قلب شده است (دُنُو ← دُنِي). در نمونه هفتم، «واو» آخرین حرف واژه معرب و حرکت پیش از آن ضمه است که در این صورت به «یاء» بدل می‌شود (تَرْجُو ← تَرْجِي)، آن‌گاه چون ضمه پیش از «یاء» قرار گرفته و از طرفی «یاء» با کسره مناسب است، ضمه به کسره بدل شده است (تَرْجِي ← تَرْجِي). و سرانجام در نمونه هشتم «الف» برای ساختن اسم مصغر از واژه «مِفْتَاحُ» پس از کسره قرار گرفته و به «یاء» قلب شده است (مُفَيْتِيح ← مُفَيْتِيح).

در نمونه‌های دسته «ج»، «واو» و «یاء» پس از «الف» زائد قرار گرفته و از این رو به همزه قلب شده‌اند: (سَمَاو ← سَمَاء، قاوم ← قائم و قَرَايد ← قَرَائِد).

و بالاخره نمونه‌های دسته «د» اسمهایی را نشان می‌دهد که از قوانین اعلال مستثنی هستند. در این موارد حرف عله در حکم حرف صحیح است و اعلال نمی‌شود. در نمونه نخست «واو» و «یاء» متحرک و حرف پیش از آنها صحیح و ساکن است؛ از این رو به نظر می‌رسد که طبق یک قاعده عمومی اعلال، باید حرکت فتحه را به حرف قبل انتقال دهیم و آن‌گاه حرف عله ماقبل مفتوح را به «الف» قلب کنیم (أَحُولُ ← أَحَوْلُ). اما در اینجا چنین اتفاقی رخ نمی‌دهد و در این‌گونه اسمها اساساً اعلال صورت نمی‌گیرد و به طور کلی می‌توان گفت: کلیه صفت‌های مشبیه‌ای که بر عیب، رنگ و زینت دلالت می‌کنند، در صورتی که اجوف باشند، در آنها هیچ تغییر اعلالی صورت نمی‌گیرد؛ مانند: «أَحُولُ (لوچ، دوبین)، أَيْبُض (سفید)، أَعْيَن (چشم درشت) و أَحْوَر (سیاه چشم)». در نمونه دوم، «أَهْوَنُ» صفت تفضیلی و بر وزن «أَفْعَلُ» است و در «واو» آن تغییری پدید نیامده است. در نمونه سوم، «یاء» متحرک و حرف پیش از آن صحیح و ساکن است، اما از آنجا که این واژه جمع قله^{۲۱۳} است و صفت تفضیلی نیست؛ از این رو در حرف عله «یاء» تغییری پدید نیامده است. در نمونه چهارم، حرکت حرف پیش از حرف عله «واو» مفتوح است، اما این اسم بر وزن «فَعْلَانُ» است و در آن «واو» به «الف» تبدیل نمی‌شود. و سرانجام در نمونه پنجم، حرف عله متحرک و حرف پیش از آن مفتوح است که بر طبق یکی از قواعد عمومی اعلال باید به «الف» قلب شود، اما از آنجا که پس از حرف عله حرف مد آمده است، در این واژه نیز هیچ تغییر اعلالی پدید نمی‌آید.

قاعده

الف) حروف، «یاء» و «الف» در اسمها، در حالت‌های زیر به «واو» قلب می‌شوند:

۱- اسمی که «یاء» آن ساکن و حرف قبل از آن مضموم است؛ مانند: «مُيَسِّرُ ← مُوسِرُ»؛

۲۱۳. جمع قله جمع مکسری است که بر تعداد اندکی (بین سه تا ده) دلالت می‌کند.

۲- هرگاه «یاء» سومین حرف اصلی اسمی باشد که بر وزن «فَعْلَى» است؛ مانند: «فَتَيَّيْ ← فَتَوَيْ»؛

۳- هرگاه «یاء» دومین حرف اصلی اسمی باشد که بر وزن «فَعْلَى» است؛ مانند: «طَبَيَّيْ ← طُوبَيْ»؛

۴- اسمی که «الف» آن پس از ضمه قرار گرفته باشد؛ مانند: «لَاعِبٌ ← لَائِعِبٌ ← لُوَيْعِبٌ».

ب) در موارد زیر، در اسمها حروف «واو» و «الف» به «یاء» قلب می‌شوند:

۱- اسمی که «واو» آن ساکن و حرف پیش از آن مکسور باشد؛ مانند: «مَوْقَاتٌ ← مِيقَاتٌ»؛

۲- اسمی که «واو» آن سومین حرف کلمه باشد و حرف پیش از آن مکسور باشد؛ مانند: «نَامُوْ ← نَامِيْ

← نَامٌ»؛

۳- اسمی که در آن دو حرف «واو» و «یاء» کنار هم قرار گرفته و اولی ساکن و دومی متحرک باشد؛ مانند: «مَرْمُومِيْ ← مَرْمِيْ، ضَارِبُومِيْ ← ضَارِبِيْ». در این مورد طبعاً ادغام صورت می‌گیرد و حرکت پیش از آنها به کسره بدل می‌گردد: «مَرْمِيْ ← مَرْمِيْ و ضَارِبِيْ ← ضَارِبِيْ»؛

۴- اسمی که «واو» آن پس از کسره و پیش از «الف» واقع شده باشد؛ مانند: «دَوَارٌ ← دِيَارٌ و ثَوَابٌ ← ثِيَابٌ»؛

۵- صفت مشبیه‌ای که بر وزن «فَعْلَى» است، البته به شرطی که «واو»، سومین حرف اصلی آن باشد؛ مانند: «عُلُومِيْ ← عَلِيْ (← عَلِيَا)»؛

۶- اسمی که آخرین حرف آن «واو» و حرکت پیش از آن ضمه باشد؛ مانند: «تَدَاعُوْ ← تَدَاعِيْ». در این مورد ضمه ماقبل، برای تناسب با حرف «یاء»، به کسره بدل می‌شود: «تَدَاعِيْ ← تَدَاعِيْ»؛

۷- اسمی که «الف» آن پس از کسره واقع شده باشد؛ مانند: «سُلْطَانٌ ← سُلَيْطَانٌ ← سُلَيْطِيْنٌ»؛

ج) در اسمها هرگاه «واو» و «یاء» پس از «الف» زائد قرار بگیرند، به همزه بدل می‌شوند؛ مانند: «بَنَائِيْ ← بَنَاءٌ، إِجْرَائِيْ ← إِجْرَاءٌ، طَرَائِقِيْ ← طَرَائِقُ و عَجَائِزُ ← عَجَائِزُ».

د) برخی از اسمها به طور کلی از قوانین اعلال مستثنا هستند و در آنها حرف عله در حکم حرف صحیح است و اعلال نمی‌شود. این موارد عبارت‌اند از:

۱- هرگاه صفت مشبیه بر وزن «أَفْعَلٌ» و بیان کننده عیب، رنگ و زینت باشد؛ مانند: «أَعُورٌ، أَسُودٌ و أَعِيْنٌ».

۲- صفت تفضیلی که بر وزن «أَفْعَلٌ» است؛ مانند: «أَنُورٌ»؛

۳- هرگاه اسم، جمع قلّه باشد؛ مانند: «أَنْيَابٌ (جمع نَابٌ)، أَسُورَةٌ (جمع سِوَارٌ) و أَحْوَالٌ و أَحْوَلَةٌ (جمع حَوْلٌ و حَالٌ)»؛

۴- هرگاه اسم بر وزن «فَعْلَانٌ» باشد؛ مانند: «فَوْرَانٌ و هَيَجَانٌ»؛

۵- هرگاه در اسم پس از حرف عله، حرف مد آمده باشد؛ مانند: «جَوَادٌ و بَيَانٌ».

جلسه سی و یکم

تجزیه فعل (۱) افعال صحیح

هدف درس..... ۲۴۰

درآمد..... ۲۴۰

تجزیه افعال صحیح..... ۲۴۰

هدف درس

✓ آشنایی با تجزیه افعال صحیح.

درآمد

در دروس پیشین ویژگیهای فعل را از زوایای گوناگون بررسی کردیم و با مسائل آن در صرف عربی آشنا شدیم. اکنون، طبق عادت آموزشی نیکویی که از دیر باز در امر تعلیم صرف عربی متداول بوده است، در این درس می‌کوشیم با چگونگی تجزیه فعل و چندین نمونه کاربردی در این زمینه آشنا شویم.

تجزیه بیان ویژگیهای انواع صرفی واژه‌ها در چارچوبی تعریف شده است؛ جدا از نقشی که هر کدام از آنها از لحاظ دستوری در جمله ایفا می‌کند.

گفتنی است حرف در تجزیه مورد بحث قرار نمی‌گیرد؛ چون صرف نمی‌گردد و از حالتی به حالت دیگر در نمی‌آید. بنابراین می‌توان گفت تجزیه به طور کلی دو بخش دارد: یکی تجزیه فعل و دیگری تجزیه اسم. دانشجویان عزیز شیوه تجزیه اسم را در پایان مباحث صرف عربی (۲) فرا خواهند گرفت و در این درس با روش تجزیه فعل و ویژگیهایی که در این میان باید مد نظر قرار داد آشنا خواهند شد. در درس سی و یکم نمونه‌هایی از تجزیه افعال صحیح را از نظر خواهند گذراند و در درس سی و دوم روش تطبیق قواعد صرفی را در تجزیه افعال معتل ملاحظه خواهند کرد.

تجزیه افعال صحیح

به نمونه‌های زیر توجه کنید:

- ۱- ﴿فَأَرْسِلْ مَعَنَا بَنِي إِسْرَائِيلَ وَلَا تُعَذِّبْهُمْ﴾^{۲۱۴}
 - ۲- ﴿إِنْ يَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ وَإِنْ هُمْ إِلَّا يَخْرُصُونَ﴾^{۲۱۵}
 - ۳- ﴿فَاتَّخَذَتْ مِنْ دُونِهِمْ حِجَابًا فَأَرْسَلْنَا إِلَيْهَا رُوحَنَا فَتَمَثَّلَ لَهَا بَشَرًا سَوِيًّا﴾^{۲۱۶}
 - ۴- ﴿وَهَزَىٰ إِلَيْكَ بِجِذْعِ النَّخْلَةِ تُسَاقِطُ عَلَيْكَ رَطْبًا جَنِيًّا﴾^{۲۱۷}
 - ۵- ﴿لَا يَسَامُ الْإِنْسَانُ مِنْ دُعَاءِ الْخَيْرِ وَإِنْ مَسَّهُ الشَّرُّ فَيَئُوسٌ قَنُوطٌ﴾^{۲۱۸}
- ع- الإمام علي (عليه السلام): «لَا تَجْعَلَنَّ ذَرْبَ لِسَانِكَ عَلَى مَنْ أَنْطَقَكَ، وَبَلَاغَةَ قَوْلِكَ عَلَى مَنْ

۲۱۴. طه / ۴۷؛ ترجمه: «پس فرزندان اسرائیل را با ما بفرست و عذابشان مکن.»

۲۱۵. انعام / ۱۱۶؛ ترجمه: «آنان جز از گمان [خود] پیروی نمی‌کنند و جز به حدس و تخمین نمی‌پردازند.»

۲۱۶. مریم / ۱۷؛ ترجمه: «و در برابر آنان پرده‌ای بر خود گرفت. پس روح خود را به سوی او فرستادیم تا به [شکل] بشری خوش‌اندام بر او نمایان شد.»

۲۱۷. مریم / ۲۵؛ ترجمه: «و تنه درخت خرما را به طرف خود [بگیر و] بتکان بر تو خرمای تازه می‌ریزد.»

۲۱۸. فصلت / ۴۹؛ ترجمه: «انسان از دعای خیر خسته نمی‌شود و چون آسیبی به او رسد مأیوس [و] نومید می‌گردد.»

سَدَّكَ. ۲۱۹

- ۷- الإمامُ عليُّ (عليه السلام): «إِذَا أَمَلْتُمْ، فَتَاجِرُوا اللَّهَ بِالصَّدَقَةِ.»^{۲۲۰}
- ۸- الإمامُ عليُّ (عليه السلام): «لَا تَجْعَلُوا عِلْمَكُمْ جَهْلًا، وَيَقِينَكُمْ شَكًّا؛ إِذَا عَلِمْتُمْ فَأَعْمَلُوا.»^{۲۲۱}
- ۹- الإمامُ الصَّادِقُ (عليه السلام): «الْعَقْلُ مَا عِيدَ بِهِ الرَّحْمَنُ وَاکْتُسِبَ بِهِ الْجَنَانُ.»^{۲۲۲}
- ۱۰- الإمامُ الصَّادِقُ (عليه السلام): «رَحِمَ اللَّهُ عَبْدًا عَفًّا، وَتَعَفَّفَ، وَكَفَّ عَنِ الْمَسْأَلَةِ.»^{۲۲۳}

توضیح

قبل از هر چیز لازم است توجّه داشته باشیم که در تجزیه فعل ویژگیهای زیر بیان می‌شود:

- ۱- نوع فعل از جهت زمان (ماضی، مضارع، امر، نفی، نهی یا ...):
- ۲- نوع فعل از نظر صیغه و هیئت آن (مفرد، تنثیه، جمع، مذکر و مؤنث):
- ۳- ثلاثی یا رباعی و مجرد یا مزید بودن افعال و باب مربوط به هر کدام از آنها؛
- ۴- تامّ یا ناقص بودن فعل؛ گفتنی است بیشتر فعلها بر انجام کار یا پذیرفتن حالتی دلالت دارند. این فعلها را تامّ می‌نامند. فعلهای تامّ در صورت متعدی بودن «فاعل» و «مفعول» دارند؛ مانند: «أَكَلَ». در عربی فعلهای دیگری نیز هستند که مانند افعال ربطی فارسی (است، بود، شد، گشت و گردید) بر معنای کاملی دلالت ندارند و برای معنای ای از قبیل اثبات یا نفی نسبت موجود در یک جمله اسمیه به کار می‌روند؛ مانند: «كَانَ (است، بود)، صَارَ (شد) و لَيْسَ (نیست)». در دستور زبان عربی در یک تقسیم‌بندی کلی به این قبیل فعلها نواسخ نیز می‌گویند؛ چون اعراب اسمهای پس از خود را تغییر می‌دهند و از حالت عادی دگرگون (نسخ) می‌کنند؛ مانند: «أَحْمَدُ طَالِبٌ» که وقتی فعل «كَانَ» در آغاز آن به کار می‌رود باید گفت: «كَانَ أَحْمَدُ طَالِبًا». به این دسته از افعال، افعال ناقصه نیز می‌گویند و بقیه افعال، که اکثر قریب به اتفاق فعلها را در زبان عربی تشکیل می‌دهند، تامّه نامیده می‌شوند. ان شاء الله در دروس نحو عربی با تفصیل مباحث مربوط به این بخش آشنا خواهیم شد.

۵- لازم یا متعدی بودن؛

ع- معلوم یا مجهول بودن؛^{۲۲۴}

۲۱۹. نهج البلاغه، حکمت ۴۱۱؛ ترجمه: «[و فرمود:] بدان کس که تو را سخن آموخت به تندی سخن مگوی؛ و با کسی که گفتارت را نیکو گرداند راه بلاغت گویی مپوی.»

۲۲۰. نهج البلاغه، حکمت ۲۵۸؛ ترجمه: «[و فرمود:] چون تنگدست شدید به صدقه دادن با خدا سودا کنید.»

۲۲۱. نهج البلاغه، حکمت ۲۷۴؛ ترجمه: «[و فرمود:] دانش خود را نادانی مینگارید؛ و یقین خویش را گمان مپندارید؛ و چون دانستید دست به کار آرید.»

۲۲۲. کافی، ج ۱، ص ۱۱؛ ترجمه: «عقل چیزی است که به وسیله آن خدا پرستش شود و بهشت به دست آید.»

۲۲۳. کافی، ج ۴، ص ۲۱؛ ترجمه: «خدا رحمت کند بنده‌ای را که پرهیزگاری کند و عفاف ورزد و از درخواست از مردم خودداری نماید.»

۲۲۴. شایان گفتن است که افعال ناقصه، فاعل و مفعول ندارند؛ بنابراین معلوم یا مجهول برای آنها ذکر نمی‌شود.

۷- معرب یا مبنی بودن؛^{۲۲۵}

۸- متصرف یا جامد بودن؛

۹- صحیح یا معتل بودن و نوع هر یک از آنها؛ در فعل مضارع علاوه بر این موارد باید حالت اعرابی (مرفوع، منصوب یا مجزوم و علامت رفع، نصب یا جزم) آن نیز ذکر شود.

در این درس تجزیه افعال صحیح را بررسی خواهیم کرد. به همین منظور نمونه‌های فوق از میان آیات و روایاتی انتخاب شده‌اند که افعال به کار رفته در آنها صرفاً صحیح هستند. به تجزیه این افعال توجه کنید:

۱- ﴿فَارْسِلْ مَعَنَا بَنِي إِسْرَائِيلَ وَلَا تُعَذِّبْهُمْ﴾

اُرسِلْ: امر حاضر، مفرد مذکر مخاطب، ثلاثی مزید، باب «إفعال»، تام، متعدی، معلوم، مبنی بر سکون، متصرف، صحیح و سالم.

تُعَذِّبْ: مضارع مجزوم به «لای ناهیه» و علامت جزم آن سکون آخر آن، مفرد مذکر مخاطب، ثلاثی مزید، باب «تفعیل»، تام، متعدی، معلوم، معرب، متصرف، صحیح و سالم.

۲- ﴿إِنْ يَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ وَإِنْ هُمْ إِلَّا يَخْرُصُونَ﴾

يَتَّبِعُونَ: مضارع مرفوع، منفی به «إن»، جمع مذکر غایب، ثلاثی مزید، باب «افتعال»، تام، متعدی، معلوم، معرب، متصرف، صحیح و سالم.

يَخْرُصُونَ: مضارع مرفوع، منفی به «إن»، جمع مذکر غایب، ثلاثی مجرد، تام، متعدی، معلوم، معرب، متصرف، صحیح و سالم.

۳- ﴿فَاتَّخَذَتْ مِنْ دُونِهِمْ حِجَابًا فَأَرْسَلْنَا إِلَيْهَا رُوحَنَا فَتَمَثَّلَ لَهَا بَشَرًا سَوِيًّا﴾

اِتَّخَذَتْ: ماضی، مفرد مؤنث غایب، ثلاثی مزید، باب «افتعال»، تام، متعدی، معلوم، مبنی بر فتح، متصرف، صحیح و مهموز.

أَرْسَلْنَا: ماضی، متکلم مع الغیر، ثلاثی مزید، باب «إفعال»، تام، متعدی، معلوم، مبنی بر سکون، متصرف، صحیح و سالم.

۲۲۵. فعل معرب آن است که حالت آخر آن با تغییر نقشی که در جمله ایفا می‌کند تغییر می‌یابد؛ مانند: «يَفْتَحُ» که اگر حرف «أَنْ» بر آن درآید، حرف آخر آن مفتوح می‌شود (أَنْ يَفْتَحَ)، و اگر حرف «لَمْ» بر آن وارد شود، حرف آخر آن ساکن می‌شود (لَمْ يَفْتَحَ). در عوض، فعل مبنی آن است که آخر آن در همه احوال ثابت است و با تغییر نقش آن در جمله تغییر نمی‌کند؛ مانند: «كَتَبَ». چهار گروه از فعلها مبنی و بقیه آنها معرب‌اند. این چهار گروه عبارت‌اند از:

الف) ماضی

ب) امر حاضر

ج) صیغه‌های جمع مؤنث مضارع

د) فعلهای مضارعی که همراه با نون تأکید به کار می‌روند.

اعراب و بناء (معرب و مبنی بودن) حالت‌های گوناگونی دارد که إن شاء الله در مباحث مربوط به اسم در صرف عربی (۲) به تفصیل از آنها سخن خواهیم گفت.

تَمَثَّلَ: ماضی، مفرد مذکر غایب، ثلاثی مزید، باب «تفعّل»، تامّ، متعدّی، معلوم، مبنی بر فتح، متصرف، صحیح و سالم.

۴- ﴿وَهَزِي إِلَيْكَ بِجِدْعِ النَّخْلَةِ تُسَاقِطُ عَلَيْكَ رُطْبًا جَنِيًّا﴾

هَزِي: امر حاضر، مفرد مؤنث مخاطب، ثلاثی مجرد، تامّ، متعدّی، معلوم، مبنی بر حذف نون، متصرف، صحیح و مضاعف.

تُسَاقِطُ: مضارع مجزوم^{۲۲۶} و علامت جزم آن سکون آخر، مفرد مؤنث غایب، ثلاثی مزید، باب «مفاعله»، تامّ، متعدّی، معلوم، معرب، متصرف، صحیح و سالم.

۵- ﴿لَا يَسْأَلُ الْإِنْسَانُ مِنْ دُعَاءِ الْخَيْرِ وَإِنْ مَسَّهُ الشَّرُّ فَيَنْوَسُ قُنُوطًا﴾

يَسْأَلُ: مضارع مرفوع، مفرد مذکر غایب، ثلاثی مجرد، تامّ، دو وجهی (هم لازم و هم متعدّی، اما در اینجا با حرف جرّ به کار رفته و لازم است)، معلوم، معرب، متصرف، صحیح و مهموز.

مَسَّ: ماضی، مفرد مذکر غایب، ثلاثی مجرد، تامّ، متعدّی، معلوم، مبنی بر فتح، متصرف، صحیح و مضاعف.

عَرَّ: الإِمَامُ عَلِيٌّ (علیه السلام): «لَا تَجْعَلَنَّ ذَرْبَ لِسَانِكَ عَلَى مَنْ أَنْطَقَكَ، وَبَلَاغَةَ قَوْلِكَ عَلَى مَنْ سَدَّدَكَ». تَجْعَلَنَّ: مضارع مؤکّد به نون ثقیله، مفرد مذکر مخاطب، ثلاثی مجرد، تامّ، متعدّی، معلوم، مبنی بر فتح، متصرف، صحیح و سالم.

أَنْطَقَ: ماضی، مفرد مذکر غایب، ثلاثی مزید، باب «إفعال»، تامّ، متعدّی، معلوم، مبنی بر فتح، متصرف، صحیح و سالم.

سَدَّدَ: ماضی، مفرد مذکر غایب، ثلاثی مزید، باب «تفعیل»، تامّ، متعدّی، معلوم، مبنی بر فتح، متصرف، صحیح و مضاعف.

۷- الإِمَامُ عَلِيٌّ (علیه السلام): «إِذَا أَمَلَقْتُمْ، فَتَاجِرُوا اللَّهَ بِالصَّدَقَةِ»

أَمَلَقْتُمْ: ماضی، جمع مذکر مخاطب، ثلاثی مزید، باب «إفعال»، تامّ، لازم، معلوم، مبنی بر سکون، متصرف، صحیح و سالم.

تَاجِرُوا: امر حاضر، جمع مذکر مخاطب، ثلاثی مزید، باب «مفاعله»، تامّ، متعدّی، معلوم، مبنی بر حذف نون، متصرف، صحیح و سالم.

۸- الإِمَامُ عَلِيٌّ (علیه السلام): «لَا تَجْعَلُوا عِلْمَكُمْ جَهْلًا، وَيَقِينَكُمْ شَكًّا؛ إِذَا عِلِمْتُمْ فَأَعْمَلُوا»

تَجْعَلُوا: مضارع مجزوم به «لای ناهیه» و علامت جزم آن حذف نون، جمع مذکر مخاطب، ثلاثی مجرد، تامّ، متعدّی، معلوم، معرب، متصرف، صحیح و سالم.

عِلِمْتُمْ: ماضی، جمع مذکر مخاطب، ثلاثی مجرد، تامّ، متعدّی، معلوم، مبنی بر سکون، متصرف، صحیح و سالم.

۲۲۶. علّت جزم این فعل، واقع شدن در جواب فعل امر است که در مباحث نحو از آن سخن خواهیم گفت.

اعْمَلُوا: امر حاضر، جمع مذکر مخاطب، ثلاثی مجرد، تام، متعدی، معلوم، مبنی بر حذف نون، متصرف، صحیح و سالم.

۹- الإمام الصادق (عليه السلام): «الْعَقْلُ مَا عُبِدَ بِهِ الرَّحْمَنُ وَ اكْتُسِبَ بِهِ الْجَنَانُ»

عُبِدَ: ماضی، مفرد مذکر غایب، ثلاثی مجرد، تام، متعدی، مجهول، مبنی بر فتح، متصرف، صحیح و سالم.
اُكْتُسِبَ: ماضی، مفرد مذکر غایب، ثلاثی مزید، باب «افتعال»، تام، متعدی، مجهول، مبنی بر فتح، متصرف، صحیح و سالم.

۱۰- الإمام الصادق (عليه السلام): «رَحِمَ اللَّهُ عَبْدًا عَفًّا وَ تَعَفَّفَ وَ كَفَّ عَنِ الْمَسْأَلَةِ»

رَحِمَ: ماضی، مفرد مذکر غایب، ثلاثی مجرد، تام، متعدی، معلوم، مبنی بر فتح، متصرف، صحیح و سالم.
عَفًّا: ماضی، مفرد مذکر غایب، ثلاثی مجرد، تام، لازم، معلوم، مبنی بر فتح، متصرف، صحیح و مضاعف.
تَعَفَّفَ: ماضی، مفرد مذکر غایب، ثلاثی مزید، باب «تفعّل»، تام، لازم، معلوم، مبنی بر فتح، متصرف، صحیح و مضاعف.

قاعده

در تجزیه فعل ویژگیهای زیر بیان می شود:

- ۱- نوع فعل از جهت زمان (ماضی، مضارع، امر، نفی، نهی یا ...):
 - ۲- نوع فعل از نظر صیغه و هیئت آن (مفرد، تثنیه، جمع، مذکر و مؤنث بودن):
 - ۳- ثلاثی یا رباعی و مجرد یا مزید بودن و باب مربوط به هر کدام از آنها؛
 - ۴- تام یا ناقص بودن؛
 - ۵- لازم یا متعدی بودن؛
 - ۶- معلوم یا مجهول بودن؛
 - ۷- معرب یا مبنی بودن؛
 - ۸- متصرف یا جامد بودن؛
 - ۹- صحیح یا معتل بودن و نوع هر یک از آنها.
- در فعل مضارع علاوه بر این موارد باید حالت اعرابی (مرفوع، منصوب یا مجزوم و علامت رفع، نصب یا جزم) آن نیز ذکر شود.

جلسه سی و دوم

تجزیه فعل (۲) افعال معتلّ

هدف درس..... ۲۴۶
درآمد..... ۲۴۶
تجزیه افعال معتلّ..... ۲۴۶

هدف درس

✓ آشنایی با تجزیه افعال معتل.

درآمد

در درس سی و یکم با نمونه‌هایی از تجزیه افعال صحیح آشنا شدیم. اکنون در این درس با نمونه‌هایی از تجزیه افعال معتل آشنا خواهیم شد تا روش تطبیق قواعد صرفی را در تجزیه افعال معتل نیز فرا گیریم.

تجزیه افعال معتل

به نمونه‌های زیر توجه کنید:

- ۱- ﴿رَبَّنَا لَا تَزُغْ قُلُوبَنَا بَعْدَ إِذْ هَدَيْتَنَا وَهَبْ لَنَا مِنْ لَدُنْكَ رَحْمَةً﴾^{۲۲۷}
- ۲- ﴿قَالَتْ يَا لَيْتَنِي مِتُّ قَبْلَ هَذَا وَكُنْتُ نَسِيًّا مَنْسِيًّا﴾^{۲۲۸}
- ۳- ﴿وَتَاللَّهِ لَأَكِيدَنَّ أَصْنَامَكُمْ بَعْدَ أَنْ تُولُوا مُدْبِرِينَ﴾^{۲۲۹}
- ۴- ﴿قَالَ أَلْقَهَا يَا مُوسَى فَأَلْقَاهَا فَإِذَا هِيَ حَيَّةٌ تَسْعَى﴾^{۲۳۰}
- ۵- ﴿وَأَوْفُوا الْكَيْلَ إِذَا كِلْتُمْ وَزَنُوا بِالْقِسْطَاسِ الْمُسْتَقِيمِ﴾^{۲۳۱}
- ۶- قَالَ الْإِمَامُ عَلِيُّ (عليه السلام): «إِذَا هَبْتَ أَمْرًا فَفَعَّ فِيهِ، فَإِنَّ شِدَّةَ تَوْفِيهِ أَعْظَمُ مِمَّا تَخَافُ مِنْهُ»^{۲۳۲}
- ۷- قَالَ الْإِمَامُ عَلِيُّ (عليه السلام): «مَنْ كَسَاهُ الْحَيَاءُ ثَوْبَهُ، لَمْ يَرِ النَّاسُ عَيْبَهُ»^{۲۳۳}
- ۸- وَقِيلَ لَهُ (عليه السلام): «صِفْ لَنَا الْعَاقِلَ. فَقَالَ: هُوَ الَّذِي يَضَعُ الشَّيْءَ مَوَاضِعَهُ. فَقِيلَ: فَصِفْ لَنَا الْجَاهِلَ. قَالَ: قُلْتُ»^{۲۳۴}

۲۲۷. آل عمران / ۸؛ ترجمه: «[می‌گویند:] پروردگارا، پس از آنکه ما را هدایت کردی، دل‌هایمان را دستخوش انحراف مگردان و از جانب خود رحمتی بر ما ارزانی دار.»

۲۲۸. مریم / ۲۳؛ ترجمه: «گفت: ای کاش پیش از این مرده بودم و یکسر فراموش شده بودم.»

۲۲۹. انبیاء / ۵۷؛ ترجمه: «و سوگند به خدا که پس از آنکه پشت کردید و رفتید، قطعاً در کار بتانتان تدبیری خواهم کرد.»

۲۳۰. طه / ۱۹ و ۲۰؛ ترجمه: «فرمود: ای موسی، آن را ببنداز، پس آن را انداخت و ناگاه ماری شد که به سرعت می‌خزید.»

۲۳۱. اسراء / ۳۵؛ ترجمه: «و چون پیمانه می‌کنید، پیمانه را تمام دهید و با ترازوی درست بسنجید.»

۲۳۲. نهج البلاغه، حکمت ۱۷۵؛ ترجمه: «[و فرمود:] چون از کاری ترسی بدان در شو؛ که خود را سخت پاییدن دشوارتر تا در نشدن در کار و ترسیدن.»

۲۳۳. نهج البلاغه، حکمت ۲۲۳؛ ترجمه: «[و فرمود:] هر که پوشش شرم گزیند، کس عیب او نبیند.»

۲۳۴. شرح نهج البلاغه، ج ۱۹، ص ۶۶؛ ترجمه: «و به ایشان (علیه السلام) گفتند: خردمند را برای ما توصیف کن. فرمود: خردمند کسی است که هر چیزی را در جای خود قرار می‌دهد. گفتند: نادان را توصیف کن، فرمود: گفتم.»

- ۹- قَالَ الْإِمَامُ الْحُسَيْنُ (عليه السلام): «إِنَّ أَجُودَ النَّاسِ مَنْ أُعْطِيَ مَنْ لَا يَرْجُو»^{۲۳۵}
- ۱۰- قَالَ الْإِمَامُ الْهَادِي (عليه السلام): «مَنْ أَطَاعَ الْخَالِقَ، لَمْ يُبَالِ بِسَخَطِ الْمَخْلُوقِ»^{۲۳۶}

توضیح

افعالی که در آیات و روایات بالا به کار رفته‌اند همگی افعال معتل هستند که تجزیه آنها با تجزیه افعال صحیح تفاوتی ندارد؛ ولی ما در اینجا به خاطر اهمیت آشنایی بیشتر با فعلهای معتل و با هدف مرور برخی از مهم‌ترین قواعد اعلالی مربوط به آنها، در درسی مستقل به تجزیه افعال معتل پرداخته‌ایم. پنج نمونه نخست از میان آیات قرآن کریم و پنج نمونه دوم از میان روایات معصومان (علیهم السلام) انتخاب شده‌اند. به تجزیه افعال به کار رفته در آنها توجه کنید:

۱- ﴿رَبَّنَا لَا تُزِغْ قُلُوبَنَا بَعْدَ إِذْ هَدَيْتَنَا وَهَبْ لَنَا مِنْ لَدُنْكَ رَحْمَةً﴾

تُزِغْ: حروف اصلی: «ز ی غ»، فعل مضارع مجزوم به «لای ناهیه» و علامت جزم آن سکون، مفرد مذکر مخاطب، ثلاثی مزید، باب «افعال»، تام، متعدی، معلوم، معرب، متصرف، معتل و اجوف.

هَدَيْتْ: حروف اصلی: «ه د ی»، فعل ماضی، مفرد مذکر مخاطب، ثلاثی مجرد، تام، متعدی، معلوم، مبنی بر سکون، متصرف، معتل و ناقص.

هَبْ: حروف اصلی: «و ه ب»، فعل امر حاضر، مفرد مذکر مخاطب، ثلاثی مجرد، تام، متعدی، معلوم، مبنی بر سکون، متصرف، معتل و مثال.

۲- ﴿قَالَتْ يَا لَيْتَنِي مِتُّ قَبْلَ هَذَا وَكُنْتُ نَسِيًّا مَنَسِيًّا﴾

قَالَتْ: حروف اصلی: «ق و ل»، فعل ماضی، مفرد مؤنث غایب، ثلاثی مجرد، تام، متعدی، معلوم، مبنی بر فتح، متصرف، معتل و اجوف.

مِتُّ: حروف اصلی: «م و ت»، فعل ماضی، متکلم وحده، ثلاثی مجرد، تام، لازم، معلوم، مبنی بر سکون، متصرف، معتل و اجوف.

كُنْتُ: حروف اصلی: «ك و ن»، فعل ماضی، متکلم وحده، ثلاثی مجرد، ناقص، مبنی بر سکون، متصرف، معتل و اجوف.

۳- ﴿وَتَاللَّهِ لَأَكِيدَنَّ أَصْنَامَكُمْ بَعْدَ أَنْ تُولُوا مُدْبِرِينَ﴾

أَكِيدَنَّ: حروف اصلی: «ك ی د»، فعل مضارع مؤکد با نون ثقیله، متکلم وحده، ثلاثی مجرد، تام، متعدی، مبنی بر فتح، متصرف، معتل و اجوف.

تُولُوا: حروف اصلی: «و ل ی»، فعل مضارع منصوب و علامت نصب آن حذف نون، جمع مذکر مخاطب، ثلاثی مزید، باب «تفعیل»، تام، لازم و متعدی (دو وجهی است، اما در اینجا لازم است)، معرب، متصرف، معتل و لفیف مفروق.

۲۳۵. کشف الغمّه، ج ۲، ص ۲۴۲؛ ترجمه: «بخشنده‌ترین مردم کسی است که به آن کس ببخشد که امیدی [به بخشش مردم] ندارد.»

۲۳۶. بحار الأنوار، ج ۷۰، ص ۹۵؛ ترجمه: «هر کس از آفریدگار خویش فرمان برد، به خشم و غضب آفریدگان بی اعتنائی کند.»

۴- ﴿قَالَ أَلْقَاهَا يَا مُوسَىٰ فَأَلْقَاهَا فَإِذَا هِيَ حَيَّةٌ تَسْعَى﴾

اَلْقَى: حروف اصلی: «ل ق ی»، فعل امر حاضر، مفرد مذکر مخاطب، ثلاثی مزید، تام، متعدی، معلوم، مبنی بر حذف حرف عله، متصرف، معتل و ناقص.

اَلْقَى: حروف اصلی: «ل ق ی»، فعل ماضی، مفرد مذکر غایب، ثلاثی مزید، باب «إفعال»، تام، متعدی، معلوم، مبنی بر فتحه مقدّر بر «الف»، متصرف، معتل و ناقص.

تَسْعَى: حروف اصلی: «س ع ی»، فعل مضارع مرفوع، مفرد مؤنث غایب، ثلاثی مجرد، تام، لازم، معرب، متصرف، معتل و ناقص.

۵- ﴿وَأَوْفُوا الْكَيْلَ إِذَا كِلْتُمْ وَزَنُوا بِالْقِسْطَاسِ الْمُسْتَقِيمِ﴾

أَوْفُوا: حروف اصلی: «و ف ی»، فعل امر حاضر، جمع مذکر مخاطب، ثلاثی مزید، باب «إفعال»، تام، متعدی، معلوم، مبنی بر حذف نون، متصرف، معتل و لقیف مفروق.

كِلْتُمْ: حروف اصلی: «ك ی ل»، فعل ماضی، جمع مذکر مخاطب، ثلاثی مجرد، تام، متعدی به مفعول محذوف، معلوم، مبنی بر سکون، متصرف، معتل و اجوف.

زَنُوا: حروف اصلی: «و ز ن»، فعل امر حاضر، جمع مذکر مخاطب، ثلاثی مجرد، تام، متعدی، معلوم، مبنی بر حذف نون، متصرف، معتل و مثال.

عَرَّ قَالَ الْإِمَامُ عَلِيُّ (عليه السلام): «إِذَا هَبْتَ أَمْرًا فَقَعَ فِيهِ، فَإِنَّ شِدَّةَ تَوَقُّيهِ أَعْظَمُ مِمَّا تَخَافُ مِنْهُ».

هَبْتَ: حروف اصلی: «ه ی ب»، فعل ماضی، مفرد مذکر مخاطب، ثلاثی مجرد، تام، متعدی، معلوم، مبنی بر سکون، متصرف، معتل و اجوف.

قَعَ: حروف اصلی: «و ق ع»، فعل امر حاضر، مفرد مذکر مخاطب، ثلاثی مجرد، تام، لازم، معلوم، مبنی بر سکون، متصرف، معتل و مثال.

تَخَافُ: حروف اصلی: «خ و ف»، فعل مضارع مرفوع، مفرد مذکر مخاطب، ثلاثی مجرد، تام، لازم و متعدی^{۲۳۷}، معرب، متصرف، معتل و اجوف.

۷- قَالَ الْإِمَامُ عَلِيُّ (عليه السلام): «مَنْ كَسَاهُ الْحَيَاءُ ثَوْبَهُ، لَمْ يَرَ النَّاسُ عَيْبَهُ»

كَسَا: حروف اصلی: «ك س و»، فعل ماضی، مفرد مذکر غایب، ثلاثی مجرد، تام، متعدی، معلوم، مبنی بر فتحه مقدّر بر «الف»، متصرف، معتل و ناقص.

يَرَى: حروف اصلی: «ر أ ی»، فعل مضارع مجزوم به «لَمْ» و علامت جزم آن حذف حرف عله، مفرد مذکر غایب، ثلاثی مجرد، تام، متعدی، معلوم، متصرف، معتل و ناقص.

۸- وَ قِيلَ لَهُ (عليه السلام): صِفْ لَنَا الْعَاقِلَ. فَقَالَ: هُوَ الَّذِي يَضَعُ الشَّيْءَ مَوَاضِعَهُ. فَقِيلَ: فَصِفْ لَنَا الْجَاهِلَ. قَالَ: قُلْتُ.

۲۳۷. در دروس پیشین بیان کرده‌ایم که فعل «خاف» هم لازم و هم متعدی (دو وجهی) است. مثال متعدی آن آیه مبارک ﴿وَأَنْ خِفْتُمْ شِقَاقَ بَيْنِهِمَا فَابْعَثُوا حَكَمًا مِنْ أَهْلِهِ وَحَكَمًا مِنْ أَهْلِهَا﴾ (و اگر از جدایی میان آن دو [زن و شوهر] بیم دارید، پس داوری از خانواده آن [شوهر] و داوری از خانواده آن [زن] تعیین کنید). (نساء/ ۳۵) است که واژه «شِقَاق» مفعول به آن به شمار می‌رود.

قِيلَ: حروف اصلی: «ق و ل»، فعل ماضی، مفرد مذکر غایب، ثلاثی مجرد، تام، متعدی، مجهول، مبنی بر فتح، متصرف، معتل و اجوف.

صِفَ: حروف اصلی: «و ص ف»، فعل امر حاضر، مفرد مذکر مخاطب، ثلاثی مجرد، تام، متعدی، معلوم، مبنی بر سکون، متصرف، معتل و مثال.

يَضَعُ: حروف اصلی: «و ض ع»، فعل مضارع مرفوع، مفرد مذکر غایب، ثلاثی مجرد، تام، متعدی، معرب، متصرف، معتل و مثال.

قُلْتُ: حروف اصلی: «ق و ل»، فعل ماضی، متکلم وحده، ثلاثی مجرد، تام، متعدی، معلوم، مبنی بر سکون، متصرف، معتل و اجوف.

۹- قَالَ الْإِمَامُ الْحُسَيْنُ (عليه السلام): «إِنَّ أَجُودَ النَّاسِ مَنْ أُعْطِيَ مَنْ لَا يَرْجُو.»

أُعْطِيَ: حروف اصلی: «ع ط و»، فعل ماضی، مفرد مذکر غایب، ثلاثی مزید، باب «إفعال»، تام، متعدی، معلوم، مبنی بر فتحه مقدّر بر «الف»، متصرف، معتل و ناقص.

يَرْجُو: حروف اصلی: «ر ج و»، فعل مضارع مرفوع، مفرد مذکر غایب، ثلاثی مجرد، تام، متعدی، معرب، متصرف، معتل و ناقص.

۱۰- قَالَ الْإِمَامُ الْهَادِي (عليه السلام): «مَنْ أَطَاعَ الْخَالِقَ، لَمْ يُبَالِ بِسَخَطِ الْمَخْلُوقِ.»

أَطَاعَ: حروف اصلی: «ط و ع»، فعل ماضی، مفرد مذکر غایب، ثلاثی مزید، باب «إفعال»، تام، متعدی، معلوم، مبنی بر فتح، متصرف، معتل و اجوف.

يُبَالِ: حروف اصلی: «ب ل و» یا «ب ل ي»، فعل مضارع مجزوم به «لَمْ» و علامت جزم آن حذف حرف عله، مفرد مذکر غایب، ثلاثی مزید، باب «مفاعله»، تام، متعدی، معرب، متصرف، معتل و ناقص.

قاعده

تجزیه افعال معتل دقیقاً مانند تجزیه افعال صحیح است و هنگام تجزیه آنها نیز باید به موارد زیر اشاره کرد:

- ۱- نوع فعل از جهت زمان (ماضی، مضارع، امر، نفی، نهی یا ...);
- ۲- نوع فعل از نظر صیغه و هیئت آن (مفرد، تثنیه، جمع، مذکر و مؤنث);
- ۳- ثلاثی یا رباعی و مجرد یا مزید بودن و باب مربوط به هر کدام از آنها;
- ۴- تام یا ناقص بودن;
- ۵- لازم یا متعدی بودن;
- ۶- معلوم یا مجهول بودن;
- ۷- معرب یا مبنی بودن;
- ۸- متصرف یا جامد بودن;
- ۹- صحیح یا معتل بودن و نوع هر یک از آنها.

در فعل مضارع علاوه بر این موارد باید حالت اعرابی (مرفوع، منصوب یا مجزوم و علامت رفع، نصب یا جزم) آن نیز ذکر شود.